عین الوقایع

تاریخ افغانستان

در سالهای ۱۲۰۷-۱۳۲۴ ق.

نوشتهٔ
محمدیوسف ریاضی هروی

به‌کوشش
محمدآصف فکرت هروی



عین الوقایع

تاریخ افغانستان

در سالهای ۱۲۰۷-۱۳۲۴ ق.

نوشتهٔ

محمدیوسف ریاضی هروی

به‌کوشش

محمدآصف فکرت هروی



مجموعهٔ انتشارات ادبی و تاریخی

موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

شمارهٔ ۳۳

هیأت بررسی کتاب

دکتر یحیی مهدوی ـ دکتر جعفر شهیدی ـ دکتر جواد شیخ الاسلامی

سرپرست

ایرج افشار

تعداد ۲۰۰۰ نسخه از این کتاب در چاپخانهٔ دانشگاه تهران
چاپ و صحافی شد.

تاریخ انتشار. ۱۳۶۹

چاپ اول

یادداشت

«عین‌الوقایع» در تاریخ افغانستان است و حوادث سالهای ۱۲۰۷ تا ۱۳۲۴ قمری آنجا را دربر دارد. اما ضمناً مرجعی‌است که اطلاعات زیادی مربوط به ایران در آن آمده است. چه در روزگاری که مؤلف آن می‌زیست مناسبات و مشترکاتی میان ایران و افغانستان مخصوصاً در ناحیهٔ هرات و هزاره‌جات و نواحی سرحدی وجود داشت که موجب دقت نظر و توجه سیاسیون وقت بود و هماره میان سیاست روس و انگلیس برخوردهای‌مهم در آنجا پیش‌می‌آمد. بنابراین دستیابی بدین کتاب برای‌مورخان و پژوهندگان تاریخ‌ایران و مخصوصاً علاقه‌مندان به موضوع روابط تاریخی دو کشور ضرورت داشت.

خوشبختانه آقای محمدآصف فکرت که از فضلای افغانستان و از مردم هرات می‌باشد و چندین سال است کــه در ایران اقامت کرده است پیشنهاد این موقوفات را برای استنساخ و حاشیه‌نویسی کتاب پذیرفت و توانست متن را بصورت امروزین و آراسته منظم سازد و در سلسلهٔ انتشارات تاریخی و ادبی این مؤسسه به‌چاپ برساند.

مؤلف‌کتاب، به‌نام‌محمدیوسف‌هروی، مشهور و متخلص‌به‌ریاضی، که‌درجنگ سال‌۱۳۰۹ق. با هزاره مجبور به‌ترک هرات‌شد و همانند چاپ‌کنندهٔ کنونی از مردم هرات بود مدتی بیش از بیست ســال در مشهد می‌زیست (از ۱۳۰۹ تا ۱۳۳۰ که درگذشت) و حتی در بعضی از جریانهای محلی مربوط به خراسان دخیل شـد نسبت بــه تاریخ

ایران علاقه‌مندی یافت و در نوشته‌های خود بسیاری از حوادث و وقایع تاریخ کشور ما را مندرج ساخت. بنابرین نوشته‌های او به مناسبت دربر گرفتن جریانهای مستقیم تاریخ ایران یکی از مأخذهای تاریخی است و از چاپ شدنش بهره‌های زیادی برگرفته می‌شود.

***

به پیروی از تفکرات و پژوهشهایی که واقف در تاریخ افغانستان کرد و به دنبال کنجکاویهای او در تشریح مناسبات دو کشور و روشن شدن تاریخ مشترک ایران و افغان است که به چاپ عین‌الوقایع پرداخته شد.

عین‌الوقایع تاریخی است به ترتیب سالشمار که در هر سال نخست وقایع افغـانستان و پس از آن اخبار ایـران و سپس حـوادث مهم کشورهای آسیا و اروپا و امریکا و افریقا آمده است و آقای فکرت همانگونه که خود نیز در مقدمه یادآوری کرده منحصراً مطالب مربوط به تاریخ افغانستان را دستچین کرده و به چاپ رسانیده است.

یکی از کیفیات نسخهٔ چاپ سنگی مجموعهٔ ریاضی که درسال ۱۳۲۴ قمری به خط نستعلیق محمد حسین بن محمـد حسن مهاجر هروی و قطع رحلی در مشهد طبع شده مجالس تصاویر متعدد آن است. رقم این مجالس که قطعاً نقاش آن زاده یا باشندهٔ مشهد بود «سیدالشعرا» است و چون ارزش تجدید چاپ داشت آنها را کـه مرتبط با تاریخ افغانستان است و از آن چاپ عکس برداری شده درین چاپ به قطع کوچکتر چاپ می‌رسانیم.

ایرج افشار

به نام پروردگار

توضیح مقدماتی

شادروان دکتر محمود افشار در سالهای ۱۳٤۱ تا ۱۳٤۷ بخش اعظم دارائی خود را بطوری که در وقفنامه های پنجگانه نوشته‌است وقف کرد وچون یکی از هدفهای اساسی او انتشار کتابهایی به منظور تحکیم وحدت ملی و تعمیم زبان فارسی بود مجموعهٔ انتشارات ادبی و تاریخی را به‌وجود آورد و اینک نشریه تازه‌ای از آن در دست خوانندهٔ گرامی است.

واقف در سال ۱۳۵۲ قسمتهائی از رقبات موقوفات را به ملاحظهٔ وحدت منظور به رایگان به دانشگاه تهران سپرد تا با استفاده کردن دانشگاه از آن برای مؤسسات دانشگاهی، آن مقدار از مقاصد مندرج در وقف‌نامه ها که با کارهای دانشگاهی متناسب است برآورده شود.

قسمتی از این رقبات (باغ و ساختمان) به مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا اختصاص یافته زیرا کارهای آن مؤسسه بامفاد مادهٔ ۳۷ وقفنامه منطبق است. قسمتی دیگر به مؤسسهٔ باستانشناسی دانشگاه سپرده‌شده، زیرا پژوهش در مسائل تاریخی ایران یکی از منظورهای واقف (مادهٔ ۲۰) است. این هر دو مؤسسه در حال حاضر در باغ موقوفات (باغ فردوس شمیران) مستقرند و از آن رقبات به رایگان استفاده می کنند.

جز این، محل کتابخانه‌ای که درمادهٔ ۳۹ پیش‌بینی شده است با کتابهای موجود در اختیار دانشگاه تهران است که برای استفادهٔ محققان در رشته های تاریخی آماده شود.

وضع سی و دو رقبهٔ موقوفات و استفاده‌ای که از هریک از آنها درحال ، حاضر میشود ، به شرح زیر است:

الف ـ در باغ فردوس شمیران

۱ـ ساختمان و باغی که برای بهبودستان پیش‌بینی شده بود (مادهٔ ۳۰)، واقف در سال ۱۳۵۲ آن‌را با قرار دادبرای استفادهٔ رایگان سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا به‌دانشگاه تهران سپرده است.

۲ـ ساختمان و باغ که طبق مادهٔ ششم وقفنامهٔ چهارم برای مدرسهٔ ملی علوم اجتماعی و آکادمی ملی زبان و کتابخانه پیش‌بینی‌شده بود برای استفادهٔ مؤسسهٔ باستانشناسی و دایر نگاه داشتن کتابخانه به رایگان به دانشگاه تهران سپرده است. محل کتابخانه (طبقهٔ اول همین ساختمان) بر اساس قرار داد منعقد شده با دانشگاه تهران مورد استفادهٔ کتابخانهٔ مؤسسه است.

۳- ساختمان بزرگ مشتمل بر دوازده دستگاه آپارتمان مسکونی و چهار باب مغازه: درآمد حاصل از اجاره دادن آنها به مصارف مشخص‌شده (مواد ۱۳ تا ۲۸) در وقفنامه‌می‌رسد.

۴- ساختمان «متولی خانه»: همسر واقف در آن سکونت دارند.

۵- ساختمان «تولیت‌خانه»: طبق موافقت نامهٔ واقف در اختیار دفتر مجلهٔ آینده قرار گرفته و اکنون یک طبقهٔ آن دفتر موقوفه است.

۶- دوباب دکان در ساختمان کتابخانه برای اجاره دادن.

مساحت عرصهٔ رقبات واقع در باغ فردوس تجریش جمعاً ۹۲۳۹۰۱ متر است.

هجده شماره تلفن (یک شماره در دفتر موقوفات، یک شماره در دفتر مجلهٔ آینده، دو شماره در متولی‌خانه، دو شماره در مؤسسهٔ باستانشناسی، دوشماره در مؤسسهٔ لغت‌نامه و بقیه درآپارتمانهای اجاره‌ای مورد استفاده است).

۷- پنج ساعت و پنجاه‌و سه دقیقه از مجری‌المیاه قنات باغ فردوس: به‌مصرف آبیاری باغ می‌رسد.

ب- در خیابان آفریقا (جردن) نزدیک تقاطع میرداماد و جردن

۱- سه قطعه زمین متصل بهم بمساحت ۵۸۸۰ متر: طبق موافقت‌قبلی واقف و تأیید شورای تولیت برای ایجاد ساختمان‌دبستان اختصاص یافت و به‌وزارت آموزش و پرورش بـه اجاره واگذار شد و اینک دبستان دکتر محمود افشار در آن دایر است.

۲- یک قطعه زمین به مساحت ۱۱۰۰ متر در کنار رقبهٔ پیشین: طبق تصمیم شورای تولیت‌برای احداث تأسیسات دانشگاهی اختصاص یافته‌و به‌دانشگاه صنعتی‌امیرکبیر واگذار شده است.

ج- در مبارک آباد بهشتی (شهر ری)

۱- اراضی مزروعی به مساحت ۳۸۲۰۷ متر مربع: طبق قانون مصوبهٔ مجلس شورای اسلامی به‌ملکیت و تصرف موقوفات بازگشته در اجارهٔ به‌زارعان صاحب نسق است.

۲- یک قطعه باغ به مساحت ۳۵۱۸۱/۵۰ متر مربع با حقابه از رود: که طبق موافقت‌نامهٔ واقف به دانشگاه تهران سپرده شده.

۳- یک قطعه زمین متصل به‌آن باغ به‌مساحت ۱۵۲۰ متر که‌طبق مادهٔ ۳۱ وقفنامه جهت‌گورستان دانشمندان ایرانی و متولیان‌تخصیص یافته است ودر اختیار دانشگاه تهران‌قرار گرفته‌بود ولی چون اجازهٔ دفن در محدودهٔ شهری داده نمی‌شود شورای‌تولیت‌دربارهٔ نحوهٔ‌استفاده از آن اخذ تصمیم خواهد کرد.

د ـ در یزد

شش دانگ یک قطعه باغ و ساختمان در طرزجان ییلاق مشهور یزد که در اختیار وزارت آموزش و پرورش است و دبستان به‌نام محمد افشار(برادر واقف) درآن ایجاد و تولیت آن به همان وزارتخانه واگذار شده است.

مصارف موقوفه

تألیف، ترجمه و چاپ کتب و رسالات مربوط به‌لغت ودستور زبان فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ صحیح و کامل ایران (مادهٔ ۲۵ تا ۲۸). تازمان‌حیات واقف پانزده جلدانتشار یافته بود.

۲ـ کمک به انتشار مجلهٔ‌آینده از راه خریداری سالیانه ده درصد ازتعداد چاپ شدهٔ آن مجله برای اهداء رایگان به‌دانشمندان،ایران‌شناسان و کتابخانه های کشورهای مختلف (مادهٔ ۳۳ وقفنامهٔ اول و مادهٔ ٤ وقفنامهٔ پنجم).

۳ـ اعطای جوایزجهت تشویق دانشمندان، دانش پژوهان وشعرا ونویسندگان بالاخص به‌بهترین نویسندگان و شاعران مجلهٔ آینده (مادهٔ ۳٤ وقفنامه).

٤ـ اهدای مقداری (حداکثر ۱۰٪ از انتشارات موقوفه به کتابخانه های کشور وخارج‌از کشور و دانشمندان ایرانی و ایرانشناسان خارجی(مادهٔ ۲٦ وقفنامه).

یادداشت واقف

یادداشت مرحوم واقف دربارهٔ سیاست و هدف انتشارات موقوفه و تکمله های آن در بارهٔ نحوهٔ انتشار کتابهایی که درین مجموعه می‌باید به‌چاپ برسد طبق خواست و تأکید آن مرحوم عیناً چاپ شده‌است‌تاخوانندگان از هدف و منظور واقف دربنیادگذاری موقوفه و چگونگی مصارف آن آگاهی بیشتر به‌دست آورند.

پس از وفات واقف (که خود نخستین متولی بود) شورای تولیت مقرر داشت که بنیاد موقوفات بر اساس وقفنامه و نیات واقف رأساً به ادارهٔ امور انتشارات بپردازد.

بدین منظور آیین‌نامه اجرایی در اسفند ۱۳٦۵ از تصویب‌شورای تولیت‌گذشت و یک هیأت برای تشخیص و تعیین کتابهایی که باید چاپ شود و هیأتی دیگر برای‌انتخاب جوایز به شرح زیر معین شد:

۱) برای برگزیدن کتاب : یک نفر از متولیان منصوص و دو نفر از دانشمندان کشور به انتخاب شورای تولیت.

۲) برای تعیین جوایز (طبق مادهٔ ۳۴ وقفنامهٔ اول و مادهٔ ۵ وقفنامهٔ پنجم) چهار نفر از متولیان یا منتخبان آنها و دو نفر از آگاهان فرهنگی کشور به انتخاب شورای تولیت.

بنیاد موقوفات
دکتر محمود افشار یزدی
فروردین ۱۳۶۶

جوائز سالانهٔ موقوفات

۱۳۶۸ــ دکتر نذیر احمد، دانشمند هندی، استاد بازنشسته دانشگاه علیگره (هندوستان)
۱۳۶۹ــ دکتر غلامحسین یوسفی، دانشمند ایرانی و استاد بازنشسته دانشگاه فردوسی (مشهد)
۱۳۶۹ــ دکتر امین عبدالمجید بدوی، دانشمند مصری متخصص ادبیات فارسی

یادداشت واقف

اول : طبق مادهٔ ۲۳ وقفنامهٔ اول مورخ یازدهم ۱۳۳۷ ه.ش. (... درآمد باید صرف ترجمه و تألیف و چاپ کتب و رسالات که با هدف این موقوفات موافق باشد و همچنین کمک به مجلهٔ آینده در صورت احتیاج و احتمالاً دادن جوائز به نویسندگان بشرح دستور این وقفنامه گردد.)

دوم : هدف اساسی این بنیاد ملی طبق مادهٔ ۲۵ وقفنامه (... تعمیم زبان فارسی و تحکیم وحدت ملی در ایران میباشد. بنابراین کتبی که با بودجهٔ این موقوفات منتشر میشود باید مربوط به لغت و دستور و ادبیات فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران باشد. کتب کلاسیکی مدارس عمومی نباید با درآمد این موقوفات چاپ شود.)

سوم : طبق مادهٔ ۲۶ (مقداری از کتب و رسالات چاپ شده با بودجهٔ این موقوفات باید بطور هدیه و بنام این موقوفات به مؤسسات فرهنگی، کتابخانه‌ها و قرائتخانه‌های عمومی ایران و خارج و بعضی از دانشمندان ایران و مستشرقین خارجی فرستاده شود ...)

چهارم : چون نظر بازرگانی در انتشارات این موقوفات نیست و تا حدی تحمل زیان هم جایز است طبق مادهٔ ۲۷ وقفنامه (هیچ کتاب و رساله نباید کمتر از قیمت تمام شده و همچنین مبلغی زائد از بهای تمام شده با افزایش صدی ده تا بیست و پنج قیمت گذاری شود ...) این افزایش ۲۵ درصد بواسطهٔ حداقل حق الزحمهٔ فروشندگان و هزینه‌ایست که برای پست و غیره تحمیل میشود. از کتابفروشان تقاضا داریم که در این امر خیر ملی که ابداً جنبهٔ تجارتی ندارد با ما یاری و تشریک مساعی بنمایند.

پنجم : براساس موافقت‌نامهٔ دوم (مورخ ۱۳۵۲،۴،۱۲) که میان واقف و دانشگاه تهران به امضاء رسیده، قسمتهای مهمی از رقبات، مانند جایگاه سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا و محل مؤسسهٔ باستان‌شناسی، بطور رایگان به دانشگاه تهران واگذار شده و رقبات دیگری هم با درآمد آنها طبق مادهٔ دوم (برای اجرای مفاد وقفنامه که از جمله عبارت از دادن جوائز ادبی و

نشر کتب تاریخی و لغوی راجع به ایران (به استثنای کتب درسی) میباشد در اختیار دانشگاه طهران قرار میگیرد که وصول نموده و بنام این موقوفات اعطا و نشر گردد.)

ششم : چون طبق مادهٔ ۳ موافقت نامهٔ نامبرده مقرر شده است که از طرف ریاست دانشگاه یکنفر از متولیان این موقوفات که از طرف واقف بعضویت کمیتهٔ انتشارات بنیاد معین شده باشد برای سرپرستی ادارهٔ امور جوائز و نشر کتاب انتخاب شود، (ریاست دانشگاه آقای ایرج افشار را که از متولیان شورای تولیت است و از طرف واقف نیز بعضویت کمیتهٔ نامبرده معین شده بسمت سرپرست انتخاب و برقرار نمودند)

هفتم : چون نگارندهٔ این سطور بواسطهٔ کبر سن (۸۶ سال شمسی) از این پس نخواهم توانست به سرپرستی این کارها بپردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب تألیف و ترجمه و خرید کتب و غیره به فرزند ارشد خود ایرج افشار واگذار کردم. درین چند سال اخیر هم که ده جلد از تألیفات خودم از طرف موقوفات بطبع رسیده با کوشش و سرپرستی وی بوده است. کسانی که مایل به همکاری در تألیف یا ترجمه و نشر کتاب هستند میتوانند به او مراجعه کنند. تنها شرط کار موافق بودن تألیف و ترجمه با هدفهای این بنیاد یعنی ترقی ملت و کشور و تعمیم زبان فارسی و تکمیل وحدت ملی در ایران که وطن مشترک و زبان رسمی و ملی همه ایرانیان است، میباشد.

هشتم : این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز هر یک از نشریات این بنیاد نوشته شده است.

دکتر محمود افشار یزدی

آذرماه ۱۳۵۸ ه.ش.

محمود افشار

تکملهٔ سوم

بریادداشت واقف

کتبی که با بودجهٔ این موقوفات طبع و توزین میشود باید کاملا منطبق با نیت واقف و هدف وقفنامه باشد. اگر همهٔ تألیفات و مجموعه هائی که بقلم واقف منتشر شده یا می‌شود صددرصد این مطابقت را ندارد. بسبب این‌است که واقف قصدچاپ آنها را بامال خود داشته، ولی زمانی که دارائی خود را وقف عام مخصوصاً برای انتشارات کتب تاریخی و ادبی نمود چاپ کتب خود را هم که دارای‌همین جنبه‌هاست بعهدهٔ بنیاد واگذار کرد.

اما این مجوز آن نیست که تألیفات دیگر راهم‌از هرنوع که باشد و برسد چاپ نماید. کتب نظم و نثری ازگذشتگان یا آیندگان با بودجهٔ آن چاپ خواهد شد که هدف غائی واقف را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی ایران است در بر داشته باشد. کتبی که بوئی از «ناحیه‌گرائی» و جدائی‌طلبی وحکایت‌از رواج زبانهای‌خارجی بقصد تضعیف زبان دری، ودیگر چیزهای تفرقه‌آمیز و روشها و سیاستهای فتنه‌انگیز داشته‌باشد نباید با بودجهٔ این موقوفات طبع و توزیع شود.

نکتهٔ دیگرآنکه، چون شاید برای چاپ کتب لغت و فرهنگ‌نامهٔ فارسی که دایره مانند یعنی(انسیکلوپدی)باشد،و تاریخ کامل ایران که اوراق زیاد وهزینهٔ بیشتردارد، درآمد ماهیانهٔ بنیاد کفاف خرج آنها را ندهد می‌توان با اندوختهٔ بانکی این موقوفات چاپ نمود بشرط اجازهٔ واقف در زمان حیات و موافقت شورای تولیت بعداز ممات یا هر کس و دستگاهی که‌قانوناً قائم مقام آنها باشد.

در تکملهٔ دوم (یادداشت واقف) منتشره در جلد سوم«افغان‌نامه»نگاشتم که« کتب و رسالاتی که‌بابودجهٔ این‌موقوفات چاپ می‌شود بایدمنزه باشد از تحریکات‌سیاسی، مخصوصاً آلوده نباشد به اغراض سیاسی خارجی در لفافهٔ پژوهش تاریخی یا ادبی و ایرانشناسی...» و درپایان آن‌تکمله افزودم«بیم داشتم که مبادا چنین رسالاتی‌سالها بعدازما،نخواسته و ندانسته، بوسیلهٔ این بنیاد چاپ شود پس لازم بود که در این یادداشت تذکری داده شود.»

عمدهٔ مخاطب این یادآوریها بنیاد موقوفات خود ماست نه مؤسسات انتشاراتی دیگر که هریک روش خاص خود را دارد و ما دخالتی درکار آنها نداریم.

* * *

تازمانی که نویسندهٔ این‌سطور متولی هستم و فرزند دانشمند من ایرج افشار، که به‌رموز نویسندگی کاملا آگاه میباشد،سرپرست انتشارات این بنیاد است، موجبی برای نگرانی نخواهد بود، و بعد از ما هم امید است که این روش ادامه یابد. انشاءالله.

دکتر محمود افشار

اردیبهشت ۱۳۶۲

* * *

در سال ۱۳۶۲، واقف نیت کرده‌بود کتاب «کرد و پیوستگی تاریخی‌نژادی‌او» تألیف مرحوم غلامرضا رشید یاسمی‌را که‌با منظورها وافکار اومتناسب بود وضمناً یاد دوست‌دیرینه‌اش را زنده می‌ساخت تجدید طبع کند. بایکی از فرزندان محترم آن مرحوم‌هم‌مذاکره شده بود که‌این کار انجام‌شود. اما معلوم‌شد که وراث انتشار کتابهای مرحوم رشیدیاسمی را به‌یکی‌از مؤسسه‌ها واگذار کرده‌اند. واقف برای سرآغاز آن کتاب یادداشتی نوشته بود که طبعاً امیدچاپ‌آن‌را داشت و بدان علت ممکن نشد تا در سرآغاز آن کتاب به چاپ برسد. چون آخرین نوشته است از آن مرحوم که چندروز پیش‌از مرگ آن‌را به‌رشتهٔ نگارش درآورده بود آن‌را درسرآغاز این کتاب به چاپ می‌رسانیم اگر چه بعضی از مطالبش تکراری باشد. مقصود آنست که‌آخرین نوشتهٔ بازمانده ازو درین کتاب به یادگار بماند.

واپسین نوشتهٔ واقف

تکمله و تبصره

یادداشت واقف برای اطلاع نویسندگان

کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان که با سرمایه و درآمد این بنیاد چاپ و توزیع‌می‌شود باید منطبق با نیت واقف و هدف وقفنامه باشد،و مروج زبان دری در قلمرو این زبان و تحکیم وحدت ملی و تمامیت کشورایران‌باشد و بوئی از ناحیه‌گرائی وجدائی طلبی‌ندهد، و حمایت و ترویج از لهجه‌های محلی و زبانهای خارجی ،بقصد تضعیف زبان‌فارسی دری نکند. خلاصه آنکه این کتابها و رسالات باید منزه باشد از روشهای تفرقه آمیز و سیاستهای فتنه‌انگیز چه‌بطور سرموز و چه علنی. مخصوصاً نبایدآلوده باشد به‌اغراض سیاسی‌خارجی در لفافهٔ پژوهش تاریخی ، نژادی یا ادبی و فرهنگی و ایران‌شناسی.

کتب تاریخی و ادبی «عالمانهٔ» خارجی که ازعربی و ترکی وفرنگی و روسی بفارسی ترجمه می‌شود، اگر دارای هر دو جنبه از سود وزیان باشد، باید قسمت سودمند آنها ترجمه‌شود قسمت زیان بخش اگر ترجمه شود باید بقصد مبارزه و مقابلهٔ عالمانه با آن باشد نه‌جاهلانه ، زیراگفتهٔ منطقی ممکن است مؤثرباشد، نه«شانتاژ» وهوچی‌گری. این بنیاد درانتشارات‌خود باید در هرحال از دروغ و ناسزا پرهیز کند.بگفتهٔ نظامی گنجوی:

چو نتوان راستی را درج کردن   دروغی را نباید خرج کردن

برای چاپ و انتشارکتب ورسالات نه‌تنهاهزینه و حق‌الزحمه نمیخواهیم‌بلکه بسبب اهمیت و فوق‌العاده سودمند بودن کتاب جایزه نیز می‌پردازیم . این بنیاد دز چاپ و انتشار کتابهای خود بطور مسلم ضررمادی دارد زیرا کمتراز ارزش‌تمام شدن (ازکاغذ و چاپ وغیره) از راه فروش درآمد دارد. شایدبعضی تصور کنند که کارماشبیه به‌معاملهٔ مرحوم «ملانصرالدین» باشد که تخم‌مرغ می‌خرید دانه‌ای دو شاهی،می‌پخت ورنگ‌می کرد و می‌فروخت یک‌شاهی! عقیدهٔ ما بر اینست که اگر در این سود ضرر مادی و مالی می کنیم،سود معنوی که منظور ماست می‌بریم،و آن اینکه عقیدهٔ خود را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران است رواج می‌دهیم.این زیان‌را به‌حساب مصارف وقفی در راه «ایده‌ال» وهدف ملی خود محسوب می‌داریم.

برای اطلاعات و توضیحات بیشتر لطفاً به تکمله های منتشر شده در ابتدای کتابهای این بنیاد که اضافات و تفاوتهائی هم دارد توجه فرمائید.

دکتر محمود افشار

آذرماه ۱۳۶۲

شورای تولیت

متولیان مقامی

رئیس مجلس-رئیس دیوانعالی کشور- وزیرفرهنگ - وزیربهداری (رئیس شورای تولیت از آبان ۱۳۶۸) - رئیس دانشگاه تهران (یا معاونان اول هریک از آنان طبق ماده ۲).

متولیان منصوص

در هر مورد ، ابتدا نام متولی منصوصی که واقف معینی کرده بود آورده می‌شود و سپس به ترتیب نام کسی می‌آید که به انتخاب متولی منصوص پیشین به جانشینی معین شده است.

۱. مرحوم اللهیار صالح (منصوص از طرف واقف در وقفنامه) - دکتر مهدی آذر - دکتریحیی مهدوی (اکنون سمت تولیت منصوص را دارند) - دکتر منوچهر مرتضوی.

۲. مرحوم حبیب‌الله آموزگار (منصوص از طرف واقف در وقفنامه) - دکتر جمشید آموزگار - دکتر علی محمد میر (اکنون سمت تولیت منصوص را دارند).

۳. مرحوم دکترمحمد علی هدایتی (منصوص از طرف واقف در وقفنامه) - دکترجواد شیخ‌الاسلامی (اکنون سمت تولیت منصوص ونیابت ریاست واکنون‌ی‌را درعهده دارند).

۴. بهروز افشار ، واقف بعداز انتشار وقفنامه های پنجگانه طبق مادهٔ دوم نخستین وقفنامه در تاریخ چهاردهم اردیبهشت ۱۳۴۸ ایشان را معین کرده است . و اکنون [دبیری شورای تولیت‌را به انتخاب شورای تولیت طبق مادهٔ ۷ درعهده دارند].

متولیان منسوب

۵. ایرج افشار (طبق مادهٔ ۲ وقفنامه‌ها) [بازرس وسرپرست عالی موقوفات به‌انتخاب شورای تولیت طبق مادهٔ ۷ و سرپرست انتشارات به‌تصمیم واقف].

۶. مهندس نادر افشار (طبق مادهٔ وقفنامه‌های ۴ و ۵).

بازرسان موقوفات

آقای فتح‌الله یاوری (معاون اول دیوان عالی کشور) - ایرج افشار.

هیأت مدیره

شورای تولیت طبق مادهٔ ۸ برای مدت سه سال از هیجدهم خرداد ۱۳۶۶ اشخاص

مذکور در زیر را به عنوان هیأت مدیره تعیین نموده است.

دکتر سید جعفر شهیدی ، استاد دانشگاه تهران و رئیس مؤسسهٔ لغتنامهٔ دهخدا ؛ رئیس هیأت مدیره .

دکتر جواد شیخ الاسلامی ، استاد دانشگاه تهران و عضو شورای تولیت : جانشین رئیس هیئت مدیره.

نعمت‌الله فیض بخش: مدیر عامل.

دکتر محمد ذوالریاستین، از سازمان لغتنامهٔ دهخدا: دبیر .

ناصر ولایی: خزانه‌دار، حسابدار .

هیأت بررسی کتاب

دکتریحیی مهدوی-دکتر سید جعفر شهیدی - دکترجواد شیخ الاسلامی، ایرج افشار (سرپرست انتشارات و امور جوایز طبق یادداشتهای واقف و تأیید شورای تولیت).

ریاضی وعین‌الوقایع

محمد یوسف ریاضی هروی فرزند محمداکبر فرزند محمداسماعیل از قبیلهٔ ابدالی افغان مقیم هرات، در ۱۲ ربیع‌الاول ۱۲۹۰ در هرات به‌دنیا آمد. مادرش دختر رضاقلی‌خان و نوهٔ آقامحمدخان بلند از ایل‌افشار ونیای پدریش محمداسماعیل‌خان ابدالی سرعسکر (سرلشکر) کامران ــ حاکم هرات ــ بود.

ریاضی در رسالهٔ **بیان‌الواقعه** در شرح‌حال خویش می‌نگارد:

«در ۸ سالگی به‌دارالنصرت هرات جزو اطفال دبستان شدم. به‌اندك مدتی قرآن مجید را ختم نموده، مختصر سواد فارسی و جزئی خطی آموخته گوی سبقت به‌علو از همگنان ربودم... چون بعضی ازامور دیوانی افغانستان به‌پدرم محول و مرجوع بود، در ۱۱ سالگی خودکفالت‌کرده از پیش می‌بردم(!) وگاهی اوقات با برادرم محمد ایوب‌که سناً یك‌سال کوچکترم (کذا) بود به‌شغل اسب تازی و تفنگ‌اندازی می‌پرداختم و ابداً به‌اشتغال سایر اطفال هم‌ترازو وکودکان هم‌بازو اعتنایی نداشتم».

محمد یوسف در ۱۲ سالگی با خانواده‌اش به‌عتبات عالیات مشرف گردید و این مسافرت ۷ ماه طول‌کشید. دراین ایام برادرش محمدایوب درهرات درگذشت و چون پدرش به‌هرات بازگشت از شدت ناراحتی ترك اشتغال‌گفت و مؤلف شغل پدر را که «رسیدگی به‌امور هزاره‌ها» بود و از سالها قبل به‌خانوادهٔ آنا ن‌تعلـق داشت به‌کمك عم خویش پیش می‌برد.

هنگامی‌که هیأت انگلیسی به‌ریاست‌کلنل ریجوی برای تعیین حدود مرزی افغانستان و روسیه وارد شد (۱۳۰۲ ق)، محمدیوسف‌خان نیز با

عده‌ای سوار مأمور خدمت به‌صاحب‌منصبان انگلیس شد و بنا برگفتهٔ خودش در میان اردو کفایت زیادی در خدماتی که به‌او محول می‌گردید به‌خرج می‌داد.

محمد یوسف‌خان می‌نویسد که «بعضی کارهای دولتی صاحبان انگلیس از مؤلف پنهان نبود و اصلاح امورات خودرا نیز از نگارنده می‌خواستند». اوبرای اثبات این ادعای خود خان‌بهادر محمدتقی‌خان‌را که درهنگام تحریر **بیان‌الواقعه** زنده بوده شاهد گرفته است. محمد یوسف دراین تاریخ ۱۳سال داشته است!

در جای دیگری می‌نگارد:

«خلاصه بندهٔ مؤلف درهرات به‌اشتغال امورات مزبوره پرداخته چشم و گوشی در امورات دولتی بازکرده، به‌ذوق ترقی احوال خود مشغول تحصیل علم جغرافی شدم. قواعد مشق نظامی را هم آموختم و بعضی الفاظ مختلفه را نیز تحصیل نمودم. امیدوار به‌مناصب‌گوناگون امارت افغانستان بودم و خدای متعال می‌داندکه ابداً به‌خیانت و خلاف امیر عبدالرحمان‌خان اقدامی نداشتیم؛ اما چیزی‌که باعث اتهام اصلی ما خانواده بود دوستی اولاد امیر شیرعلی‌خان بودکه زمان فرمانفرمایی، آنها ماخانواده را محترم داشتند».

مؤلف در ۱۸ سالگی گرفتار عشق مجازی شد و نتیجهٔ تخیلات این گرفتاری دیوانی بودکه اشعار آن را با تخلص سروری سروده بود؛ اما دیوان را از چنگ او بدر بردند و نیز دریافت‌که نام سروری در تذکره‌ها آمده است؛ پس تخلص سروری را ترک‌گفت و تخلص ریاضی را برگزید.

در ۱۳۰۹ ق. در جنگ هزاره خانواده مؤلف مورد اتهام مزید قرارگرفت. پدرش پریشان‌گشت و او با پدر به‌ایران‌آمد. دراین هنگام «صاحب دیوان» حاکم خراسان بود.

ریاضی می‌نویسدکه دراین هنگام با گروهی از سواران و همراهان در ارض اقدس اقامت‌گزیده و سفرهایی نیز به‌داخل و خارج داشته بوده است. او از سفر به‌خارج مکرراً یاد می‌کند، اما از بیان چگونگی و جای

این سفرها خودداری می‌ورزد.

ریاضی، در بدو ورود شاهزاده مؤیدالدوله والی جدید خراسان، به‌استقبال او رفته و مورد عنایت او قرار گرفته است. پس از آن با حسین‌خان شجاع‌الدوله به‌قوچان رفت و شجاع‌الدوله به‌قدر کفایت مخارج اسبها و آدمهای او را مقرر داشت.

ریاضی در قوچان مأمور تدارك وتربیت سوارا ن‌نظامی برای هیأت مذاکرات سرحد فیروزه میان ایران و روس شد. درهمین اوقات شجاع‌الدوله براثر افتادن از اسب درگذشت. اوضاع ریاضی نیز آشفته شد و با حال پریشان به‌مشهد بازگشت. اما شش روز پس از عزیمت او از قوچان (۸ جمادی‌الاول ۱۳۱۱) در آن شهر زلزلهٔ شدیدی رخ دادکه ۱۲ هزار نفر براثر آن جان باختند.

ریاضی پس از آن به‌هرات رفت و در شعبان‌المعظم ۱۳۱۱ در روستای «چهار باغ ترکها»ی هرات با دختر عم خویش ازدواج‌کرد. اما در آنجا نیز حوادثی برای او اتفاق افتادکه از همه بزرگتر متهم شدن او به‌همکاری با سردار عبدالمجیدخان نوادهٔ سلطان احمدخان سرکار حکمران سابق هرات برضد امارت افغانستان بود. وی مدتی در ارگ هرات در بازداشت به‌سر برد. و چون آزاد شد به‌ارض اقدس شتافت. چندی بعد برای آوردن خانواده عازم هرات شد و چون دریافت‌که دستور دستگیری او از طرف امارت افغانستان صادر شده است از تصمیم خود منصرف‌گشت. پس از مدتی، خانوادهٔ او با وساطت قونسولگری روس به‌مشهد منتقل شدند.

ریاضی در مشهد، نخست خواستار نگهداری (برقراری مستمری، اشتغال و حمایت سیاسی و امنیتی) از دولت ایران شد. پس از آن «بـه ملاحظهٔ خدمات اباً عن جدی‌که در کابل و هرات به‌دولت فخیمهٔ‌انگلیس» از خانوادهٔ مؤلف به‌ظهور رسیده بود از ژنرال الیاس قونسول انگلیس در مشهد استدعای نگهداری‌کرد که «اول وعدهٔ محبت دادند، بعد بنا به اشتباه‌کاری مغرضین اهل وطن جواب فرمودندکه چون شما متهم به‌دوستی دولت بهیهٔ روس در هرات شده‌اید ما اطمینان نداریم و فعلا از نگهداری

شما عذر می‌خواهیم».

پس از دولت عثمانی تقاضای مأموریت و نگهداری کرد و پاسخی از جانب منیف‌پاشا سفیر عثمانی در تهران به‌او رسیدکه چون بسیار مختصر است نقل می‌شود:

«نتیجه الانجاب محمد یوسف‌خان هروی چهارباغی‌را زحمت‌می‌دهد. در جواب مراسلهٔ شما اظهار می‌شودکه دراین اوقات چون در بعضی‌ممالك دولت عثمانی سرگرمی و مشغولیت به‌بعضی انتفاقات است، از اینکه بتوان اینگونه اظهارات را کرد وبرای امثال شما مأموریت‌گرفت و یا معاش برقرار نمود، این‌جانب خودرا معذور می‌داند. زیاده زحمت است.

فی ۲۰ شهر رجب‌المرجب ۱۳۱٤ منیف»

پس از برکناری منیف‌پاشا، محمدیوسف ظاهراً در صدد آن بوده‌است تا از شمس‌الدین‌پاشا سفیر جدید عثمانی وکالت عثمانی را در مشهد به‌دست آوردکه «از خراب‌کاری مدعیان آ ن‌شخص محترم هم مرحمتی فرموده از وکالت دادن به‌مؤلف درخراسان استعفا نمود».

محمد یوسف سرانجام بـه‌دولت روس ملتجی شد. قونسول روس پذیرفت و «انعام و مدد معاش صحیحی» مرحمت فرمود و قراردادندکه همه ساله آن رعایت «دربارهٔ مؤلف منظور شود».

به‌این‌ترتیب تا پایان زندگی (۱۳۳۰ ق) مدت ۱٦ سال تحت‌حمایت مالی و سیاسی‌کنسولگری روس در مشهد قرارگرفت، اما جان خویش را نیز برسر این‌کار گذاشت (نگاه کنید به‌پایان همین‌مقاله).

محمد یوسف‌خان در همین احوال سفری به‌قهستان و سیستان داشت، اما او به‌صراحت مقصود ازاین سفر را بیان نکرده ولی می‌نویسدکه‌گزارش مفصلی از اوضاع سرحدات سیستان به‌حضور شاهنشاه به‌تهران فرستاده است.

در سال بعد (۱۳۱۵ ق) بازهم مؤلف از سفرهای خویش به‌داخله

وخارجه یادکرده است؛ ولی نمی‌دانیم به‌کجا رفته بوده است ومی‌نویسد که «لازم به‌نگارش نیست».

یوسف‌خان در جریان استقبال از رکن‌الدوله والی جدید خراسان و تهنیت‌گویی او زندانی‌گردیدکه به‌وساطت قونسولگری روس پس از ۷ ساعت رها شد.

در ۱۳۱٦ ق به‌اتهام خریدن اسلحهٔ مسروقهٔ دولتی دچار گرفتاریهایی شـد .

در ۱۳۱۷ ق. در جریان معاملات ملکی و مدنی که با «خانم‌سردار» ــ صبیهٔ سردار نور محمدخان قرایی و زوجهٔ عبدالحسین‌خان میرپنجــه ــ داشت، مغضوب مقامات ایالت خراسان واقع شدکه داستان محاصره‌شدن خویش را در حمام به‌صورت مفصل و جالبی در **بیان‌الواقعه** بیان‌کرده است.

از دیگر وقایع مهم حیات مؤلف حملهٔ گروهی از افراد مسلح ــ که به‌عقیدهٔ مؤلف از طرف حکومت هرات مأمور قتل او شده بودند ــ به‌خانهٔ او در مشهد و وارد آمدن جراحات شدید براو بود.

در ۱۳۲۰ ق. مؤلف به‌حصبهٔ شدید مبتلا شده سه‌ماه بستری گردید. وی می‌نویسد :

از نقاهت بدنم گشت چنان زار ونحیف   که اجل برسر من‌آمد ونشناخت‌مرا

ریاضی در متن ازمعالجهٔ پزشك روس، ضیاءالاطباء و معین‌الاطباء یاد می‌کند، اما در حاشیه می‌نگاردکه در رؤیا حضرت صدیقهٔ طاهــره سلام‌الله‌علیها را به‌خواب‌دیده‌که به‌اوفرموده‌اند: چون مداح فرزندم‌حسین می‌باشی به‌تو صحت عطا می‌فرماییم.

در ۱۳۲۱ ق. مؤلف به‌سبب مناقشه‌ای‌که در مورد یك دربند دکان خبازی موقوفه باحاج میرزاهاشم شفتی‌داشته مورد خشم شدید حاج‌میرزا‌ــ جعفر شفتی ــ عم میرزا هاشم ــ که از روحانیون با نفوذ عهد بــوده قرارگرفته است‌که جریان آن به‌تفصیل در **بیان‌الواقعه** آمده است.

یوسف‌خان درفعالیتهای ۱۳۳۰ ق، با سید محمد یزدی معروف بــه

طالب‌الحق ــ پسر عموی سیدضیاءالدین طباطبائی ــ به‌هواخواهی محمدعلی‌شاه قاجار دست داشت و یکی از مهره‌های مهم درحوادث خراسان‌بود.

صاحب منتخب‌التواریخ (ص ۵۹۱) می‌نگاردکه پس از آرامش اوضاع خراسان یوسف‌خان را روسها کشتند تا تحریکاتشان را بروز ندهد.

یوسف‌خان ــ چنانکه از سراسر آثار او برمی‌آید ــ از محبان اهل‌بیت علیهم‌السلام و از مداحان خامس آل‌عبا (ع) و از مرثیه سرایان شهیدان کربلا بوده است.

مرثیه‌های متعدد و استواری از او در **کلیات ریاضی** برجای مانده است. از جمله او دوازده بند محتشم را استقبال و تخمیس کرده است. وی بارها دم از التجا به‌آستان مقدس حضرت ثامن‌الحجج (ع) زده و همهٔ موفقیتهایش را از عنایت آن حضرت می‌داند.

هنگامی که در جریان حملهٔ شبانه برخانه‌اش، او شدیداً جراحت برداشت و یکی از انگشتان دست او تقریباً به‌تمامی بریده شد، پزشك روس می‌خواست آن‌را دور اندازد؛ او انگشت بریده را برجایش نهاده و گفته بودکه شفای آن‌را از حضرت رضا (ع) می‌خواهد. انگشت ریاضی شفا یافت و ریاضی می‌نویسدکه از آن پس پزشك روس هروقت از مقابل روضهٔ مطهره عبور می‌کرده کلاهش‌را به‌رسم احترام برمی‌داشته است.

ریاضی پیوسته خودرا طرفدار وحدت اسلامی نشان داده و خواستار رفع اختلاف تشیع و تسنن بوده است. او از هواخواهان جدی ترکیه‌عثمانی بوده است، چنانکه هنگامی‌که رئیس تلگرافخانهٔ مشهد خبر پیروزی عثمانی بریونان را به‌او آورد، ریاضی یك سکهٔ عتیقهٔ طلا با چیزهای دیگر به‌او بخشید و متأسف بودکه چرا استطاعت اعطای هدیهٔ گرانبهاتــری نداشته است.

او با یهودیان ــ به‌خصوص یهودیان مقیم مشهد ــ شدیداً مخالف‌بود واین مخالفت در آثار او به‌وضاحت دیده می‌شود. وی بیشتر مشکلات خودرا از جانب آنان می‌دانسته است.

ریاضی اگر دانشمندترین فرد خاندان ابدالی نبوده باشد، بی‌گمان

یکی از دانشمندترین افراد آن خاندان بوده است.

برخی از مورخان ریاضی را با شاهزاده محمد یوسف سدوزایی حاکم هرات اشتباه‌کرده و هردو را یکی پنداشته‌اند، در حالی شاهزاده یوسف فرزند ملك‌قاسم و نوادهٔ حاجی فیروزالدین حدود ۱۵ سال پیش از تولد محمد یوسف ریاضی‌کشته شده بوده است.

نگاهی بر کلیات ریاضی :

کلیات ریاضی کـه **بحرالفوائد** نیز نام‌دارد ودر **۱۳۲٤** ق. به‌نشرسپرده شده بوده است، بر دوازده بخش نامتساوی تقسیم گردیده و مؤلف هربخش را با عنوان «نسخه» خوانده است:

۱ــ بیان‌الواقعه (در۳۱صفحه) که‌مؤلف درآن‌طی‌بیان ۱۲ **سر گذشت**، رخدادهای زندگی خویش را که بیشتر آنها در مدتی‌کوتاه در خراسان اتفاق افتاده شرح داده است و ما در تحریر زندگینامهٔ او از این رسالـه استفاده برده‌ایم.

۲ــ ضیاءالمعرفة (در ۲۰ صفحه) شامل ۱۲ **حکایت** و ۲ **اطـلاع** در مطالب متفرقه.

۳ــ عین‌الوقایع (در ۲۸۰ صفحه) در تاریخ که در پایان تفصیل بیشتری دربارهٔ آن به‌عرض خواهد رسید.

٤ــ دفتر دانش (در ۱۹صفحه) در اخلاق و مطالب متفرقه.

٥ــ پرسش و پاسخ (در ۱۱ صفحه) شرح ملاقات ومناظرهٔ مؤلف با افراد مختلف.

٦ــ فیض روحانی یـا دیوان غزلیات ریاضی (در ۳٤ صفحه).

۷ــ منبع البکاء (در ۱۱ صفحه) مراثی شهیدان کربلا.

۸ــ تخمیسات (٥ صفحه).

۹ــ رباعیات (یك‌صفحه).

۱۰ــ رباعیات (یك صفحه).

۱۱ــ **اوضاع‌البلاد** (یك برگ)، رسالهٔ مختصر جغرافیایی.

۱۲ــ **روس و ژاپن** (۸٤ صفحه)، در تاریخ و اوضاع روسیه و ژاپن و جنگهای میان دو کشور.

این مجموعه پس از آنکه برسنگهای طباعتی نقش بسته به‌نظر مؤلف رسیده و مؤلف در آن اصلاحات، تصحیحات وتحشیه‌هایی افزوده است.

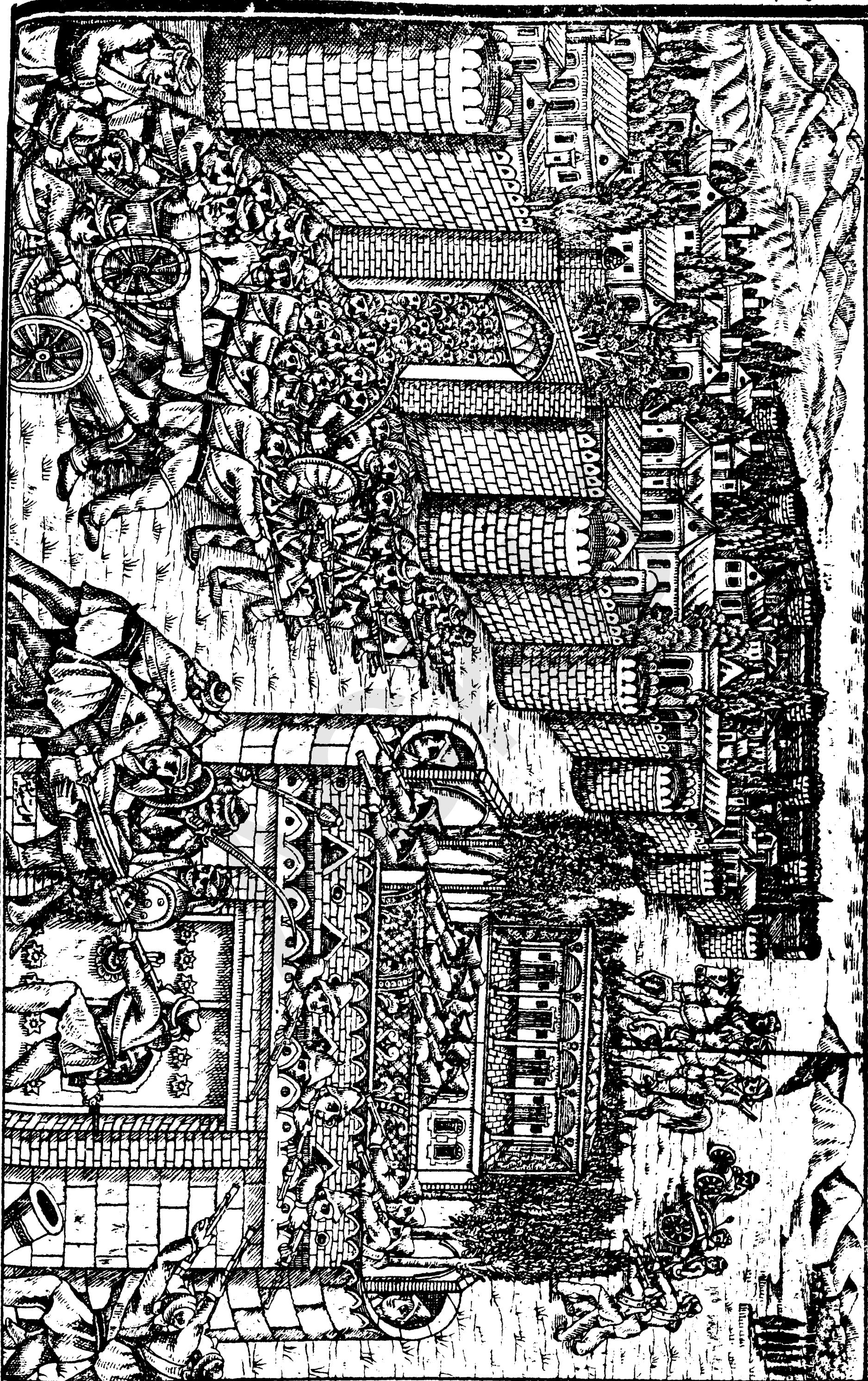
واما عین‌الوقایع :

ریاضی نگارش عین‌الوقایع را به‌قصد بیان تاریخ افغانستان وجنگهای آن سامان آغاز کرده و این موضوع را صریحاً در مقدمه بیان می‌کند و در عنوان‌هم می‌نویسد :

«عین‌الوقایع در مادهٔ تاریخ افغانستان»

او پس از خطبه، مختصری در احوال احمدشاه درانی و فرزندش تیمورشاه می‌نویسد؛ و پس از آن به‌بیان رخدادها به‌صورت سال به‌سال از ۱۲۱۷ هـ. ق. تا ۱۳۲٤ هـ. ق. می‌پردازد؛ اما به‌بیان وقایع افغانستان اکتفا نمی‌کند و رخدادهای سال به‌سال ایران و به‌تدریج وقایع سالانهٔ همه کشورهای جهان را برمی‌شمارد، که در نتیجه کتاب وضعیتی را به‌خود گرفته است که پژوهشگر تاریخ افغانستان به‌سرعت وبه‌آسانی نمی‌تواند مقصود خویش را ازآن حاصل کند.

دانشمند محترم جناب استاد ایرج افشار که به‌اهمیت این تاریخ وقوف کامل دارند ــ وهمچون ابوی مرحوم خویش شادروان استاد دکتر محمود افشار علاقهٔ خاصی به‌فرهنگ وتاریخ افغانستان دارند ــ نسخهٔ کمیاب کلیات را در اختیار این بنده قرارداده و اشاره فرمودند که به‌بازنگری و استخراج وتحشیهٔ بخش‌افغانستان درعین‌الوقایع بپردازم وازآنجاکه انجام این کار خیر را برآورده شدن آرزوی دیرینهٔ پژوهشگران و علاقمندان تاریخ افغانستان می‌دانستم فی‌الفور بدان پرداختم.



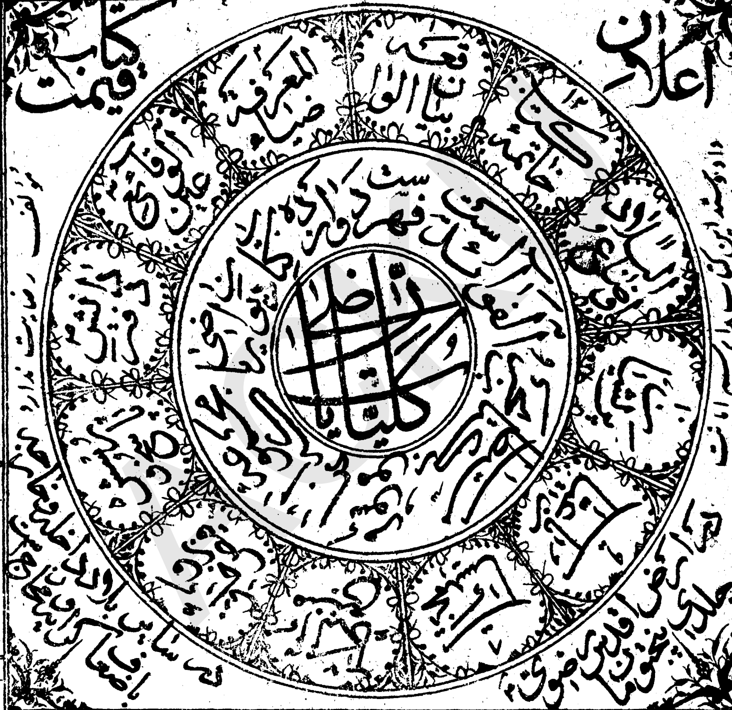
صورت شورش سپاه کابل بقصد موسیو کیوناری سفیر انگلیس بنابر اشتباه خود سفیر و محاصره داشتن او را در سفارتخانه بقتل رسیدن



صورت جنگ جنرال محمد جان خان و غازیهای افغان بخارج دروازهٔ دهمزنگ با سردار و محمد حیات کماشتهٔ دولت انگلیس و لشکریان

این دو کتاب مستطاب را از آثار الاطهار من حضرات الائمه بتوفیق و تأیید بندهٔ عنایت

در عهد دولت شاهنشاه جمجاه السلطان المظفر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه



میمون بقانون اثنی عشر منطبق این نسخه البیس با

و ده دو تن اکتساب دو ق بیجا بهر نسخه کتابی

بیمار طبیب ریاضی

لاغری من که در اندیشه نقشم نقاش اینقدر ماند که تصویر مرا پیر کشید





صورت جنگ اهالی هرات با سردار والا محمد ایوب خان در یوم دوشنبه هیجدهم ذیحجه ۱۲۹۷ و شکست یافتن هراتیها

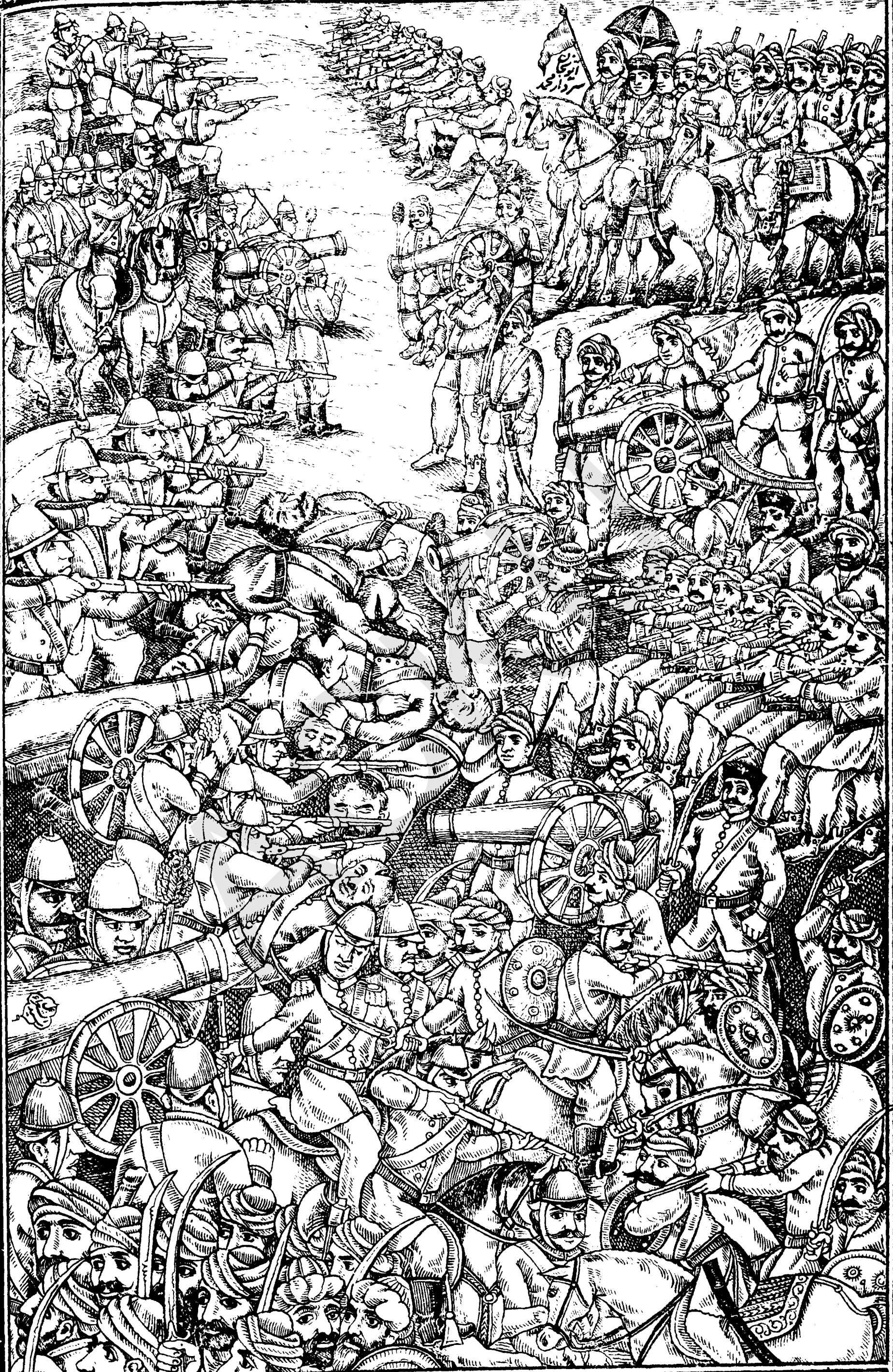




صورت محاربه سردار والا شان محمد ایوب خان در نقطهٔ کاریز عطا حوالی گرشک با عساکر امیر عبدالرحمن خان و فتح نمود



بود صورت جنگ عثمانیان
که گشتند غالب بیونانیان



صورت محاربه سردار والا محمد ایوبخان و لشکریان ملت اسلام با کرنیل سنخین و دیگر صاحب منصبان و سپاه انگلیس لی که در جوا میوند انگلیسها شکست فاحش خوردند

افغانستان

صورت بلوای فوج هزاره اندری در هرات که سپهسالار را در ارگ محاصره و قورخانه را تاراج نمود



و فوج دوم هراتی که برای مواجب گرفتن حاضر بودند بحمایت سپهسالار در شیر حاژه ارک و سر تخته پل سد راه شوریان شدند با نجیب سپهسالار با همراهان خود محفوظ ماند



ورود سردار والا تبار محمد ایوب خان از سمت طهران بسرحد غوریان نقطه کلنه منات و تعاقب سیردار و شمعلیخان خوافی و حمله لشکریان افغان بسردار معز الیه و محترمه در این نقطه

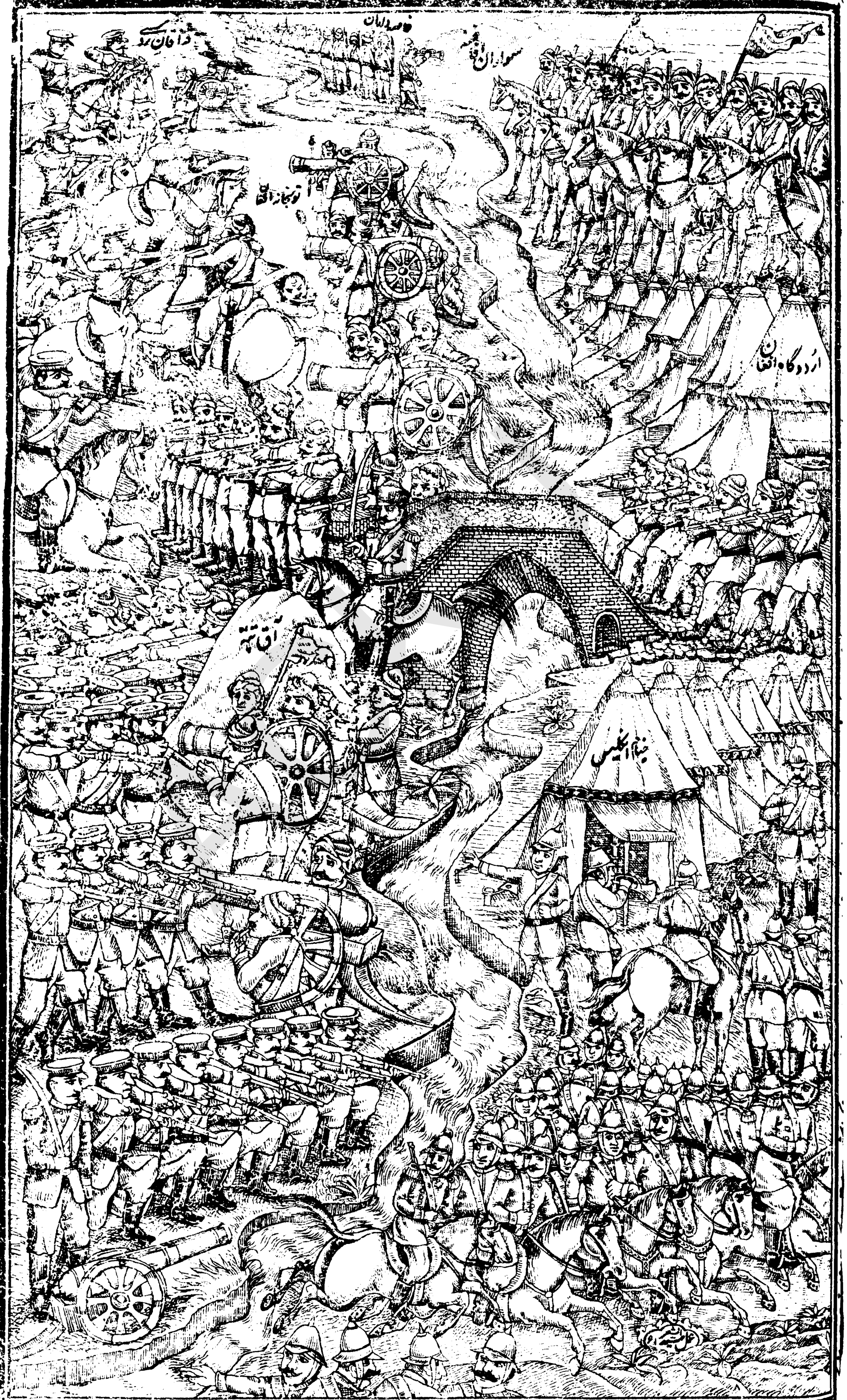
صورت محاربه لشکریان امیر عبدالرحمن خان با قشون سردار محمد اسحق خان فرمانفرمای ترکستان از تک در دره غزنیگک تاریخ ۲۲ محرم ۱۳۰۶
که اول فتح بفرمانفرمای ترکستان یاور شد و بعد بنابر اشتباه امور جنگی نصرت کامل قسمت جنرال سید شاه خان و جنرال غلام حیدر خان

سردار والا تبار محمد اسحق

سپه سالار غلام حیدر خان

سرداران نامی لشکریان امارت افغانستان گردید و سردار محمد اسحق خان با همراهان خود مجبور بفرار و لشکریانش متفرق شدند

صورت جنگ امیر با تدبیر عبدالرحمن خان فرمانفرمای افغانستان در شهر قندهار با سردار والاتبار محمد ایوب خان که بجهات عدیده در این میدان شکست خورد و فتح نصیب امیر عبدالر


قزاقان روس
سواران افغان
توپخانهٔ افغان
اردوگاه افغان
آق تپه
خیام انگلیس

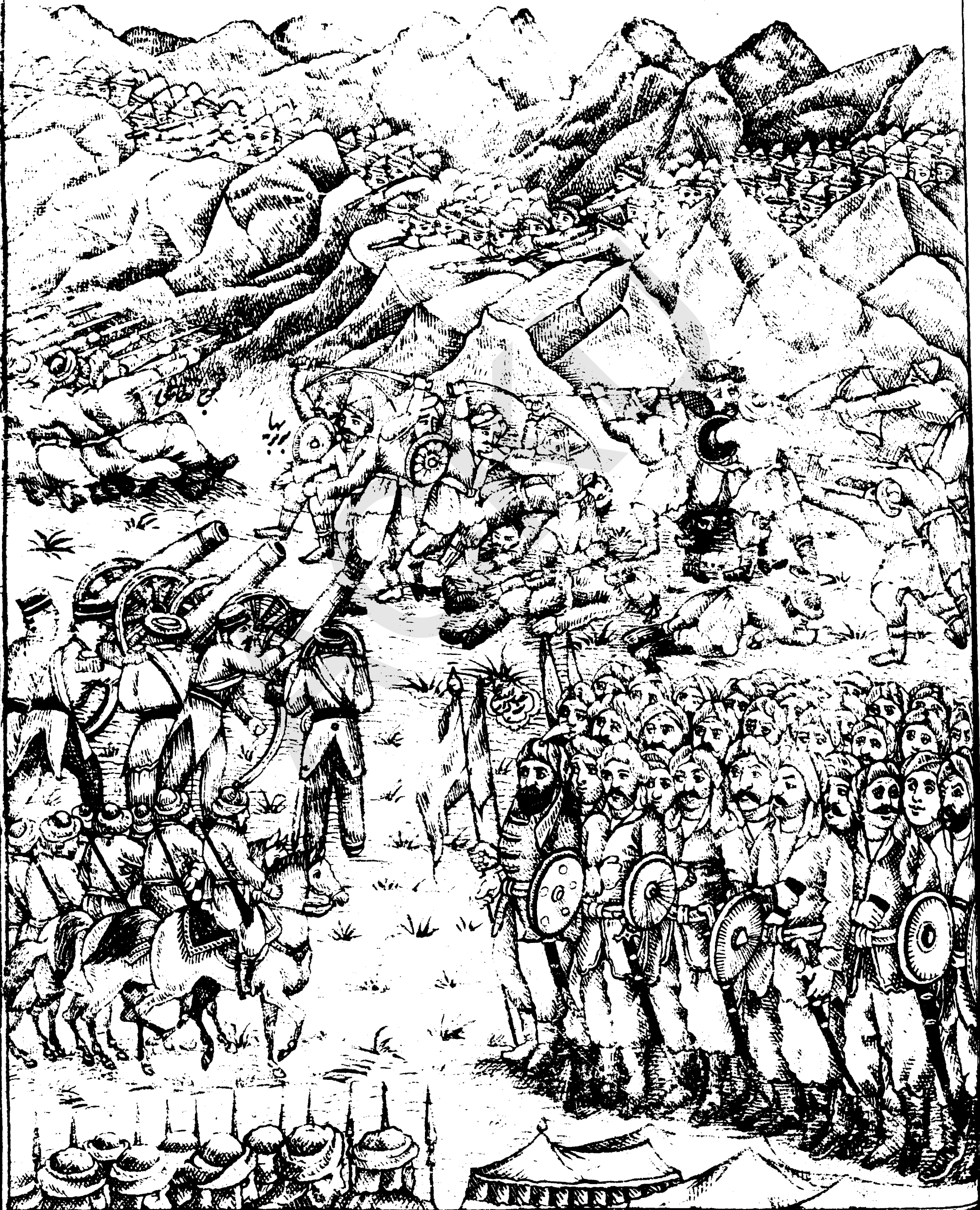


محاربه عساکر امیر عبدالرحمن خان در کفرستان که اهالی آنرا کافر سیاه‌پوش می‌نامند و محل محکم آنها بقلعه معروف است که مفتوح گشت

صورت سلاطین با عز و تمکین ایران از تاریخ جلوس سلطان کشورستان نادرشاه افشار که در الحجه فیما وقع بود تا زمان حال که مظفرالدین است

صورت امرای اسلامیه افغانستان از تاریخ جلوس امیر شیرعلیخان معین الدین تا حال که امارت آن کشور به ید اقتدار امیر حبیب الله خان است

صورت محاربه هفتاد و پنجهزار سپاه نظامی و ایلجاری غزنه لی افغانها از کابل برآمدن و آخرین حمله آنها با توپخانه در کوهها که از نقاط مرتفعه قله‌ها برای پیشقدمی خصم مانع بود



حکمران کلیه ردو سردار والاتبار عبدالقدوس خان و دریا... با سپهسالار غلام حیدرخان ...لی و جنرال امیر عطا خان برای ... بود



صورت محاربه مشفقانه عساکر مصری و سپاه انگلیسی با خلیفه عبدالله تعایشی رئیس دراویش سودانی در حوالی شهر امدرمان دکناره رود نیل

بسم الله الرحمن الرحیم

سزاوار پرستش خدایی است که تغییری به‌اوضاع جلالش وتدبیری به‌تصور خیالش نیست. تبعیت و اطاعت به‌سلطانی سزد که سریر سلطنتش بی‌زوال و اقتدارش بری از اضمحلال است. نه کسری به‌استقلال او ونه کسی را قوهٔ جدال اوست. پی به‌خصالش نمی‌توان برد و ره به‌حقیقت حالش. پروردگار علیم وقدیم که از دیدهٔ عموم مخلوقات نهان و آثار قدرتش در تمام ممکنات عیان است.

آن خداوند کریم کارساز — آنکه باشد درگهش کوی نیاز
غیر ذاتش نیست برذاتش دلیل — گرهزاران قصه خوانم زین‌قبیل

ای خوشا حال آن بنده‌ای که در ستایش آن آفریننده برهمگنان تقدم جوید و رسم و راه هدی پوید و به‌پاس نعمت آفرینش حمد و سپاس بی‌منتهای الهی را با زبان معذرت گوید :

بعد حمد حق ثنای انبیا — جمله گویم ز ابتدا تا انتها
خاصه مدح حضرت ختمی مآب — احمد مرسل شه مالك رقاب
خاتم و سر حلقهٔ پیغمبران — آنکه از جود وجودش شد عیان
عرش و فرش و ابرو بادو خاك و آب — وحش وطیر و جن وانسان و دواب
آفتاب و مه غلامان درش — سایهٔ خاك قدوم انورش
منبع هستی طفیل حضرتش — چرخ گردون پایه‌ای از رفعتش
نعت مخصوصم به‌نام احمد است — چونکه او دارای علم سرمد است
پس تحیات و درود بی‌شمار — برهمه اصحاب آن عالی تبار

خادمانِ درگهش را صد سلام هم تحیاتی بـه یارانش تمام
خاصه آن سلطان اقلیم وفـا پـادشاه دین علـیِ مرتضی
واجب التعظیم خلـقِ ماسوا ابن عـمِ حضرت خیرالورا
حیدرِ صفـدر امیرالمـؤمنین آفتاب حبِ او نـور یقین
بـاعث آسایش خلـقِ جهان لنگـر افکن در زمین و آسمان
دین ز ضرب ذوالفقار او قوی کمترین مدحش هزاران مثنوی
در صفات او بـه تحریر و بیان عجز می‌آرد قلم، لکنت زبان
این اشارت بس کـه شاه اولیاست صاحبِ خلـد و امام رهنماست
زوجـه‌اش صدیقه دختِ مصطفی آنکـه باشد کعبهٔ کـوی وفا
زینت آفـاق و مـاه عالمین آفتاب عرش و نورِ مشرقین
جدهٔ سادات و مفتاحِ جنان دختـر پیغمبرِ آخـر زمـان
ماهِ عصمت ، زبدهٔ اسرار حق شمس عفت، مطلعِ دیدار حق
گوشوارش زیور عرشِ برین خادمش گـردیده جبریل امین
هر دو فرزندش امین و دادگر بـاعثِ آزادی نـوع بشر
آن یکی رانام چون خلقش حسن سبز پـوش غم امـام ممتحن
صاحب تـاج و لـوای مغفرت شافعِ مخلوق اندر آخـرت
شاهِ اقلیم امـامت از الست تا ابد آن مهرِ رخشان بود و هست
بعـد او سلطان دشتِ نینوا آنکـه باشد نام او عین البکاء
شمس بطحا پـادشاه بحر و بـر نـور چشم دختر خیرالبشر
خسرو مظلـوم و شاه عالمین نشنه کام کـربلا یعنی حسین
آنکـه سر بنهاد اندر راه دوست دادرس اندرگه و بیگاه اوست
چارمین حجت شه دنیا و دیـن حضـرتِ بیمار زین‌العابـدین
چشم بیماران سراسر سوی او کعبهٔ مقصود دلها کـوی او
نور پنجم باقـر علـمِ ازل آن عزیـز خاص حیِ لم‌یـزل
درگـه او ملجـاء درماندگان فیض بخش هفت اقلیم جهان
جعفـر صـادق بود نور ششم راه مقصد بی ولایش گشته گم
مخزنِ علم خدای اکبر است صاحب اسرار حیِ داور است

هفتمین موسی کاظم شاه دین — در دو عالم پیشوای مسلمین
هشتمین سرمایهٔ عشق نخست — آنکه ایمان نیست بی مهرش درست
آفتاب مکه و سلطان طوس — فرش خاکش گشته چرخ آبنوس
باعث فخر عرب میرِ ولا — شاه اقلیم عجم یعنی رضا
توتیا گرد ره زوار او — کیمیا خاکسترِ دربار او
گوهر درج نهم باشد جواد — آن امامِ اشرف عالی نژاد
در لقب گردیده از تقوا تقی — خادمِ او صد هزاران متقی
حجت عاشر نقی شمس عرب — می‌کنم مدح و ثنایش روز و شب
صاحب ارشاد و تعلیمِ کمال — مقصد و مطلوب سودای وصال
نیست بهر آدم و جن و پری — در شمار یازده جز عسکری
دهر از جود وجودش پایدار — منبع بحر کرم کوه وقار
صاحب دین وارثِ تیغ دوسر — مهدی آمد آن شهِ اثنی عشر
آنکه برنامش امامت ختم شد — امر او واجب به طور حتم شد
زد ریاضی دست بردامان او — باشد از جان بندهٔ فرمان او
اسب و شمشیری ز لطفِ باریش — کرده حاضر از برای یاریش
اندر این دوران پر رنج و تعب — بهر این خدمت ریاضی روز و شب
شد غلام چارده معصوم پاک — تا ز عصیانش نباشد هیچ باک
هرکه منکر گردد از آنان دگر — کی ز نخل عمر می‌یابد ثمر

بعد الحمد والتصلیة علی مستحقیها ... اما شرح این **نسخهٔ ثالث★** که از تألیفات و تحقیق بندهٔ **درگاه اله محمد یوسف المتخلص به‌ریاضی** ومفصل بردوازده محاربهٔ عمدهٔ **افغانستان** است‌که مؤلف به‌خاطر دارد به‌انضمام دو تحقیق وقایع‌که قبل از خاطرداشت و به‌عرصهٔ ظهورآمدنِ مؤلف در آن صفحات روی داده. و غرض از نگارشِ این تفاصیل چند چیز است‌که مطالعه‌کنندگانِ محترم بهره‌مند خواهند شد:

★ــ مقصود مؤلف سومین بخش از **کلیات ریاضی** است. نسخه یا کتاب اول **بیان‌الواقعه** و کتاب دوم **ضیاء المعرفة** و نسخه یا بخش سوم کتاب حاضر یعنی **عین‌الوقایع** است.

بهرهٔ اول : تواریخ صحیحی دربارهٔ افغانستان بیان می‌شودکه احدی به‌این شرح مبسوط نپرداخته و قصه که مطلب آن مفهوم شود نساخته.

بهرهٔ دوم : قوانین غزوات و اقسامِ محاربه را به‌دست می‌آورند که ملت محترم اسلام به‌نقص کارِ جنگ و لشکرکشی پی‌برده، با بصیرت از امور محاربهٔ رعیتی و نظامی می‌شوند و تدابیری‌که آثار فتح و فیروزی است می‌آموزند.

سوم : عموم اسلامیان در مملکتداری ساعی و جاهد و با تمهید و مآل‌اندیش خواهند شد.

چهارم : نفاق حالیه را به‌اتفاق مبدل ساخته، برقوت و قدرت ملتِ خود افزوده به‌ترویج دین محمدی صلی‌الله‌علیه می‌پردازند.

پنجم : اینکه به‌پاداش زحماتِ تواریخ نگاشتن و دقت در تشریح و توضیح مطالب رزمیهٔ اتفاقیه آن صفحات نمودن، یادآوری از مؤلف می‌نمایند ...

لازم است محضِ آگاهی مطالعه‌کنندگان محترم برخی از رویداد [های] هرات و انقراض سلطنتِ سدوزایی ونصب اولاد مرحوم پاینده‌خان بارکزایی را به‌امارت افغانستان بیان نمایدکه موضوع و محمول معلوم باشد :

... بعد از نادرشاه افشار، سلطنت ابدالی به‌مرحوم احمدشاه رسید که بسیاری هندوستان و افغانستان و زابلستان و بلوچستان تحت سلطنت و اقتدار او بود. و قندهار را پای تخت قرارداد و شهر تازه بناکرد[۱]. وبعد از وفات او تیمورشاه پسر احمدشاه مزبور به‌سریر سلطنت متمکن گشت و قوانین و قلمرو پدر را داشت. وفات تیمورشاه بن احمدشاه به‌تخت سلطنت کابل در ۱۲۰۷ هجری، مطابق ۱۷۹۲ مسیحی بود.

و بعد از وفات تیمورشاه، شاهزاده همایون که ولیعهد تیمورشاه بود به‌تخت سلطنت افغانستان جلوس نمود. و شاه محمود و فیروزالدین میرزا که پسران تیمورشاه بودند به‌فراه و هرات حکمرانی داشتند. و شاه زمان که برادر کهتر اینها بود، به‌سال چهارم درخارج کابل به‌عزم شکار رفته بسیاری از اهالی ایلات را با خود متفق ساخته مراجعت کرد. پنج سال و اندی کم بعد از وفات پدرش بود که خروج نمود و همایون‌میرزا را در کابل گرفت و از حلیهٔ بصر عاری ساخت[۲] و در **بالاحصار**[۳] کابل زنجیر به‌گردنش نهاده محبوس سخت داشت. و پسر خـود قیصر میرزا را نایب‌السلطنه قرارداده خود با لشکری متوجه هرات گردید. ولدی‌الورود او، شاه‌محمود وفیروزالدین میرزا با کامران‌میرزا پسر شاه محمود فرار برقرار اختیار

۱ـ احمدخان فرزند محمدزمان‌خان ابدالی و برادر ذوالفقارخان بود، که هردو از حکام مستقل ابدالیان هرات بودند. حکومت ابدالیان هرات در ۱۱۴۴ هـ. به‌دست نادرشاه افشار ساقط شد. احمدخان بعداً در شمار برجسته‌ترین افسران سپاه نادر درآمد. او پس‌از مرگ نادر به‌قندهار رفت و امپراتوری بزرگی را تأسیس کرد که برافغانستان و بخش وسیعی از هندوستان حکومت می‌کرد. او پس از تاجگذاری، به‌احمدشاه درانی معروف گردید. او قندهار را پایتخت قرارداد و شهرجدیدی در آن ساخت که احمدشاهی نام گرفت. آغاز سلطنت او ۱۱۶۰ هـ. و مرگ او ۱۱۸۶ هـ.

۲ـ پس از وفات تیمورشاه بزرگان و درباریان او زمان شاه را به‌سلطنت برنشاندند. همایون که برادر بزرگتر او بود چندی بعد قیام کرد، اما سرانجام گرفتار و نابینا شد. پس شاه زمان مدتی درگیر شورشهای پیاپی محمود بود تا سرانجام به‌دربار ایران پناهنده شد.

۳ـ بالاحصار قلعهٔ نظامی کابل. تیمور پای‌تخت را از قندهار که در زمان پدرش احمدشاهی نام گرفته بود به‌کابل انتقال داد.

نموده به‌دربار مرحوم خاقان صاحبقران ایران فتحعلیشاه قاجار طاب‌ثراه آمدند. و این وقایع در سنه ۱۲۱۲ هجری بود و از طرف پادشاه ایران، اول اسماعیل آقاخان مکری و بعد چراغعلی‌خان نوایی را به‌مهمانداری شاهزادگان مزبور معین نمودند و محل اقامت‌شان را در کاشان قراردادند.

هم در آن ایام، مرحوم قلیچ‌خان تیموری در هرات یاغی شده با طوایف چهار اویماقِ هرات همدست شده خودسری می‌کرد، و در محال هرات اقتداری به‌هم رسانیده بود.

[معاونت دولت ایران با محمود]

در سنه ۱۲۱۳ هجری مطابق ۱۷۹۸ مسیحی شاه محمود به‌اتفاقِ فیروزالدین میرزا برادرش و کامران‌میرزا پسرش استدعای همراهی از دولت ایران و عزیمت افغانستان نمود.

رقم پادشاه ایران صادر شد که امیرحسن‌خان حاکم طبس و میرعلم‌خان حاکم قائنات به او معاونت و همراهی نمایند. و مبلغی زر و مال و اسباب لازمه برای حرکت او از این دولت مرحمت شد. شاه محمود به‌همراهی امنای دولت علیهٔ ایران به‌فراه ورود نمود و آنجا را تصرف کرد. وبسیاری مردم افاغنه به‌او گرویدند، و به‌قندهار حمله‌برد[1]. ولدی‌الورود اهالی به‌سلام او آمدند. از آنجا با لشکر فراوان عزم تسخیر کابل نمود و این مملکت را نیز به‌حیطهٔ تصرف درآورد. و شاه زمان را گرفته به‌قصاص عینین شاهزاده همایون از حلیهٔ بصر عاری ساخت وبیرق اقتدار واستقلال

۱ــ در عزیمت نخستین‌که محمود با همراهی سرداران ایرانی برهرات حمله‌برد، هرچندکه قیصر والی هرات‌رادر محاصره افکند، اما سرانجام سپاه‌محمود از دور او پراکنده شدند و محمود به‌بخارا و خوارزم رفت تا از امیر بخارا و خان‌خیوه یاری جوید، اما طرفی نبست و راه تهران‌گرفت. چندی بعدکه شاه‌زمان سرداران معتبر افغان ازجمله پاینده محمدخان را به‌قتل رسانید فتح محمدخان نزد محمود شتافت و محمود به‌تشویق او آهنگ قندهارکرد و آن شهر را به‌آسانی متصرف شد. پس عزم کابل کرد و بران نیز دست یافت. شاه زمان که عازم پیشاور شده بودگرفتار و نزد محمود آورده شد. محمود او را به‌تلافی چشم همایون کور کرد.

او تا پیشاور و کشمیر افراشته تمام افغانستان‌هم جزو سلطنت او شد. و برادرش فیروزالدین میرزا را در سنه ۱۲۱۶ هجری به‌حکمرانی هرات فرستاد و به‌رعایای هرات دست تعدی گشودند.

[ورود قیصر به‌دربار ایران]

در سنه ۱۲۱۷ هجری مطابق ۱۸۰۲ مسیحی قیصر میرزا پسر شاه‌زمان که از تعدی شاه‌محمود فرار کرده بود، با یك زنجیر فیل تقدیمی به‌حضور خاقان کشورستان فتحعلیشاه قاجار طاب‌ثراه آمد و استدعای همراهی و معاونت از دولت ایران نمود.

شاه محمود که خبر ورود قیصرمیرزا را به‌دربار شاه ایران شنید حقوق دولت علیهٔ ایران را از خاطر برده ترك مراوده با دولت مزبور نمود.

خاقان مرحوم در مخارج و اسلحه همراهی به‌قیصرمیرزا فرمود و معزی‌الیه به‌افغانستان شتافته، اهالی که از تعدی شاه محمود به‌ستوه آمده بودند، بسیاری‌شان به‌قیصر میرزا گرویدند. پادشاه ایران بند شمشیری مکلل به‌جواهر و خنجر مرصعی به‌قیصرمیرزا فرستادند. اما آن شاهزادهٔ والاتبار که در نهایت کمال ومدنیت بود، چندی نگذشت که بدرود زندگانی گفت[۱] و کماکان امورات تمام قلمرو تیمورشاه به‌شاه‌محمود و برادرش حاج‌فیروزالدین میرزا تعلـق یافت و بین حاجی فیروزالدین میرزا و شاهزاده محمد ولی میرزای مرحوم که والی خراسان بود در سنه ۱۲۲۲ مطابق ۱۸۰۷ جنگ سختی در گرفت.

[جنگ هرات به‌سرکردگی صوفی اسلام]

تبیین آنکه زمان حسین‌خان قاجار قزوینی که حکمران نواحـی خراسان بود، قلعهٔ غوریان[۲] ده فرسنگی هرات و حـدود آن را جـزو

۱– قیصر فرزند شاه زمان پس از گرفتاری و کور شدن پدرش، به‌ایران پناه آورد اما در آستانهٔ به‌قدرت رسیدن عمش شاه شجاع به‌افغانستان برگشت و مدتی حاکم قندهار و سپس حاکم کابل گشت.

۲– غوریان، اولسوالی (بخش) بزرگ وسرسبز ولایت هرات درجوار مرز ایران.

تصرفات ایران قرارداده به‌حکمرانی محمداسحاق‌خان سردار قرایی واگذار کرد و سردار محمد اسحاق آن نقطه را به‌یوسفعلی‌خان برادرزادهٔ خود سپردکه مواظب و سرحددار باشد. یوسفعلی‌خان به‌مواعید پی‌درپی حاجی‌فیروزالدین‌میرزا فریفته شده بدوگرویده بود. لهذا نواب محمد-ولی‌میرزاکه درین سنه والی خراسان بود با اردویی عزم تصرف غوریان را نمود.

حاجی فیروزالدین میرزا خلفاء ملت را با خود همدست ساخت، بسیاریشان صلاح مقاتلت و مقابلت با دولت ایران ندیدند، اما مرحوم صوفی‌اسلام و جمعی دیگر از علماء افغانستان با ۵۰۰۰۰ سوار و پیاده برای جلوگیری عساکر دولت ایران به‌قریهٔ شکیبان[1] و ممیزک[2] آمدند، سپاه ایران هم‌که مرکب از ۱٤۰۰۰ سوار و پیاده بودند و ۱۲ عراده توپ داشتند، از شبش و روزنک[3] قلمرو غوریان گذشته به‌قریهٔ شاه ِده[4] اردو زدند، و دراین منزل مرحوم سردار محمدخان قرایی پسر مرحوم سردار اسحاق‌خان نیز درکمال رشادت وداوطلبی به‌اردوی شاهزاده محمدولی-میرزا با عساکر قرایی رسیده و ریاست جنگ را اختیارکرد. روز ۲۲ ربیع‌الاول سنه ۱۲۲۲ حرکت نمودند، در میدان رباط چرخه صوفی اسلام وعساکر افاغنه نیز به‌عزم محاربه رسیدند. آتش جنگ شعله‌ور شد. خود صوفی اسلام‌که در هودج زرین با حشمت تمام نشسته و لشکریان افاغنه را به‌جنگ ترغیب و تحریص می‌نمود، گلولهٔ توپ ایرانی به‌سرش خورده مقتول شد و سپهسالار افاغنه‌که ابراهیم‌خان نام داشت نیز به‌گلولهٔ ساچمهٔ توپ ازپا درآمد و ۳۸۰۰ نفر از آن لشکر افاغنه‌کشته شده مابقی هزیمت اختیارکردند. بنه و آغروقشان به‌تصرف ایرانیان درآمد. و سردارمحمد-

---

۱ــ شکیبان، دهستانی سرسبز مربوط غوریان.

۲ــ مویزك و میمیزك نیز گویند.

۳ــ هردو از توابع غوریان.

٤ــ دربین هراتیان شاده تلفظ می‌شود.

خان قرایی متعاقب سپاه افغان رفته، اسیر و اسب زیادی آورد، با چهار عراده توپ که از دشمن گرفته بود. و جسد صوفی‌اسلام را توپچی‌های آذربایجانی روی خرمن حاصل مندابی[1] گذاشته سوختند. یکی از شعرای ایرانی درواقعهٔ قتل مرحوم صوفی‌اسلام شرح‌مبسوطی به‌نظم آورده اگرچه غرض به‌خرج داده، یك مربع آن را مؤلف دیده و نوشت :

زد لطفعلی‌خان قجر — برفرق او تیغ دوسر
کردش‌روان‌سوی‌سقر — فی‌یوم نحس مستمر

معرفی مرحوم صوفی اسلام

اصلا اهالی اصفهان، نامش ملا اسلام، در سنه ۱۱۹۷ هجری به‌هرات آمده در بازار عراق[2] صباغی[3] بازکرد و بعد ازچندی ورشکست شده گماشتهٔ ملا اسلام نام رنگرز[3] هراتی ساکن جنب حوض دره‌جزیهای واقعه به‌هرات شده و به‌عزم‌کاسبی به‌قصبهٔ کرخ[4] [در] هفت فرسنگی هرات رفت و از آنجا تا دو سه سال به‌ملااسلام می‌نوشت‌که برایش نیل خریداری نموده بفرستد و در عوض پول می‌فرستاد. بعد از آن مفقود شده سه چهار سال به‌طرف بخارا و ترکستان ازبك[5] به‌سربرد. و در مراجعت به‌کرخ جمعی مرید دور او را گرفته او را صوفی اسلام نامیدند و از لطایف‌الحیلی‌که داشت، روز به‌روز برعدهٔ اتباع [او] افزوده شد، تا صاحب امر و نهی گردید. مذهب اهل‌سنت [و] جماعت داشت وطریقهٔ سهروردیه[6] ونقشبندیه ارشاد می‌کرد و مردهٔ[7] زیادی اطراف او را گرفته بودند و تحف وهدایای

۱ــ منداب، گیاهی دارای دانهٔ روغنی که از روغن آن در روشنایی و در صنعت استفاده می‌شد.

۲ــ بازار عراق در سمت غربی شهر هرات واقع است.

۳ــ صباغی: رنگرزی و رنگریزی نیز می‌نویسند.

٤ــ کرخ: شهرکی در شمال شرق هرات‌که آب وهوایی خوش واراضی حاصلخیز دارد.

۵ــ ترکستان ازبك در آن سوی آمو در برابر ترکستان افغانی‌که دراین سوی آموست.

٦ــ متن : سرودیه. ۷ــ مرده : مریدها.

زیادی می‌آوردند. بعد از قتل او میرزا اللهوردی نام را حضرت نامیدند و جانشین او شد، و شبها در کارخانهٔ[1] او دوصد نفر مسافر طعام بلغور[2] و نان می‌خوردند. و اکنون‌هم در کرخ و نواحی آن ده ـ دوازده هزار خانوار مرید آنها باقی هستند. واین خانواده در کمال اقتدار بودند، تا زمان مرحوم امیر عبدالرحمن‌خان که میرزا عمرجان نتیجهٔ آنها را به‌کابل خواست، در سنهٔ ۱۳۱۱ ترتیب آن خانواده به‌هم خورد و تنزل کردند.

خلاصه شاهزاده فیروزالدین‌میرزا که قوهٔ طرف شدن با دولت ایران نداشت، مالیات سه‌سالهٔ هرات را بعد از وضع مخارج تسلیم شاهزادهٔ ایران نمود و سپاه ایران برگشتند.

[لشکرکشی مجدد محمد ولی‌میرزا به‌هرات]

ایضاً در سنه ۱۲۲۶ هجری مطابق ۱۸۱۱ مسیحی فیروزالدین‌میرزا رسوم سنواتی معهودهٔ هرات را به‌دربار ایـران نفرستاد. مجدداً حکم به‌لشکرکشی ایران شد. نواب محمد ولی میرزا ی‌مذکور از راه باخرز به‌غوریان و از آنجا به‌پل‌نقره دوفرسنگی شهر هرات رفته اردو زده و فرمان به‌تاخت و تاراج اطراف می‌دهد. حاجی فیروزالدین میرزا کـه تعلل و تأخیر ادای وجوهات را باعث نقصان کلی دید، امنای خراسان را شفیع خود قرارداد و نقد و جنسی تسلیم‌کرد و تعهد مخارج همه ساله به‌دولت ایران نمود و ملك حسین‌میرزا پسرش را به‌عنوان گروی نزد شاه ایران فرستاد.

بعد از چندی بین شاه محمود و حاجی فیروز نفاق شد و هرات و قلمرو آن به‌شاه فیروزماند.

۱ـ کارخانه : مطبخ.

۲ـ بلغور : شله .

[لشکرکشی به‌غوریان و استمداد از دولت ایران]

در سنهٔ ۱۲۲۹ هجری مطابق ۱۸۱۳ مسیحی ابراهیم‌خان ایلخانی هزاره حاجی فیروزالدین میرزا را به‌تسخیر غوریان خواند. ملك قاسم‌ـ میرزا پسر او با سپاهی فراوان آمدند. مرحوم سردار محمدخان قرائی که از طرف دولت ایران به‌قلعهٔ غوریان بود و گمان این حرکت را به‌فیروزـ الدین میرزا نداشت، و عساکر او کم بودند، محصور ماند. وبعضی اتفاقات درایران بودکه امید کمك نداشت. تدبیری بـه‌نظرش رسید که شخصی به‌قندهار بفرستد وشاه محمود را به‌ارض اقدس بخواند و ترغیب وتحریص به‌تصرف خراسان نماید. شاید بدین‌وسیله دفع شر خصم بشود.

بعد از رسیدن نامهٔ او شاه محمود کامران میرزا پسر خودرا با سپاهی فراوان به‌عزم تصرف خراسان و مشهد مقدس فرستاد. کامران میرزا در نزدیکی هرات قصد تادیب فیروزالدین میرزا و محاصرهٔ هرات را نمود و در قریهٔ روضه باغ که اکنون مدفن شاهزادگان سدوزایی است اردو زد. و آن نقطه در سه فرسنگی طرف جنوبی شهر هرات واقـع است. لهذا حاجی فیروزالدین میرزا از محاصرهٔ غوریان نادم شده پسر خودرا احضار کرد وواسطه‌ای نزد سردار محمد اسماعیل‌خان دامغانی سردار سرحددار ایران فرستاد و متوسل به‌دولت ایران شد و تقبل پنجاه هزار تـومان پیشکشی نمودکه همه‌ساله بپردازد و سکه و خطبه را به‌نام خاقان مـرحوم فتحعلیشاه طاب‌ثراه زینت دهد. سردار اسماعیل‌خان به‌امداد او مأمور هرات شد. و در قریهٔ نقره دوفرسنگی هرات اردو و بنه را گذاشته باجمعی سپاه‌جرار حمله‌ور به‌لشکریان کامران‌میرزا در قریهٔ روضه‌باغ‌شد. به‌محض عبور لشکریان ایرانی از پل مالان به‌طرف اردوباغ[1]، کامران میرزا خودرا حریف ندیده به‌طرف قندهار گریخت و حاجی‌فیروزالدین‌میرزا چون

۱ـ اردوباغ، جنگل و دهکده‌ای در نزدیکی هریرود.

احیاکردهٔ ایرانیان شد، پنجاه هزار تومان نقد را داد. سردار ایران به‌مشهد مراجعت کرد.

[ورود وزیر هرات با هدایا به‌تهران و ارسال خلعت]

در سنه ۱۲۳۰ هجری، مطابق ۱۸۱٤ مسیحی، مرحوم حاجی‌آقاخان وزیر حاجی فیروزالدین‌میرزا و ابراهیم‌خان ایلخانی هزاره با هدایای لایقه از هرات به‌دارالخلافهٔ تهران، خدمت خاقان مرحوم فتحعلیشاه طاب‌ثراه رفتند و از تعدی شاه محمود شاکی بودند و طلب[1] استمداد نمودند.

بنابراین پادشاه ایران خلعت مخصوصی برای فیروزالدین میرزا توسط میرزا محمدصادق‌خان وقایع‌نگار فرستادند و حاجی آقاخان نیز به‌همراه او به‌هرات معاودت نمود، اما ابراهیم‌خان را به‌واسطهٔ افسادی‌که سال قبل در امور غوریان نموده بود، به‌تهران توقیف ونظربند ساختند. بعد از چهارماه میرزا صادق‌خان وقایع‌نگار با عبدالرشیدخان افغان و هدایای فیروزالدین میرزا از هرات به‌دارالخلافه مراجعت نمودند.

[تسخیر غوریان به‌دست ملك‌قاسم]

در سنه ۱۲۳۱ هجری، مطابق ۱۸۱۵ مسیحی به‌واسطهٔ قتل مرحوم سردار محمداسحاق‌خان و حسن‌علی‌خان پسرش، اوضاع امور خراسان و سرحدات آن مشوش شده، بزرگان قبایل و رؤسای اهالی هرنقطه و هرطائفه سر شورش و فتنه داشتند. بنیادخان هزاره هم فرصت به‌دست آورد و بسیاری از نقاط جام و باخرز را متصرف شد واطراف و حوالی‌مشهد را تاخت و غارت کرد.

۱ــ طلب زائد است.

مرحوم سردار محمدخان قرایی‌هم استعداد وافری مهیا نموده علاوه برمملکت قرایی ونواحی خاف وباخرز[1] که[در] تصرف‌داشت، عزم تسخیر ارض اقدس را نمود. لهذا شاهزاده فیروزالدین میرزا موقع به‌دست آورده شاهزاده ملك‌قاسم‌میرزا پسر خودرا با اردو و جمعیت زیادی به‌تسخیر غوریان فرستاد و آن ناحیه را مسخر کردند.

هم درین سال عبدالرشیدخان افغان فرستادهٔ فیروزالدین میرزا که به‌دربار ایران بود مجدداً با میرزا محمدصادق‌خان وقایع‌نگار که از طرف دولت ایران مأمور هرات بود به‌محل مزبور معاودت نمود[2].

[لشکرکشی شجاع‌السلطنه به‌هرات]

در سنهٔ ۱۲۳۲ هجری مطابق ۱۸۱٦ مسیحی نواب حسنعلی‌میرزای شجاع‌السلطنه از طرف دولت ایران والی خراسان شد. حاجی فیروز-الدین میرزا باز عبدالرشیدخان افغان را با نامه و هدایا به‌تهنیت شجاع-السلطنه فرستاد و میرزا محمد صادق‌خان وقایع‌نگار ایرانی‌را که مدت نه‌ماه [در] حبس داشت رها نمود. ملك قاسم‌میرزاهم به‌تصویب پدرش غوریان را تخلیه نموده به‌تصرف سرحدداران ایران واگذاشت. اما چندی نگذشت که مخالفت در میان آمده بین والی خراسان و فیروزالدین میرزای افغان بنیاد نزاع شد. شجاع‌السلطنه با رضاقلی‌خان زعفرانلوی مرحوم که شخص با استعدادی بود و نجف‌قلی‌خان شادلو حکمران بجنورد و بیگلرخان چاپشلو در هفدهم جمادی‌الاول به‌منزل سنگ‌بست جام اردو زدند و دراین نقطه مرحوم سردار محمدخان قرایی با پنج‌هزار سپاه سواره و پیاده از لشکریان قرایی‌که همراه داشت به‌اردوی شاهزاده پیوست و متوجه هرات شدند.

در میان [راه] جام هنگام عبور شاهزاده، شخصی از قلعه‌گیان محمودآباد‌که به‌تصرف جمعیت هزاره و بنیاد خان بود، تفنگی به‌طرف

۱ــ باخرز، محلی در نزدیك تایباد.

۲ــ حاجی‌فیروز محمدصادق‌خان وقایع‌نگار را در هرات به‌حبس افکند.

اردوزده‌بود. شاهزاده امر به‌تسخیر قلعه فرموده عبدالله‌خان بیارجمندی ــ فیروزکوهی را و رستم‌خان قراگوزلو و مطلب‌خان دامغانی واسماعیل‌خان سردار را مأمور یورش‌کردند. به‌فاصلـهٔ دو ساعت آن قلعهٔ محکمه را متصرف شدند. و جمعی از هزاره‌ها مقتول وبعضی فرار نمودند واموال آنها به‌تصرف سپاه ایران آمد.

فردای آن روز به‌تربت‌جام ورود کردند. عطا محمدخان افغان راکه فیروزالدین میرزا به‌معذرت خواهی و تسلیم نمودن غوریان فرستاده بود، اینجا به‌شاهزاده رسید؛ اما شجاع‌السلطنه فسخ عزیمت ننموده از راه باخرز به‌کوهستان و از آنجا به‌غوریان و بعد به‌شکیبان [رسیدند] و درپل نقره جنب قریهٔ جایه اردو زدند و در آن هنگام شمخالیان حاجی فیروزالدین ــ میرزا با سپاه جرار[1] افغان تل بنگیان[2]، خارج دروازهٔ ارگ هرات را سنگر قرار داده مستعد مدافعه شدند.

شاهزاده شجاع‌السلطنه نیمهٔ اردو را مأمور حمله و یورش برآنها نمود و نیمهٔ دیگر را امر به‌سنگربندی در پشت نهر انجیل فرموده مقابل مزار اول ولی[3] سنگرها بستند و همه روزه اطراف هرات را سپاه ایران می‌تاختند. تا حاجی فیروزالدین میرزا غوریان را با پنجاه هزار تومـان تقدیمی به‌دولت ایران تسلیم نمود. و تقبل سکه و خطبه کماکان در هرات به‌نام پادشاه ایران نمود.

لهذا اردوی شاهزاده قصد حرکت نموده و آنچه لشکر جرار داشتند به‌عزم تدمیر و تنبیه هزاره‌ها فرستادند، به‌ریاست سردار اسماعیل‌خان و از راه درهٔ بوم‌که بسیار کوه تل‌های سخت دارد، روانهٔ بادغیس و بیشهٔ هزاره شدند. از هزاره‌ها و فیروزکوهیها متجاوز از ده‌هزارکس جمعیت

۱ــ جرار: جلد و چابك.

۲ــ تل بنگیان، تپه‌یی است اکنون در شمال غربی داخل شهر هرات.

۱ــ مزار ابوالولید محدث آزادانی راهراتیان‌اول ولی گویند.

جنگی این دره را بزخوگاه[1] خود قرار داده بودند و کمین داشتند و سپاه ایران با آنها مصاف دادند، دو ساعت از روز رفته شروع به‌قتال شد. تا ظهر بنیاد خان هزاره آنچه کوشش کرد و هزاره به‌کشتن داد ثمری نکرد. آخر فرار برقرار اختیار نمودند و لشکریان ایران هم از نابلدی و خستگی بعد از کامیابی مراجعت نموده به‌اردوی شاهزاده پیوستند و بعد از سه روز روانهٔ مشهد شد.

[پایان حکومت حاجی فیروزالدین در هرات]

در اواخر این سال شاه محمود از کابل و راه قندهار وزیرفتح‌خان ولد پاینده محمدخان بارکزایی را که مرد کاملی بود به‌عنوان معاونت فیروزالدین میرزا به‌هرات فرستاد[2] و مشارالیه به‌ظاهر هرات نزول کرده پس از ملاقات به‌هنگام وداع فیروزالدین را گرفته مغلولا به‌قندهار فرستاد و امناء وامراء او را معزول کرد و مرحوم حاجی‌آقاخان‌وزیر را با عبدالرشیدخان افغان که همه‌ساله به‌رسالت به‌ایران می‌رفت کشت و خود به‌حکومت هرات پرداخت و برادر خودکهندل‌خان را با لشکر زیادی به‌عزم تسخیر غوریان فرستاد. و بعضی خوانین خراسان را ضمناً با خود هم‌رأی و هم‌خیال ساخت. و تهیهٔ حمله‌وری و لشکرکشی به‌صوب خراسان نمود. و از طرف دیگر محرك رحیم‌خان حکمران خوارزم شدکه او لشکری برداشته به‌سرحد ایران بتازد.

[مختصری در احوال پاینده محمدخان بارکزائی]

وزیر فتح‌خان پسر مرحوم پاینده محمدخان بارکزائی بود. واینها چند برادر بودند: فتح‌خان، و پردل‌خان، و شیردل‌خان ومحمد عظیم‌خان،

۱ـ بزخوگاه : کمین‌گاه.

۲ـ فیروزالدین خود طالب کمك شده بود.

و دوست‌محمدخان، و یار محمدخان، و عبدالجبارخان، محمدزمان‌خان، وکهندل‌خان، وسردار سلطان محمدخان طلایی وپیرمحمدخان ورحمدل‌ـ خان و چند برادر دیگر همه ولدان پاینده‌خان بودند. و مرحوم پاینده‌خان پسر حاجی جمال‌الدین است، که آن مرحوم از افاغنهٔ بارکزایی وبزرگ ایلات مالدار بیابان وکوهستان نواحی قندهار و کابل و مرد صادقی بوده است و مکنتی داشته .

پاینده‌خان روزی گوسفند زیادی فروخته و درجایی نشسته پولها را شماره می‌کرده. شخصی از اهل‌الله به‌لباس معمولی متداولی اهالی وطن رسیده و براوسلام کرده و گفته: پاینده، پادشاهی غواری چه دله ِ درکوم[1]؟ (پادشاهی می‌خواهی که به‌توبدهم؟) پاینده‌خان سر را بلند و نگاهی کرده اما جواب درستی به‌آن شخص نداده، مجدداً مشغول حساب پول شده. او باز همین بیان را کرده، پاینده‌خان گفته سه‌وایی؟ ته‌چه مانه پریژدی خپل روپیی حسابه‌کم[2] (چه می‌گویی؟ توکه نمی‌گذاری پول خودرا حساب‌کنم). آن شخص باز اظهار فرموده: زه روپیی نه‌غوارم، فقط دتا پشتونوم چه پادشاهی غواری زه تا ته‌درکوم یایه[3]؟ (من پول‌نمی‌خواهم فقط از تو می‌پرسم پادشاهی می‌خواهی من به‌تو بدهم یا خیر؟) پاینده‌ـ خان گفته: هوچه بادشاهی ستاپه اختیارکی دی ولی نه‌راکوی؟ بیشك چه ستاد لاس کیژی زه‌غورام[4] (بلی هرگاه پادشاهی به‌اختیار تواست چرا نمی‌دهی؟ بیشك هرگاه از دست تو می‌شود، من می‌خواهم).

پاینده‌خان شب به‌خیل خود آمده، این مطلب را به‌اقوام و عیال خود صحبت داشته. زن تازهٔ اوکه خیلی محترمه و عاقله بوده و از مال پدر دارایی و اموال زیادی داشته مردانه همت می‌گمارد براینکه دختران

۱ــ عبارت به‌زبان پشتو است، اصل: درکه ام.

۲ــ اصل: سوایه ته چه مانه پریژده اخپول روپی حسابه کم.

۳ــ اصل: زه روپی نقوارم فقط دتاپشتنون وم چه پادشاهی قواره زه تات‌دربکم یایه.

٤ــ اصل: هو چه بادشاهی ازته، په‌اختیارکه ده ولی نه‌ورکه بیشك چه ازتادلاس‌کیجه زه قوارم (در متن به‌رسم‌الخط و تلفظ معیاری نزدیك شده است).

بزرگان، قبایل و طیوف افغان را برای شوهرش خواستگار شود...[۱].

سعی عاقلانهٔ آن زن مردانه صفت کار به‌جایی رسانیدکه پسرهای مرحوم پاینده‌خان هرکدام مصدر امورات سلطنتی سلاطین سدوزایی شدند و بسیارشان به‌حکمرانی بلاد سرحدی هندوستان و کشمیر و نقاط سرحدی افغانستان منصوب شدند. خداوند او را بیامرزد. در حقیقت انتقال سلطنت سدوزایی به‌اولاد پاینده‌خان بارکزایی از برکت آن بی‌بی ادی[۲] می‌باشد. و فتح‌خان‌که یك پسر او بود وزارت شاه محمود را در کابل دارا شد.

[جنگ شجاع‌السلطنة با وزیرفتح‌خان]

در سنه ۱۲۳۳ هجـری مطابق ۱۸۱۷ مسیحی خاقان خلدآشیان فتحعلیشاه قاجار طاب‌ثراه مرحوم معتمدالدوله میرزاعبدالوهاب خان‌ـ اصفهانی را به‌استمالت امراء وخوانین خراسان فرستاد و ذوالفقارخان و مطلب‌خان را به‌مدافعهٔ لشکر خوارزم و افغان مأمور و مقرر فرمود.

وزیر فتح‌خان افغان مزبور پسر مرحوم پاینده محمدخان‌بارکزایی هم‌که تدارك واستعداد حربی‌کامل در هرات فراهم نموده بود، با اردویی مرکب از ۳۵ هزار جمعیت سواره وپیاده ترتیب‌داده عزم تسخیر ارض‌قدس را نمود.

و از این طرف شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع‌السلطنة با دوهزار سواره و پیاده معجلا به‌جلوگیری او شتافت. در کال یاقوتی معتمدالدوله به‌اردو پیوست. از راه جام و باخرز رفتند. بنه‌را به‌کافرقلعه[۳] بین بیابان طائباد[٤] و کوهسویه گذاشته و خود پیشتر رفته در نقطهٔ کال‌چوقوکی[٥]

۱ــ فصلی بیان شده از خوبیهای همسر پاینده محمدخان و انتقاد از زنان‌عهد مؤلف.
۲ــ ادی با یاء مجهول: مادر. درمتن اده آمده است.
۳ــ اکنون اسلام قلعه.
٤ــ تایباد.
٥ــ چغوکی، چغوك در لهجهٔ هروی یعنی گنجشك.

کنارهٔ جنگل به‌اردوی وزیرفتح‌خان که از کوهسان عزم باخرز داشتند رسیدند و آتش جنگ شعله‌ور شد. سه ساعت از آفتاب گذشته الی دوساعت از ظهر رفته صدای توپ و تفنگ به‌فلك مینا‌رنگ می‌رفت. درآن گیرودار گلولهٔ شمخال ایرانی به‌دهان وزیرفتح‌خا نآمده بود باوجود آن زخم اندیشه ننمود لشکریان خودرا به‌جنگ ترغیب و تحریص می‌نمود، اما چون دستمال ابریشمی زرد در دست داشت و به‌دهان گرفته بود، سپاهیان او دستمال خون‌آلود را به‌دست و دهان او دیده بودند، به‌واهمه افتاده شکست درانداختند و هزیمت اختیار کردند. و اردوی ایرانی هم که از شدت تشنگی و گرما در پنج ساعت محاربه خسته شده بودند، دیگرتعاقب از لشکر افغان ننموده به‌کافر قلعه مراجعت‌کرده دست از جنگ و تاخت و تاز کشیدند.

هم دراین حیص و بیص بنیادخان هزاره با دوهزار سواره وپانصد پیاده آمده بود به‌نیم‌فرسنگ فاصله از جنگ‌گاه ایستاده سیاحت می‌کرده که وقت‌شکست‌هریك از آن دو اردو بهره و غنیمتی برده باشد. میرزا-عبدالوهاب‌خان معتمدالدوله جمعیت بنیادخان را خیال سواران شاهزاده نموده بی‌خبر میان آنها رفت واسیر شد. مرحوم شجاع‌السلطنه فـرمان حکومت جام و باخرز را به‌اوفرستاد؛ بعد از آن معتمدالدوله را رهـا کردند. و کسی تاکنون از اصفهانیها اینطور بازی نخورده و نخواهـد خورد.

از متروکات و اموال اردوهای افاغنه وایران بهرهٔ زیادی به‌هزاره‌ها رسیده بودکه از جسته‌گریخته‌های هنگام جنگ در گوشه و کنار بی‌صاحب مانده بود و آنها ازمیان بردند.

ودراین سال موکب خاقان فتحعلیشاه به‌سمت خراسان عازم شد و رحیمخان خوارزمی‌که از حرکت و انتهاض اردوی پادشاهی آگاه شد با لشگریان خود از سرحدات خراسان فرار نموده برگشت.

وفرمان دوستانهٔ پادشاه ایران به‌شاه‌محمود رسید که یا فتح‌خان

افغان را مقید به‌طهران بفرستد یا از حیلهٔ بصر عاری نماید. شاه محمود شق آخری را قبول نمود و حاج فیروزالدین میرزا را به‌هرات فرستاد و به‌تدبیر چندی وزیرفتح‌خان را گرفته محبوس سخت نمودند.

[نابینا شدن فتح‌خان و قیام فرزندان پاینده محمدخان]

در سنه ۱۲۳٤ هجری مطابق ۱۸۱۸ مسیحی وزیرفتح‌خان را شاهزاده حاج‌فیروزالدین میرزا[1] در عمارت باغ خیابان که حالا باغ شاهزاده ملك قاسم‌میرزا می‌گویند مغلولا طلبیده و او را از حلیهٔ بصر عاری ساخت و بعد از کور کردن اوبه‌چند یوم فاصله کشت[2]. وشیردل‌خان برادر فتح‌خان را در فراه محبوس کردند.

و بعد از این واقعه شاه محمود دید کار سخت خواهد شد، از فراه به‌قندهار شتافت، که در آن اطراف، برادران فتح‌خان آشوب سرپا نکنند.

اما اولاد پاینده‌خان بارکزایی که هر کدام دارای ریاست وحکومت بودند بنا ی‌فتنه و طغیان را گذاشته برضدسلطنت سدوزایی درهر گوشه توشه آماده داشتند و علم شرارت افراشتند. من‌جمله پردل‌خان که یك برادر فتح‌خان بود در قلعهٔ نادعلی جنب سیستان جمعیتی دور خود جمع کرد و به‌مخالفت کامران‌میرزا برخاست و مطالبهٔ برادران محبوس خودرا می‌کرد. شاهزاده‌کامران، شیردل‌خان را که در محبس سالم مانده بود ناچار به‌او تسلیم کرد. و محمد عظیم‌خان برادر دیگر فتح‌خان که صوبه‌دار کشمیر بود، دوست‌محمدخان و یارمحمدخان برادران خود را به‌پیشاور فرستاد و شاهزاده ایوب راکه از نتائج سلطنت سدوزائی بود به‌تخت نشانیده به‌او همراهی‌کردند، و در حوالی جلال‌آباد با شاه محمود جنگیده و شاه‌محمود را منهزم ساختند و شاهزاده ایوب الگای پیشاور

۱ــ وزیر فتح‌خان به‌دست‌کامران یا به‌فرمان او کور شد و فیروز در این فرصت در هرات نبود .

۲ــ فتح‌خان در راه کابل و در منزل سیدآباد (بین غزنی وکابل)، هم‌به‌فرمان کامران به‌دست گروهی از سرداران درانی کشته شد.

را تا حدود قلمرو تمام جلال‌آباد متصرف شد. و مجدداً محمدعظیم‌خان برادر دیگر خود عبدالجبارخان را با استعدادی شایان به‌همراهی دوست‌محمدخان به‌تسخیر کابل فرستاد، و محمد زمان‌خان برادر دیگرش را به‌هندوستان فرستادکه شجاع‌الملك پسر تیمورشاه را که به‌دولت انگلیس پناه برده بود همراه خود به‌قصد تدمیر و تسخیر سایر افغانستان وسیستان بیاورد، واقدامات وافیه درانهدام امور سلطنت شاه‌محمود از این برادران به‌ظهور رسید، و کار افغانستان پریشان شد، و جز هرات و قندهار و فراه حصاری در دست شاه‌محمود و پسرش کامران‌میرزا و فیروزالدین‌میرزای برادرش نماند.

[حمایت دولت ایران ازمحمود وکامران]

کامران میرزا در همین ایام یك زنجیر فیل و سی‌طاقه شال‌کشمیر و مبلغی زر نقد تقدیمی به‌دربار خاقان فتحعلیشاه فرستاد و راپورت وقایع را نیز توسط فرستاده کتباً معروض داشت.

در سنه ۱۲۳۵هجری مطابق ۱۸۱۹ مسیحی شاه‌محمود وکامران‌میرزا از قندهار عبدالصمدخان بارکزائی را با تحف و هدایای لایقه به‌دربار خاقان مرحوم فتحعلیشاه فرستادند و شکایات از حـرکات و طغیان برادران وزیرفتح‌خان نمودند. فرمان همایونی به‌نواب حسنعلی‌میرزای شجاع‌السلطنه والی خراسان صادر شد که لدی‌الحاجه طرفداری وامداد به‌شاه‌محمـود و کامران‌میرزا نماید. عبدالصمدخان خوشنود بـه‌هرات معاودت‌کرد.

هم درین سال شاهزاده حاج فیروزالدین میرزا کـه به‌هرات از برادرزادهٔ خود کامران‌میرزا و برادر خود شاه‌محمود مخوف شده بود، فراراً به‌ترشیزآمد.

وشاه‌محمود به‌هرات آمده به‌اغوای بنیادخان هزاره و اویماقات جمشیدی پرداخت و با آنها تدارك تاخت و تاز به‌نواحی خراسان نمود.

نواب شجاع‌السلطنه با اردویی عزیمت هرات نمود، و اول نواحی باخرز وبعضی از محال جام را که بنیادهزاره متصرف شده بود مسخر نمود و به‌امیرقلیچ‌خان تیموری سپرد. امیرحسن‌خان طبسی وسردار محمدخان‌ـ قرائی‌هم با اردویی زبده سوار به‌نواب معظم‌له پیوستند. شاه محمودکه هرات را دچار مخاطرات دید، از مخالفت با دولت ایران نادم شده، از تحریك دست‌کشیده تحف وهدایا و معذرت‌نامه به‌شاهزاده فرستاد.

[برخی از حوادث متفرقهٔ مربوط به‌هرات واطراف]

در یوم پنجشنبه غرهٔ رمضان‌المبارك سنه ۱۲۳۷ هجری، مطابق ۱۸۲۱ مسیحی امیرقلیچ‌خان تیموری وابراهیم‌خان جمشیدی‌که متفقاً مشغول محاصرهٔ هرا ت‌بودند، هنگام یورش در کنارهٔ خندق ارگ هرات تیر خورده مقتول شدند وسپاهشان متفرق شد.

و آن روز مرحوم مستوفی میرزامحمدحسین‌خان هراتی معروف به‌بچه متولد شده بود. مرحوم میرزا محمدحسین‌هراتی در سنه ۱۲۷۲ به‌هرا ت‌مستوفی بود. در فتح هرات که توسط مرحوم حسام‌السلطنه اتفاق افتاد، خدمات نمایان با اقارب و انساب خود به‌دولت علیهٔ ایران نمود و بعد از تخلیهٔ هرات همراه مرحوم حسام‌السلطنه به‌خراسان آمده مورد مرحمت اولیای دولت علیهٔ ایران و صاحب املاك وچندی به‌وزارت منصوب گردیده و در اواخر سنه ۱۳۲۱ در ارض اقدس بدرود حق‌را لبیك اجابت گفت (کذا).

در سنه ۱۲۳۸ هجری، مطابق ۱۸۲۲ مسیحی مصطفی‌خان زوری به‌هرات یاغی شده و شاهزادگان سدوزایی فرارنمودند و خود شاه محمود نیز فراری شد و مصطفی‌خان ارگ را سنگر قرارداد و کسانی‌که از نژاد سدوزایی و در هرات و قلمرو آن مصدر کاری بودند همه را معزول نمود. اما شاهزاده‌کامران میرزاکه به‌تسخیر لاش و جوین رفته بود، مراجعت کرد وحمایت پدرخودرا نموده مصطفی‌خان‌را محاصره کرد و گرفت و کلاه

کاغذی برسرش گذاشته روغن چراغ بالای سرش ریخته و او را به‌عبرت کشت وهرات را چراغان نمودند.

در سنه ۱۲۳۹ هجری، مطابق ۱۸۲۳ مسیحی تراکمهٔ تکه و سارق به‌تاخت و تاز بعضی از نواحی هرات آمده بودند. شاهزاده کامران‌میرزا فرستاده آنها را شکست دادند و چهل نیزه سر به‌هرات آوردند.

در سنه ۱۲٤۰ هجری، مطابق ۱۸۲٤ مسیحی شاه‌محمود به‌محال جمشیدی و قصد تسخیر کشك و تصرف قلعهٔ بالا مرغاب رانده آن نواحی را مسخر نموده متصرف شد و اهالی آن سامان تبعیت او را اختیار نمودند.

در سنه ۱۲٤۱ هجری، مطابق ۱۸۲۵ مسیحی سردار شاه‌پسندخان اسحاق‌زائی از کامران‌میرزا رنجیده به‌طرف بالامرغاب رفت و از آنجا به‌اتفاق شاه محمود به‌محال اوبه و چشمهٔ آب‌گرم رفتند و کامران‌میرزا برای دلجویی آنها رفته شاه‌پسندخان را با پدر خود به‌هرات آورد.

[جنگ محمود و کامران و حمایت شجاع‌السلطنه از کامران]

در سنه ۱۲٤۲ هجری، مطابق ۱۸۲٦ مسیحی شاه‌محمود از کامران‌ـ میرزا پسر خود خائف شده از هرات بیرون آمد، و باز به‌طرف سبزوار و فراه رفته افاغنهٔ ایلات را با خود متفق نموده و قصد دفع پسرش را کرد.

کامران‌میرزا استدعای معاونت از شاهزاده حسنعلی‌میرزا والی مشهد مقدس نمود. شاهزادهٔ معظم‌له محمدامین‌خان پازکی[1] را با پانصد سوار به‌هرات فرستاد. کامران میرزا مطمئن شد و شاه محمود مجدداً به‌اطراف رفته چهارهزار لشکر ترتیب داده به‌جانب پسر راند. کامران‌ـ میرزا جهانگیر میرزا پسر خودرا به‌دفع پدر مأمور ساخت. شاه‌محمود به‌چشمهٔ منقان بادغیس اردو زده بود. از آنجا به‌خارج هرات تاخت، اول

۱ــ پازوکی.

به‌محمد امین‌خان ایرانی که در باغ شاهزاده ملك‌قاسم‌میرزا مقام داشت حمله نمود و کاری از پیش نبرد. بعد از آنجا متوجه اردوی جهانگیرمیرزا شد و او را شکست داد[1] و کامران‌میرزا در شهر هرات محصور شد و از بیم قتل و غارت اهالی هرات ملتجی به‌نواب حسنعلی‌میرزا شدند نواب‌معظم حرکت نموده از مشهد به‌غوریان آمد وکامران میرزا بـه‌این اطمینان دلیرانه جنگید و پدرش شاه‌محمود را شکست و فرار داد. شجاع‌السلطنه در قریهٔ سنگ بست محال پوزهٔ کبوترخان چهارفرسنگی هرات ورود نموده اردو زد و کامران‌میرزا [به] استقبال و به‌ملاقات ایشان رفته اردو را با شاهزاده به‌هرات آورد و هست و بود خود را به‌شاهزاده ظاهر وباطن نمود. نواب معظم جز یك حلقه انگشتر الماس[2] چیز دیگر از خزاین و جواهرات او برنداشته فرزند خود ارغون[3] میرزا را با پنج‌هزار سوار و سه عراده توپ به‌هرات مأمور اقامت به‌یاری کامران‌میرزا ساخته خود به‌ارض‌اقدس مراجعت فرمود.

در سنه ۱۲۴۵ هجری، مطابق ۱۸۲۹ مسیحی اوضاع افغانستان مرتب وبرقرار بود. ناخوشی تب‌لرز و یرقان به‌قندهار بیدادکرد و در میمنه و بادغیسات نیز دامنه[4] شیوع یافت. و هم‌گاومرگی در نواحی فراه و اسفزار روی داد.

فتوحات سردار بسکویچ در بلاد عثمانی و شورش اهالی یونان باعث اندوه و تأسف اهالی افغانستان به‌لحاظ هم‌مذهبی شده بود.

هم درین سال شاه‌محمود از طرف لاش وجوین می‌آید وبه‌هرات متوفی می‌گردد[5] و در قریهٔ روضه‌باغ مدفون می‌شود و کامـران‌میرزا



۱ـ جهانگیرمیرزاکه نوهٔ محمود بود، دراین جنگ کشته شد.
۲ـ در منابع دیگر انگشتر عقیق آمده.
۳ـ اصل: ارغوان.
۴ـ دامنه در لهجهٔ هروی تب محرقه را گویند، تب‌لرز بیماریی است نظیر ملاریا.
۵ـ شاه محمود سدوزایی در سال ۱۲۴۴ درگذشت. در همین سال عطامحمدالکوزایی نیز درگذشت. عطامحمدخان وزیرکامران و عم وزیر یارمحمدخان بود.

تعزیه‌داری و مبرات زیادی می‌نماید.

[۱۲٤٦ هجری، مطابق ۱۸۳۰ مسیحی] : دراین سال به‌قلمرو هرات جز دو حمله‌وری تراکمه و تلافی حکمران هرات چیز دیگری دیده نشده .

زنی در قریهٔ سیاه‌وشان طفلی آورده[۱] [کـــه] دارای دو سر بوده به‌یک گردن، و سه‌ساعت زنده بوده است.

[مرگ حاجی‌فیروزالدین]

در سنهٔ ۱۲٤۷ هجری، مطابق ۱۸۳۱ مسیحی. دراین‌سال نایب‌السلطنهٔ ایران مرحوم عباس‌میرزا با اردوئی به‌نظم و رسیدگی امور خراسان از طهران آمد. قلعهٔ سلطان‌آباد ترشیز و نواحی آنرا دراین‌سال مسخر و مفتوح نمود. حاج فیروزالدین میرزای افغان که بعد از اغتشاش کار خود به‌ترشیز رفته بود دراین ایام به‌تحریک کامران‌میرزا مقتول شد[۲] و پسرش ملک‌قاسم میرزا به‌ارض اقدس آمد.

[آهنگ تسخیر هرات]

در سنه ۱۲٤۸ هجری، مطابق ۱۸۳۲ مسیحی، نایب‌السلطنهٔ ایران به‌تسخیر قوچان و تنبیه مرحوم رضاقلی‌خان زعفرانلو پرداخت. کامران‌ـ میرزا و وزیر یارمحمدخـــان پیشکار اوکـــه ضمناً موافقت با مرحوم

۱ــ آورده : زاده.

۲ــ تقریباً تمام منابع قتل حاجی‌فیروز را به‌دست سپاهیان خسرومیرزا دانسته‌اند. خسرومیرزا با افرادش در قلعهٔ سلطان‌آباد بودند و هنگامی‌که یکی از افراد حاجی فیروز شبانه به‌طلب آب بیرون شد و گرفتار آنان گردید. به‌حاج‌فیروز خبر بردند و او با شمشیر آخته به‌قراولان تاخت و آنان او را نشناخته کشتند.

رضاقلی‌خان کرد داشتند رسماً به‌نایب‌السلطنه نوشتند که اگر مقصد تلف ساختن رضاقلیخان است ما از او امداد خواهیم کرد و اگر غرض اصلاح است، اسباب صلح‌را خود آنها فراهم نمایند. و به‌خود هرات تهیهٔ‌لشکرکشی بدین ملاحظه داشتند. اما مرحوم نایب‌السلطنه جوابی به‌اقتضای وقت مرقوم داشته بود. وبه‌عجلهٔ زیاد امر به‌یورش فرموده خبوشان را فتح کردند و از آنجا به‌جام و باخرز رانده این نواحی را منظم نموده از تصرف سردار محمدخان قرایی خارج ساختند. وزیر یارمحمدخان را از هرات به‌خراسان احضار فرمودند[1] و او را که لقب امین‌الدوله از کامران‌میرزا داشت دلالت نمودند براین‌که کامران‌میرزا باید مطیع و منقاد دولت ایران گردد و هرات ضمیمهٔ خراسان بشود الا آمادهٔ جنگ باشند. وزیر یارمحمدخان با کامران‌میرزا دراین‌باب جواب و سئوال کتبی داشت وکامران‌میرزا قبول این مطلب ننمود.

هم دراین سال شش فوج سرباز از مشهد مقدس وترشیز وتربت و نقاط خراسان گرفتند و چهارهزار از طایفهٔ اکراد و ترک وتیموری وغیره برقرار جزو سپاه خراسان نمودند و اردوی نایب‌السلطنه عزم حرکت به‌طرف هرات داشتند که بغتتاً به‌طهران احضار شدند و رفتند.

در سنه۱۲٤۹هجری، مطابق۱۸۳۳ مسیحی نواب محمدمیرزای‌قاجار به‌امر مرحوم نایب‌السلطنه عباس‌میرزا مأمور به‌تسخیر هرات شدند. واین اردو مرکب از بیست و هفت هزار سپاه بود. و متعاقب آن‌هم چهارهزار سپاه به‌ریاست قائم‌مقام معروف روانهٔ هرات نمودند. وزیر یارمحمدخان‌را در ارض اقدس دستگیر کردند و آن لشکر به‌سرحدات هرات ورود نموده اولا قلعهٔ‌کوهسان را به‌غلبه گرفتند وبعد متوجه غوریان شدند.

کامران‌میرزا با پنجهزار نفر [به] استقبال اردوی دولت ایران به‌عزم جنگ آمده فئتین تلاقی کردند. در حملهٔ اول افاغنه مقهور گردیده به‌هرات گریختند.

۱ــ یارمحمدخان نامه‌های محمدخان قرایی راکه در آنها کامران را تحریک کرده بود به‌خراسان آورد ولی در آنجا تحت‌نظر قرارگرفت.

مرحوم قائم‌مقام درحین عبور، دوهزار نفر به‌محاصرهٔ غوریان از همراهان خود گذاشته و خودش را به‌اردوی شاهزادهٔ اعظم محمدمیرزا رسانید.

وکامران‌میرزا سپاه زیادی تهیه نموده از شهر خارج شده حمله به‌اردوی ایران آورد و بازشکست خورده به‌شهر محصور شد.

[درگذشت نایب‌السلطنه وقرارصلح]

و اردوی ایران تدارك حمله به‌هرات را داشتندکه در آن ایام خبر وفات مرحوم نایب‌السلطنه عباس‌میرزا به‌اردورسید. وشاهزاده محمدمیرزا قرار صلحی به‌اقتضای وقت با کامران‌میرزا داده نجفقلی‌خان‌کرد شادلو را به‌هرات‌گذاشته خود با اردو مراجعت نمود و هنگام مراجعت دویست خانوار از سکنهٔ حصار کوهسویه حرکت داده به‌امیراسدالله‌خان عرب حکمران قائنات سپردند.

در سنه ۱۲۵۰ هجری، مطابق ۱۸۳٤ مسیحی... وافغانستان بدون زیادتی‌که از خارج آمده باشد به‌داخلهٔ این مملکت جنگ وجدال بین رعایای اطراف درکار بود. خصوص ترکستان ازبك که میرهای قهندز و خان‌آباد با حکام سرپل[۱] و میمنه به‌هم افتاده[۲] خونریزیها می‌کردند وهم میرهای بربرستان با مردم افغان اندری[۳] و توخی[٤] برای جزیی مطلبی طرف نزاع وجدال بودند. ولات افغانستان آن قوه و قدرت‌را نداشتند که آتش فتنه را به‌امر اکید خود بنشانند و یا رعایا به‌احکام آنها اعتنایی نمایند.

در ۱۲۵۱ هجری، مطابق ۱۸۳۵ مسیحی...، دراین سال سرداران

۱ـ سرپل شهری است از استان جوزجان افغانستان‌که مرقد یحیی‌بن‌زید درآنجاست (بین میمنه و شبرغان).

۲ـ به‌هم افتادند: به‌جان هم افتادند، درگیر شدند.

۳ و ٤ـ اندر وتوخ: دو قبیلهٔ افغان.

بلوچ سیستانی دخل وتصرف به‌بعضی از نواحی افغانستان کـه سمت همجواری به‌سیستان دارد می‌نمایند، وکامران‌میرزا تهیه وتدارك واستعداد حربی به‌هرات آماده و فراهم می‌نماید و قصد تسخیر سیستان را می‌کند. حکـومت سیستان ملتجی به‌پادشاه ایران می‌شود و دفـع تعدی او را می‌خواهد.

[لشکرکشی محمدشاه قاجار به‌هرات]

در سنه ۱۲۵۲ هجری، ۱۸۳٦ مسیحی...، کامیران‌میرزارا به‌طهران احضار نمودندکه برود با پادشاه ایران ملاقات نماید. او متعذر شد و در ضمن بزرگان ایلات هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی وتومانی[1] را به‌شهر هرا تاحضار نموده از آنها عهد و میثاق برای همراهی و همخیالی خود برضد دولت ایران گرفت. و این مطلب باعث آن شدکه شهریار ایران محمدشاه برای لشکرکشی به‌هرات مصمم شدند و به‌دارالخلافه این تدارك دیده می‌شد.

در سنه ۱۲۵۳ هجری، مطابق ۱۸۳۷ مسیحی، در اوائل محرم این سال پادشاه ایران محمدشاه امر به‌احضار سپاهیان نموده هشتاد هـزار سپاه سواره و پیاده بـه‌دارالخلافه موجود شدند و در یوم یکشنبه ۱۹ ربیع‌الثانـی از طهران حرکت اردوی دولتی ایران به‌ریاست خـود اعلیحضرت محمدشاه طاب‌ثراه‌گردید، طی منازل نمودند.

وکامران میرزای افغان به‌هرات به‌تعمیر برج و بارو و گود ساختن خندق شهر هرات پرداخت و سپاه قلمرو خود را که متجاوز از بیست ودو هزار نفر سواره و پیاده بودند به‌شهر سکنا داد.

دراین سفـر به‌همراه پادشاه ایران غـراف‌سمنوویچ[2] وزیرمختار روس برای گفتگوهای دولتی خود آمد و سرجان مکنیل[3] وزیرمختار

۱– تایمنی.

2- Simonitch

3- McNeill

انگلیس مقیم طهران نیز به‌رقابت وزیرمختار روس عازم هرات شد، سهل است، بلکه دولت متبوعهٔ خودرا اعلام دادکه اگر پادشاه ایران هرات را فتح نماید، به‌همخیالی دولت روس، لشکر ایران عزم قندهار وتسخیر هندوستان خواهدکرد. لهذا دولت انگلیس از این حرکت سپاه ایــران به‌وحشت و هیجان است و دستور العمل به‌وزیرمختار مزبور می‌دهند که به‌هر تدبیر باشد خودرا به‌کامران‌شاه افغان رساند و اطمینان ازهمراهی دولت انگلیس بدهد و افغانها را در طرف شدن با پادشاه ایران ترغیب و تحریص نموده وابدارد. خلاصه پادشاه ایران حبیب‌الله‌خان شاهسون امیرتوپخانه را با چهل عراده توپ مقدمةالجیش فرستادند... باری اردوی شاهنشاه به‌خراسان رسیده در جنب قلعهٔ احمدآباد و سرجام اردو زدند. و مرحوم حاج میرزا آقاسی و جمعی از اعیان رخصت مشرف شدن به‌زیارت حضرت‌رضا علیه‌السلام یافته جبههٔ خویش را به‌خاك آن آستان ساییدند. و بعد از چهار پنج روز اردوی کیوان شکوه سلطان ایران از سرجام حرکت فرموده به‌فریمان ورود نمودند و از آن راه روانهٔ هرات شدند.

در تربت شیخ‌جام اللهیارخان آصف‌الدوله با چهار عراده توپ و چهارهزار سپاه مأمور نظم بادغیسات شد.

واردوی پادشاهی به‌کوهسان و از آنجا به‌محال غوریان ورودکرده محمدخان امیرتومان را مأمور فتح غوریان نمودند. لدی‌الورودشان سوار و پیادهٔ زیادی به‌ریاست شیرمحمدخان برادر وزیر یارمحمدخان از قلعهٔ غوریان بیرون آمده با محمدخان تلاقی سختی‌کردند و شکست خوردند وبه‌قلعه محصور شدند. واردوی پادشاهی روز هفتم شعبان به‌خارج شهربند غوریان نزول نموده حکم به‌تسخیر قلعه دادند.

اینقدر توپ به‌قلعهٔ غوریان زدندکه سه‌طرف آن به‌کلی منهدم شد و تاکنون آثار آن باقی است. روز چهاردهــم شعبان قلعه مفتوح شده شیرمحمدخان با سران افغان به‌سلام همایونی آمدند و عفو تقصیر آنها شده امیراسدالله‌خان را مأمور اقامت غوریان فرموده اردوی همایونی را حرکت دادند.

وروز بیست و دوم شعبان موکب همایونی به‌ظاهر هرات نزول‌اجلال فرمود و سردار شمس‌الدین‌خان به‌رکاب همایونی آمده خادم پادشاه ایران شد و مورد مرحمت گردید.

وزیر یارمحمدخان‌هم روز پانزدهم شعبان برفراز برج خاکستر[1] معروف هرات‌آمده اظهاراطاعت‌نمود وعزیزخان سرهنگ‌مکری به‌اجازهٔ پادشاهی وارد شهر هرات شده با کامران‌شاه ملاقات‌کرد و نامه[ای] از او به‌شهریار ایران آورد اما مبنای اقوال مندرجهٔ آن بردروغ بود. لهذا نایرهٔ قتال اشتعال یافته در اردوی ایران تدارك حمله و یرش به‌شهر هرات داشتند.

کامران‌شاه کار را سخت دیده پسر خود نادرمیرزا را شبانه از دروازهٔ خوش، شرقی هرات خارج نموده نزد اللهقلی‌خان تورهٔ خوارزمی فرستاد و از او و خوانین ترکستان ازبك و میمنه طلب امداد کرد. اللهقلی‌خان هزار و پانصد سوار به‌خلیفه عبدالرحمان که اهالی آن‌صفحات به‌او ارادت تامه داشتند سپرده مأمور امداد کامران‌شاه نمود. و او به‌نزد مضرابخان والی میمنه رفته از طوائف ازبکیه ترکستان مثل اندخود و شبرغان وسرپل و میمنه شش‌هزار سوار دیگر فراهم نموده متوجه هرات به‌قصد امداد کامران‌شاه شد.

شیرمحمدخان هزاره نیز از بادغیسات و قلعه‌نو چهارهزارنفر سواره نزد خلیفه عبدالرحمان فرستاد واین جمعیت مهیای جنگ به‌سمت هرات می‌آمدند و آصف‌الدوله که به‌تسخیر آن حدود رفته بود به‌چند نقطه با آنها و طیوف[2] جمشیدی و فیروزکوهی وغیره مصاف داده چند فتح نمایان نمود.

هم دراین روزها ملاعبدالحق پشنگی[3] که از اجلهٔ علمای اهل‌سنت بود به‌مسجد جامع شهر هرات منبر رفته فتوای جهاد به‌اهالی داد.

۱ـ برج خاکستر یا برج خاك برسر درگوشهٔ جنو بغرب شهر هرات.
۲ـ ظاهراً به‌جای طوائف.
۳ـ اصل : پشتکی. سادات پشنگی در هرات معروف بوده‌اند.

جمعیتی از افغانها جمع آور ی‌نموده از دروازهٔ خوش خارج شدند که حمله به‌اردوی پادشاهی نمایند. قراولان محمدخان امیرتـومان به‌آنها برخورده آتش جنگ شعله‌ور شد و علی‌محمدخان کردبچهٔ ایرانی دراین جنگ مقتول شد. افاغنه نیز شکست خورده به‌شهر مراجعت نمودند. اما همه روزه از طرف اردو به‌جانب شهر حمله‌وری و قتال و جدال در کاربود.

لکن رجال دولت علیهٔ ایران که در اردو بودند به‌مخالفت یکدیگر اقدام داشتند و این مسأله باعث تعویق فتح هرا ت‌شد.

تأسف دیگر اینکه شخصی از قزلباشیهٔ هرات، نامش ریحان‌خان که عباس‌خان ریحان معروف ملازم خاص او بوده و آن ریحان‌خان رئیس خلوت کامران‌شاه افغان ومحترم بود، در آن روزها طنز و طعنه در شهر شنیده، از کامران‌شاه رنجیده، داخل نقب شده، از خندق گذشته به‌اردوی ایران آمده بدون اطلاع و تقدیمی به‌اجزای دربارشاه خودش به‌حضور همایونی مشرف شده استدعای نگهداری خود و مرحمتی از حضور شاهنشاه ایران نمود. شاه در حق اوخیلی مرحمت فرموده ووعدهٔ عنایت داده بود[1]... رئیس خلوت اعلیحضرت پادشاه ایران با آن ریحان خان مدعی شده بود که چرا مرا ندیده حضور شاه رفتـه است؟ به‌این ملاحظه در خلـوت حضرت همایون را مشتبه ساخته بدین مطلب که این ریحان‌خان ازخواص کامران‌شاه است و آمدن او به‌اردوی ایران از راه حیله و خدعه است، بلکه هم قصد قتل پادشاه را دارد. شهریار ایران از این مطلب به‌اشتباه افتاده، فوراً جلاد خواسته، ریحان‌خان را به‌دست او سپرده امر فرمود که ببرند سر آن بیگناه را به‌کنارهٔ رودخانهٔ کارآباد[2] ببرند. جلاد او را از اردو خارج‌ساخته کنار رودخانهٔ مزبور قرب مزار سلطان میرشهید[3] سر بی‌گناه مرحوم ریحان‌خان را از قلعهٔ بدن جدا نموده حضور شاه آورد و

۱ــ دراین موضع فصلی درباب درباریان چاپلوس ایران آمده.

۲ــ در لهجهٔ هرات: کاربار.

۳ــ آرامگاه میرعبدالواحد شهید.

بعد از قتل او دیگر کسی از اهالی شیعه یا سنی هرات به‌اردو نیامده پای ثبات به‌جنگ وجدال فشردند و سلطان ایران از آن واقعه نادم شده رئیس خلوت مغرض را معزول فرمود.

در سنه ١٢٥٤ هجری، مطابق ١٨٣٨ مسیحی مطلب مهمهٔ افغانستان وایران کار محاصرهٔ هرات بودکه طول کشید و زد خورد زیاد واقع شد به‌طوری‌که قراء اطراف تا چهارفرسنگی تاراج و خالی از سکنه ماند. کامران‌شاه در شهر پریشان مانده در خیال صلح شد، امااطمینان آمدن به‌اردوی ایران نداشت. نامه[ای] به‌حضور اعلیحضرت محمدشاه فرستاد که این یك فرد شعر در آن درج بود:

ای‌باغبان چوباغ زمرغان تهی‌کنی　　کاری به‌بلبلان‌کهن آشیان مدار

خلاصه مستر مکنیل وزیرمختار انگلیس مقیم طهران‌که به‌اردو آمده بود کار رامشکل‌دیده‌اجازه از پادشاه ایران حاصل نموده داخل شهر شد وتعهد کردکه کامران‌شاه را مطمئن نموده همراه خود به‌اردو بیاورد. اما چون فتح هرات را باعث خرابی امور سرحدی هندوستان می‌دانست برعکس نموده هنگام ملاقا تبا کامران‌شاه اطمینان و اظهاراتی‌که باعث قوهٔ قلب کامران‌شاه بود، درکار برده متعهد شدکه اگر قدری پاداری کنند اردوی شاه ایران را از خارج هرات حرکت داده مرحوم محمدشاه را از فتح هرات منصرف نماید. واین مطلب وساطت سفیر انگلیس باعث زحمت و نقصان زیاد به‌دولت ایران شد.

و در آن ایام چند لوله توپ قلعه‌کوب از مس در اردو ریختند، و باستیانها در اطراف شهر ساختند و آن توپها را بالای آن بردند، و روزی چندین گلوله توپ به‌شهر می‌انداختند و درکار محاصرهٔ هرات خیلی سخت‌گیری می‌نمودند، تا آثار قحط و غلا در شهر روی داد. بسیاری اهالی لاعلاج از شهر فراراً به‌اردو می‌آمدند، و از طرف پادشاه ایران به‌همهٔ آنها غذا و لباس مرحمت می‌شد.

هم دراین روزها غراف‌سمنوویچ وزیرمختار روس‌که از طهران

حرکت نموده به‌سیاحت بعضی از بلاد ایران از شاهرود رفته بودمجدداً به‌هرات واردِاردوی پادشاهی گردید.

وزیرمختار انگلیس بیشتر متوحش شده اصرار وابرامی زیاد در معاودت اردو و مراجعت پادشاه ایران داشت.

چون کامران‌شاه اطمینان‌می‌خواست وبه‌استمالت او عبدالمحمدخان ـ محلاتی وارد شهر شده بود.

هم دراین روزهاکه پنجم ماه صفر بود فرستادگان مودودخان و محمدابراهیم‌خان فیروزکوهی محال هرات با تقدیمیها وعرایض اظهار خلوص وبندگی به‌حضور پادشاه ایران رسیده مورد مرحمت شدند.

هم دراین اوان قنبرعلی‌خان که به‌قندهار مأمور شده بود مراجعت نموده شاه‌پسندخان افغان اسحاق‌زائی نیزکه در قلعهٔ لاش و جـوین حکمرانی داشت با شاه‌پسندخان برادر سردار علی‌خان سیستانی‌که به‌او پیوسته بود متفقاً بـه‌اردوی همایونی آمدند و مورد الطاف پادشاهـی گردیدند.

و خدادادخان افغان‌هم از جانب مرحوم سردار کهندل‌خان با دو زنجیر فیل پیشکشی ازقندهار بعد از چند یوم به‌اردو رسید و عریضه از سردارکهندل‌خان به‌دربار معلی آورده بودکه استدعای کهندل‌خان این است [که] به‌امر اعلی لشکر قندهار زمین داور را حرکت داده به‌اردوی پادشاهی بیاورد. اعلیحضرت محمدشاه در جواب فرمودند اکنون به‌لشکر قندهار احتیاجی نداریم. اگر کهندل‌خان مهیای خدمت است بالشکری جرار حمله به‌جلال‌الدین‌میرزا پسرکامران‌شاه که در فراه و اسفزار است برده او را مقهور سازد. لهذا محمد عمرخان پسر کهندل‌خان با چهار هزار سوار از قندهار به‌عزم شرفیابی حضور پادشاه ایران آمده در ۲۷ صفر وارد اردو به‌خارج هرات شد و مأمور مقهور ساختن جلال‌الدین ـ میرزا گردید. حمله به‌اسفزار وفراه برده او را مقهور ساخت وکار محاصرهٔ هرات سخت‌تر شده لشکریان طرفین از طول مدت به‌ستوه آمده اطراف شهر را تا بیست فرسنگی تاختند و آبادیها را ویران نمودند.

وزیرمختار انگلیس در فراهم آوردن موجبات تعلل و تأخیر مقصد ساعی بود، تا خاطـر همایونی از او مکدر شده او را از اردو معذرت خواستند و روانهٔ طهران شد. دربین راه حکمی از فرمانفرمای هندوستان به‌او رسیدکه نایبی در اردوی پادشاهی به‌هرات معین دارد و خودش به‌لندن حاضر شود. وزیرمختار، استدرت[1] نام انگلیس را که نایب اول سفارتش بود به‌هرات فرستاد و خود روانهٔ لندن شد. اما به‌کامران‌شاه محرمانه نامه نوشت. عنوانش این بود: مبادا شما به‌پادشاه ایران اطاعت نمائید یا در محاربه و نزاع و جدال‌کوتاهی داشته باشیدکه نتایج شما برباد خواهد رفت. اینقدر خودداری نمایید تا من به‌لندن برسم؛ اسباب مراجعت پادشاه ایران‌را فراهم می‌نمایم.

در هفدهم ربیع‌الاول عساکر پادشاه ایران از سمت قریهٔ شالبافان و النگ سنگ سفید قرب برج خاکستر هرات شهر را گلوله‌باران نمودند و از طرف برامان و میرصالح ملا[2] که سی عراده توپ به‌سنگرهای ایرانی بود گلولهٔ زیاد به‌شهر ریختند و از اطراف دیگر نیز شلیك[3] توپ درکار بود. و چهل هزار از سپاهیان مأمور یورش به‌شهر شدند. افاغنه نیز که در بروج و فصیلها اجتماع داشتند، شلیك پیاپی نمودند. تا کنارهٔ خندق سه چهار هزار از سپاهیان ایران به‌خاك هلاك ریختند. من‌جمله اسکندرخـان سرهنگ ایرانی زخم شدیدی برداشت وبروسکی صاحب‌که ازامیرزاده‌های لهستانی بود به‌زخم گلوله هلاك شد. باوجود این عساکر ایران تا کنارهٔ خندق راندند و نیز از خندق گذشتند و گلوله‌های توپ ایرانی بروج آن طرف شهر را تا سه ذرع ارتفاع خرا ب‌و با خاك یکسان نمود. اما به‌واسطهٔ زیادی آب خندق و استقامت محصورین و کثرت مجروحین امکان ورود شهر به‌عساکر ایران نبود. و بعد از این قضیه تا چندی یرش به‌شهر برده

1- Stoddart

۲ــ میرصالح‌ملا مزاریست در حد غربی هرات به‌فاصلهٔ ۲۵۰ قدم تا کنار خندق (مؤلف).

۳ــ اصل: شلك.

4- Borowsky

نشد تا روز هشتم جمادی‌الاول مجدداً لشکریان ایرانی حمله‌ور به‌جانب شهر شده، بیشتر از آن یرش گلوله ریختند ، وپیش رفتند تا از خندق گذشته شیرحاژی[1] اول و شیرحاژی دوم را هم گرفتند و محمدولیخان‌ـ تنکابنی بیرق خودرا به‌پای برج شهر رسانیده نصب‌کرد. و اینقدر کشته از سپاه ایران افتادکه در خندق محتاج پل برای عبور نبود.

سپاه‌ایران دلیرانه به‌شیرحاژه‌ها جای‌گرفتند. محمدولی‌خان تنکابنی برای‌کمك رسانیدن و آوردن آلات لازمهٔ خرابی بروج به‌سنگر مراجعت می‌کردکه ناگهان گلولهٔ توپ افغان برسرش خورده سر او را برد و سرخوش‌خان ایرانی نیز زخم گلوله یافت.

از این طرف شهر، تسخیر شهر نزدیك بود، و به‌طوری دلیران ایران پیشقدمی می‌نمودند که اهالی شهر سر تفنگهایی‌که از تیرکش برج برای نشانه بیرون می‌کردند، لشکریان ایران با دست سر تفنگها را می‌گرفتند و این‌کمال دلیری و شجاعت است‌که به‌خرج دادند. اما سایر دسته‌جـات اطراف بنابر مخالفت رؤسای خود تعلل در پیشقدمی نمودند. این مطلب باعث آن شد که در آن یرش پرخسارت نیز عساکر ایرانی از پای بروج و داخلهٔ شیرحاژی نزدیك غروب مراجعت نمودند.

اگرچه لشکریان متفقاً مهیای یرش دیگر شدند که در این حمله حتماً شهر را مسخر نمایند، اما ابرام و اصرار امنا و کارگزاران دولت انگلیس درمعاودت موکب اعلی زیادشد، بلکه سفاین جنگی آن دولت به‌خلیج‌فارس لنگر افگن شده آشکارا اعلان دادندکه چون فتح عساکر ایران در هرات باعث اختلال کلی درامور حکومت انگلیس به‌هندوستان می‌شود اگر از آن درگذر نشوند و اردو معاودت ننماید، مودت مبدل به‌عداوت خواهدشد.

اعلیحضرت شهریار ایران چون رعایت دوستی دولت انگلیس را منظور داشت، امر فرمود غوریان را مجدداً از جزو جمیع هرات موضوع نموده قلمرومشهد قراردهند وبه‌محمدعلی‌خان پسراللهیارخان آصف‌الدوله والی خراسان واگذار شوند. نمایندگان دولت انگلیس قبول نمودند، و

۱ــ شیر حاژه و شیرحاژی: اصطلاح نظامی، شهر حاجب، نوعی فصیل.

پادشاه ایران در نوزدهم جمادی‌الاخری حکم به‌بازگشت اردوی معلی فرمودند. و محمدعلی‌خان را با شش‌هزار سپاه به‌ضبط غوریان به‌اتفاق جعفرقلی‌خان شادلو مأمور توقف آنجا نمودند.

سردار محمدخان و سردار شمس‌الدین‌خان افغان در رکاب پادشاهی به‌طهران آمدند و سالی بیست هزار تومان در حق محمدعمرخان مقرری از دولت ایران برقرار شد.

اما کلیهٔ سبب مراجعت شاه ایران این شدکه کلیوم چهارم[1] پادشاه انگلیس وفات‌یافته بود و اعلیحضرت ملکه ویکتوریا برادرزاده‌اش تازه به‌سلطنت جلوس نموده در اول جلوس خود این خواهش را از اعلیحضرت محمدشاه طاب‌ثراه نمود و آنهم پذیرفت.

از اهالی هرات بسیاریشان بسکه به‌شهر محصور ماندند به‌امراض مختلفهٔ فالج و لنگی[2] گرفتار شدند که هنوز یادگار آن عهد در هرات موجودند.

[هرات پس از محاصره]

کامران شاه‌که نتایج امور خود را خوب ندید بعد از معاودت پادشاه ایران نادم کردار خود شده، افسوس از حرکات خود می‌خورد که چرا با دولت ایران رشتهٔ مودت و خصوصیت به‌میان نداشته باشد.

هم در این سال صاحب‌منصبان انگلیس بعضی از اردو خودرا عقب کشیدند و بعضی از راه هندوستان به‌قندهار و از آنجا به‌هرات عازم شده و دخل و تصرف در استحکام شهر و سنگرهای خارج و امورات دیگر نمودند. من‌جمله رودخانهٔ هرات که شدت سیل بهارش بعضی اراضی را همه‌ساله کال ساخته روز به‌روز جریان آب را به‌طرف شهر نزدیك می‌نمود. آن صاحب‌منصبان عمله و بیگارات زیادگرفته به‌اطلاع و اجازهٔ کامران شاه

۱ـ کلیوم چهارم: ویلیام چهارم William IV

۲ـ در عرف هرات: سیاه لنگی.

از مقابل پل مستان بلند قریهٔ کورت و قریهٔ نشانی[1] سمت جنوبی رودخانه را نهر وسیعی حفر نمودند که آب رودخانه بدان طرف مایل و جاری شود. و آن نهر را تا سفلای قریهٔ مالان آورده پول زیادی صرف و خرج نمودند که اکنون در آن کنارهٔ رودخانه مقداری از آب آن رود جاری است، و آن را مسمی به‌شیلهٔ انگلیس نموده‌اند و بدین اسم علم است و آن صاحب‌ـ منصبان محل‌اقامت خودرا در سر درب قلعهٔ حاج آقاخان[2] مرحوم که وزیر شاه فیروزالدین افغان بود قرارداده بودند که آن عمارت هنوزهم باقی است.

[ورود سپاه انگلیس به‌افغانستان به‌همکاری شجاع‌الملك]

در سنه ۱۲۵۵ هجری مطابق ۱۸۳۹ مسیحی عساکر انگلیس به‌بهانهٔ اینکه کمك به‌والی افغانستان می‌دهند وارد حدود سند شده این مملکت را مسخر نمودند و بعد امناء دولت انگلیس صلاح دیدندکـه شجاع‌الملك بن تیمورشاه‌را تقویت نموده بیست هزارسپاه به‌او بدهند که برود افغانستان را متصرف شود. لرد سر ولیم‌مکناتن[2] را وزیر او قراردادندکه در اردو باشد و به‌این مطلب اقدام نمودند.

شجاع‌الملك با سپاه انگلیس از راه پنجاب و پیشاور[3] فاتحانه وارد کابل شدند و کابل و غزنین را به‌حیطهٔ تصرف درآورده متوجه قندهـار گردیدند.

سردار کهندل‌خان و برادرانش سردار مهر دل‌خان و رحمدل خان‌که دانستند در شهر قندهار [در] محاصره خواهند ماند، عیال و اطفال خود را برداشتند از راه گرشك به‌طرف سیستان و از آنجا به‌کرمان و ازکرمان

۱ــ این دو قریه نام مشترك دارند: کورت و نشین.

۲ــ اکنون معروف به‌قلعهٔ حاجیاخان: حاجی آخان است و هنوز برجاست و دردست ورثهٔ حاج آقاخان است.

2- Macnaghten

۳ــ اصل: پنج‌آب و پیش‌آور.

به‌طهران خدمت پادشاه ایران آمدند. همراهانشان همه‌جهت پانصد سوار بودند. اعلیحضرت محمدشاه شهر بابك کرمان و هرات و مروس فارس که متصل به‌یکدیگر است به‌سیورغال آنها واگذار و مرحمت فرمودند و سردار کهندل‌خان با همراهان خود بدان محل رفته متوقف شد.

در سنه ۱۲۵٦ هجری، مطابق ۱۸٤۰ مسیحی اردوهای دولت انگلیس که به‌کابل و غزنین اقامت داشتند و حامی شجاع‌الملك بن تیمورشاه بودند، دست تعدی به‌اهالی افغانستان گشودند و بعضی حرکات از آنها به‌ظهور رسیدکه خلاف بزرگ در شریعت مطهره بود. علاوه برآن قصد تسخیر هرات و فراه و میمنه را نمودند.

مرحوم کامران‌شاه از هرات، شیرمحمدخان برادر وزیر یارمحمدخان را با پیشکشی‌های چندی نزد شهریار ایران فرستاد و شکایت از بدسلوکی عساکر انگلیس نموده بود. بنا به‌مصلحت وقت خطبه را در هرات و فراه به‌اجازهٔ کامران شاه به‌نام اعلیحضرت پادشاه ایران محمدشاه طاب ثـراه دراین سال خواندند و عموم ملت افغانستان حاضر شدند به‌همخیالی و همراهی بودن با دولت و ملت‌ایران، و برضد انگلیس اقدام کردند.

[پایان کار کامران و استقلال یارمحمدخان]

هم دراین سال [۱۲۵۷ هجری، مطابق ۱۸٤۱ مسیحی] وزیریار-محمدخان بزرگان اهالی هرات و سایر نقاط قلمرو آن را باخود ضمناً متفق ساخته برضد کامران شاه اقدام نموده او را گرفته مقید ساخت و به‌قلعهٔ کوهسویهٔ سرحد ایران فرستاده در بروج سمت شرقی شمال ارگ کوهسان او را محبوس سخت نمودند. و بعد از هفت ماه سردار داودخان افغان را فرستاد به‌کوهسان، کامران شاه را شبانه خفه‌کردند و بدین وسیله مقتول شد و نعش او را به‌روضه باغ هرات آورده مدفون نمودند، و اولاد وتعلقات او هرچه به‌دست آمدند مقتول و مقید شدند، و مابقی بـه‌خاك ایران فرار نمودند و هرات و فراه و قلمرو آن تماماً به‌حیطهٔ تصرف وزیر

یارمحمدخان آمد و به‌امارت پرداخت. اول ضمناً اظهار تبعیت به‌دولت ایران نمود و بعد از چندی آشکارا سکه و خطبه به‌اسم پادشاه ایران معمول داشت.

[مختصری در فرمانروایی دودمان احمدخان ابدالی]

... بعد از قتل نادرشاه به‌خراسان (۱۱۶۰ هجری) که هرج و مرج به‌اردوی پادشاهی روی داد، هریك از رؤساء اتباع و همراهان خود را برداشته به‌وطن و محل خود شتافتند.

من‌جمله احمدخان ابدالی باسپاه افغان آن‌عیالی را که از آن‌طیوف داشت، محفوظ نگهداشته به‌طرف قندهار رفتند و بسیاری از اسباب و متروکات واسلحهٔ پادشاهی که درنزد آنها بود، همه را همراه بردند و چون احمدخان ابدالی در زمان حیات نادرشاه دستخط و فرمان امتیازی برای حکومت خود در افغانستان و هندوستان گرفته بود دراین مورد به‌کار برده به‌محض ورود به‌قندهار سران و بزرگان قزلباشیهٔ افغانستان و هندوستان را با خود متفق ساخته همه را امیدوار نمود و مقتدراً به‌پادشاهی پرداخت. و جلوس او به‌سریر سلطنت در سنه ۱۱۶۱ هجری مطابق ۱۷٤٥ مسیحی بود... وازاین سلسله دو نفر پادشاهی با اقتدار نمودند و پنج نفرشان امارت داشتند: اول، مرحوم احمدشاه بودکه سلطنت با اقتداری نمود و شهر جدید حالیه را در قندهار او بناکرده.

دوم، مرحوم تیمورشاه‌بودکه قلمرو پدررا نگهداری نموده بالاستقلال سلطنت می‌نمود.

امراء این خانواده : اول، شاهزاده همایون بن تیمورشاه؛ دوم، شاه زمان بن تیمورشاه؛ سوم، شاه محمود بن تیمورشاه؛ چهارم، شاهزاده حاجی فیروزالدین میرزا بن تیمور شاه‌که او را شاه فیروز می‌نامیدند؛ پنجم، شاه کامران بن شاه محمود و نیز شجاع‌الملك بن تیمورشاه، معروف

به‌شاه‌شجاع که در تحت حمایت انگلیس و به‌تقویت عساکر آن دولت حمله آورد و کابل را مسخر نمود و در ۱۲۵٦ هجری بعضی روپیه‌های کابلی به‌نا م‌او سکه خورده است که یك سکهٔ آن نزد مؤلف موجود است.

و قیصر میرزا پسر شاه زمان است که قدری مدت در اطاعت ایران به‌حکومت هرات پرداخت[1]. و نیز شاهزاده ملك قاسم میرزا پسر شاه‌فیروز است که به‌خراسان وفات یافت ومقبره‌اش درجنب مقبرهٔ محمد ابراهیم‌خان امین‌السلطان است به‌جوار امام رضا علیه‌السلام. و جلال‌الدین میرزا با سعادت ملوك میرزا پسران معروف کامران شده‌اند. جلال‌الدین میرزا مقتول شد و سعادت ملوك‌میرزا در خراسان به‌پناه دولت علیه ایران می‌زیست تا وفات یافت. کلام‌الله مجید را که در شصت پارهٔ منقسم و خطی نوشته شده اول در خراسان برای اموات، آن مرحوم وقف عام نموده است.

خلاصه از ایجاد سلطنت تا انقراض این خانواده، نتایج ابدالی که در افغانستان سدوزائی می‌نامند و اولشان احمدشاه و آخرشان کامران شاه بود مدت ۹۷ سال طول کشید. و از نتایج این دودمان جمعی به‌خراسان متمکن شده بودند، که هستند اما به‌حالت عسرت و پریشانی. وبعضی در هرات بودند، من‌جمله شاهزاده محمد سلطان میرزا و پسرش شاهزاده فغفور ساکن فتح‌آباد که سلطان میرزا را با عیال و اطفال از هرات مغلولا به‌کابل بردند و شاهزاده فغفور فراراً به‌مشهد مقدس آمده بود. در اوایل سنه ۱۳۱٤ هجری مشارالیه از ارض اقدس برای تحصیل معاش به‌سرحد زورآباد نواحی سرخس رفته و مستخدم میرشکرالله خان تیموری شده بود و در آن سرحد نیز اسباب اتهامی برا ی‌او فراهم کرده بودند، که مشارالیه مجبوراً خودرا به‌گوشه‌کشیده بود و میان طایفهٔ مالدار[2] تبعهٔ افغان سرحد دهنهٔ ذوالفقار به‌کنارهٔ خاك ایران بود. میزبان نامردش به‌صدباشی زرین‌خان رئیس ساخلویان افغان خبر ورود او را می‌دهد و

۱ــ قیصر میرزا در سلطنت پدرش حاکم هرات بود.

۲ــ دام‌دار، عشایر

اشاره به‌گرفتاری او می‌نماید. زرین‌خان فوراً چهارده‌نفر خاصه‌دار را به‌گرفتن شاهزاده فغفور می‌فرستد، وقتی فرستادگان سرحددار افغان نزدیك به خانه سیاه[1] آنها می‌رسند مشارالیه ملتفت می‌شود برمی‌خیزدکه خودرا به‌اسبش برساند سوار شود و فرار نماید؛ ناگهان میزبان بی‌مروت اسب آن میهمان بی‌پناه روز برگشته را به‌گلولهٔ تفنگ می‌زند و اسبش را از کار می‌اندازد. پس از آن شاهزاده فغفور پیاده خودرا به‌کناری‌کشیده روی تلی می‌رود و فشنگ به‌تفنگ می‌گذاردکه دفع خصم نماید؛ وقت کاربردن فشنگ آتش نمی‌گیرد وصدایی از تفنگ بلند نمی‌شود؛ می‌خواهد فشنگ را بردارد، فشنگ دیگر بگذارد کمان تفنگ او را یاری نمی‌نماید، تفنگ را دور می‌اندازد و شش‌لولهٔ کمرش را به‌دست می‌گیرد، چهار تیر می‌زند دو تیر آتش نمی‌گیرد. دوتیر آتش‌گرفته گلوله‌هایش در وسط لوله بند می‌شود. آن وقت خاصه‌دارها او را دستگیر نموده نزد صدباشی می‌برند و اوهم به‌هرات می‌فرستد و در هرات بعد از چند روز در نقطهٔ سوق‌الدواب[2] که موسوم به‌خرابهٔ شکورخان است آن بیچارهٔ یادگار سلاطین سدوزائی را به‌دار آویختند و سه روز نعشش روی دار بود.

چو روز قضا اندر آید بــه‌پیش ببایست نومید گشتن زخویش
که‌جزمرگ‌آن‌روزراچاره‌نیست به‌غیر از ندامت به‌آواره نیست

خلاصه این دودمان زوال آمدند و صاحب اسم و رسمی در آنها باقی نمانده.

[حملهٔ انگلیسها به‌کابل و شورش کابلیان]

در اواخر سنه ۱۲۵۷ عساکر انگلیس حمله به‌کابل می‌آورند و مرحوم امیردوست محمدخان استعدادی فراهم می‌نماید و در نزدیکی جلال‌آباد

۱ــ نوعی خیمه، خیمهٔ سیاهرنگ مخصوص عشایر چادرنشین.
۲ــ بازار محل فروش دام، در هرات گنج گویند.

با لشکریان آن دولت مصاف می‌دهد، اما شکست می‌خورد و انگلیسها به‌کابل ورود می‌نمایند و اسکندر پرنس انگلیس[1] در شهر کابل مقیم‌می‌شود و بعد از چندی اهالی سر به‌شورش برداشته او را می‌کشند و عساکر او را منهزم می‌سازند و نعش اسکندر پرنس را دو قطعه کرده به‌چهار چوك[2] کابل می‌آویزند و از لشکریان انگلیس تا جلال‌آباد تعاقب مـی‌نمایند به‌طوری‌که از پانزده‌هزار نفر سپاه جنگی نظامی انگلیس به‌جز سیصد نفر محبوس در نزد اهالی‌کسی باقی نمی‌ماند و یك‌نفر از آن جمعیت فرار نموده بود‌که آن‌هم به‌محض رسیدن به همزبانان خود در سرحد پیشاور و ادای بیان وقایع حال همراهان خود چون زهره آب‌کرده بود وفـات یافت.

و دراین سال شاه شجاع بن تیمورشاه مستقلا به‌فرمانفرمایی وامارت افغانستان تا نقاط کشمیر و پیشاور و بسیاری آن صفحات الی قندهار و بدخشان منصوب‌بود و پسرش به‌قندهار حکمرانی داشت و امیر دوست‌ـ محمدخان‌که اخوان کاری و داعیهٔ سلطنت داشت دستگیر انگلیسها شده بود به‌ملاحظهٔ آنکه سلطنت شاه شجاع خالی از خلل بماند، زیرا شاه شجاع از امیر دوست محمدخان مطمئن نبود‌که اشاره به‌آمدن انگلیسها کرده بود.

درسنه ۱۲۵۸ هجری، مطابق ۱۸۴۲ مسیحـی سردار‌کهندل‌خان و برادران او مهردل‌خان و رحمدل‌خان افغان به‌اجازهٔ امنای دولت علیه ایران از کرمان روانهٔ قندهار شدند و عباسقلی‌خان جوانشیر حکمران کرمان همراهی واستمداد در عزیمت‌شان نمود. مشارالیهم بـه رسیدن قندهار فتح جنگ میرزا بن شاه شجاع را شکست می‌دهند و قندهار را متصرف شده به‌حکمرانی می‌پردازند.

۱ـ الکساندر برنس A. Burnes

۲ـ چوك به‌اصطلاح کابل میدان وسیعی‌را‌گویند‌که اطراف آن دکاکین است (حاشیهٔ مؤلف).

[کشته شدن شاه‌شجاع]

و دراین سال [۱۲۵۸ / ۱۸۴۲] شاه شجاع مزبور بـه‌کابل مقتول می‌شود. شرحش اینکه روزی را به‌کمچت[1] نشسته با اجزاء خود از دروازهٔ لاهوری[2] شهر کابل برای گردش برآمده در راه شوسه گردش مـی‌نمود و جمعی از خواص و مستحفظین او نیز همراهش بودند. ناگهان از عقب سر ایشیك آقاسی محمد جعفر کـه از قـزلباشیهٔ مرادخانی[3] کابل بود شاه شجاع را هدف‌گلوله قرارداده مقتول ساخت و این کار او به‌تحریك شجاع‌الدوله و نظام‌الدوله[4] پسرزاده‌های مرحوم پاینده‌خان‌که برادرزاده‌های امیر دوست محمدخان بودند شد.

و درین حیص و بیص وزیر محمداکبرخان پسر بزرگ امیر دوست‌محمدخان از طرف غزنین به‌کابل ورود می‌نماید؛ او را به‌جلالی هرچه تمامتر اهالی می‌پذیرند و به‌طمطراق وارد شهر کابل می‌نمایند و امیر‌دوست محمدخان از حبس انگلیس رها شده از هندوستان عزیمت کابل اختیار نمود.

هم دراین هنگام‌که خبر قتل شاه شجاع‌الملك به‌دولت انگلیس رفت، از رها نمودن امیر دوست‌محمدخـان نادم شدند و اردویی متجاوز از سی‌هزارکس به‌خونخواهی شجاع‌الملك مأمور تسخیر و تنبیه اهالی کابل نمودند و تریول صاحب انگلیس با یك نفر صاحب منصب پولك[5] نام که سردار جنگی معروف بود و او را بعدها در کابل لات می‌نامیدند به‌ریاست

۱ــ کمچت تختی را گویند که بزرگان افغانستان و هندوستان در آن می‌نشینند و به شانهٔ آدم حمل و نقل می‌شود (حاشیهٔ مؤلف).

۲ــ دروازهٔ لاهوری، از دروازه‌های قدیم کابل.

۳ــ مرادخانی، محله‌ای در کابل.

۴ــ پسران محمدزمان‌خان.

5- Pollock

آن لشکریان انگلیس مقرر و مأمور فتح کابل شدند و در آن بلد ورود نمودند بعد از چندی صلاح به‌اصلاح و معاهده با امیر دوست محمدخان دیدند و بعد از معاهده به‌سند مراجعت کردند.

[کشته شدن افسر انگلیس به‌دست امین‌الله‌خان لوگری]

چون روزی را صاحب‌منصبان انگلیس با وزیر محمد اکبرخان پسر بزرگ امیر دوست محمدخان در قلعهٔ محمود خان واقعه به‌کابل خیال معاهده داشتند در بین گفتگو وزیر محمد اکبرخان با یك نفر صاحب ـ منصب انگلیس طرف مخاصمه شده به‌هم درآویختند، وزیر محمداکبرخان قوه و رشادت آن صاحب‌منصب را نداشت[1]. لاعلاج به‌امین‌الله‌خان لوگری اشاره‌کردکه آن صاحب‌منصب را بکشد. آن‌هم با گلولهٔ تفنگ زده او را کشت و این مطلب باعث زد و خورد زیاد شده موجب هیجان اردوی انگلیس در اقامت‌کابل گردید. از آن جهت قرار به‌صلح دادند و عازم سند شدند؛ اما هنگام مراجعت بسیاری جاها و نقاط محکمهٔ شهر کابل و اطراف جلال‌آباد را ویران ساختند.

کابل و غزنین و جلال‌آباد با بعضی از ترکستان ازبك به‌تصرف مرحوم امیردوست‌محمدخان درآمد و هرات و فراه در قلمرو وزیر یارمحمدخان بودکه از دولت ایران لقب ظهیرالدوله داشت.

قندهار و کلات غلیجائی[2] و گرشك و بسیاری از نواحی دور و نزدیك قندهار تحت امارت مرحوم کهندل‌خان و برادرانش بود.

۱ــ منظور مکناتن است Macnaghten

۲ــ غلیجائی: غلزایی، قبیلهٔ افغان.

[وضع فرزندان پاینده محمدخان در عهد شاه شجاع]

پوشیده نماند اینکه در زمان اقتدار شجاع‌الملك بن تیمورشاه به‌کابل که او را اهالی شاه شجاع می‌نامیدند، اولاد مرحوم پاینده محمدخان همه جزو اجزاء و رجال دولت او بودند. من‌جمله محمد عظیم‌خان[1] را به حکومت کشمیر منصوب داشت و عطامحمدخان جوانشیر را که به‌کشمیر حکمران بود به‌کابل احضار نمود. و محمد عظیم‌خان بسیار به سطوت و رشادت در کشمیر حکمرانی می‌نمود تا اهالی‌کشمیر عریضه به دربار شاه شجاع ارسال داشتند و در مطلع عریضهٔ خود این شعر را نوشته بودند:

عطای محمد زما برده‌ای   بلای عظیمی فرستاده‌ای

و بدین شعر محمد عظیم‌خان را عزل و احضار نمودند و درکابل وفا ت‌یافت. خلاصه تمام اخوان محمد عظیم‌خان به‌غیر از کهندل‌خان و رحمدل‌خان‌که طرفداری و معاونت از دولت ایران داشتند، سایـرین همه جزو اعاظم و ارکان دولت شاه شجاع بودند.

ورود ثانوی شاه شجاع الملك به‌تقویت عساکر انگلیس در شهرکابل در اواخر سنه ۱۲۵۵ هجری بود و قتل او در اواخر ۱۲۵۸ اتفاق افتاد. و ابتدای دولت مقتدر اولاد پاینده محمدخان اوایل سنه ۱۲۵۹ هجری می‌باشد.

بنیاد اتحاد ی‌بین این برادران که اولاد مرحوم پاینده‌خان باشند از چند سال قبل براین وقایـع با رنجیت‌سنگ[2] هندو که از طایفهٔ سیك و فرمانفرمای لاهور بود و دایر داشتند، دراین سال مجدداً استوار می‌شود.

هم دراین سال نایب عبدالصمدخان معروف از سلسلهٔ قاجار اهالی ایران که سالها سیاحی فرنگستان نموده و معلم نظامی ایران [بود] و محض سیاحت به‌کابل آمده بود ایجاد افواج و قانون نظامی را در کابل

۱ــ محمد عظیم‌خان، پدر سلطان احمدخان حاکم هرات.

۲ــ اصل: رجنت سنکه.

می‌نماید و بعد از چند سال اقامت او در افغانستان متهم به‌جاسوسی می‌شود وبه بخارا می‌رود و درآنجا نیز به‌انجام و ایجاد امور نظامی امراء بخارا می‌پردازد و اختراع امور نظام این دو مملکت از آن مرحوم است.

قتل کامران شاه افغان که در سنه قبل برآن وزیر یارمحمد خـــان الکوزائی او را گرفته و در برج ارگ کوهسان قلمرو هرات و سرحد ایران مقید داشت توسط سردار داودخان دراین سال اتفاق افتاد و وزیر یار-محمدخان به‌فراغت حکمرانی می‌نمود .

[منع آمد شد انگلیس‌ها به‌هرات]

دراین‌سال (۱۲٦۲هجری، مطابق۱۸٤٥مسیحی) وزیریارمحمدخان به‌هرات و قلمرو آن آمد شد صاحب‌منصبان و اتباع دولت انگلیس را به‌کلی قدغن و موقوف داشت؛ چونکه آن صاحب‌منصبان انگلیس‌که در سنه ۱۲٥۳ به‌هرات اقامت یافته بودند، وزیر یارمحمدخان آنها را در سنه ۱۲٥۷ اخراج نمود و رجال دولت انگلیس این مطلب را باعث اختلال پیشرفت مقاصد خود دیدند و به‌انواع وسایل خواستند نفوذی به‌قلمرو هرات پیداکنند.وزیر یارمحمدخان نفوذ آنها را باعث خرابی حکومت خود می‌دانست از آنجمله دراین سال به‌کلی انکار از مراوده با بزرگان این دولت نمود.

[مخالفت امیر محمدخان با دوست محمدخان]

در سنه ۱۲٦۳ هجری مطابق ۱۸٦٤ مسیحی سردار امیر محمدخان استعدادی فراهم نموده در حوالی کابل بنیاد مخالفت را با برادر خـــود امیر دوست محمدخان گذاشت و قصد تسخیر کابل نمود و رشتهٔ این مطلب به خونریز ی‌کشید تا زمان وقایع نقطهٔ قرقه، در نزدیکی کابل، امیر-

دوست محمدخان جنگ سختی با امیر محمدخان نمود و او را شکست فاحش داد.

[استمداد حشمةالدوله از یار محمدخان ظهیرالدوله]

[در فتنۀ سالار] گرفتاریها باعث آن شد که کمك و قورخانه به‌اردوی نواب حشمةالدوله به‌خراسان نرسید و نواب معظم‌الیه وزیر یارمحمدخان–افغان ظهیرالدوله را که حاکم هرات بود با سپاه جراری به‌خراسان طلبید و هم سالار کراراً معاونت از وزیر یارمحمدخان خواسته بود. ازآن جهت وزیر یارمحمدخان شانزده هزار سپاه سواره و پیاده همراه خود به‌مشهد آورد، مع یك عراده توپ که آنهم لوله‌اش قدری کج بود[1]، و تا ورود او به‌مشهد هم نواب حمزه میرزا و هم سالار امید یاری از وزیر–یارمحمدخان داشتند، تا لشکریان او به‌طرق رسیدند. از اهالی شهر و اتباع سالار تا قریۀ محمدآباد و از سپاه حمزه میرزا که به‌ارگ مشهد بودند چند فوج و توپخانه تا مقابل عسکریه صفها آراستند، و تماشائیان اطرافی نیز حضور داشتند. وزیر یارمحمدخان از طرق گذشته و علامت سپاه طرفین را دیده به‌میرزا نجف‌خان مرحوم و سایر بزرگان هراتی که همراه او بودند مصلحت نمودند که یاری و معاونت و اتصال کدام طرف را اختیار نماید بهتر است اگرچه مرحوم وزیر یارمحمدخان باطناً مقصودش خدمت به‌دولت ایران بود لیکن در این مصلحت‌خواهی می‌خواست بداند که رؤسا ی‌اردوی او ضمناً با سالار موافقی دارند یا خیر؟

یکی از بزرگان هرات درفشی ازکمربندش درآورد و گفت: مشت خودرا اگر به‌نوك درفش بزنی مجروح می‌شود یا درفش می‌شکند؟ وزیر گفته مشت دست مجروح می‌شود. آن شخص گفته بود: پس سالار و اتباع او را مشت بدان و عموی پادشاه و لشکر دولت ایران را درفش

۱– و دراین سفر نیز سه عراده توپ که از دولت علیه ایران به‌غوریان بود، وزیر–یارمحمدخان همراه خود به‌مشهد آورد (حاشیۀ مؤلف).

گمان‌کن، زیرا با دولت طرف شدن معنی و معاد ندارد و صرفه درنظر نمی‌آید. وزیر بعد از نطق آن شخص محترم روی توپ را به‌طرف لشکریان سالار نموده یك تیر با گلوله آتش دادند، آن وقت سالاریان مأیوس از یاری افاغنه شده به‌شهر مراجعت‌کردند و سپاه نواب اول با توپها شلیك شادیانه نمودند و بعد حمله به‌طرف بروج محلهٔ عیدگاه برده بنای گلوله ریزی سختی نهادند که افاغنه به‌آن استعداد و حمله‌وری عساکر ایران تحسین و آفرین گفتند ووزیر یارمحمدخان به‌اتفاق سران سپاه شرفیاب حضور نواب حمزه‌میرزا شده داوطلب تسخیر شهر شد؛ و در باغی از باغات خارج دروازهٔ خیابان علیا[1] اردو زدند و قرار به‌یورش افغانی‌دادند. اهالی شهر نیز تمام استعداد حربی خودرا به‌دروازهٔ سراب و بالاخیابان برده شمخالیان در حصاربند و شیرحاژی جای‌گرفتند و منتظر حملات خصم بودند و به‌فتوای علمای شهر به‌دفاع حاضر شدند، تا سه روز بعد از ورود خود، لشکریان وزیر یارمحمدخان حمله آور به‌جانب شهر شدند واهالی شهر و تفنگچیان دست از پا خطا نکردند تا سپاه افاغنه چند توپ به‌دروازه‌های سراب وبالاخیابان زدند و وارد به‌حول و حوش پل ودروازه وپای حصار شهر گردیدند یك دفعه از هرجانب بنای شلیك را نهادند. هفتصد نفر از افاغنه هدف گلوله و مقتو ل‌شدند و سه صد نفر زخم‌کاری برداشتند و جاده را گل دیده[2] پس نشستند. و بعد ازین یورش صلاح اقامت در مشهد ندیدند.

[رفتن حشمة‌الدوله با یارمحمدخان به‌هرات]

وزیر یارمحمدخان از نواب حمزه‌میرزا درخواست نمودکه لشکریان خودرا برداشته به‌هرات بروند و متوقف باشند تا امورات سلطنتی درطهران نظمی پیداکند ورجال دولت ایرا ن‌اقتدار کاملی برای پیشرفت مقاصدشان به‌هم برسانند وکمك فرستادن تأخیری نداشته باشند. لهذا از اصرار

۱ـ خیابان علیا: بالاخیابان.
۲ـ جاده را گل دید: وضع را خلاف توقع و دشوار دید.

وزیر یارمحمدخان نواب معظم با اردوی خود که به‌واسطهٔ تنگی معاش خیلی خسته شده بودند از ارگ مشهد خارج شده به‌هرات رفتند و در نزدیکی غوریان برناآباد[1] لشکرگاهی انتخاب کردند و مقیم شدند ...

نواب حشمةالدوله از نیمهٔ محرم تا آخر ربیع‌الثانی [۱۲٦٤] درقلمرو هرات و نواحی غوریان بود. وزیر یارمحمدخان از نقد و جنس مبلـغ گزاف و مقدار زیادی خدمت نمود تا خبر حرکت اردوی حسام‌السلطنه از طهران به‌عزم خراسان گوشزد نواب حشمةالدوله گردید. خلعت و شمشیری به‌وزیر یارمحمدخان داده و چهار عراده توپ شش پوند نیز به‌او بخشیده با اردوی خود متوجه خراسان شد ...

[تشکیل سپاه پیاده نظام در هرات]

در سنه ۱۲٦۵هجری مطابق ۱۸٤۸ مسیحی به‌هرات پنج‌فوج پیاده‌نظام به‌قانون افواج ایران برقرارنمودند و مشق نظامی آموختند و هرفوجی عبارت از پانصد نفر بود و به‌هرفوج یك نفر سرتیپ ویك نفر یاور برقرار نمودند. اسامی سرتیپها از این قرار است که همه به‌حکم وزیر یارمحمدخان به‌منصب رسیدند: سرتیپ محمد ایاز، سرتیپ محمد اسلم، سرتیپ محکم و سرتیپ شاه جهان الکوزائی و سرتیپ معروف هرات. واسامی یاورها بدین تفصیل: یاور علم، یاور علیجان، یاور اعظم، یاور محمد و یاور محمد عمر. و به تمام سپاه این افواج کلاههای نمد بلند داده شده بود که اطراف آن پوست روباه و پوست بره داشت. و دسته‌جات موزیك به‌هریك از افواج معین نمودند، و به‌هردسته موزیك یك درخت زنگ فلزی تعبیه شده [بود]. و آن افواج مسلح به‌تفنگهایی بودندکه سنگ آتش برق در چخماق آنها جای داده شده بود و باروت را بدان وسیله آتش می‌دادند و تمام آن تدارکات به‌همراهی و قوهٔ استعداد دولت علیهٔ ایران شد؛ چون خود وزیر یارمحمدخان آنهمه استعداد و تدارکات را نداشت. و هم دراین

۱ـ برناباد: دهستانی آباد از توابع هرات.

سال چند سرهنگ و چند یاور برای دسته‌جات سوار هرات منصوب‌نمودند.

[افزایش نیروی امیردوست‌محمدخان]

در سنه ۱۲۶۶ هجری، مطابق ۱۸۴۹ مسیحی عساکر امیردوست‌محمدخان والی‌کابل همه جهت دوازده فوج پیاده نظام [بودند] که هرفوجی عبارت از ششصد نفر و شصت بیرق خاصه‌دار، هربیرقی عبارت از صد نفر بود و شش هزار سواره. و در تمام کابل و غزنین و جلال‌آباد چهل عراده توپ داشتند. اما [امیردوست‌محمدخان] به‌استعداد حربی خود همه روزه می‌افزود و پسرهای او که داعیهٔ ریاست داشتند تعداد اتباع و همراهان خودرا زیاد می‌کردند و تدارك افواج تازه از محال و قلمرو کابل داشتند.

در بربرستان[1] بین میرها و طایفهٔ دایزنگی و دایکندی[2] نزاع درگرفت واز آن طیوف بعضی تبعیت و رابطه با امیردوست‌محمدخان داشتند وبعضی خودسر و ملوك طوائف بودند.

[پیوند خویشاوندی میان یارمحمدخان و دوست‌محمدخان]

[در سنه ۱۲۶۶ هجری مطابق ۱۸۴۹ مسیحی] وزیر یارمحمدخان بنیاد معاهده و اتحادی با امیردوست‌محمدخان بست و خواستگار شدکه یك دختر خودرا به‌نواده‌ها یا پسرهای امیر معظم‌الیه بدهد و یك صبیه از آنها به‌سعید محمدخان پسر خود بگیرد. این خواهش اورا امیردوست‌محمدخان پذیرفت و یاد وبود چندی به‌رسم ارمغان بین‌شان رد و بدل

۱ــ منظور مؤلف، هزاره‌جات بوده و بربرستان در افغانستان نامی ناآشناست، گویا این نام در خراسان ایران وضع شده است.

۲ــ هزارهٔ دایزنگی و هزارهٔ دایکندی دو طایفهٔ هزاره‌اند.

شد. صبیه وزیر یارمحمدخان را به‌وزیر محمداکبرخان پسر امیر دوست‌محمدخان دادند که بعد از وفات او قسمت امیرشیرعلی‌خان گردید[1].

شاهزاده محمد یوسف و شاهزاده محمدرضا پسران شاهزاده ملک‌قاسم‌میرزا که در پناه دولت علیهٔ ایران بودند از مشهد به‌حکومت سرجام منسوب شده رفتند و در قلعهٔ احمدآباد ساکن شدند.

[تسخیر لاش و جوین]

در سنه ۱۲٦۷ هجری مطابق ۱۸۵۰ مسیحی وزیر یارمحمدخان با پنج فوج سپاه پیاده و چهارهزار سوار اویماق عزم تسخیر لاش و جوین نموده از هرات پنج عراده توپ به‌همراه او حرکت داده به‌سرحد سیستان روانه شد و دراین حرکت اجازه از دولت علیهٔ ایران حاصل نموده بود؛ چراکه سردار احمدخان لاشی و برادران و عمزادگان او به‌دستیاری طایفهٔ بلوچ استعدادی فراهم نموده قصد تسخیر فراه و اسفزار[2] را داشتند و تعدی به‌رعایای صحرانشین قلمرو هرات می‌نمودند و به‌حکام قهستان و سیستان‌هم که از طرف دولت علیهٔ ایران بودند چندان اعتنایی نمی‌کردند و یاغی شده بودند. وزیر یارمحمدخان مأمور دفع و تنبیه آنها به‌حکم این دولت شده رفت. در نزدیکی لاش و جوین سواران و همراهان سردار احمدخان به‌عزم جنگ استقبال آمده مختصر زد و خوردی کردند، اما در جلو توپ تاب نیاورده شکست خوردند و عقب نشسته در قلعهٔ محکمهٔ لاش که به‌کنارهٔ هیرمند واقع است تحصن جستند و سپاه وزیر یارمحمدخان قلعه را محاصره نمودند و همه روزه شلیك توپ در کار بود، تا بعد از یك ماه محصورین به‌تنگ آمده قلعه را به‌دست دادند و سردار احمدخان

۱ــ همین صبیه وزیر یارمحمدخان بعد از وفات وزیر محمداکبرخان به‌نکاح سردار غلام حیدرخان درآمد و بعد از آن قسمه تاامیرشیرعلی خان شد (مؤلف).

۲ــ اسفزار را در قرن حاضر یکی از حکام جاهل وبی‌فرهنگ، شین دند نام نهاد.

گریخت و لاش و جوین به‌تصرف وزیر یارمحمدخان درآمد و مژدهٔ این فتح را به‌دربار ایران فرستادند و خلعت و شمشیری با چند قبضه تفنگ به‌وزیر یارمحمدخان از دولت علیهٔ ایران فرستاده شد و مبلغی انعام دربارهٔ سپاه وزیر یارمحمدخان منظور گردید و هم اجازهٔ تسخیر سیستان به وزیر یارمحمدخان و سپاه او داده شد. چون در آن زمان سردار محمدرضاخان و سایر سرداران بلوچ سیستانی دم از خودسری و طغیان می‌زدند و تبعیت صحیحی به دولت ایران نداشتند.

[درگذشت یارمحمدخان ظهیرالدوله]

یارمحمدخان ظهیرالدوله حکمران هرات که فتح لا ش‌و جوین را نموده بود ناخوش شده عزم مراجعت کرد و از راه سبزوار متوجه هرات بود که ناخوشی او سخت شده وفات یافت[1] و لشکریان میت او را به‌شهر هرات آوردند و تعزیهٔ اورا گرفته بعد از دوازده روز سردار سعیدمحمد–خان پسر بزرگش را خوانین و بزرگان هرات به‌سریر حکومت نشانیده به‌او قول همراهی دادند.

در این لشکرکشی وزیر یارمحمدخان بعد از تصرف لاش و جوین با سرداران بلوچ سیستانی نیز مصافی داده بسیاری قلاع و قراء سیستان‌را متصرف شد و تقریباً از اناث و ذکور هزار نفر اسیر از سیستان آورده بود که به‌همراه اردو به‌هرات آمدند و جزو خواص و خدام شدند.

[حکومت سعید محمدخان ظهیرالدوله]

در سنه ۱۲٦۸ هجری، مطابق ۱۸۵۱ مسیحی سردار سعیدمحمدخان از دولت علیهٔ ایران ملقب به‌ظهیرالدوله شد و میرزا بزرگ‌خان قزلباش را با تحف و هدایای زیاد روانهٔ دربار ایران نمود. شاهنشاه ایران محض

۱ــ وفات یارمحمدخان، ۵شنبه ۱۱ شعبان ۱۲٦۷ هجری قمری.

افتخار سردار مزبور، میرزا احمدخان ناظم دیوان را با اسبی یراق طلا وکاردی مکلل به‌الماس و خلعتی فاخر به‌اتفاق میرزابزرگ‌خان به‌هرات فرستادند و فرمان همایونی صادر شدکه هرگاه بزرگان و رؤسای هرات سر از اطاعت سعیدمحمدخان بپیچند تنبیه و مورد غضب دولت خواهند شد.

[ارسال عرایض و هدایا به‌دربار تهران]

هم دراین سال (۱۲۶۸) بزرگان اویماقات هرات و رؤسای ایلات بادغیسات و غیرهٔ افغانستان و خراسان هرکدام عریضه به‌عنوان تبعیت وتحفی به‌رسم پیشکش توسط خواص خودارسال وتقدیم حضوراعلیحضرت ناصرالدین‌شاه سلطان عادل ایران طاب ثراه نمودند به‌قرار تفصیل:

محمدحسین‌خان برادر کریمدادخان بیگلربیگی طایفهٔ هزاره وحاکم قلعه‌نو بادغیس عریضه و تعارفات مخصوصی.

سیدعلی خواجه فرستادهٔ حکومت خان والی میمنه با عریضهٔ والی و تقدیمات چندی.

محمدولیخان پسر مرحوم ابراهیم‌خان بیگلربیگی سابق طایفهٔ هزاره با اللهیارخان برادرزادهٔ او و عبدالحمید بهادر فرستادهٔ حسن سردار هزارهٔ بربری طایفهٔ دایکندی با عریضه و هدایا.

عبدالکریم‌بیک فرستادهٔ ابراهیم‌خان وکرم بیك فیروزکوهی حاکم چهارصده با عریضه و تقدیمی. شادمان بیك فرستادهٔ نصیرخان جمشیدی حاکم کشك و ملاحسین، ریش‌سفیـد طایفهٔ دایزنگی بربری فرستادهٔ میریوسف‌بیك ولد میریعقوب‌بیك با تقدیمیهای مخصوص. و تمام ایشان به‌دارالخلافه مشرف شده به‌جواب عرایض و خلاع فاخر مفتخر گردیده فرمان عنایت و امیدواری به‌تمام رؤسای آنها از دربار کیوان‌مدار شاه ایران صادر شده به‌خوشحالی مراجعت نمودند.

[لشکر کشی سرداران قندهار برفراه و هرات]

سردار امیر افضل خان، پسر سردار پردل‌خان از جانب مـرحوم کهندل‌خان قندهاری لشکر به‌فراه کشیده آن شهر را از تصرف گماشتگان اولاد مرحوم وزیر یارمحمدخان خارج نموده متصرف شد و چون از قوت وقدرت سردار سعیدخان کاسته [شده] بود، لشکریان قندهار جری شده قصد تسخیر هرات را نمودند. و بسیاری بزرگان هرات نیز ضمناً متفق شده سردار کهندل‌خان را به‌تصرف هرات خواندند. و او لشکری عبارت از دوازده هزار پیاده و چهارهزار سواره ترتیب داده از قندهار عــزم هرا تنمود.

سردار سعیدمحمدخان عریضه و پیشکشی بــه‌دربار ایران فرستاده استدعای همراهی نمود. به‌امر همایونی، نواب حسام‌السلطنه مـرحوم سامخان ایلخانی زعفرانلو را با جمعی سوار جرار به‌عنوان حمایت ورسالت به‌سعید محمدخان روانهٔ هرات نمود و او به‌هرات وارد شد. واردوی سردار کهندل‌خان در پل مالان یك فرسنگی هرات رسیده [بود] کــه سردار سعید محمدخان به‌اتفاق مرحوم سام‌خان لشکری ترتیب داده ازشهر خارج شدند که با کهندل‌خان محاربه نمایند، اما سردار کهندل‌خان که نمی‌خواست از اطاعت ایران خارج شود، صلاح طرف شدن با فرستادهٔ والی خراسان که قبل از حسام‌السلطنهٔ ایران بود ندید و لشکــریان خود را برداشته پس به‌قندهار رفت. و سردار سعید محمدخان دوهزار وپانصد سوار و یك فوج پیاده برسر فراه‌که به‌تصرف سردار میرافضل‌خان بود فرستاد و این سپاه قلمرو قلعهٔ‌کاه را به‌یرش گرفتند و به‌اصطلاح آن مردم قراء پشت‌کوه و شیب‌کوه تماماً به‌ضبط سپاه هرات درآمد، و مسکوك زیادی که معادل شش هزار تومان پول حالیهٔ ایران است در هرات به‌حکم سردار سعید محمدخان سکه شد و توسط مرحوم سام‌خان به‌طهران ارسال شد و از قبل پادشاه ایران خلعتی به‌سردار سعید محمدخان مرحمت شد، و سه

هزار دست ملبوس نظام برای سربازان هراتی و دو عراده توپ با دو هزار تفنگ سربازی مع کمربند و توشه‌دانهای معمولی سپاه توسط میرزا احمد ـ ناظم‌دیوان ارسال داشتند، و حکم شد سپاه پیادهٔ هرات آن لباس‌را بپوشند وغرض از این مرحمت سلطان ایران قوت حال سردار سعید محمدخان بـــود.

[تغییر رفتار سردار سعیدمحمدخان ظهیرالدوله و رخدادهای دیگر]

در سنه ۱۲۶۹ هجری مطابق ۱۸۵۲ مسیحـــی در هـــرات سردار سعیدمحمدخان به‌اهالی هرات دست تعدی‌گشود و کردار و افعال او غیرقانون عقل بود و گویا اشیاء مخصوصی‌که باعث نسیان خرد بود از عداوت به‌خورد او داده بودند که بعدها باعث خبط دماغ او شد.

[در همین سال] محمدصدیق‌خان پسر وزیر یارمحمدخان از طرف سعید محمدخان ظهیرالدوله با جمعی خوانین هرات و مبلغی تقدیمی و هدایای لایقه از قبیل شال و اسب و شیرخشت و برکهای ممتاز از هرات به‌جانب طهران رفت.

[نیز دراین سال] سردار سعیدمحمدخـــان، عباس‌خان غلام‌بچـــهٔ سیستانی را که معروف به‌عباس ریحان است و باجی فاطمهٔ صندوقدار وزیر یارمحمدخان او را به‌شوهری اختیار نموده بود، اخراج بلد از هرات نمود. چون او متهم به‌انواع خیانتها شده بود، به‌لباس درویشی درآمـــده به‌مشهد آمد و بعدها ضمناً شاهزاده محمدیوسف و شاهزاده محمـــدرضا پسران شاهزاده ملك قاسم‌میرزا[1] را که از نسل شاه فیروزالدین افغان و مقیم خراسان و حکمران سرجام بودند برای تصرف هرات و حمله بدان سامان اغوا نمود و نوشته‌ها با بعضی خوانین و رؤسای اهالی هرات رد و بدل‌می‌کردند.

۱ــ ملك قاسم فرزند فیروزالدین بود.

در سنه ۱۲۷۰ هجری مطابق ۱۸۵۳ مسیحی ملا اکرم مستوفی هـرات چهارده رأس اسب خاصهٔ قدغنی[1] به‌عنوان تقدیمی از جانب سردار سعید محمدخان به‌حضور پادشاه ایران آورده مورد مرحمت گردید.

[درهمین سال] به‌واسطهٔ نقاری که بین امیردوست‌محمدخان والـی کابل و سردار کهندل‌خان والی قندهار حاصل شده بود، عبدالله خـان سیستانی را با فرامین و احکام و مختصر سواری مأمور قندهار نمودند که بین آن برادران را به‌مودت و یگانگی اتصال دهد. و سردار سلطانعلی‌خان پسر سردار کهندل‌خان به‌طهران رفت و بعضی هدایا برده ملقب به‌مظفر الدوله شد و مخلع و مورد مرحمت از قبل پادشاه ایران گردیدند.

[نیز دراین سال] سردار سعید محمدخان حکمران هرات چند رأس اسب ممتاز به‌عنوان پیشکش توسط سردار صالح‌خان به‌دربار شاه ایـران فرستاد و ملبوس نظامی اتریشی که از طهران به‌هرات آورده بودند بـه سپاهیان پیاده تقسیم نمود که ملبس به‌آن لباس شوند؛ ولی سپاهیان پیاده قبول آن لباس را نمی‌کردند وبه‌تراشیدن ریشهای بلند که سربازان داشتند، راضی نمی‌شدند تا سردار سعیدمحمدخان به‌آن لباس ملبس شده و محاسن خودرا چیده سواره به‌بازار آمد. آن‌وقت سپاهیان قبول این دو مطلب را نمودند.

و هم دراین سال حسین‌خان نام، نایب توپخانهٔ ایرانی از مشهد فراراً به‌هرات آمده به‌سلطانی توپخانهٔ هرات ازقبل سعید محمدخان منصوب‌شد.

در سنه ۱۲۷۱ هجری مطابق ۱۸۵٤ مسیحی قافلـه‌ای از هرات عازم مشهد بود. محمد شیخ نام ترکمان برآنها غفلتاً حمله برده و اسیر و غارت نمود. خبر به‌سردار سعیدمحمدخان دادند. سوار زیادی به‌استخلاص آن قافله فرستاد. سوارهٔ جامی و باخرزی و خافی ایران به‌کمك سواران هرات رفتند و در بیابان چشمه‌سبز به‌تراکمه رسیده جنگ سختی کردند واسرا را گرفتند و جمعی از تراکمه را نیز به‌قتل رسانیدند.

۱ـ قطغن، ولایتی در شمالشرق افغانستان که اکنون موسوم به‌تخار است.

[فرجام کار سعیدمحمدخان و به‌حکومت رسیدن شاهزاده محمدرضا]

حکمران هرات سردار سعیدمحمدخان پسر وزیر یارمحمدخان که نقصان عقل به‌هم‌رسانیده بود کم‌کم خبط دماغ یافت و روزها افواج را برای حاضری وسان دیدن احضار می‌نمود و هنگام دفیلهٔ[1] افواج حرفهای ناشایسته به‌بزرگان و صاحب‌منصبان می‌زد و در ختم مشق‌که سپاهیان مطالبهٔ انعام یا مواجب می‌نمودند، حکم می‌کرد توپهای بزرگ را از توپخانه به‌میدان مشق‌می‌آوردند و مخصوصاً به‌جانب ارگ‌که‌نوابه والده‌اش آنجا ساکن بود متصل با گلوله شلیك می‌کردند و دشنام زیاد نیز به‌اهالی حرم خود و پدرش می‌داد. و هر کس می‌گفت‌که سردار صاحب! از نوابه والده چه می‌خواهی؟ می‌گفت: دنیایی از او می‌خواهم تا ندهد دست برنمی‌دارم. خلاصه اعیان و اشراف همه روزه بدین مخمصه گرفتار بودند وهرگاه به‌او نصیحت می‌کردند، فوراً با شمشیر برهنه قصد ناصح می‌نمود.

اما نوابه مادر سعیدخان‌که دختر سخی سیدال‌خان و خیلی عاقله بود از مملکت و مردم به‌تدبیر خود نگهداری می‌کرد.

تاکار به‌جایی رسیدکه کریمدادخان هزاره را سعید محمدخان بی‌موجبی به‌قتل رسانیدو بزرگان اهالی‌که از او رنجش داشتند سواره هزارهٔ بادغیس را به‌شهر احضار کرده با آنها همدست شدند و در ضمن به‌شاهزاده محمد یوسف و شاهزاده محمدرضا پسران شاهزاده ملك‌قاسم‌ـ میرزاکه برادرزادگان کامران شاه افغان[2] و در سرجام خراسان در پناه دولت ایران بودند نامه نوشتند و آنها را به‌هرات خواستند و ترغیب و تحریص نمودند و بعد ا زرسیدن جواب نوشتجات و اطمینان از آمدن شاهزاده محمدیوسف، سعید محمدخان را دیوانه خطاب‌کرده درصدد

۱ــ دفیله : صف‌کشیدن افراد سپاه.

۲ــ ملك‌قاسم میرزا پسر حاجی فیروزالدین وبرادرزادهٔ محمود بود، که عموزادهٔ کامران می‌شود نه‌برادرزاده.

نافرمانی وبی‌احترامی او شدند.

در سنهٔ ۱۲۷۲ هجری، مطابق ۱۸۵۵ مسیحی شاهزاده محمدرضا پسر ملك‌قاسم‌میرزا بن فیروزالدین میرزا به‌راهنمایی عباس ریحان که سعید محمدخان او را از هرات اخراج بلد نموده بود از سرجام ناحیهٔ مشهد متوجه هرات شده بدون رضای والی خراسان به‌عجلهٔ تمام خودرا به‌خاك هرات رسانیدند و اطلاع به‌خوانین شهر هرات و منتظران ومتفقان خود داده از آنان اطمینان در همراهی خواستند. همه قرآن مهر کرده استقبال آنها فرستادند تا شبانه پشت دروازهٔ ملك معروف هرات آمده، منتظران درب را گشودند وبدون اطلاع سعید محمدخان آنها را به‌شهر داخل نمودند و طبل چهارسوق را به‌نام شاهزاده محمدرضا کوبیدند.

فردا صبح که این خبر منتشر شد، اهالی اطراف سردار سعیدمحمدخان را واگذاشتند و به‌شاهزاده محمدرضا گرویدند. و عباس ریحان با علی‌جان سیستانی غلام‌بچه ومحمد بیرقچی نظر به‌عداوت باطنی که با سردار سعید‌محمدخان داشتند با جمعی متوجه ارگ شدند. در میان دالان ارگ به سعید محمدخان رسیدند، بلاتأمل دستمال کلاغی ابریشمی را تابیده به‌گلوی او انداختند و او را خفه‌کردند، و قاتل او محمد بیرقچی پهلوان و بانی عباس‌ریحان بود، ومیتش را در میان چاهی انداختند وبعدها مرحوم میرقریش مزاربان معروف هرات جنازهٔ او را درآورده به‌قرب جوار شاهزاده قاسم و شاهزاده عبدالله خارج ارگ هرات مدفون ساخت.

عباس‌ریحان پسرعسکر نام سیستانی‌غ... بود[۲]. باجی فاطمه صندوق‌دار وزیر یارمحمدخان که در اول زن قنبر غلام‌بچه بود بها و داده شد و نبات

۱ـ شاهزاده عبدالله پسر معاویة بن جعفر طیار است، شاهزاده قاسم پسر حضرت امام جعفر صادق می‌باشد. بنای بقعهٔ مبارك را... از سلاطین کرتیه ... نهاده‌اند. لوح آن‌را سعدالدین خان نائب‌الحکومه هرات در سنه ۱۳۰۷ نصب کرد (مؤلف).

۲ـ کذا.

خانم که گیس‌سفید و ناظر نوابه مادر سعید محمدخان بود به‌نکاح نایب‌علی‌جان درآمد.

[فرزندان یارمحمدخان ظهیرالدوله]

وزیر یارمحمدخان دارای شش پسر بود به‌قرار تفصیل :
سردار سعید محمدخان ومحمدصدیق‌خان و دوست‌محمدخان و محمدعثمان خان و محمد عمرخان.
سردار سعیدمحمدخان اینطور مقتول شد. محمدصدیق‌خان به‌قندهار مرحوم گشت.دوست‌محمدخان به‌هرات وفات یافت و از او یك پسر ماند. محمدحیدرخان نیز به‌هرات درگذشت. محمدعثمان‌خان به‌قاین شتافته آنجا بود تا مرد و پسری از او مانده عبدالله خان نام دارد. اما محمدخان با دولت و مکنت زیادی تنها به‌مشهد سکونت یافت:

یك داغ دل‌بس است برای قبیله‌ای

اولین کاری که از راه خبط کرد سرداری را به‌سرتیپی فوج ترشیز تبدیل کرد. این منصب را دارا شد تا هرچه داشت و هرچه هم رجال دولت ایران به‌او مساعدت و مرحمت فرمودند همه را روی این مطلب گذاشت. و محمدعمر را تغییر داده محمدامیر نام خود را نهاد.

املاکی که در خراسان دارا شد امیرآباد جنب چناران و گزینهٔ نزدیك شاهان گرماب است. و این روزها مشارالیه به‌حکومت خواف منصوب می‌باشد و اطمینانی به‌اقوال و کردار نیست. دو پسر کافی دارد که برعکس پدر واقع شده‌اند. یکی نامش شیرعلی‌خان و دیگری عبدالله‌خان است. و یك صبیهٔ محمدامیرخان که همشیرهٔ این دو برادرند، قسمت محمدخان سرتیپ مرندی است که تلگرافچی و بسیار شخص با طاعت و تقوایی می‌باشد.

یك دختر وزیر یارمحمدخان به‌وزیر محمداکبرخان پسر امیردوست‌ـ محمدخان داده شد و بعداز وفات او به‌نکاح سردار غلام‌حیدرخان درآمد وبعد از او عیال معقودۀ امیرشیرعلی‌خان شد.

[لشکرکشی حسام‌السلطنه برهرات]

تفصیل وقایع هرات و قتل سعید محمدخان باعث آن شد کـه دولت علیۀایران به‌مرحوم حسام‌السلطنه سلطان مراد میرزا والی خراسان امر فرمودندکه لشکری به‌تأدیب شاهزاده محمدرضا و تسخیر هرات بفرستد.

هم دراین اوان شاهزاده محمد یوسف خودرا به‌هرات رسانیده و به برادرش پیوسته بود.

و نیز تراکمۀ تکه و سارق قرب به‌هفتصد سوار و دویست پیاده به‌تاخت اطراف هرات آمدند و تا نواحی چقر رباط و بند آرد را به‌تاخت آورده بودند. شاهزاده محمد یوسف با دوهزار سوار جرار حرکت نموده به‌تراکمه حمله برد و جنگ سختی با آنها کرده قریب دویست سر و اسیر به‌هرات آورده اموال واسرای اهالی را هم از تراکمه پس‌گرفته بود.

مقارن‌این‌حال امیردوست‌محمدخان به‌هوای فتح‌هرات افتاد. شاهزاده محمد یوسف وشاهزاده محمدرضا از دولت ایران استعانت جستند.

نواب حسام‌السلطنه مرحوم سام‌خان، ایلخانی ایل زعفرانلو را با مختصر لشکری از مشهد به‌طـرف هرات فرستاد. لیکن بدون رضـای شاهزاده محمد یوسف، سایر افاغنه به‌اغوا و اطمینان یاری مرحوم امیرـ دوست محمدخان این فرستادگان و لشکریان ایرانی را نپذیرفته به‌شهر هرات راه ندادند و این سبب شد که مرحوم حسام‌السلطنه لشکری عبارت از ۲۵ هزار پیاده و سواره و سی‌عراده توپ و خمپاره حرکت داده از مشهد به‌هرات شتافته و دراین سفر مرحوم حسنعلی‌خان امیرنظام‌گروسی را نیز همراه برد و کار هرات به‌محاصره‌کشید. سران‌سپاه افاغنه مخوف

شدند واز حسام‌السلطنه درخواست مراجعت نمودند. خواهش آنها پذیرفته شد، بدین شرط که اول شاهزادگان مزبور را دست‌بسته تسلیم نمایند. هردو برادر را گرفتند و به‌اردوی دولتی ایران فرستادند. قرار به‌حرکت اردو شد. پیشتازان اردو تا غوریان‌هم رسیده بودندکه مرحوم حسام‌السلطنه مجدداً امر به‌محاصره و قصد تسخیر شهر هرات را فرمود.

در آن هنگام حالت داخلهٔ شهر هرات این بودکه در شهر سه و نیم سلطان به‌یك روز واقع و منصوب شده بودند. بدین‌قرارکه در روز تسلیم نمودن شاهزادگان درانی به‌حسام‌السلطنهٔ ایرانی سرتیپ عیسی‌خان‌بردرانی که یکی از صاحب‌منصبان عساکر هرات بود به‌خیال سلطنت افتاده در محلهٔ بردرانیها طایفهٔ خودرا جمع کرده علم اقتدار و ریاست افراشت.

دیگر غلام‌خان فوفلزایی درمحلهٔ برج خاکستر طبل پادشاهی به‌نام خود نواخت. و هم پیرمحمدخان در محـلهٔ قطب‌چاق اعلان ریاست و اقتدار داد. و نیز مرحوم‌عباس‌خان ریحان‌که اهل تشیع بود با بزرگان قزلباشیه در محلهٔ خواجه عبدالله مصری امارت جمهوری اختیار کردند و دوازده عراده توپ‌که به‌شهر هرات بود هرکدام سه عراده به‌خودبردند. تا مراجعت مجدد مرحوم حسام‌السلطنه اینها در میان شهر به‌هم زد وخورد داشتند؛ اما عاقبت عیسی‌خان بردرانی سایرین را تحت اطاعت و فـرمان خود درآورده بود. خلاصه کار شهر مجدداً به‌محاصره کشید، بنای نقب و سنگر بازی شد.

توپچیهای ایرانی همه روزه برای خرابی برج و بارو با ضرب گلولهٔ توپ خوب از عهده برآمدند. و مرحوم حسنعلی‌خان امیرنظام کفایتها به‌خرج داد و چند سنگر از افاغنه گرفت اما فتح میسر نشد.

سرتیپ عباس‌خان‌که از طرف عیسی‌خان مأمور حمله‌وری ودستبرد به‌اردوی ایرا ن‌بود، بعد از دو حملهٔ جسورانه به‌مرحمت مرحوم حسام‌ـ السلطنه امیدوار شده به‌سلام رفت و مخلع و جزو اردو شد که جناب محمد یوسف‌خان‌سرتیپ، حکمران سرخس پسر اوست...

... خلاصه اردوی ایران به‌خارج معطل و اهالی شهر محصور ماندند.
هم دراین ایام از حرکت خلاف شخص غیره که داخل اردو بوده قورخانهٔ دولتی در جنب مصلی هرات آتش گرفته بود. به‌طوریکه ازمحل آتش گرفته یك میدان فاصله عدلهای قورخانه را برمی‌داشتند که کنار بکشند بیخود آتش می‌گرفته و حاملین را هم می‌سوخته. لهذا چنان قحط باروت در اردوی ایرانیان شده بودکه مرحوم امیر حسین‌خان شهاب‌الملك شاهسون برای سواران ابوابجمعی خود چهار من باروت از قرار یك من شانزده تومان خریده بود. ولی افاغنه گمان می‌کردندکه ایرانیان حیله نموده‌اند و قدری از قورخانهٔ خودرا آتش زده‌اندکه افاغنه از شهر خارج شوند و حمله‌ورگردند، آنوقت اردوی ایران تمام آنها را هدف تیر توپ و تفنگ قراردهند. آنها را همین خیال از حمله‌وری بازداشت. اما مرحوم حسام‌السلطنه همان روز آتش آلود شخص جراری نزد مرحوم حاجی محسن‌خان و میرحسن‌علی‌خان تیموری خوافی فرستاده بود و تأکید کرده بودکه دوازده روزه سه‌خروار باروت به‌هرات وارد نمایند، آن‌دونفریکه مرد خوافی که استعداد وافری برای سرحدداری همه‌وقت حاضر داشتند، سه‌روزه دوازده خروار باروت با ادوات قورخانه به‌اردو فرستادند و آن خدمات‌شان منظور گردیدکه فعلا نتائج آنها از دولت علیه بعضی ملقب وبعضی موظف‌اند[1].

[کشته شدن عیسی‌خان پس از صلح وامان یافتن]

در سنه ۱۲۷۳ هجری مطابق ۱۸۵۶ مسیحی عیسی‌خان ازدر صلح درآمده بنای معاهده با مرحوم حسام‌السلطنه گذاشت و پیمان امان‌خواست. مرحوم حسام‌السلطنه سوگند یادکرده بودکه والله من خونم را روی

۱ــ از قرار تحقیق شخصی‌که از هرات برای رسانیدن قورخانه مأمور خاف شده بود، مرحوم بهادرخان پسر مرحوم عباسقلی‌خان بیگلربیگی دره‌جزی بوده (مؤلف).

خون تو دیده‌ام ونمی‌گذارم کسی به‌تو صدمه برساند. عیسی‌خان مطمئن شده، دروازه را بازکرده سوار به‌اردو آمده بود. در سر توپخانۀ اردو بدون اطلاع مرحوم‌السلطنه یك‌نفر توپچی سر راه او را گرفته گفته بود: عیسی‌خان توئی؟ گفته بود: بلی. توپچی گفته بود: کپه‌اوغلی، منم یلداش لرم الدرپ سن، من‌سنی دری‌قویارم؟ (رفیقهای‌مرا توکشته‌ای من ترا زنده می‌گذارم؟) و با تفنگچۀ یك گلوله سینۀ عیسی‌خان را هدف گلوله قرارداده او را کشته بود. خبر به‌حسام‌السلطنه داده بودند. از عبدالله‌خان توپچی‌باشی بازخواست این حرکت را نموده عبدالعلی‌خان گفته بود که توپچی این کار را از نافهمی کرده چه‌بایدکرد[1]؟ جواب این مطلب را خودم به‌حضور همایونی می‌دهم. لهذا مرحوم حسام‌السلطنه محض به‌جا آوردن پیمان آمده روی خونهای عیسی‌خان فصد کرده بود.

و میر عبدالعظیم از رؤسا ی‌تسنن را حسام‌السلطنه به‌اردو خواسته به‌انعام و خلعت خوشنود نمود و او فتوی دادکه با لشکریان قاجارمخاصمه و مجادله حرام است.

[تصرف هرات و رسیدن کشتیهای جنگی انگلیس به‌خلیج‌فارس]

هرات در اوائل ربیع‌الثانی ۱۲۷۳ به‌تصرف سپاه ایران آمد و خبر فتح را چند نفر از رؤسا به‌طهران بردند. من‌جمله مرحوم امیرحسین‌خان زعفرانلو برادر سام‌خان‌کرد که بعدها شجاع‌الدوله و حاکم قوچان شد[2].

این خبر میمنت‌اثر را روز چهاردهم ربیع الثانی ۱۲۷۳ به‌پیشگاه همایونی رسانیدند و خلعت و انعام به‌تمام رئیس و مرؤس اردو، خصوص

۱ــ محققاً قاتل عیسی‌خان پاشاخان برادرزادۀ عبدالعلی‌خان توپچی باشی بود.

۲ــ مرحوم امیرعلم‌خان پسر مرحوم امیراسدالله‌خان قاینی طاب‌ثراه و مرحوم میرحسین‌خان شهاب‌الملك به‌سرعت تمام مژدۀ فتح را به‌دارالخلافه برد.

(هردو حاشیه از مؤلف).

به‌خود نواب حسام‌السلطنه فرستادند.

این مطلب باعث هیجان دولت انگلیس گـردیده به‌استعداد حربـی سرحدات هندوستان افزودند و بعد از چند روزی سفیر آن دولت باتمام اجزاء سفارت خود بیارقی‌که در خاك ایران داشتند خوابانیده عـازم هندوستان شدند .

از این طرف نواب حسام‌السلطنه روز خلعت پوشی به‌هرات مجلسی درباغ شاهزاده ملك‌قاسم‌میرزا به‌سمت شمالی شهر هرات ترتیب داده فرمودکه شلیك توپها را به‌طرف قندهار نمایند، یعنی بعد از این خلعت‌پوشی در تهیهٔ تسخیر قندهارم.

این مطالب بیشتر موجب وحشت دولت انگلیس شده در اواخر مـاه ربیع‌الثانی این سال بیست و شش فروند کشتی جنگی‌شان به‌بنادر خلیج‌فارس حمله‌آور و لنگرافگن شد. و حملهٔ سفاین‌شان قبل از اینکه دولت ایران بدان صفحات تهیهٔ استعداد و لشکری نماید بود. فقط چند فوجی در آن صفحات به‌رسم ساخلو حالیه حاضر بودند. باوجود آن کمال‌رشادت را به‌خرج داده سد سدید در برابر حملات شدیدهٔ انگلیس شدند. من‌جمله دو فوج و دوازده عراده توپ در بندر بوشهرکه لنگرگاه را مواظب‌بودند، یك روز از صبح طرف جنگ با سفاین انگلیس شدند. چهار ساعت تمام متواتراً از طرفین شلیك توپ درکار بود. با آن توپهای دهان‌پر ایرانی صدمات زیادی به‌سفاین انگلیس وارد آوردند، من‌جمله یك گلولهٔ توپ به‌قورخانهٔ یکی از سفاین انگلیس خورده آتش‌گرفت و تمام آن کشتی را متلاشی ساخت. و هم نارنجك توپخانهٔ انگلیس خسارت زیاد به‌بنادر خلیج فارس وارد آورده بود.

خلاصه انگلیسها رشوه به‌مرحوم میرزاآقاخان نوری صدراعظم وعده

۱ــ روز اول اعلان جنگ دولت انگلیس با دولت علیه ایران در فصل پائیز اوائل ۱۲۷۳ / اول نوامبر ۱۸۵۶ بود (مؤلف).

کردند و او رأی پادشاه ایران را از ضبط هرات منصرف کرد. حکمی به مرحوم حسام‌السلطنه نوشتندکه هرات را تخلیه نماید و به‌مشهد برگردد. مرحوم حسام‌السلطنه در جواب نوشت که حالا سزاوار نیست دولت ایران هرات را تخلیه نماید. زیرا خسارات فوق‌العاده متحمل شده‌ایم ... به‌دولت انگلیس اظهار نمائید حسام‌السلطنه را دولت ایران به‌والیگری خراسان منصوب داشته بود و او بدون صلاح رجال دولت رفته هرات را تصرف کرده خودش‌هم مقصر دولت است و آنچه به‌او بنویسیم اطاعت ندارد. شما بنادر ما را واگذارید و از آن طرف هرچه می‌توانید در حق حسام‌السلطنه بنمائید. دولت ایران ابداً حمایت و همراهی از او ندارد و طرف منازعه با من خواهند شد و من بعون‌الله تعالی با این لشکر قلیل از عهدهٔ جواب انگلیس برمی‌آیم و آنها را از سرحد قندهار نیز دور خواهم ساخت...

... ناگاه دوباره کاغذ صدراعظم نوری رسید، خطاب به‌حسام‌السلطنه که: معلوم می‌شود شما را خیال سلطنت و پادشاهی به‌سر افتاده که به‌هرات جواب تعلیقهٔ دولت را اینطور داده‌اید. اگر خود را جزو دولت ایران و خیرخواه پادشاه می‌دانید به‌زودی هرات را تخلیه نموده برگردید که تصدیعات فوق‌العاده از بنادر فارس به‌اعلیحضرت شاهنشاه و رجال دولت [illegible]...

[معاهدهٔ ایران و انگلیس]

از آنطرف معاهده‌نامهٔ جدیدی در مملکت فرانسه [در] شهر پاریس بنا به‌خواهش ناپلئون سوم فرانسه بین سفیر ایران و دولت انگلیس رد و بدل شد و قرار به‌صلح دادند. بدین شرایط که دولت انگلیس دخل وتصرفی بلااجازهٔ دولت علیهٔ ایران به‌خلیج‌فارس ننمایند و دولت ایران‌هم مستقلا به‌هرات و سایر افغانستان دخل و تصرف ننماید و حکومت هرات را شاه ایران به‌یکی از سرداران افاغنه که مقیم وملتجی دربار ایران شده‌اند

واگذار فرمایند، اما سکه و خطبه به‌نام شاه ایران باشد. و هم اگر والی هرات طرف نزاع و جدال با دولت و ملتی بشود، دولتین مزبور بدون رضایت یکدیگر هیچ‌کدام حق امداد دادن به‌او نداشته باشند.

[سپردن حکومت هرات به‌سلطان احمدخان]

مرحوم ناصرالدین‌شاه طاب ثراه روزی به زاویهٔ متبرکه حضرت عبدالعظیم مشرف شده، وعدهٔ نصب یکی از سرداران افاغنه را به‌حکومت هرات فرمود. لهذا تمام سرداران درانی و غیره‌که در پناه دولت ایران بودند، هر کدام لباسهای فاخر پوشیده با همراهان خودرا در انظار جلوه می‌دادند و منتظر بودند‌که رأی همایونی در تقویت و همراهی و محبت به‌کدام‌یك از ایشان خواهد بود. بعد از فراغ زیارت و صرف نهار رقم حکومت هرات را به‌نام مرحوم سلطان احمدخان معروف به‌سلطان‌جان افغان ولد مرحوم محمد عظیم‌خان‌که برادر بزرگ امیردوست‌محمدخان بود نوشتند و او را مخلع فرمودند. سایر افاغنه مأیوس برگشتند. وقتی به‌طهران وارد شدند، چند عراده توپ و دو فوج و چهارهزار دست لباس نظام و دوهزار تفنگ سربازی برای همراهی مرحوم سلطان احمدخان با بعضی استعداد حربی دیگر به‌خارج طهران حاضر ساخته بودند. و سردار معظم باهمراهان وپسرهای‌خود سردار شیرمحمدخان وشاهنوازخان وسردار اسکندرخان وعبدالله‌خان از راه خراسان به‌هرات آمدند لدی‌الورود آنها لشکریان حسام‌السلطنه شهر و نواحی هرات را با قلمرو آن که‌متصرف بودند تخلیه نموده به‌تصرف سردار مزبور وهمراهانش واگذار کردند و تمامی سپاه و عساکر پیاده و سوارهٔ ایرانی به‌ارض اقدس مراجعت نمودند. مهاجرین هرات که همراه اردوی حسام‌السلطنه از هرات به‌مشهد آمدند از دولت ایران دربارهٔ هرکدام علی‌قدر مراتبهم مواجب واستمرار برقرار شد.

[وقایع متفرقه]

سردار سلطانعلی‌خان مظفرالدوله پسر مرحوم سردار کهندل‌خان از قندهار با عیال و اطفال خود به‌مشهد آمده محمداکبرخان اچکزایی‌را به‌طهران فرستاد. از طرف دولت‌ایران به‌همهٔ آنها و سایر خوانین اچکزایی مخارج و استمرار برقرارشد.

در سنه ۱۲۷۳ هجری مطابق ۱۸۵۷ مسیحی در هرات به‌اواخر ماه جمادی‌الثانی بارانهای متواتر باریده وسیل فراوان آمده.

فراه را اولاد امیر دوست‌محمدخان به‌ضبط خود آورده از تصرف اولاد سردار کهندل‌خان درآوردند.

در ۱۲۷۵ هجری مطابق ۱۸۵۸ مسیحی در هرات ناخوشی تب‌نوبه زیاد شد و نیز گاوهای ولایتی به‌مرضی مبتلا شدند که آن‌را طبق‌می‌نامیدند. به‌کابل مختصر وبایی بروز کرد.

در ترکستان ازبك بین میرهای قطغن[1] و قندز[2] و خان‌آباد بدخشان منازعه درکار بود.

[اختلاف در مراسم‌عروسی در غزنی]

در سنه ۱۲۷٦ هجری مطابق ۱۸۵۵ مسیحی چون رسم است ایلات کوهستان و صحرانشین روز عروسی عروس و داماد را سوار اسب نموده با ساز و آواز گردش می‌دهند و جمعی از اقارب و انساب طرفین سواره و پیاده همراه عروس و داماد شده شلیك تفنگ و تاخت می‌نمایند و در هر نقطه اهالی دهات و غیره قربانی یا اسپند مـی‌آورند یا راه را می‌گیرند

۱ــ اصل: قته‌قن.

۲ــ اصل: قهندوز.

به‌توقع انعامی که از صاحب عروسی به‌آنها داده شود.

این اوقات طایفهٔ بیات محال غزنین به‌رسم معمول عروسی داشته‌اند و جمعی از طایفهٔ غلیجائی[1] اندری[2] سر راه آنها آمده و شیرینی رسوم وطن گرفته بودند؛ اما بعدها در میان ایلات خود این مطلب را به‌طور طنز و سرزنش شهرت داده‌اند. خبر به‌رئیس طایفهٔ بیات که نامش حسن‌رضاخان است رسیده با جمعی سواره حمله به‌محلات افاغنه برده دوازده پسر از زرین‌خان رئیس طایفهٔ اندری و جمعی دیگر از آنها [را] کشت. این مطلب باعث زد و خورد زیاد شد، تا مرحوم امیر دوست‌محمدخان از حسن نیت و سلوکی که داشت رؤسای طرفین را به‌کابل خواسته به‌اصلاح جانبین کوشید.

[وقایع متفرقه]

طایفهٔ جمشیدی ساکن کشك قلمرو هرات بنای خودسری را گذاشته بودند. سلطان احمدخان حکمران هرات سردار شاهنوازخان و شیرمحمد-خان پسران خودرا با اردویی جهت تدمیر خان‌آقای جمشیدی به‌بادغیس فرستاد. ایل‌جمشیدی الگا[3] واوبه[4] خودرا واگذاشته‌به‌مرغاب[5] وموریچاق[6] رفتند. شاهنوازخان ازخارج برآنها حمله برده فایق‌آمد و مرغاب وبادغیس مفتوح سپاه هرات شد. اما سردار شیرمحمدخان دراین جنگ به‌قتل رسید.

در سنه ۱۲۷۷ هجری مطابق ۱۸۶۰ مسیحی چهارنفر کور و هفت‌نفر

۱ـ غلیجائی : غلزایی.

۲ـ اندر واندری: قومی از اقوام پشتون ساکن در ولایت غزنین.

۳ـ الگا: ناحیه و ملك.

٤ـ اوبه، شهرستانی در شرق هرات.

٥ـ مرغاب : مروالرود.

٦ـ موریچاق: مروچاق (مروجق : مروکوچك).

شل و مفلوج در آستان سخی‌شاه مردان[1] به‌شهر مزار شفا یافتند.

در هرات سکه و خطبه کماکان به‌نام همایون اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه ایران مزین بود، یك‌طرف قرانِ مسکوك آن زمان عبارتش این است: ضرب دارالنصرة هرات ۱۲۷۷ و در سمت دیگر نقش شده السلطان ناصرالدینشاه قاجار.

[اغتشاش احوال سلطان احمدخان و لشکرکشی امیردوست‌محمدخان به‌هرات]

دراواخر این سال (۱۲۷۸) به‌هرات سردار سلطان احمدخان هفت هزار سپاه پیاده و سواره و پنج عراده توپ آماده نموده تحت ریاست سردار شاهنوازخان پسر خود جهت تسخیر فراه فرستاد.

در سنه ۱۲۷۹ هجری، مطابق ۱۸۶۲ مسیحی سردار شاهنوازخان پسر سلطان احمدخان به‌فراه رسید، بعد از محاصرهٔ جزیی به‌فتح آن کامیاب شد و سردار محمد افضل‌خان از عدم استعداد لشکری به‌سمت کابل شتافت. سردار سیف‌الله‌خان که در فراه بود فراراً به‌سردار محمدافضل‌خان پیوست، اما شاهنوازخان از بی‌باکی و استعمال مسکرات مغرور شده خود و سپاه او تعدی و بیناموسی در آن نقطه پیشه کردند. حتی به اهالی حرم حکومت که در واقع ناموس امیر دوست‌محمدخان جد او بودند بی‌احترامی‌ها کردند.

این مطلب باعث شد که امیر دوست‌محمدخان با سرعت تمام از جلال‌آباد اردویی مرکب از سی‌هزار سواره و پیادهٔ کابلی و دوازده عراده توپ و چهار عراده خمپاره و استعداد کاملی که داشت با خود حرکت داده متوجه هرات شد و شیر علی‌خان ولیعهدش را نیز با بسیاری پسرهای

۱ــ مرقد حضرت علی(ع) در شهر مزار شریف مرکز ولایت بلخ.

رشیدی که داشت دراین سفر همراه خود آورد. و قصدش تنبیه و تأدیب شاهنوازخان بود.

به‌محض انتشار توجه اردوی امیر به‌طرف هرات و نزدیك شدن آنها به‌فراه، شاهنوازخان سپاه کاری و ادوات و استعداد حربی خودرا برداشته فراه را واگذاشته به‌هرات‌آمد و چنددسته سوار جرار برداشته بــه‌عزم تلاقی و دستبرد حمله‌ور به‌اردوی امیر شده کراراً رشادت به‌خرج داده خسارات زیادی برآنها وارد آورد و به‌شهر هرات مراجعت کرد. وبلادرنگ سپاه امیردوست‌محمدخان‌هم به‌چهار فرسنگی هرات ورود کردند و بنه‌را گذاشته از جملهٔ سپاه نه‌فوج پیاده و چهار هزار سوار دو قسمت شدند. نیمهٔ آنها از کنارهٔ قریهٔ سیاوشان و نزدیکی امام شش‌نور به‌صحرای قبلهٔ قلعهٔ بت‌اله عبور نموده از دامنهٔ کوه گازرگاه حمله‌ور به‌جانب شمالی شهر هرات شدند؛ اما قصدشان تصرف مصلا و تل بنگیان بود. نیمهٔ دیگر عساکر امیردوست‌محمدخان از رودخانهٔ بزرگ به‌کنار قریهٔ اودران عبور نموده از پشت قریهٔ نوین و صحرای سروستان خودرا به‌باغات قراء کارته نیم‌فرسنگی هرات رسانیدند و ازآنجا به‌اراضی چهارباغچه واراضی تپهٔ مراد و پل‌کارآباد گذشته بز جنب قریهٔ چهارباغ ترکهــا میان جوییار فیروزآباد یرش به‌برج خواجه عبدالله مصری بردند. آنوقت اهالی شهر وسپاهیان خبردار ورود اردوی امیردوست‌محمدخان شده و شاهنوازخان جمعی از سپاه پیاده و سواره را مستحفظ دروازه‌ها و فصیلها نموده به‌سر برج شهر آمد، دید دامن کوه گازرگاه از لباس قرمز افواج دشمن لاله‌زار شده و در اراضی فیروزآباد بیارق زرد و سرخ والوان دیگر به‌عزم تسخیر شهر افراشته است، وبرق درخشان حربه‌های آتش‌خیز و سرنیزه‌های خونریز سپاه در مقابل خورشید عالم‌تاب مانند کواکب فزون از شماره است. دلیرانه مستعد دفاع شده نخست توپهای صاعقه‌بار را از بــروج حصار به‌سپاه خونخوار کابلی چهره نموده از ریزش گلوله چدن به‌پذیرایی دشمن اقدام کرد و فوجی‌را هم از فصیل به‌گذشتن خنــدق و ممانعت لشکریان پیش‌جنگ مخالف مأمور داشت که رفتند در اراضی چهارباغ ـ

ترکها به‌ملك مسکین و پردل سد سدید در مقابل حملات شدیدۀ دشمن شدند. اما نظر به‌ازدیاد سپاه و اسلحۀ ممتاز قشون کابلی که سیلاب‌وار پیشقدمی می‌کردند، فوج شهری عاجز از ممانعت شدند، به‌طوری‌که دو هزار نفر از سپاه کابل بلاتأمل به‌زیارت و مزار شاهزاده منصور حمله بردند و آنجا را محل اقامت قراردادند. چون نقطۀ مزبور مقابل دروازۀ قندهار شهر هرات به‌اندك مسافتی واقع است، شهر در خطر شد. زیرا هنو زدروازه‌های شهر را نبسته بودند وعساکر کابلی از هرطرف پیاپی می‌آمدند. شاهنوازخان مضطرب شده پیغام فرستاد که پدر و برادرش سمت شمالی شهر را مواظب باشند و خودش را به‌دروازۀ جنوبی شهر هرات رسانید و پانصد اشرفی طلا در میان سینی ریخته از حضار و همراهان خود داوطلب خواست‌که از دروازه بیرون شده نقطۀ زیارت مزار را از سپاه کابل پس بگیرند. فوراً صد و پنجاه نفر سپاهی یکی یك اشرفی برداشته از دروازه بیرون آمدند و دویست نفرهم از رعایا و غیره تفنگ برداشته جزو داوطلبان شدند و نفری یك اشرفی گرفتند. و تمام این سیصد و پنجاه نفر صدا به‌چهار یار بلندکرده یرش تاخت به‌طرف سنگر مزار بردند. کابلیها از میان سنگر بنای شلیك را گذاشتند به‌طوریکه از دروازه تا حوض خرابۀ نزدیك مزار [که] منتهی شصت قدم فاصله دارد صد و هفتاد نفر مجروح و مقتول شد و سی نفر خودرا عقب‌کشیدند و صد و پنجاه نفر به‌حوض خرابه رسیدند و دچار مهلکه بودند که نه می‌توانستند مراجعت‌کنند، نه‌تکلیف پیش‌رفتن داشتند. لاعلاج دیوارها را سنگر قرار داده به‌جواب سلام تفنگهای سپاه کابل علیك با توکل توسط یراقی‌که داشتند می‌گفتند و از طرفین آتش‌فشانی و گلوله‌ریزی درکار بود، تا مقارن غروب، سپاهیان کابلی‌که این جلادت را از مختصر فرستادگان شاهنوازخان دیدند به‌تاریکی شب خودرا عقب‌کشیدند و سنگر مزار تخلیه شده به‌خونبهای داوطلبان باقی ماند. و رشتۀ محاصره به‌طول کشید.

[محاصرهٔ هرات]

امیردوست‌محمدخان قریهٔ باغدشت هرات را محل اقامت خود قرارداد و عساکر خود را به‌این‌ترتیب در محاصرهٔ شهر منقسم نمود.

سردار محمد امین‌خان با عساکر قندهاری که ابوابجمع او بود در محلهٔ ساربانها، سمت جنوبی هرات مقرر شد.

سردار فتح محمدخان پسر وزیر محمد اکبرخان خودش در قریهٔ کارتهٔ سفلی به‌عمارت میرزا حسن کابلی و دو فوج ابوابجمعی مشارالیه به‌چهارباغ ترکها و پائین محلهٔ فیروزآباد مقیم بود.

سردار محمد اسلم‌خان پسر امیر دوست‌محمدخان خودش به‌قیزان جوچه و دو فوج کابلی ابوابجمعی مومی‌الیه به‌گوالیان و سمت برج خواجه عبدالله مصری میان سنگرها بودند.

امیر شیرعلی‌خان که ولیعهد افغانستان بود به‌همسایگی پدرش در قریهٔ غور دروازه[1] سمت شمالی شهر بود و تل بنگیان و مصلی سنگر لشگریان ابوابجمعی او بود، با توپ چهار یاری که همراه داشتند.

سردار محمد شریف‌خان با سپاه غزنوی و سوارهٔ قندهاری و خاصه‌داران که همراه او بودند درقریه شالبافان سمت غربی هرات مأمور اقامت بود.

در افشار محله سمت شرقی هرات، سرداران درانی و جنرال شیخ‌میرخان با عساکر وردك و لشکریان لوگری اطراق داشتند.

و همه‌روزه از طرفین شلیك توپ و حفر نقب و سنگربازی درکار بود تا اینکه سپاه اردوی غربی شهر یرش آوردند و سنگر مزار میرصالح‌ملا راگرفتند. سردار شاهنوازخان دستورالعمل داد از کنارهٔ پل دروازهٔ عراق نقبی به‌زیر سنگر بردند و آتش دادند. جمعی از سپاهیان کابلی مقتول

۱ــ اصل: غور دلواز.

شدند و سنگر به‌تصرف شهریان درآمد.

برای انتقام لشکریان کابلی از مقابل باغات قریه غلبچه نقبی به‌زیر سنگر مزار و حوض میرصالح‌ملا آوردند و باروت زیادی آتش دادند که خانهٔ مزار از محاذی قبر میرصالح‌ملا با یك قطعه اراضی نخلستان با حوض و غیره با آنچه جمعیتی که داشت حرکت نموده به‌هوا رفتند به‌طوریکه بعد از پنج دقیقه قطعات خشت و خاك وابدان مقتولین از هوا به‌زیر می‌آمد و تقریباً دویست و پنجاه نفر دراین مهلکه مجروح و فنا شدند، من‌جمله سرتیپ محمد ایازخان هراتی دراین نقطه به‌قتل رسید.

بعد از چند روز باز حوض برفك و سنگر برفك خارج دروازهٔ ملك‌را شبانه لشکریان کابلی از تصرف صدباشی زرین هراتی گرفتند.

ازشهرنقب‌زدند که به‌ساکنین‌سنگرصدمه‌برسانند. بسیاری‌اصناف وغیره را برای بردن دبه باروت و تخته و نمك که لازمهٔ نقب‌پرانی است عملهٔ بیگار گرفتند و استادکار جد و جهد می‌کرد که نقب‌را به‌زیر سنگر برساند. صدای کلند کابلیها را شنید که زیر نقب اینها نقب آورده‌اند. هرچه به‌فرمانده خود می‌گفت صدای کلند اینك موقوف شده یقیناً تدارك آتش دادن از طرف مقابل است، قبل از وقت‌کاری بکنیم، فرمانده غافل که دشمن را به‌خواب غفلت می‌دانست اصرار داشت که قدری جلوتربروند. ناگهان کابلیها نقب زیرین را آتش زدند. فرمانده با پنجاه نفر کسبه از چاه‌خو[1] وسنجار و غیره زیر خاك ماندند. گفتی بـه‌دنیا نبودند و هکـذا صدمات زیاد به‌اهالی شهر و محصورین رسید.

[وفات همسر سلطان احمدخان و خودش]

شاهنوازخان از آن رشادتی که داشت کمال اهتمام را در نگهداری شهر می‌نمود و هفت‌ماه بدین منوال گذشت. تا نوابه مادر او از غیرتی

۱ـ چاه‌خو: چاه‌کن، اصل: چاه‌جو.

که داشت به‌اندیشهٔ اینکه چرا باید پدرش و شوهرش باهم طرف جدال باشند و خونریزی مسلمانان از طرفین واقع شود و عداوت دربین باشد در این روزها ناخوش سخت شده وفات یافت.

خبر این مطلب را از بالای برج به‌امیردوست‌محمدخان دادند. امیر معظم تمام پسران و صاحب‌منصبان خودرا با تجملات به‌تشیع جنازه فرمان داد و طرفین جدال را متروك داشتند. جنازهٔ نوابه را بزرگان شهر از درچهٔ دروازهٔ خوش ِ هرات محترماً خارج ساختند. مأمورین طرفین به اتفاق جنازه را به‌گازرگاه برده قرب مزار خواجه عبدالله انصاری دفن نمودند و حلوای پیش‌جنازه را باهم خوردند و به‌شهر مراجعت کردند. ومجلس تعزیه‌هم به‌اردو هم به‌شهر تا سه روز منعقد بود. بعد از آن بنای گلوله‌ریزی را طرفین به‌جانب یکدیگر گذاشتند.

به‌فاصلهٔ چند یوم بعد سرکار[1] سلطان احمدخان که بی‌مونس شده بود بدرود زندگانی گفت و مجرداً از طرفین به‌قانون مزبور اقدامات به‌تشییع جنازه و دفن در گازرگاه به‌عمل آمد و تعزیه‌داری به‌شهر واردو تا سه روز سرپا بود.

بعد از آن باز جنگ بنیاد کردند و دوماه دیگر هم شاهنوازخان به قوت قلب و دلیری که داشت شهر را نگهداشت. اما اهالی از قلت آذوقه و گرانی حبوبات به‌شهر به‌ستوه آمده سپاهیان داخله را هم به‌خود متفق ساخته شبانه ده ده ــ صد صد ازبروج و فصیل و خندق عبور نموده به‌اردوی امیردوست‌محمدخان رفته اظهار اطاعت می‌کردند.

[فتح هرات و مرگ امیردوست‌محمدخان]

امیردوست‌محمدخان ناخوش بستری شد و اخلاف و رؤسای لشکری خودرا خواسته گفت : در ناخوشی پیری احتمال مرگ بیش از شفاست.

۱ــ سرکار لقب سلطان احمدخان بود.

مبادا بمیرم و آرزوی گرفتن هرات مرا در دل بماند. هرطور هست خواه فتح خواه شکست، یرش ببرید، بلکه شهر مفتوح شود.

رؤسا از این نطق مستعد حمله و هم‌عهد در افتتاح شهر شدند و صبح روز شنبه هشتم ذیحجةالحرام از چهارسمت یرش آوردند و به‌آسانی شهر را گرفتند و دو روز سپاهیان به‌تاراج و غارت مختار بودند. بعد از آن امیرشیرعلی‌خان که ولیعهد پدر بود به‌نظم شهر پرداخت. اما حالت امیردوست‌محمدخان به‌ضعف و نقاهت کشیده بود. ده یوم بعد به‌همان باغدشت خارج شهر هرات بدرود زندگانی گفته جان به‌جان آفرین تسلیم نمود وداخل بلدهٔ هرات را رؤیت ننمود. در تعزیه‌داری وسوگواری آن مرحوم اقدامات کامل از اهالی شهر و اردو [به] عمل آمد و در قرب مزار خواجه‌عبدالله انصاری [در] نقطهٔ گازرگاه دفن شد.

[نفاق فرزندان امیردوست‌محمدخان]

خلاصه بعد از وفات امیردوست‌محمدخان نفاق بین برادران افتاد و از اطاعت امیرشیرعلی‌خان انکار ورزیدند.

نخست سردار محمدامین‌خان و سردار محمدشریف‌خان لشکریان و توپخانهٔ ابوابجمعی خودرا با خیمه و خرگاهی که داشتند برداشته همراه خود به‌جانب قندهار بردند.

سایر برادران امیر شیرعلی‌خان‌هم بعضی اسلحه و اموال زیادی را توسط خواص خود به‌طرف غزنین و کابل فرستادند و خودشان نیز متعاقب بدون اجازهٔ امیرشیرعلی‌خان رفتند. امیرمعظم‌له در هرات به‌وضع سلوك پرداخته به‌نظم داخل و خارج شهر و سرحدات هرات اقدام نمود.

[امارت امیرشیرعلی‌خان (۱۲۸۰ ھ / ۱۸۶۳ م)]

اول اقدام امیر شیرعلی‌خان در هرات به‌ساختن لوح مرمری که در طول سه زرع تمام و در عرض دوازده گره بود، به‌جهة مرحوم امیر ــ دوست‌محمدخان شد که مرحوم حاجی‌میرزا قدسی هروی علیه‌الرحمه مادهٔ تاریخ مفصلی ساخته فرد آخرش این است :

گفت قدسی برای تاریخش «مدفنش بزم‌خواجه عبدالله»
۱۲۸۰

وامیر شیرعلی‌خان اهالی هرات را به‌انواع وسایل دلجویی‌کرد و تماماً را با خود متفق ساخت. و چون سردار محمد اعظم‌خان و سردار محمد اسلم‌خان بعد از فتح هرات بدون اطلاع و تصویب امیرشیرعلی‌خان به‌کابل شتافتند و امیر شیرعلی‌خان در کابل جانشینی به‌غیر از سردار محمدعلی‌خان نداشت، بدین خیال افتادکه مبادا سردار محمد اعظم‌خان و سردار محمد اسلم‌خان استعدادی فراهم نمایند و تخت امارت افغانستان را متصرف شوند. لهذا سردار محمد یعقوبخان را در سن دوازده سالگی به‌حکومت هرات منصوب نمود و ناظر نعیم‌خان و سپهسالار فرامرزخان‌را به‌پیشکار ی‌او گماشت و خود با دوازده‌هزار سپاه پیاده و سواره و دوازده عراده توپ که یکی از آنها توپ چهار یاری بود تعمیر نموده همراه برد. سردار شاهنوازخان و سردار اسکندرخان وسردار عبدالله‌خان پسران سلطان احمدخان را که در فتح هرات دستگیر شده بودند تحت‌الحفظ با خود داشت و روانهٔ قندهار شد.

اول قصدش تنبیه و تأدیب سردار محمد امین‌خان و سردار محمد‌ــ شریف‌خان بود که دراین‌اثنا کاغذ سردار محمدعلی‌خان به‌او رسید و عنوان آن شکوه از تدارکات محمد اسلم‌خان در هجده نهر[1] ترکستان و تهیهٔ سردار محمداعظم‌خان در خوست وکرم برضد امارت‌کابل بودکه هردو

۱ـ هیجده نهر: از نواحی بلخ.

قصد تسخیر کابل را داشتند. لهذا امیرشیرعلی‌خان از خارج قندهار روانهٔ کابل شد. وقتی به‌غزنین ورود کرد سردار محمداعظم‌خان به‌ملاقات او آمده تجدید عهدی نمودند. محمدسرورخان پسرمحمد اعظم‌خان نزد عمویش ماند و پدرش به‌محل حکمرانی خود شتافت. سردار محمداسلم‌خان که در بخارا مستعد بود مخوف شده عیال و اطفال خودرا گذاشته فوراً به‌بلخ رفته به‌سردار محمد افضل‌خان پیوست و امیرشیرعلی‌خان به‌کابل رسیده رسماً جلوس کرد.

بعد لشکری تحت ریاست سردار محمد رفیق‌خان جهت تدمیر محمداعظم‌خان به‌جانب کرم فرستاد. محمداعظم‌خان تاب مقاومت نیاورده به‌هندوستان گریخت. وامیرشیرعلی‌خان تیولات سردار محمد افضل‌خان‌را که امیردوست‌محمدخان در کابل معین داشته بود تماماً را ضبط نمود. و دراین وقت سردار محمدافضل‌خان با پسرش سردار عبدالرحمان‌خان به‌بلاد ترکستان ازبك متصرفی افغانستان حکمرانی وایالت واستعدادی داشت.

امیر شیرعلی‌خان در تهیهٔ حمله‌وری به‌ترکستان ازبك شد و ازآن‌طرف هم بزرگان درانی واخوان امیر شیرعلی‌خان که همراه سردار محمدافضل‌خان بودند، او را واداشتندکه به‌امیرهای قطغن و غیره‌هم‌خیال شده با اتفاق آنها استعداد کاملی برداشته عزم تسخیرکابل نمایند. و نیز سردار معظم‌الیه را امیدوار نمودند براینکه بسیاری بزرگان واهالی کابل به مخالفت امیرشیرعلی‌خان و موافقت او اقدام خواهند داشت. لهذا سردار عبدالرحمان را به‌شهر تخته‌پل[2] عوض خود نشانیده متوجه سمت‌کابل شد و امرکرد بعدها اورا امیر خطاب کنند.

امیر شیرعلی‌خان‌هم‌که با اردوی خود عزم ترکستان نموده بود در

۱ـ اصل: قته‌غن.

۲ـ تخته‌پل: شهری از مربوطات بلخ.

نقطهٔ باجگاه پیش‌قراولان طرفین به‌هم رسیدند. اول پنج بیرق خاصه‌دار امیرشیرعلی‌خان، قلعهٔ یاسین هراتی را به‌یورش گرفتند. اما محمدحسن‌خان شاهسون کابلی با صد پیاده و دوصد سوار از قبل امیر محمدافضل‌خان برآنها حمله برده قلعه را پس گرفته بسیاری خاصه‌داران را اسیر نموده و فاتحانه نزد امیر محمدافضل‌خان رفت و مخلع شد و مأمور حراست قلعهٔ مزبور گردید. اما قلعهٔ نه‌برجهٔ کامرد[1] به‌تصرف سپاه امیرشیرعلی‌خان درآمد وانبوهی از سپاه اردوی آنها به‌ریاست سردار محمدعلی‌خان وسط درهٔ کامردرا سنگر ساختند ویک فوج پیاده‌هم تحت‌ریاست جنرال شیخ‌میر به‌سر کوه باجگاه از طرف امیرشیرعلی‌خان مأمورشدند. سردارنظرمحمدخان فرمانده توپخانهٔ اردوی امیرشیرعلی‌خان بود. لیکن اردوی بزرگ امیر محمدافضل‌خان هنوز به‌محل جنگ نرسیده بود، که چند فوج از سپاه امیرشیرعلی‌خان تحت ریاست سردار فتح محمدخان حمله‌آورده به‌قلعهٔ یاسین و قلعه را به‌توپ بستند. دراین گیر ودار گلولهٔ توپ به‌سر محمدحسن‌خان خورده مقتول شد، و همراهان او تماماً اسیر شدند. امیرمحمدافضل‌خان که صبح از کوی مدر حرکت کرده بود به‌قلعهٔ باجگاه رسید و ازماجرا خبردار شده با تمام لشگریان خود عازم سمت قلعهٔ یاسین شد. یک‌فوج رساله و یک فوج لعل‌کرتی[2] پیاده نظام برسایرین سبقت گرفته پیش‌تاز شده حمله به‌توپخانهٔ امیرشیرعلی‌خان آوردند. محمداعظم‌خان پسر نایب حیدرخان چنداولی باتلوار[3] برهنه‌که رستمانه به‌پیش می‌رفت سرتوپخانهٔ دشمن رسیده به‌سردار نظرمحمدخان خطاب کردکه: بیا به‌سلام امیر تا از قتل شما بگذریم. سردار فتح‌محمدخان پسر وزیر محمد اکبرخان به‌جواب او گفته بود: به‌چشم، امیرصاحب کجاست؟ که خدمت‌شان شرفیاب شویم. اما ضمناً اشاره به‌توپخانه کرده بود که با توپ ساچمه شلیك نمایند و نیز به‌عبدالرحمان کشمیری که پیشخدمت او بود فرمان داد تا از

۱ــ کامرد: کهمرد نیز معروف است.

۲ــ لعل کرتی: جامه قرمز.

۳ــ تلوار: نوعی شمشیر.

پشت‌سر محمداعظم‌خان را به‌شمشیر زند. آنهم غفلتاً از عقب‌سر شمشیری به‌محمداعظم‌خان زد و آن جوانمرد را ازپا انداخت. بعد افواج امیر شیرعلی‌خان به‌فوج لعل‌کرتی امیر محمدافضل‌خان که تحت ریاست غلام‌ـ احمدخان بودند حمله برده بسیاری آنها را کشتند و از فو ج‌رسالهٔ آنهاهم زیاد به‌قتل رسید، وسایر لشکریان امیرمحمدافضل‌خان مستعد حملـه و تلافی شدند.

[مصالحه و گرفتاری امیر محمدافضل‌خان و گریزعبدالرحمان‌خان‌به‌بخارا]

از آنجایی‌که امیر معظم‌الیه مرد با مروت وسالم و مظلومی بـود اجازه به‌آنها نداده گفت: حالاکه به‌اینجاکشید، خونریزی بس است. من وبرادرم عهد مودت خواهیم بست. لهذا آنچه رؤسای لشکر و همراهان او اصرارکردندکه مقاتله بهتر از صلح است امیرمحمدافضل‌خان قبول نکرده پیغام را به‌امیرشیرعلی‌خان‌که: چون پدرم تو را به‌جانشینی خود انتخاب کرده و خداوند برتری تو را خواسته من‌هم قبول می‌کنم.

امیر شیرعلی‌خان‌که خیلی‌طالب این مطلب بود، حامل پیغام امیر ـ محمدافضل‌خان را خلعت داده پیغام مهرآمیز دوستانه جواب داد و سردار سلطانعلی‌خان را نزد امیر محمدافضل‌خان فرستادکه قرآن مهرکـرده بین‌شان رد وبدل شود، و متحد باشند، بدین شرط‌که اول امیر محمدافضل‌ـ خا ن‌به‌دیدن او بیاید و بعد آذوقهٔ لشکر ی‌از هرقبیل‌که دارد به‌اندازهٔ کفاف مخارج اردوی امیرشیرعلی‌خان بدهد. امیرمحمدافضل‌خان هردو شرط را قبول‌کرده و از نقطهٔ دوآب سوار شده به‌اردوی امیرشیرعلی‌خان آمد و هردو برادر باهم مصافحه وبغل‌کشی‌کردند و صورت‌هم را بوسیدند وشلیك شادیانه نمودند.

بعد از عهد و پیمان و صرف نهار و ملاقات، امیر محمدافضل‌خـان به‌اردوی خود آمد و دوهزار گوسفند و دویست‌خروار آرد و صدخروار جو تهیه نموده به‌اردوی امیرشیرعلی‌خان فرستاد وامیرشیرعلـی‌خان

به‌بازدید برادر شتافت و دراین ملاقات اظهارداشت که می‌خواهم به‌زیارت شاه مردان بروم. امیرمحمد افضل‌خان‌هم رأی داده لشکریان خودرا ازراه درهٔ یوسف[1] به‌ترکستان و بلخ روانه داشت و خود با هزار سوار جرار کاری به‌اردوی امیر شیرعلی‌خان ملحق شده متفقاً از راه آفاق روانهٔ مزار شریف شدند. اما سردار محمدعلی با شش‌هزار سپاه جلوتر به‌شهر مزار ورود کرد و نظم آن نقطه را داد تا اردوی بزرگ و هردو امیر واردشدند.

سردار عبدالرحمان پسر امیرمحمدافضل‌خان که معاهدهٔ پدرش را تصدیق نداشت به‌شهر تخته‌پل سپاهیان خود برضد امیرشیرعلی‌خان ترغیب و تحریص می‌نمود اما خیالات او مثمرثمر نشده امیر شیرعلی‌خان هم به‌شهر تاشقرقان[2] اقامت ورزید. امیر محمدافضل‌خان به‌تخته‌پل آمد و مجدداً به‌تاشقرقان مراجعت کرد.

دراین وقت امیر شیرعلی‌خان به‌پسرش سردار محمدعلی‌خان امر نمود که عمویش را محبوس و زنجیر نماید. آنهم اطاعت امر پدر را نمود. واین خبر منتشر شد. تمامی لشکریان امیرمحمدافضل‌خان به‌هرنقطه بودند متفرق شدند. قورخانه و توپخانه و آغروق آنها به‌دست سپاه امیر شیرعلی‌خان افتاد. و سردار عبدالرحمان خان با معدودی از خواص و صاحب‌منصبان خود که متجاوز از صد و پنجاه نفر نبودند از راه دولت‌آباد فراراً به‌طرف بخارا رفتند و مبلغی پول و اسباب نیز همراه خود بردند.

امیر محمدافضل‌خان در اردوی امیرشیرعلی‌خان محترماً زنجیر بود تا روزی که سردار محمدعلی‌خان لباس سفید تازه پوشیده و به‌نظم شهر مزار و سان سپاه مشغول بود بعد از فراغ امور نزد پدرش آمده در این مجلس امیر محمدافضل‌خان را هم حاضر نمودند، با حالتی که از پیشآمد کار خود و فرار سردار عبدالرحمان‌خان پسر خود بسیار افسرده‌خاطر بود. اما شیرعلی‌خان محض خوشنودی خاطر او در مجلس عام اظهار

۱ــ درهٔ یوسف: درهٔ صوف.

۲ــ تاشقرقان : تاش قورغان، تاشقرغان، شهری در سمنگان.

داشت که محمد علی پسر من فرزند شماست و با این کمال و شجاعت و انسانیت در خدمت شما مضایقه ندارد. شما برای فرار شدن عبدالرحمان دیوانهٔ سگ‌کش مکدر و پریشان نباشید. اگر عبدالرحمان مثل محمدعلی عاقل وفرزانه می‌بود من خود م‌به‌تربیت و نگهداری او اقدام می‌کردم. حال‌که دیوانه است هرجا رفته رفته، شما دلگیر و متأسف نشوید. امیر-محمد افضل‌خان لاعلاج دعای خیری در حق محمدعلی‌خان کرده، بعد از ختم مجلس پیشخدمت خودرا گفت: سجادهٔ مرا به‌جای خلوتی بینداز تا استغاثه از خداوند نمایم. وضو گرفت و به‌خیمهٔ خلوت نمازی خواند وسربه‌سجده گذاشت عرض‌کرد:

خدایا! برادرم مرا در محضر عام خجالت داد و سرزنش پسرم را نمود و توصیف پسر خودرا کرد. عبدالرحمان را توکه خالقی خلق‌فرمودی وبندهٔ توست. این آرزو را به‌دلم مگذارکه او را یاری فرموده براینها غالب سازی.

و دراین سجده گریهٔ زیادی با دل شکسته نمود و خوابید و بعد از دوساعت بیدار شد. خداوندکریم آن یك ساعت عبادت خالصانهٔ او را قبول فرموده مقاصد کلی آنها را متدرجاً روا ساخت‌که شرحش می‌آید.

[آمدن امیر شیرعلی‌خان به‌کابل وعزم تسخیر قندهار]

امیر شیرعلی‌خان بعد از توقف شش روز[ه] به‌تاشقرقان، امیر محمد-افضل‌خان را با تمام عیال و تعلقات او که اسیر داشت تحت‌الحفظ همراه خود به‌کابل آورد و سردار فتح محمدخان پسر وزیر محمداکبرخان را به‌حکمرانی تمام ترکستان ازبك منصوب نمود.

در سنه ۱۲۸۱ هجری مطابق ۱۸٦٤ مسیحی امیر شیرعلی‌خان لشکری درکابل تهیه نموده عازم تسخیر قندهار و تأدیب سردار محمد امین‌خان و سردار[محمد] شریف‌خان شد. سپاه نظامی این اردو متجاوز از شانزده هزار نفر بودند وهیجده عراده توپ‌داشتند وریاست جنگ به‌سردار محمد-

علی‌خان واگذار بود. از راه غزنین به‌سمت قندهار رهسپار شدند و کابل را تحت حکومت سردار محمد ابراهیم‌خان و سردار نظر محمدخان قرار دادند و امیر محمدافضل‌خان را هم تحت‌الحفظ همراه خود بردند.

دراین عزیمت نتیجهٔ دیگری جز کشته شدن سردار محمدامین‌خان وسردار محمدعلی‌خان برادر و پسر امیرشیرعلی‌خان حاصل نشد که شرح آن در تفصیل وقایع آتیه بیان می‌شود.

[متفرقـه :]

در قریهٔ زیارتگاه هرات از عیال ملاصدیق نامی طفلی متولد شد که دارای خلقتی غریبه بود و به‌فاصلهٔ دوساعت وفات‌یافت.

[ورود جاسوس انگلیس به‌قندهار]

در قندهار یکی از صاحب‌منصبان انگلیس کـه سواد فارسی و عربی داشت ورودکرده ازراه خدعه به‌لباس علمای ملت اسلام سنی درآمد و بنای عوام‌فریبی را گذاشت تا خود را جزو قضات ساخت و در مسجد خرقـه پیشنماز شد.

[نبرد برادر و فرزند امیرشیرعلی‌خان وکشته‌شدن هردو]

در سنه ۱۲۸۲ هجری مطابق ۱۸٦۵ مسیحی سردار محمدامین‌خان با لشکریان خود در قلمرو قندهار به‌حوالی کلات‌غلیجائی حاضر و مصمم کارزار شد. اما امیرشیرعلی‌خان اردوی بـزرگ را تحت ریاست سردار محمدعلی‌خان به‌مقابلهٔ برادر جلو فرستاده و خود به‌ضبط کلات مشغول‌شد.

دو لشکر خونخوار به‌یکدیگر نـزدیك شده توپهای صاعقـه‌بار را به‌جانب هم‌چهره کردند. پس از چند شلیك پیاپی که فاصله بین طـرفین به‌اندك مسافتی رسید نخست سردار محمدعلی‌خان توسط یکی از محارم

خود به‌سردار محمد امین‌خان پیغام دادکه: عموجان تو داعیهٔ پـادشاهی داری و من‌هم می‌خواهم مملکت و سلطنت پدرم را زیادکنم. تقصیـر سپاهیان بیچاره چیست؛ اگر مردی و دعوی شجاعت می‌کنی بیا بـه‌میدان تا من و تو شخصاً نبرد کنیم. اگر تو برمن غالب آمدی هرآینه سپاه و توپخانهٔ من ازآن تو خواهد شد و اگر من برتو غلبه‌کردم مملکت و سپاه تو ضمیمه مملکت و سپاه پدرم خواهد بود. دراین صورت خون مردمـان بی‌گناه را نباید به‌گردن گرفت و آنهارا به‌هم انداخت.

به‌محض رسیدن این پیام سردار محمدامین‌خان‌که غیور و شجاع و میدان طلب‌بود به‌فرستادهٔ سردار محمدعلی‌خان‌گفت: برو به‌برادرزادهٔ من بگو در نبرد با تو حاضرم. بسم‌الله درا به‌میدان کارزارکه مرد ونامرد شناخته شود.

این جواب عموکه به‌برادرزاده رسید، تنها از صف سپاه به‌جانب میدان تاخت در حالتی‌که تلوار برهنه به‌قصد جان عمویش دردست داشت. از آن طرف‌هم سردار محمد امین‌خان تفنگچهٔ سرقاشی را با چخماق بالا کشیده در دست‌گرفته به‌قصد جان برادرزاده سوار به‌عرصهٔ میدان تاخت. و دو لشکر از دو جانب نگران سبقت آن دو نامدار بودند و حسب‌الامر خود آنها به‌هردو اردو قدغن اکید شده بودکه احدی از سپاهیان بـه‌طرف یکدیگر شلیك توپ و تفنگی ننمایند، وبه‌یاری آنهاهم نیایند. بدین ملاحظه هیچکس از هیچ طرف جرأت همراهی با هیچیك از آنها ننمود ولشکریان دیده‌ها به‌جانب میدان دوختنه سیاحت می‌کردند، که این دو نفر از گرد راه به‌یکدیگر رسیدند. سردار محمدعلی‌خان تلوار برهنه را به‌گردن عمویش زد و سردار محمد امین‌خان تفنگچهٔ حاضر را به‌سینهٔ برادرزاده‌اش آتش داد. هردو را عمر به‌آخر رسیده بود از صدمهٔ یك‌دیگر به‌خاك هلاك افتادند ونزدیك به‌خدمتان طرفین گریبانها چاك زده از دو جانب به‌میدان تاختند وجسد هریك از آنها را که هنوز رمقی باقی داشتند از خاك مذلت برداشتند وهایهای گریستند.

اما سایر سپاهیان وحشی طرفین که تأسف و شرط شرکت این غم را نمی‌دانستند، میمنه و میسرهٔ سپاه به‌یکدیگر تاختند و به‌ضرب گلوله و شمشیر جمعی از یکدیگر را به‌خاك میدان انداختند. تا صاحب منصبان محترم و ریش‌سفیدان مصلح اردو با هزار زحمت آنها را از ماجرا مسبوق کرده به‌تأسف و سوگواری با خود متفق نمودند. و بیارق را سیاه کرده هردو مقتول نامی‌را خون‌آلود نزد امیرشیرعلی‌خان آوردند. واین محاربه درعاشورای محرم اتفاق افتاد که سردار محمدعلی‌خان کراراً به‌پدرش گفت: امروز نباید اقدام به‌جنگ کرد. امیرشیرعلی‌خان در جواب او گفت: اگر تو عزم جنگ نداری خود حاضرم که حمله ببرم. محمدعلی‌خان به‌سنگر عمویش حمله برد و در وقت طرف شدن، عمو و برادرزاده و چند سردار نامی افغان نیز به‌شلیك یکدیگر از طرفین فنا شدند و تأسف به‌عموم اهالی افغانستان ماند.

امیر شیرعلی‌خان از این مطلب به‌طوری افسرده و پریشان شد که بیزاری از امارت و اقتدار جست و همه روزه به‌تأسف قتل پسر جوان و برادر جوان خود گریه و زاری بسیار کرد و نادم از کردهٔ خود شد.

اما قندهار قهراً به‌تصرف و سردار محمد شریف‌خان به‌اطاعت امیر شیرعلی‌خان درآمد و نعش محمدامین‌خان را فرستادند در مسجد خرقهٔ قندهار دفن کردند و اردوی امیرشیرعلی‌خان به‌کابل مراجعت کرد، و سردار محمدشریف‌خان را با خود آورد. اما دربین راه و تا ورود به‌کابل از اندوه مرگ برادر و پسرش به‌طوری غمگین و متأسف بود که به‌هیچ کاری رسیدگی ننمود تا اهالی نسبت خبط دماغ به‌او دادند و بعضی نامه‌ها به سردار محمد اعظم‌خان به‌هندوستان و به‌سردار عبدالرحمان‌خان به‌بخارا نوشتند و آنها را به‌تصرف کابل خواندند.

[آمدن سردار عبدالرحمان از بخارا]

بسیاری سپاه هراتی از اردو مرخص شده به‌هرات آمدند و امیرشیر-علی‌خان به‌داغ و فراق برادر و پسر خیلی متألم و بیخبر بود.
این مطلب را به‌سردار عبدالرحمان‌خان اطلاع دادند و او در تهیهٔ مرخصی حاصل نمودن از امیر بخارا برای مراجعت به‌افغانستان شد. وهم کاغذی به‌عموی خود سردار محمداعظم‌خان نوشت‌که: من عزم حرکت به‌طرف افغانستان دارم. اگر شماهم از راه خوست و چترال بیایید و به‌من ملحق شوید خیلی به‌موقع است. و چون اطمینان به‌پیشرفت مقاصد خود داشت کتباً از امیر بخارا نیز مرخصی خواست‌که به‌افغانستان مراجعت نماید. و دراین وقت امیر بخارا را به‌نواحی سمرقند بود. اجازه داد‌که برود. آن هم با همراهان خود از راه شیرآباد متوجه افغانستان شد. به‌ورود آنجا لشکریان افاغنه‌که در سر پل بودند یاغی شده صاحب-منصبان خودرا کشتند و این‌مطلب علامت نیکبختی سردار عبدالرحمان‌خان شد و به‌محض استماع فوراً از جیحون گذشت و به‌نواحی آقچه[1] فرودآمد. ورود خود را با سپاه یاغی‌سرپل اطلاع داد. همه مشعوف شدند و جمعی به‌استقبال آمدند و او را محترماً به‌آقچه ورود دادند دراینجا سردار فیض محمدخان برادر سردار ولی محمدخان که یك عموی سردار عبدالرحمان خان بود پذیرایی و همراهی نمود. و متفقاً کاغذی به‌سردار ولی محمدخان‌که در نواحی کابل بود نوشتند و او را نیز به‌یاری خواستند.

در این نقطه همراهان سردار عبدالرحمان‌خان که فنای محض در راه او بودند : کلنل نصیرخان و کلنل ولی‌خان و فرامرزخان (که حالا

۱ــ اصل: اغچه. البته اکنون نیز این شهر راکه درشمال جوزجان است در عرف اغلچه و آخچه گویند.

سپهسالار هرات است) باچند نفر از صاحب منصبان فراری شده بودند.

سردار فتح محمد که از طرف امیر شیرعلی‌خان به‌حکمرانی ترکستان ازبك نصب‌بود، این وقایع را دید. چهارهزار سپاه پیاده و سواره به‌دفع آنها فرستاد و خود نیز با جمعی پیاده نظام در قلعهٔ نیملك مستعد جنگ شد. اما اغلب صاحب‌منصبان و سپاه پیاده نظام دراین مورد بـرخلاف امیر شیرعلی‌خان و موافقت سردار عبدالرحمان‌خان اقدام نمودند. بـا مختصر هواخواهان امیر شیر علی‌خان‌که همراه سردار فتح محمدخان بودند جنگیدند. سردار فتح محمدخان لاعلاج با پانصد سوار و پیادهٔ جرار به تاشقرقان رفت و عساکر پیاده و اردوی او تماماً یا ملحق به‌سردار عبدالرحمان‌خان یا متفرق شدند.

سردار عبدالرحمان‌خان فاتحانه به‌بلخ ورود نمود. سپاه نظام آنجا محترماً او را پذیرفتند. و صاحب توپخانه و استعداد قابلی شد و عـزم تسخیر تاشقرقان نمود.

سردار فتح‌محمدخان دیدکه عموم‌سپاه ورعیت به‌سردار عبدالرحمان‌ـ خان گرویده‌اند، ناچار از قلعهٔ غری و کوه هندوکش با چنـد نفری به‌سمت‌کابل فرارکرد. و دربین راه مردم هزارهٔ شیخعلی اموال آنها را تاراج کردند.

سردار عبدالرحمان خان در ترکستان بی‌مخل شد. حتی سلطان مراد حاکم و میر قطغن اظهار همخیالی نموده پانصد رأس اسب و دویست نفر اشتر و دوهزار رأس‌گوسفند و چهارصد خروار غله و هشت هزار تومان پول نقد به‌معظم‌الیه فرستاد.

دراین وقت کاغذ سردار محمد اعظم‌خان رسیدکه وارد بدخشان شده.

سردار عبدالرحمان‌خان با استعداد شایان از راه قره‌کتل رو به‌بامیان آمد. و اهالی بربر بارؤسای خود همراهی فوق‌العاده و امداد زیاد از هرجهت به‌معظم‌الیه نمودند و از آنجا به‌باجگاه ورودکرد ومنتظر عمویش

سردار محمد اعظم‌خان شد. و او بعد از یك ماه رسید درصورتی که شکایت زیاد از بدرفتاری و سوء سلوك رجال دولت انگلیس داشت و حال آنکـه در عهد مرحوم امیردوست‌محمدخان واسطهٔ دوستی بین پدرش باانگلیسها همین سردار محمداعظم‌خان بود ودر زمان بلوای هندوستان‌که عموم اهالی پنجاب هندوستان مایل به‌اطاعت و تبعیت امیردوست‌محمدخان بودندکه کمافی‌السابق ضمیمهٔ افغانستان شوند، سردار محمداعظم‌خان رأی نداد و نگذاشت قبول استدعای آنها بشود. باوجود این انگلیسها برخلاف رفتار کرده بودند.

این مطلب برای مؤلف شاهد حال است‌که بعد از چندین هزار زحمت به‌دولت انگلیس و امیدواریها و چندین‌سال خیرخواهی به‌آن دولت، عاقبت به‌جزئی مددمعاشی تن درندادند و مستعد نشدند و می‌خواستند مرا به‌زبان خوش و لطایف‌الحیل و مختصر ماهانه همه‌وقت مخلص خود داشته باشند، لهذا ترك مراوده باآنها نموده در ظل عنایت حضرت ثامن‌الائمه (ع) پناهداری و نگهداری از دولت علیهٔ ایران خواستم و پس از چندی زحمت واستحصال هم امناء دولت بهیهٔ روس متعهد و کفیل معاش مؤلف شدند ، بدون هیچ ملاحظه‌ای ! اما رجال دولت انگلیس کـه در عدل و انصاف دعوی برتری برعموم ناس دادند، از راه بخل راضی به‌روزی خـوردن مؤلف نیستند و به‌انواع وسایل در تخریب کار و عدم اعتبار این بندهٔ درگاه اله می‌کوشند. عجب اینکه نه‌خودشان مرد نگهداری مؤلف می‌باشند نـه می‌گذارند به‌کار دیگری از امورات لشکری و کشوری ایران دخالت پیدا کنم[۱] وخودرا ازمنت روسیان معذور دارم وحال‌آنکه سی‌سر عیال پریشان حال از وطن آوارهٔ بیچاره سوای نوکر و اجزاء همراه مؤلف است وبه‌جز لطف الهی مصدر هیچ‌کاری‌هم در ملك غربت نیستم. پس فاحکم بینی وبینهم یا احکم‌الحاکمین. خداوند داد ما خانواده را از دولت انگلیس بگیرد که در دوستی و دشمنی رجال آن دولت جز ندامت و زحمت حاصلی

۱ــ البته بعداً دخالت پیداکرد ... (رك. مقدمه: شرح حال مؤلف).

ندیدم مثل امیر محمد اعظم‌خان که نتیجهٔ امارت ملت ما بود.

خلاصه سردار عبدالرحمان در اطاعت و فرمانبرداری عموی خود مهیا شد و زیردستی اختیار کرد و بعد از ده روز از راه غوربند روانهٔ محال کوهستان شدند. امیرشیرعلی‌خان سردار محمدشریف‌خان برادر کشته را که مطیع خود می‌دانست به‌دفع اینها فرستاد، اما به‌محض اینکه سردار محمد اعظم‌خان نامه به‌سردار محمد شریف‌خان فرستاد. آنهم کینهٔ دیرینه را به‌خاطر آورده از امیرشیرعلی‌خان روگردان شد و به‌اردوی سردار محمداعظم‌خان آمد. و از راه توتم دره و چاریکار به‌صیدآباد[1] رفتند. و دراین مورد برف زیاد بارید و هوا سرد شد. لیکن هرقسم بود با سپاه خود در نقطهٔ ترخال رسیدند.

سردار عبدالرحمان خان وقت را مساعد دیده شبانه لشکریان وتوپخانهٔ خودرا بالای کوهها برد و دراین وقت سپاه امیر شیرعلی‌خان در نقطهٔ خواجه اقامت داشتند و برف مانع جنگ بود.

از حسن اتفاقات برای سردار عبدالرحمان‌خان اینکه به‌همین روزها در کابل بین سردار محمد رفیق‌جان و جنرال شیخ میر نزاعی درگرفت و شیخ‌میر به‌قوهٔ نظامی سردار مزبور را شکست داد. و او گریخته خود را به‌اردوی سردار محمداعظم‌خان رسانید. و چون از تمام تفصیل و دارایی واستعداد و احوالات کابل و امیرشیرعلی‌خان کاملا مطلع بود هادی و راهنما شد و اردوی سردار محمد اعظم‌خان را از راهی که امیرشیرعلی‌خان خبردار نشد به‌نواحی کابل آورد و به‌قلعهٔ دودمست اطراق کردند.

دراین نقطه ده بیرق خاصه‌دار از طرف سردار محمد ابراهیم‌خان پسر امیر شیرعلی‌خان تحت ریاست عظیم‌الدین‌خان نام برای جلوگیری آمدند اما شکست خوردند و سردار محمد اعظم‌خان با سردار عبدالرحمان خان بلامانع وارد کابل شدند و به‌خانهٔ سردار شیرین‌خان سکنی گرفتند. بعد بزرگان و رؤسای کابل هم به‌سلام آمدند. اما سردار محمدابراهیم‌خان

۱ــ یا سیدآباد (موضعی دربین راه غزنی ــ کابل).

در ارگ محصور ماند، تا مدت نه روز بعد از آن جنرال شیخ‌میر وسایرین دروازه‌های ارگ را گشودند و سردار محمدابراهیم‌خان فرار اختیار کرد، [و] به‌امیر شیرعلی‌خان که دربین قندهار و غزنین برای فراهم آوردن استعداد و سان سپاه مقیم بود ملحق شد.

[جلوس محمداعظم‌خان و جنگهای عبدالرحمان‌خان با امیرشیرعلیخان]

در سنه ۱۲۸۳ هجری مطابق ۱۸٦٦ مسیحی سردار عبدالرحمان‌خان عموی خود سردار محمد اعظم‌خان را به‌کابل جلوس داده خودش با سردار محمد رفیق‌خان و هفت‌هزار سپاه پیاده و دوسه‌هزار سواره و بیست و پنج راده توپ به‌جانب غزنین آمد. محمد نظرخان وردك گماشتهٔ امیر شیرعلی‌خان قلعه را مستحکم نمود و به‌مقابله پرداخت. سردار عبدالرحمان آنچه سعی کرد قلعه را به‌ضرب توپ و یرش بگیرد میسر نشد. دراین بین امیر شیرعلی با ده فوج سپاه پیاده و شش هزار سواره و سی عراده توپ کوچك و بزرگ از راه رسید. سردار عبدالرحمان‌خان که تاب مقاومت نداشت، به‌تعجیل از محاصره دست‌کشید عقب نشست. و بعضی از لشکریان سوارهٔ امیرشیرعلی‌خان او را تعاقب کردند تا به‌نقطهٔ شش‌گاو. در آنجا مغارهٔ بزرگی سر را ه‌بود. سردار عبدالرحمان خان یك فوج پیاده را در آنجا به‌کمین گذاشت. وقتی سواران امیرشیرعلی‌خان به محاذی مغاره رسیدند، خودش نیز با دوازده عراده توپ و چهار فوج برگشته به‌طرف آنها شلیك‌کرد. آن فوج کمین‌گاه‌هم بیرون آمده بنای شلیك‌را گذاشتند. از سواران امیرشیرعلی‌خان جمعی مجروح و مقتول شدند و از تعاقب آنها دست‌کشیدند.

امیرشیرعلی‌خان به‌شهر غزنین ورود کرد. و سردار محمدافضل‌خان‌را با سردار محمد سرورخان پسر سردار محمد اعظم‌خان و سردار شاهنواز-

خان وسردار اسکندرخان[1] وسردار محمد عمرخان برادر سلطان‌احمدخان را تماماً در ارگ غزنین محبوس داشت و خود به‌سیدآباد وردك بـرای تلاقی با سردارعبدالرحمان‌خان رفت.

سردار عبدالرحمان خان قلعهٔ انچی را برای تحصیل آذوقه تاراج کرد و سپاه خودرا به‌دره‌های محکم سر راه جای داد و سنگرها تعبیه کرد. و امیر محمد اعظم‌خان را از کابل به‌یاری طلبید. آنهم معجلا آمد. و به‌ورود امیرشیرعلی‌خان شروع به‌جنگ شد. چهار ساعت تمام غرش توپ و تفنگ و ریزش گلوله درکار بود.

از لشکر امیر شیرعلی‌خان به‌واسطهٔ عدم‌پناهگاه تقریباً چهارهزار نفرکشته و زخمی شدند، اما از سپاه امیر عبدالرحمان‌خان به‌سنگرهای قدرتی دوهزار نفر مقتول و مجروح گردیدند، چراکه سپاه امیر شیرعلی- وبه‌ورود امیر شیرعلی‌خان شروع به‌جنگ شد. چهار ساعت تمام غـرش محمد عزیزخان پسر سردار محمد اعظم‌خان و تدبیر سردار عبدالرحمان- خان مانع فتح آنها بود.

از طرف دیگر هم تقریباً هزار سوار جرار را سردار عبدالرحمان‌خان به‌جانب غزنین فرستاد ودستورالعمل دادکه‌همه‌جا بگویند امیرشیرعلی‌خان شکست خورد و اسیر شد. آنها هم به‌مأموریت خود رفتار نموده به‌نزدیکی غزنین رسیدند. مختصر سپاهی که در غزنین بود از این شهرت به‌واهمه افتاده سردار محمد افضل‌خان را با سایر سرداران از بند رها نموده و به‌اطاعت او راضی‌شدند.

وقتی این خبر به‌اردوی امیرشیرعلی‌خان رسید، دوراجی[2] بسیار پیدا شد. امیر شیرعلی‌خان با معدودی از سپاه سوارهٔ هراتی رو به‌قندهار رفت واستعداد حربی با توپخانه و خزانهٔ امیرشیرعلی‌خان کلا به‌تصرف سردار محمد اعظم‌خان وسردار عبدالرحمان درآمد.

۱ــ فرزندان سردار سلطان احمدخان.

۲ــ دوراجی: تفرقه، نفاق.

[امارت محمد افضل‌خان و حوادث روزگار او]

بعد از پنج روز سردار محمد افضل‌خان از غزنین به‌اردو رسید و متفقاً به‌کابل ورود کردند و سکه و خطبهٔ امارت افغانستان به‌نام امیرمحمد افضل‌خان شد.

سردار شاهنوازخان و سردار کهندل‌خان با چند نفر سرداران که دستاخ‌نظر[1] بودند ازکابل بی‌خبربه‌سمت ایران رفتند.

لیکن امیر شیرعلی‌خان درقندهار از مردم هراتی و قندهاری و همراهان خود، دوازده‌هزار سپاه سوار و شش عراده توپ فراهم کرده بدون اینکه استعداد نظامی دارا باشد عزم حرکت بـه‌سمت‌کابل نمود. امیر محمدافضل‌خان به‌محض استماع این خبر معجلا از کابل سـردار عبدالرحمان خان را با دوازده‌هزار سپاه نظامی و دوهزار سوار درانی و غیره مأمور دفع امیرشیرعلی‌خان نمود.

سردار عبدالرحمان‌خان پیشتاز به‌غزنین رسید و پس از بیست روز توقف سردار محمد اعظم‌خان را از نزد پدرش به‌یاری خواست. سردار مزبور معجلا با چهار هزار سوار مسلح‌که تماماً را خواص خود مـی‌دانست جهت امداد با قورخانهٔ فراوان روانه شد.

سردار عبدالرحمان‌خان‌به‌مقر آمد وامیرشیرعلی‌خان‌به‌کلات‌غلیجایی[2] ورود کرد،و چهار هزار سوار از هراتی و قندهاری تحت ریاست سردار فتح‌محمدخان وسردارشاه‌پسندخان پیش‌جنگ‌فرستاد. سردار عبدالرحمان هم به‌چشمهٔ پونگک وارد شد وفرستادگان امیر شیرعلی‌خان به‌قلعهٔ کهنه اطراق کردند. سردار عبدالرحمان که جاسوس داشت با استعداد کاملی بی‌خبر برآنها حمله‌برد و جنگ درگرفت. دراین نقطه دویست نفر مقتول

۱ــ تحت‌نظر، نظربند .

۲ــ کلات غلجایی.

و مجروح و سیصد نفر از سپاه امیرشیرعلی‌خان غنیمت سردار عبدالرحمان شد و تا یازده روز جنگ متوقف بود. سردار محمداعظم‌خان‌هم دراین روزها به‌اردو رسید.

هم دراین ایام سردار محمد سرورخان را از کابل با هفت هزار سواره وخاصه‌دار به‌حکومت بربرستان[1] و بامیان جهت حفظ آن حدود فرستادند.

و سردار فیض محمد در ترکستان ازبك به‌خودسری اقدام نموده استعدادی فراهم ساخت. امیرمحمد افضل‌خان او را به‌کابل احضارکرد و او نرفت. لهذا محمد سرورخان را به‌دفع او مأمور ساختند. در قلعهٔ آب‌قالی پنج‌منزلی ایبك[2] تلاقی واقع شد. سردار محمد سرورخان شکست خورد و مجدداً سپاه خودرا در باجگاه جمع‌آوری کرده به‌جنگ پرداخت. این دفعه شکست فاحشی‌خورد وفراراً به‌کابل آمد. سردار فیض‌محمدخان صاحب استعداد کاملی شده به‌طرف قطغن و بدخشان مراجعت کرد.

امیرشیرعلی‌خان که کلات غلیجائی را مستحکم نمود، سردار عبدالرحمان‌خان از راه خاك طایفهٔ هوتکی و ناحیه ارغستان بالشکریان خود متوجه قندهار شد. امیر شیرعلی‌خان خبریافته بانیمهٔ سپاه خود معجلا در تعاقب آنها پیاپی شتافت و در نزدیکی نقطهٔ موسوم به دیوارك به‌هم رسیدند و مستعد جنگ وتلاقی شدند.

نخست سواران هراتی دو عراده توپ را از سردار عبدالرحمان خان به‌ضرب شمشیر گرفتند اما بعدکه سپاه پیاده و توپخانه با سردار محمداعظم‌خان رسیدند، از سواران امیرشیرعلی‌خان خیلی به‌قتل رسید و عقب نشستند و در قلعهٔ موسوم به‌تله بالای کوه طبق‌سر جای گرفتند. سردار عبدالرحمان‌خان نیز با اردوی خود رسیده مقابل آنها فرود آمد. بعد از دو روز توقف که به‌واسطهٔ باران جنگ نشد ـ اردوی سردار محمداعظم‌خان و سردار عبدالرحمان خان مجدداً روانهٔ قندهار شدند. امیر شیر

۱ــ بربرستان: هزاره‌جات.

۲ــ اصل: هیبك.

علی‌خان‌هم از راه معمول مطابق آنها متوجه قندهار شد؛ اما در میان کوهی حایل بود که به‌فاصلهٔ شش‌هزار متر سپاه طرفین یکدیگر را نمی‌دیدند. درمنتهاالیه آن کوه که به‌مسافت چهار روز راه اردو بود و از برای جنگ تناسب داشت، امیر شیرعلی‌خان رسیده و توقف به‌عزم جنگ نمود. سردار عبدالرحمان‌خان که از راه غیر معمول می‌رفت بعضی لشکریان خودرا فرستاد که از هرطرف تا اردوی امیر شیرعلی‌خان مسافت تلال بین راهها کمین‌گاهها قراردهند و خودش را با مختصر سپاهی در بالای کوه از دور به‌سپاه امیر شیرعلی‌خان نمودار کرد. سواران امیرشیرعلی‌خان جلوریز یورش به‌سمت آن‌کوه بردند. ناگهان از پشت‌سر و پیش‌رو و یمین ویسار شلیك توپ و تفنگ درکار شد. پس از مقاومت بسیار و تلف شدن انبوهی از سواران امیرشیرعلی‌خان ، از شجاعت سردار محمد عزیزخان مجبور به‌شکست شدند. بعضی متفرق و بعضی مستقیماً با خود امیر شیرـ علی‌خان به‌ظاهر قندهار آمده به‌سمت هرات رفتند. بنه و توپهای آنها به‌تصرف اهالی اردوی سردار محمداعظم‌خان و سردار عبدالرحمان‌خان درآمد و کامیاب بعد از پنج روز به‌قندهار ورودکردند.

هم دراین روزها سردار فیض محمدخان در ترکستان ازبك قطغن وبدخشان را از میرجهاندارخان به‌غلبه‌گرفت، و میرجهاندارشاه به‌کابل نزد امیرمحمدافضل‌خان آمد. متعاقب آن سردار فیض محمدخان عازم کابل‌گردید. امیر محمد افضل‌خان مخوف شده سردار عبدالرحمان را از قندهار احضار نمود. معظم‌الیه با حالت نقاهتی‌که داشت دومنزل‌را یکی قرارداده باشش هزار سپاه جرار روانهٔ کابل شد و سردار محمداعظم‌خان به‌قندهار ماند. در غزنین نامهٔ امیرمحمدافضل‌خان به‌سردار عبدالـرحمان رسیدکه فیض محمدخان به‌طرف بلخ مراجعت‌کرده لازم به‌آمدن شمـا نیست. اما سردار معظم بعد از پنج روز توقف به‌غزنین عازم کابل شد و در خارج شهر کابل اردو زد.

هم دراین روزها مرض وبا در کابل بروزکرد.

و نیز خبر رسید که امیر شیرعلی‌خان از راه میمنه به‌ترکستان ازبك آمده به‌سردار فیض‌محمدخان پیوسته و متفقاً حمله به‌کابل می‌آورند. سردار عبدالرحمان خان به‌عمویش سردار محمداعظم‌خان نوشت وآدم به‌قندهار فرستاد که پدرم را نقاهتی عارض است و دشمن فرصت طلب درمقابل زود خودرا به‌کابل‌برسانید‌که ندامت نکشید. سردارمحمداعظم‌خان پسر خود سردار محمد عزیزخان را که از شجاعت ملقب به‌نادر شده بود، در قندهار به‌حکومت گماشت و خود متوجه کابل شد و به‌غزنین ورودکرد. دراین وقت سردار فیض محمدخان از ترکستان ازبك وارد بامیان شد و به‌کوهستان و جانب پنجشیر متوجه گردید. امیرشیرعلی‌خان هم متعاقب او می‌رفت.

[رفتن سردار یعقوب‌خان به‌استقبال ناصرالدین‌شاه]

هم دراین روزها به‌هرات خبر رسید که موکب اعلیحضرت ناصرالدین شاه از طهران در یوم ذیحجه به‌عزم عتبه بوسی حضرت ثامن‌الائمه علیه‌السلام به‌دوشان‌تپه نقل‌مکان می‌فرماید و در روز ۲۳ روانهٔ مقصد می‌شوند.

سردار محمد یعقوب‌خان اطلاع داد و اجازه خواست‌که به‌استقبال برود. امیر شیرعلی‌خان رأی داده و چند توپ آغاری با اشیاء دیگر فرستاد که سردار محمدیعقوب‌خان برداشته حضور پادشاه ایران برود و قول همراهی و طرفداری ازشهریار غازی بگیرد. سردار محمد یعقوب‌خان سپهسالار فرامرزخان را به‌حکومت هرات گذاشته خود با جمعی خواص و شصت نفر آردل مخصوص به‌عزم استقبال مهیا شد.

در ۱۲۸٤ هجری، مطابق ۱۸٦۷ مسیحی یوم چهاردهم صفر موکب پادشاه ایران به‌ارض اقدس مشرف شد. سردار شاهنوازخان و سردار

اسکندرخان پسران سردار سلطان احمدخان که از کابل وراه سیستان ورود کرده و توسط مظفرالدوله بین راه به‌رکاب همایونی پیوسته بودند باموکب همایون [به] مشهد آمدند.

سردار محمدیعقوب‌خان‌هم شرفیابی حاصل نمود و او را در باغ دارالتولیه ـ وسط شهر منزل دادند. و اعلیحضرت شهریار ایران نهایت مرحمت و مهربانی را دربارهٔ آن آحاد و افراد سرداران و بزرگان افاغنه مبذول داشت و اسب کهری از کمند خاصه به‌سردار محمد یعقوب‌خان بذل فرمود.

ودراین روزها فتح‌اللەبیگ فیروزکوهی که ازهمراهان محترم سردار محمد یعقوب‌خان بود ضمناً به‌سردار شاهنوازخان خان قول همراهی در تسخیر هرات داد و او را مطمئن و تشویق در حرکت از مشهد و عزیمت به‌سمت هرات نمود. آنهم شبانه از راه تربت‌حیدریه متوجه هرات شد. سردار محمد یعقوب‌خان خبریافته معجلا، بدون آنکه اجازه حاصل نموده باشد، ازراه‌سنگ‌بست به‌طرف هرات عازم شد. وازبین‌راه عریضه به‌حضور شهریار ایران فرستاد که حرکت بی‌اجازهٔ من به‌جهت این کردار سردار شاهنوازخان بـود و اکنون خداحافظی از حضور مبارك مـی‌خواهم. اعلیحضرت ناصرالدین شاه از خیالات بیهودهٔ آن هردو سردار جرار خیلی متعجب شد و امر به‌گرفتاری سردار شاهنوازخان فرمود. سه‌یوم فاصله او را به‌تربت‌حیدریه دستگیر نموده تحت‌الحفظ به‌مشهد فرستادند وسردار محمدیعقوب‌خان با عجلهٔ تمام از راه جام و باخزر و ربـاط سیستانی و امیرآباد خودرا به‌هرات رسانید.

[وفات امیر محمد افضل‌خان وجلوس امیر محمداعظم‌خان و دیگر وقایع]

امیر محمد افضل‌خان که در کابل نقاهتی داشت، مرض وبایی نیز به‌او عارض‌شد. اما سردارعبدالرحمان‌خان که شنید سردار فیض محمدخان درهٔ پنجشیر را متصرف شده و عنقریب استقلال امیر شیرعلی‌خان زیاد

می‌شود، معجلا با هشت‌هزار سپاه کاری و دوازده عراده توپ به‌نقطهٔ گلبهار و قلعهٔ الله‌داد آمد و با سردار فیض محمدخان مصاف داد. در این جنگ گلولهٔ توپی که از نارنجك تعبیه شده بود به‌شکم سردار فیض ـ محمدخان خورد و مقتول گردید. سپاه او نیز به‌اطاعت سردارعبدالرحمان‌ـ خان راضی شدند. و نعش او را به‌کابل نزد برادرش سردار ولی‌محمدخان فرستادند.

امیر شیرعلی‌خان عنان به‌جانب بلخ نمود و سردار عبدالرحمن خان به‌کابل مراجعت کرد. وقتی [به‌کابل] رسید که امیر محمد افضل‌خان به‌حالت سکرات و مشرف به‌موت بود. روز جمعه سوم ورود او امیر معظم بدرود زندگانی گفت و جان به‌جان آفرین تسلیم کرد. جنازهٔ او را برحسب وصیتش به‌قلعهٔ حشمت‌خان دفن نمودند و خیرات و مبرات زیاد دراین واقعه به‌فقراء رسید.

بعد از سه روز سردار محمد اعظم‌خان به‌کابل ورودکرد و تعزیه از نو گرفتند . آنگاه به تصویب و صلاح عمو ماعیان کابل و رضایت سردار عبدالرحمن‌خان خطبهٔ امارت را به‌نام محمداعظم‌خان خواندند و سکه نیز به‌اسم او زدند. پس از چندی امناء امیر محمد اعظم‌خان در خیال تقسیم امور و نظم ولایات افتادند و مصلحت براین دیدند که سردار عبدالرحمان‌خان با استعداد قابلی به‌ترکستان ازبك و ضبط بلخ برود. وسردار محمد اسماعیل‌خان پسر مرحوم سردار محمدامین‌خان را با یك باطری توپخانه و پنج فوج رساله[۱] و یك فوج پیاده نظام به حکومت هزاره‌جات فرستادند. کلنل سهراب را با یك فوج رساله و چهار عراده توپ مأمور درهٔ باجگاه نمودند.

سردار عبدالرحمان خان که عازم ترکستان و وارد ایبك[۲] شد، امیر شیرعلی‌خان بعضی نقاط را به‌میرهای قطغن و بلخ که چندی به‌خارجه

۱ــ رساله: سواره نظام.

۲ــ اصل: هیبك، ایبك، مرکز ولایت سمنگان.

فرار بودند و آنها را دراین ایام احضار کرده بود واگذار نموده خودش به‌طرف هرات رفت و تدارك استعدادی دید و سردار محمد یعقوب‌خان را اجازهٔ حرکت به‌تسخیر قندهار داد و خود به‌هرات نشست.

[تسخیر قندهار به‌دست سردار محمد یعقوب‌خان]

سردار محمد یعقوب‌خان با سه‌هزار هراتی و دوهزار سوار کابلی وسه‌فوج پیادهٔ کابلی و دوازده عراده توپ از هرات عزم تسخیر قندهار نمود. اول فراه را متصرف شد. دو ماه بعد به‌فتح گرشك و واشیر کامیاب گردید و چندی نگذشت قندهار را محاصره نمود و تصرف کرد و محمد‌عزیزخان نادر لقب را اسیر نموده به‌هرات فرستاد و امیر شیرعلی‌خان به‌ایالت قندهار شتافت و سردار محمد یعقوب‌خان اردوی منظمی ترتیب داد که به‌اتفاق پدر روانهٔ کابل شود، چون دوازده عراده توپ‌هم در جنگ محمد عزیزخان و فتح قندها ربا استعداد قشونی فوق‌العاده عایدشان شده بود. و دراین وقت که عازم کابل بودند، محال پشت رود را هم مسخر کردند و سه‌هزار سواره از آن مردم کمك لشکریان امیر شیرعلی‌خان شدند و هزاره سوم هم از اطراف و نواحی که تحت اسلحهٔ امیر محمد‌اعظم‌خان و کابلی بودند به‌سلام امیرشیرعلی‌خان‌آ مدند.

[امیر عبدالرحمان خان در ترکستان و میمنه]

سردار عبدالرحمان‌خان که در زمستان به‌ترکستان ازبك آمده بود، به تاشقرغان رفته به‌تأدیب میرهای بلخ‌که با ساخلویان امارت افغانستان جنگ و جدال داشتند پرداخت و آنها به‌طرف اندخوی و شبرغان رفته بودند، هواخواهان خودرا مأمور اقامت قلعهٔ نیملك نمودندکه آن قلعهٔ مستحکم را محکمه قرار دهند و با سردار عبدالرحمان‌خان بجنگند.

سردار معزی‌الیه به‌تخته پل رفت و استعداد خودرا کامل نموده با ده هزار سپاه زبده و دوازده عراده توپ وارد نیملك شد و به‌محض ورود حکم به‌یورش داد. دو هزار و پانصد نفر جنگی که در قلعه بودند خیلی به‌دفاع سعی کردند و هفتصد نفر از سپاهیان سردار عبدالرحمان خان را مقتول و مجروح ساختند، اما با کمال رشادت قلعه را افاغنه گرفتند و تمام آن مردان داخل قلعه را طعمهٔ گلوله و شمشیر قراردادند. دراین جنگ سردار محمد اسماعیل‌خان پسر سردار محمد امین‌خان هم با چهار هزار سپاه ابوابجمعی خود حضور داشت که به‌امداد سردار عبدالرحمان‌خان آمده بود.

خبر این فتح که به‌کابل رسید امیر محمد اعظم‌خان امر اکید به‌سردار عبدالرحمان‌خان نمود که معجلا عزم تسخیر میمنه نماید. اگرچه سردار مذکور موقع را مساعد نمی‌دید اما لاعلاج روانه میمنه شد. در یك منزلی میمنه کاغذ امیر محمد اعظم‌خان به‌او رسید که سردار محمد یعقوب‌خان فراه را تصرف کرده عزم تسخیر قندهار دارد؛ به‌زودی هرچه تمامتر نیمهٔ لشکریان خودرا برای محاصرهٔ میمنه داشته باش و نیمهٔ دیگر را به‌ریاست سردار محمد اسماعیل‌خان نزد من بفرست.

سردار عبدالرحمان خان که لشکر زیاد لازم داشت اعتنایی نکرد وبه‌شتاب به‌ظاهر میمنه ورود نمود و تل عاشقان را سنگر قرارداد و مهیای یورش بود که نامهٔ دیگری از امیر محمد اعظم‌خان رسید، عنوانش این که: سردار محمد عزیزخان در قندهار شکست خورده واسیر دست سردار محمد یعقوب‌خان شد و قندهار نیز به‌تصرف سپاه امیر شیرعلی‌خان درآمد، خیال حرکت به‌سمت کابل دارند. سردار عبدالرحمان خان به آشفتگی تمام حکم به‌یورش داد و بسیاری از سپاه مجروح ومقتول شدند و فتح قلعه میسر نشد. اما رشادتی به‌خرج دشمن داد که اگر امتدادی برای یورش باشد کاری صورت می‌دهد. لهذا میرحسین حاکم میمنه از در دوستی درآمد و ترك جنگ و جدال کرد و با جمعی به‌اردوی سردار

عبدالرحمان‌خان آمد وتوسط از سایر میرهای ترکستان هم نمود. سردار به‌اقتضای وقت آنها را عفو و پذیرایی نمود. شش عراده توپی‌که در میمنه بود از میرحسین تمناکرده با آنچه آذوقه و لوازمی‌که خواست دادند.

سردار عبدالرحمان خان و سردار محمداسماعیل‌خان عساکر خودرا از هم جدا نموده به‌موجب احضار امیر محمد اعظم خان روانــه به‌جانب کابل شدنــد. جهت[1] جدایـی سردار محمد اسماعیل خــان از سردار عبدالرحمان‌خان این بودکه امیر محمد اعظم‌خان از واهمهٔ همدست شدن با سردار محمد یعقوب‌خان سردار محمد شریف خان را تحت‌الحفظ به‌بلخ فرستاده بود. این هم به‌قصد استخلاص او رو به‌بلخ دومنزل یکی[2] می‌رفت. اما سردار عبدالرحمان خان‌که مقصود او را دانسته بود هم خودش براثر محمد اسماعیل‌خان طی مسافت می‌کرد و هم پیش از خود استعدادی بـه محافظت بلخ فرستادکه تمام زحمات محمد اسماعیل‌خان پس از ورود به‌بلخ بی‌فایده بود، و از آنجا به‌شهر مزار رفت. مبلغی پول نقد از مردم به‌عنف گرفت و عازم تاشقرغان شد که موجودی در صندوق آنچه باشد تاراج نماید. سپاه و اهالی آنجا قصد او را فهمیده به‌مدافعه بــرخاستند و او یکسر به‌بامیان رفت. درآنجا کاغذ امیر محمداعظم‌خان به‌اورسیدکه خودرا به‌کابل برسان و نگهداری‌کن که من عازم غزنین شده برای جنگ با امیرشیرعلی‌خان می‌روم. و این وقتی بودکه سردار محمد یعقوب‌خان وامیر شیرعلی‌خان فاتحانه از کلات غلجایی[3] به‌غزنین آمده بودند. و استعدادشان زیاده برشانزده هزار سپاه زبده و بیست و پنج عراده توپ بود. و خدانظرخان وردك هم با عموم طایفهٔ خود به‌جان‌نثاری وخدمت‌گذاری جد و جهد داشت.

سردار محمد اسماعیل خان موقع را مساعد دید. اینقدر صبر کرد که امیرمحمد اعظم‌خان ازکابل روانهٔ سمت غزنین شود. خودرا به‌کوهستان

۱ــ جهت: سبب و علت.
۲ــ یعنی سریع.
۳ــ اصل: غلیجایی.

رسانید و اهالی آنجا را نیز با خود متفق ساخته به‌محاصرهٔ کابل پرداخت و بعد از شش روز کابل را متصرف شد و اعلان به‌امارت امیرشیرعلی‌خان داد.

و هم دراین روزها بین امیر محمداعظم‌خان و پسرش محمدسرورخان با امیرشیرعلی‌خان و سردار محمد یعقوب خان به‌غزنین جنگ سخت درگرفت و شکست فاحشی خوردند و بسیاری استعداد و تمام توپخانهٔ آنها به‌تصرف امیرشیرعلی‌خان درآمد وفاتحانه به‌کابل‌آمدند. اما به‌طوری پریشانی به‌لشگریان امیر محمد اعظم‌خان روی داد که محمد سرورخان از پدرش اطلاع نداشت و پدرش نمی‌دانست محمدسرورخان به‌کجا رفته؟ بعد از چند روز امیر محمد اعظم‌خان را که به‌طرف هزاره‌جات گریخته بود در بلخ آب دیدند و به‌اردوی سردار عبدالرحمان‌خان‌آوردند. سردار محمد سرورخان نیز به‌آنها ملحق شده متفقاً از راه بدقاق و شلوقتو عازم بامیان شدند و به‌گردن دیوار آمدند و از راه نور و درهٔ سوخته عازم غزنین شدند. در اینجا هزار سوار از سپاه هراتی پیش‌قراول امیرشیر-علی‌خان بودند ورود امیر محمد اعظم‌خان را با استعدادی‌که داشتند دیده خبر به‌امیر شیرعلی‌خان و سردار محمد یعقوب‌خان بردند.

اردوی امیر محمد اعظم‌خان‌که متجاوز از ده هزار سپاه نظام و چهار هزار سوار و دارای بیست و پنج عراده توپ بودند به‌محاصرهٔ غزنین مصمم شدند، اما از دفاع خدانظرخان وردك کاری از پیش نبردند ودر نقطهٔ روضه اردو زدند.

امیر شیرعلی‌خان خبر ورود اینها را به‌غزنین شنید. با پسرش سردار محمد یعقوب‌خان ده‌هزار سوار جرار خودرا برداشته به‌جنگ امیرمحمد-اعظم‌خان آمدند. در نقطهٔ لورآب و شش‌گاو جنگی کردند. اول مختصر فتحی به‌سپاه امیرمحمداعظم‌خان‌روی‌داد. اما درجنگ‌ثانوی‌که به‌زناخوان حمله‌بردند با سردی هوا و برف زیاد سپاه امیر شیرعلی‌خان‌که مقیم آن نقطه بودند داد مردانگی داده شب را نخوابیدند و طی مسافت به‌استقبال

دشمن نمودند؛ خصوص خود سردارمحمديعقوب‌خان که زحمتها متحمل شد. اما سپاه امير محمداعظم‌خان به‌سردی هوا که قصد داشتند دره‌ها و کوههای مرتفع بين راه [را] بگيرند پريشان شده هرکدام به‌حال خود گرفتار گرديدند. مجاهدهٔ سردار عبدالرحمان‌هم به‌جايی نرسيد. صبح ــ اول آفتاب سپاه هراتی و قندهاری و کابلی که هواخواه اميرشيرعلی‌خان بودند، سيلاب‌وار حمله آوردند و توپخانهٔ دشمن را تصرف‌کردند و سپاه پيش‌جنگ که با سردار عبدالرحمان‌خان بودند همه متفرق شدند.

[فرار امير محمد اعظم‌خان وعبدالرحمان خان]

امير محمد اعظم‌خان که از اردو خواست حرکت نمايد و خودرا به ميدان برساند، پيشخدمت خاص او از عقب سر او را گرفت و گفت: کجا می‌روی؟ خدا به‌امير شيرعلی‌خان داده بيش از اين مفسده مکن. امير مظلوم از خوف اينکه او را دست بسته به‌سردار محمد يعقوبخان ندهند جواهر و اسبابی که همراه داشت به‌آن پيشخدمت بخشيده و قول داد که غير از گريختن به‌کاری اقدا منمايد. بدينوسيله نجات يافته به‌اسب خود سوار شد. با صد و شش نفر همراهان متفرقی که داشت به صحرا اسب تاخت و سردار محمد سرورخان نيز به‌او رسيد. و هم سردار عبدالرحمان خان با همراهانش که همه‌جهت پنج سوار با او باقی مانده بودند و فرار می‌کردند به‌امير ملحق شدند. متفقاً به‌طرف کوهستان وزيری رو نهادند. و به‌زحمتها و مشقتهای زياد به‌راه بلدی امير محمدنام خروتی ساکن سرروضه به‌پريال آمدند. اهالی آنجا قصد تاراج اينها را داشتند. لهذا پريشان‌حال به‌امداد غذا و خوراکی که خروتيها کارسازی نمودند و راه بلدی يکی از نوکرهای قديمی اميردوست‌محمدخان بعد از مخاطرات زياد وارد وزيری شدند و از آنجا به‌قلعهٔ داوه رفتند. به‌چهل ــ پنجاه نفر ديگرهم از صاحب‌منصبان شکست خورده متدرجاً به‌اينها ملحق شده بودند وخرجی نداشتند. از قضا نوکر عبدالرحيم‌خان از کابل رسيد و هزار

طلای مسکوك آورد و همان طلا باعث رفاه حال اینها شد.

دراین وقت نامه از صاحب‌منصبان سرحددار انگلیس به‌امیر محمد-اعظم‌خان رسید که در داوه حاصل توقف چیست؟ به‌خاك انگلیس وارد شوید. چون امیر مذکور نهایت بدسلوکی و بی‌حقوقی را از انگلیسها دیده بودجواب‌صحیحی‌نداد وبه‌قاصدگفت: جواب‌کاغذاحوال‌پرسی‌است، امامن سروکاری به‌دولت انگلیس ندارم؛ زیرا که قول و فعل‌شان اعتباری‌ندارد. خلاصه بعد از هشت روز توقف به داوه عازم کافی‌کورم شدند و در آنجا هفده روز اطراق کردند. اسبها را به‌حال آوردند. بعد از خاك طایفهٔ شیرانی به‌مملکت کاکری محال ژوب عبور نموده به‌مشقتهای زیاد بعد از چند روز به‌پشنگ ورود کردند و از آنجا به‌راه نوشکی متوجه سیستان شدند. در تمام افغانستان چراغان مفصل نمودند، جهت فتح.

[وقایع متفرقهٔ هرات در سال ۱۲۸٤–۱۲۸۵]

بنای تکیهٔ حاجی ملامحمد صادق پسر مرحوم حاجی عبدالنبی در هرات.

[در] سنه ۱۲۸۵ هجری مطابق ۱۸٦۸ مسیحی، سردار محمدابراهیم-خان برادر سردار محمد یعقوب‌خان‌که در غیاب پدر و برادرش حاکم هرات بود، بنای سوء سلوك را با اهالی گذاشت. امیر شیرعلی‌خان او را به‌کابل طلبید و سردار فتح محمدخان برادرزاده‌اش را با استعدادی از کابل به‌حکمرانی هرات فرستاد.

و دراین روزها نیز وبایی در هرات بروز و شدت‌کرد. از معاریف هرات آقا میرمحمدعلی نقیب‌که سید جلیلی بود با محمدزمان‌خان عموی مؤلف بدین مرض‌گرفتار شده وفات یافتند.

دراین سال احمدجان خان پیشکار سردار فتح محمدخان به‌خیر-خواهی رعایای هرات اقدامات کامله نمود؛ من‌جمله سردار مزبور را

واداشت براینکه خوشنویسهای بلد اجیر شوند غزلهای منتخب دیوان بیدل را به‌کاغذ ترمه بنویسند و غزل یك اشرفی اجرت بگیرند. و آن کتاب به‌چهارهزار اشرفی صورت اتمام پذیرفت. حیف‌که بعدها هنگام شورش [و] تاراج هرات، سربازی به‌سرنیزه آن کتاب را برداشته و اوراق آن را ضایع‌کرده بود.

و هم دراین سال امیر شیرعلی‌خان جهت امنیت و نظم ترکستان ازبك اردویی از کابل نزد نایب محمد علم‌خان فرستاد.

[طغیان سردار محمد یعقوب‌خان]

در سال ۱۲۸٦ هجری، مطابق ۱۸٦۹ مسیحی سردار محمدیعقوب‌خان رنجشی یافت و بدون اجازهٔ پدرش امیرشیر علی‌خان با سردار شاه پسند-خان و سردار محمد هاشم‌خان و بهادرخان چاپاری متوجه هرات شد و به رسیدن هرات در نواحی غوریان خودرا نمودار و مردم را دور خود جمع کرد. سردار فتح‌محمدخان [حکمران هرات] مهدی‌خان قاجار را که کلنل نظامی چند سالهٔ هرات بود با سه فوج پیاده به‌دفع آنها فرستاد. اما فوج مخصوص مهدیخان درنواحی ممیزك وشکیبان به‌سردار موصوف که دلیرانه به‌توپخانه وافواج حمله آورد سلامی گرفتند وعهد خدمتگزاری دادند. اما دو فوج دیگر به‌شهر مراجعت‌کردند. پیاپی همراهان سردار آمده شهر را محاصره نمودند.

دراین روزها نیز قحط و غلا به‌هرات و فراه روی داد. به‌طوری که مواجب و جیرهٔ امدادیان درمحاصرهٔ هرات هفت سیر غله بود. با وجود آن متجاوز از پنج هزار نفر سوار و پیادهٔ اطرافی دور سردار محمدیعقوب‌خان جمع شدندکه بسیاری از آنان رؤسا و بزرگان قبایل بودند و به‌پول وغله از عین‌المال خود امداد می‌کردند. من‌جمله پدر مؤلف دراین موقع علاوه برنوکری و خدمات دیوانی موروثی خود و امتیاز عموها و عموزادگان

که دارا بودند، صدوبیست سوار از خود و اقوام بامقداری غله و قورخانه به‌یاری سردار محمدیعقوب‌خان آورد و میرزا محمد امان‌خان ارباب که عموی مؤلف بود کفالت ثبت و سیاههٔ محاسبات امور اردو را نمود و تا چهل روز مواظب اطراف و مشغول محاصره بودند و در آن بین خان‌آقای جمشیدی و محمد صدیق‌خان هزاره با سواران ابوابجمعی خود از بادغیس آمده به‌سردار محمد یعقوب‌خان پیوستند.

بعد از آن خبر رسید که از کابل تدارك اردویی به‌ریاست سپهسالار فرامرزخان شده و خیال حرکت به‌سمت هرات دارند. بدان ملاحظه یك روز صبح صادق فوج پیاده از طرف تل بنگیان یرش به‌دروازهٔ قطب چاق هرات بردند. و افواج کابلی سردار فتح محمدخان از فصیل وبروج با توپ وتفنگ شلیك سخت کردند و کاری از آنها ساخته نشد بعد از طرف مزار میرصالح‌ملا بهادرخان با همراهان و ابوابجمعی‌که داشت یرش به‌دروازهٔ عراق آورد. آنها نیز کاری صورت ندادند. تا نزدیك طلوع آفتاب خوانین هراتی از طرف افشار محله به‌جانب دروازهٔ خوش یرش آوردند و آنچه از بروج و فصیل تگرگ گلوله بارید برنگشتند تا به‌خندق رسیدند.در آن حین سپاه هراتی مستحفظ بروج از بالا متفقاً به‌دوستی سردار محمد یعقوب‌خان و دشمنی مأمورین فصیل‌که کابلی و هواخواه فتح‌محمدخان بودند شلیك‌کردند. افواج‌کابلی‌که دیدند دشمن از دو جانب است دست ازکارزار کشیدند. محمداعظم‌خان نام زوری از خندق گذشت و بیرق را به‌پای برج رسانید و شمشیری به‌شکم جنرال رستم‌خان زد و او را کشت. رستم‌خان فرمانده افواج مأمور فصیل بود و می‌خواست از راه نقب جنب دروازهٔ خودش به‌شهر برود، اینطور کشته شد و اهالی خارج به‌داخل ورودکردند.

سردار محمد عزیزخان پسر سردار فتح محمدخان را نزدیك مزار شاهزاده یعقوب به‌گلوله زدند و خود سردار فتح محمدخان را در فصیل دروازهٔ ارگ مجروح سخت‌کردند و به‌چهارباغ حکومت حمله بردند.

غلام‌بچه‌های سردار فتح محمدخان در آنجا مردانه جنگیدند تا بسیارشان کشته شدند دو شهر به‌تصرف سردار محمدیعقوب‌خان درآمد. اول حکم بـه تاراج و بعد فرمان امنیت دادند.

بعدازسه روز محمد عزیزخان و سردار فتح‌محمدخان هردو وفـات یافتند و به‌دفن و کفن آنها اقدا م‌شد.

میرآب‌باشی محمد یوسف پسر میرآب‌باشی عبدالرحیم که در آذوقه دادن به‌سردار فتح‌محمدخان همراهی کرده بود مقصر شد و دراین ایام از غصه وفات یافت. او را قرب مزار امام شش‌نور دفن کردند. و سردار محمدیعقوب‌خان برضد پدرش پیشخانه[1] به‌طرف قندهار حرکت داد ودر پل مالان چادر زد.

چند هفته فاصله فرامرزخا ن‌سپهسالار با اردویی مرکب از هفت فوج پیاده و دوفوج سواره و چهارده عراده توپ از راه قندهار و فراه به‌هرات رسید. و عهد کرده بودکه به‌خونخواهی رستم‌خان پدرزنش تمام اهالی هرات را قتل و تاراج نماید. در نزدیکی هرات به‌اشارهٔ سردار محمداسلم‌ـ خان که همراه بود سپهسالار مذکور را وقت وضوگرفتن میان اردو هدف گلوله قراردادند و مقتول شد و هرج و مرج غریبی روی‌داد. اردو و سپاه کابل از اسفزار هرا ت‌به‌طرف کابل مراجعت کردند.

امیر شیرعلی‌خان ازکشته شدن سردار فتح‌محمدخان و فرستادن افواج و سپهسالار خود به‌هرات و قتل سپهسالار و یاغی شدن سردار محمد یعقوب‌خان خیلی افسرده و مشوش و نادم شد و متغیر بودکه چـرا اهالی هرات بدون اجازه و رضا ی‌او به‌سردار مزبور گرویده‌اند.

[در ۱۲۸۷ هجری مطابق ۱۸۷۰ مسیحی] سردار عبدالرحمان خـان پس از اقامت مدتی به‌دره‌جز[2] و پذیرائی نمودن اللهیارخان از راه آخال روانهٔ سمت بخارا شد و امیر محمد اعظم‌خان در شاهرود بسطام ناخوش شده، وفات یافت و در همانجا دفنش کردند.

۱ـ پیش‌خانه: مقدمهٔ لشکر.

۱ـ دره‌گز.

[رابطهٔ دولت هند بریتانیایی با امیر و عزیمت یعقوب‌خان به‌کابل]

[سال] ۱۲۸۸ هجری مطابق ۱۸۷۱ مسیحی: بنیاد رابطه و ارسال و مرسول دوستانهٔ فرمانفرمای هند با امیرشیرعلی‌خان که به‌تصویب اجزاء پارلمنت دولت انگلیس امر اکید به‌فرمانفرما ی‌هندوستان نموده بود تا بتواند به‌آلودگی و رابطه در امارت افغانستان بیفزاید.

امیر شیرعلی‌خان از کابل عصمت‌الله‌خان و ارسلان‌خان و بعضی مقربان دیگرش را پی‌درپی به‌هرات جهت استمالت سردار محمد یعقوب‌خان فرستاد که پیمان محبت از قبل امیر به‌سردار موصوف بدهند. آنها به‌هرات ورود کردند و سردار محمد یعقوب‌خان را واداشتند که سردار شاه‌پسندخان و بهادرخان را به‌کابل فرستاد و خودش نیز متعاقب روانه شد و سردار محمد ایوب خان‌را در هرات به‌حکومت جانشین خود ساخت.

[رخدادهای سال ۱۲۸۹ / ۱۸۷۲]

ورود سردار محمد یعقوب‌خان به‌کابل و حکم سخت امیرشیرعلی‌خان به‌حبس او وسردار شاه‌پسندخان و قتل بهادرخان که رکن کار سردار محمد یعقوب‌خان بود و انتشار این خبر به‌هرات و تأسف سردار محمد ایوب‌خان وقطع روابط با پدرش.

دعوت فرمانفرمای هند امیرشیرعلی‌خان را به‌ملاقات خود و رفتن امیر معظم‌الیه به‌هندوستان که در نقطهٔ انباله ملاقات کامل با فرمانفرمای هندوستان نمود ومراجعت کرد و دراین سفر سی‌هزار دست اسلحه وملبوس نظام جهت عساکر افغانستان به‌قیمت ارزانی دست‌آورد. خصوص تفنگهای سه‌بست دهان‌پر انگلیسی که شش‌هزار قدم تیرانداز گلوله می‌زد و سپاه کابل را به‌همان اسلحه و ملبوس مسلح نمودند.

[وقایع سال ۱۲۹۰ ه / ۱۸۷۳ م]

فرستادن امیر شیرعلی‌خان آقاسی شیردل‌خان را جهت استمالت سردار محمد ایوب‌خان و خوانین هرات‌که پس از ورود مشارالیه به‌قریهٔ تونیان هشت‌فرسنگی هرات سردار محمدایوب‌خان به‌تصویب امناء خائن خود فرستاد مشارالیه را دست‌بسته به‌اسب لاغری سوار کرده به‌شهر هرات آوردند و از آنجا محبوسانه به‌کوهسان ـ سرحد ایران فرستادند و چند یوم بعد مهدیقلی‌خان جمشیدی او را از قید رها کرد.

این خبر که به امیرشیرعلی‌خان رسید غضبناك شده حکم به‌تدارك اردو واستعداد کاملی داد که تحت ریاست سردار محمدعمرخان وسپهسالار حسین علی‌خان و میرزا حبیب‌الله‌خان مستوفی وردك روانه شوند و هرات را به‌غلبه بگیرند.

تولد مؤلف در یوم ۱۲ ربیع‌الاول این سال.

[ورود سپاه امیر به‌هرات]

[درسال] ۱۲۹۱ هجری مطابق ۱۸۷٤ مسیحی سردار محمدعمرخان به‌استمالت اهالی و سپهسالار حسین‌علی‌خان به‌ریاست قشون و میرزا ـ حبیب‌الله‌خان به‌حکومت هرات از کابل مقرر شده بودند با هشت فوج سپاه منظم و بیست عراده توپ حسب‌الحکم امیرشیرعلی‌خان مأمورین مذکور از راه قندهار به‌هرات نزدیك شدند.

هم دراین روزها دین محمدخان پسر سردار عبدالظاهرخان که حاکم ظالم غوریان بود وضمناً با کابل‌رابطه داشت، سردار محمدایوب‌خان را به‌تدمیر او با فوجی فرستاد او را گرفته به‌قتل رسانیدند.

و سردارمحمد ایوب‌خان‌که در خارج دروازهٔ قندهار هرات اردوئی برای مدافعه ترتیب داده بود، اهالی اردو نظر به‌استعداد کامل سپهسالار

وبیم تقصیر خود متفرق شدند. سردار موصوف با چند نفر خواص خود بهجانب مشهد و خاك ایران متوجه شد.

ایشیك‌آقاسی شیردل بەحکومت پرداخت تا هفت روزکه سپهسالار رسید. پس از هفت یوم سپاه امیرشیرعلی‌خان با نظم خوشی و اسلحهٔ ممتازی بدون مقاتله ــ که یوم نهم ذیحجه بود ــ بەشهر هرات ورود کردند.

[انتصابات و القاب رجال دربار]

[درسال] ۱۲۹۲ هجری مطابق ۱۸۷۵ مسیحی امیرشیرعلی‌خان خودش را ملقب بەمعین‌الدین و چهار وزیر بەامورات لشکری و کشوری خود تعیین نمود که یکی از آنها ملقب بەصدراعظم در مهر خود نقش کرده بود: صدراعظم افغانستان.

سید نور محمدشاه پشنگی صدراعظم، میرزاحبیب‌الله‌خان مستوفی‌الممالك، رستم‌خان وزیر خزاین، میرزاحسن‌خان دبیرالملك[1].

ونایب محمد علم‌خان والی ترکستان را بەتسخیر میمنه فرمان داد و او با لشکری مرکب از هفت هزار نفر و چهارده عراده توپ از شهر مزار عازم میمنه شد. ازین طرف حکم امیر شیرعلی‌خان بەهرات رسید که عبدالله‌خان ناصری نیز با استعدادی بەامداد نایب محمد علم‌خان روانهٔ میمنه شود. لهذا سه‌فوج پیاده و دوهزار سوار و شش عراده توپ از هرات تحت ریاست سردار عبدالله‌خان متوجه میمنه شدند. میرحسین‌خان والی‌را در شهر میمنه محصور کردند، تا یك ماه که بەزور گلولهٔ توپ رخنه‌ها در حصار افگندند و یرش بردند. شهر را بەغلبه گرفتند. و آن روز شش هزار از اهالی میمنه و سپاه امیر شیرعلی‌خان بەقتل رسیدکه دوثلث از یاغیان و یك ثلث از سپاه افاغنه تلف شدند. میرحسین‌خان والی را نیز

۱ــ این دو سطر در حاشیه افزوده شده است.

محمد علم‌خان اسیر کرد و تحت‌الحفظ به‌سمت‌کابل نزد امیرشیرعلی‌خان فرستاد و سردار عبدالله‌خان را به‌حکومت میمنه منصوب نموده خود به‌طرف مزار وترکستان ازبك برگشت.

[در] ۱۲۹۳ هجری مطابق ۱۸۷٦ مسیحی میرحسین‌خان والی میمنه را که به‌کابل نزد امیرشیرعلی‌خان برده بودند حکم به‌حبس دائمی او داده شد و به‌صاحب‌منصبان فاتح میمنه خلعت فرستاد.

[ایجاد قانون نظامی انگلیس]

ایجاد قانون نظامی انگلیس در افغانستان وطبع کتبی‌که فرمان مشق سپاه انگلیس را به‌فارسی ترجمه‌کردند. و این قواعد به‌عساکر سواره و پیاده جاری شد. چون قبل ازآن در افغانستان مشق سپاه به‌زبان فارسی و قانون ایرانی بود، که بعد فرامین مشق به‌زبان انگلیسی تبدیل یافت. توسط این کتاب همه صاحب‌منصبان آموختند. و مصنف این کتاب قاضی قدرت‌الله افغان شد.

[وقایع هرات]

هم دراین سال مستوفی میرزا حبیب‌الله‌خان را امیر شیرعلی‌خان به‌کابل احضار نمود و میرآخور احمدخان اسحاق‌زایی را به‌حکومت هرات منصوب داشت و او به‌هرات آمده از عهدهٔ حکمرانی به‌واسطهٔ سفاهت و خشکیت‌مزاجی[1] که دارا بود برنیامد و تمام امور این مملکت به‌کفایت سپهسالار واگذار بود.

شرارت سپاه کابلی در هرات‌که سپهسالار برای آنها اردوگاهی در خارج شهر هرات، کنار نهر انجیل ترتیب داد و چند سربازخانه ساخت.

۱ـ خشکیت مزاج : تندخویی.

رسیدن فرمان حکومت هرا تاز کابل به‌نام سردار محمدعمرخان به‌پیشکاری و معاونت سپهسالار حسین‌علی‌خان.

امر اکید سپهسالار مزبور به‌پوشیدن روی بازارهای هرات‌که اهالی و کسبه و غیره در زمستان میان بازار سرمای بیجهت می‌خوردند.

[اخبار سال ۱۲۹٤ ه / ۱۸۷۷ م]

ازدیاد روابط ورد و بدل تعارفات دوستانهٔ فرمانفرمای هند با امیر-شیرعلی‌خان و مسکوك طلایی در کابل به‌نام امیرمعظم‌الیه صدهزار سکه زدند‌که در وزن یك مثقال چیزی‌کم نبود.

حکم سخت امیر شیرعلی‌خان که باید مشق نظامی در افغانستان به‌لغظ خاص افغانی به‌سواره وپیاده فرمان داده شود و تبدیل فرامین لشکری را از زبان انگلیسی به‌زبان افغانی‌که فعلا دایر است.

آمدن فرستادگان فرمانفرمای هند به‌کابل و مراجعت نمودن به هندوستان.

از لشکریان ساخلو[ی] میمنه آنچه کابلی بودند به‌اجازهٔ امیرمراجعت به‌هرات نمودند. و دو فوج هراتی مأمور اقامت بدان شهر شدند و این مطلب برآنها ناگوار بود.

بنیاد عداوت امناء امارت افغانستان با [نایب] محمدعلم‌خان حکمران ترکستان که در صدد اتهام او برآمدند تا امیر را دربارهٔ او مشتبه کردند و او را به‌کابل طلبید. مشارالیه آمد و معادل یك‌کرور تومان وجه نقد تقدیم آورد. در روز سلام اسبی به‌او بخشیده شد و آن اسب به‌پایش لگد زد و از همان صدمه وفات یافت.

[تیره شدن روابط امیر با دولت انگلیس]

[در سال] ۱۲۹۵ هجری مطابق ۱۸۷۸ مسیحی، فرمانفرمای هند بعضی تکالیف شاقه از طرف دولت انگلیس به‌امیرشیرعلی‌خان نمود که امیر مزبور و سایر بزرگان ملت افغانستان را به‌هیجان آورد. جواب را به‌تأخیر انداخته و در ضمن امیر معظم‌الیه به ژنرال کافمان روس نامه نوشته عهد اتصال داد. ژنرال کافمان اظهارات او را پذیرفت و قرارداد در همراهی به‌افغانستان با مرکز کل خود جواب و سئوال نماید و قراری بدهد که کار مستحکم باشد. لیکن برای اطمینان امیرشیرعلی‌خان صد و پنجاه نفر سوار قزاق تحت ریاست پلکونیکی مسلح و با نیکوترین جامه‌های فرم دولت خود در ماه صیام به‌کابل فرستاد و هم شش فوج سالدات و بیست عراده توپ در سرحد بلخ و بدخشان افغانستان مأمور توقف نمود.
امیر شیرعلی‌خان قزاقهای روس را محترماً در کابل به‌ماه رمضان پذیرفت، اما به‌فرمانفرمای انگلیس اعتنایی نکرد.

این مطلب باعث هیجان دولت انگلیس به‌ملاحظهٔ مخاطرات دولت هندوستان شد و در پارلمنت طرح مذاکرات عمده گردید تا مجدداً مراسله رسمی تهدیدآمیزی از فرمانفرمای هندوستان به‌امیرشیرعلی‌خان رسید که اصرار در قبول تکالیف شاقهٔ دولت متبوعهٔ خود نموده بود.

امیرشیرعلی‌خان برآشفته در محضر عام دشنامی به‌فرمانفرما و دولت انگلیس داد و در تدارك و تهیهٔ جنگ پرداخت.

دراین وقت تمام سپاه افغانستان به‌کابل و قندهار و هرات و سایر سرحدات افغانستان پنجاه هزار بودند و اردویی مرکب از هفت فوج پیاده و سواره و دوازده عراده توپ از جلال‌آباد و توابع کابل به‌نقطهٔ علی‌مسجد سرحد تنگهٔ خیبر مأمور نمود. به‌سه فوج پیاده نظامی‌هم که با شش عراده توپ به‌سرحد کرمو درهٔ پیوار ساخلو داشت دستورالعمل فرستاد که دره‌ها را محکم نگهدارند و از طرف انگلیس هر که از آن

نواحی عبور نماید ممانعت کنند و ترتیب عساکر زیادی در کابل از همه جهت داده شد که برای مدافعه و مقاتله با انگلیس حاضر باشند.

عبدالله‌خان[1] ولیعهد امیرشیرعلی‌خان‌هم نیز دراین روزها در کابل وفات یافت.

هم دراین ایام امیرشیرعلی‌خان مجلسی در کابل تشکیل داد که در آن مجلس پلکونیك روس و ایلچی انگلیس با منشی بختیار هندی که از طرف فرمانفرمای هندوستان آمده بودند حضور داشتند. ایلچی انگلیس رسماً ادعای حقوق و مداخلهٔ دولت انگلیس را در مادهٔ افغانستان می‌نمود و می‌گفت: دولت روس حق مداخله دراین مملکت ندارد و صاحب‌منصب روس برآشفته شمشیر کشید که در آن مجلس ایلچـی انگلیس را بکشد. امیر شیرعلی‌خان این حرکت صاحب‌منصب روس را پسندیده دال برقوهٔ روس و ضعف انگلیس دانست و شفاهاً به‌ایلچی انگلیس گفت: تا حالا که در میانهٔ روس و انگلیس من متحیر بودم. اینطور مجلسی می‌خواستم که ببینم هرکدام که قوتش و قدرتش از این دو دولت بیشتر است به‌آن دولت دوست و متحد باشم. اکنون دیدم فرستادهٔ روس برشما غلبه دارد، من‌هم با روس متحد می‌شوم و به‌دولت انگلیس سروکاری ندارم. ایلچی‌انگلیس بعد از این مجلس با کمال یأس روانهٔ هندوستان شد.

[جنگ افغان و انگلیس]

محاربهٔ اول

در ۲۵ ذیعقدهٔ این سال عساکر انگلیس از سه نقطه حمله‌ور به‌جانب افغانستان شدند. نقطهٔ اول از راه لعل‌پور[2] مستقیماً به‌طرف جلال‌آباد، نقطهٔ دوم از راه تنگهٔ خیبر به‌جانب علی‌مسجد ولغمان[3]، نقطهٔ سوم از راه

۱ــ عبدالله‌جان صحیح است.

۲ــ اصل: لعل پر.

۳ــ اصل: لقمان.

کرم روانهٔ درهٔ پیوار شدندکه دراین اردو خود ژنرال رابرت سردار قشون انگلیس مأمور افغانستان بود. و از طایفهٔ توری و جاجی جمعی را اجیر نمود که [در] راه بلدی و لوازم اردو با او همراهی نمایند.

روز ۲۶ [ذیقعده] پنج هزار قشون امیر شیرعلی‌خان که با دوازده عراده توپ در نقطهٔ علی‌مسجد بودند سرراه برعساکر انگلیس گرفتند و جنگ درپیوست. بعد از هفت ساعت جنگ و قتل انبوهی از طرفین، به‌واسطهٔ کثرت سپاه انگلیس، لشکریان افاغنه شکست خوردند. محل اردو و توپهای آنها به‌تصرف قشون انگلیس درآمد.

در ۱٤ ذیحجه دستهٔ عمدهٔ سپاه انگلیس به‌دلالت اهالی کرم و طایفهٔ توری از دره و جبال مقابل پیوار عبور نموده عازم سمت کابل شدند. در این راهها سه فوج پیادهٔ افغان با ده عراده توپ که ساخلو بودند، کوه شترگردن و درهٔ پیوار را سنگرگاه خود قراردادند. از صبح الی ظهر جنگ سختی با عساکر انگلیس نمودند و انبوهی از آنها [را] کشتند تا پنج فوج انگلیس عقب نشستند و توپها و آذوقه خودرا در میدان کارزار آن دره گذاشتند.

عبدالکریم‌خان ژنرال و گل‌احمدخان کرنیل صاحب‌منصبان افغان به‌ملاحظهٔ اینکه مبادا انگلیسها حیله کرده باشند از سنگرهای خود خارج نشدند که توپهای انگلیس را متصرف شوند. لهذا اهالی توری و جاجی که اجیر انگلیسها بودند توپها را از میدان بردند و سه‌یوم بعد به‌دلالت راه بلدها عساکر انگلیس دراین نقطه به‌سه اردو منقسم و به‌سه‌جانب متوجه شدند تا تفرقه بین سپاه افغان انداختند. آن وقت از یك‌طرف زورآوردند و یك فوج افغان را شکست دادند. چون دو فوج دیگر نقاط محل اقامت خودرا نتوانستند واگذار شده به‌کمك بروند به‌این سبب انگلیسها از قفا به‌این دو فوج نیز حمله آوردند، در صورتی‌که سپاهشان متجاوز از دوازده‌هزار نفر بود. افاغنه در این میدان‌هم توپهای خودرا ازدست داده به‌طرف‌کابل فرار نمودند. دربین راه فوجی سواره‌نظام ودوفوج پیاده‌نظام

که با دوازد عراده توپ به‌امداد آنها از کابل می‌آمدند وقتی سرشکست را دیده‌اند توپها را گذاشته برگشته بودند، اما افاغنهٔ شکست‌خـورده آن توپها را از صحرا به‌همراه خود تا به‌کابل آوردند و انگلیسها هم جرأت پیاپی آمدن به‌سمت کابل ننمودند. چون بسیاری طیوف افغان خصوص اهالی مالکی و افریدی در مقام منازعه برآمده در جلوگیری انگلیس به‌تعصب مذهبی سخت ایستادند و جنگهای نمایان کردند.

[در]سنه ۱۲۹٦ هجری‌مطابق ۱۸۷۹ مسیحی اردوی دیگری از انگلیس‌که مرکب‌از چهارده هزار پیاده و چهار هزار سواره بودند در تحت ریاست ژنرال سلمین[1] و کلنل سنجین[2] با سی عراده توپ از راه‌کوه کوژك و پیرا وینو مأمور به‌تسخیر قندهار شدند.

سردار میرافضل‌خان که از قبل امیرشیرعلی‌خان در قندهار حکومت می‌کرد به‌تهیهٔ دفاع و جهاد افتاد، اما اهالی با او همراهی نکردند. چون قوه و استعدادی نداشت فوراً به‌طرف فراه آمد و انگلیس بلامخاصمه به‌تصرف قندهار کامیاب شدند.

هم دراین روزها قزاقهای روسی که در کابل بودند بنا به‌احضار مرکز کل خود که دیدند اغتشاش افغانستان در تزاید است، ازراه ترکستان ازبك به‌خاك بخارا و سمرقند مراجعت نمودند.

و میرزاحسن‌خان دبیرالملك و مفتی‌شاه‌محمد و سردار شیرعلی‌خان قندهاری و قاضی پیشاوری[3] هم به‌اتفاق آنها نزد کافمان[4] روس از قبل امیرشیرعلی خان رفتند.

اردوهای نواحی کابل‌هم آنچه از انگلیس بودند و اطمینان یافتند از این‌که دولت روس تا سی‌سال بعد تکلیف امداد به‌امارت افغانستان ندارد و آن صد و پنجاه نفر قزاق روسی‌هم که رسماً در شهر کابل مقیم بودند،

1- Solomon

2- St. John.

۳ـ اصل: پیش‌آوری.

4- Kaufmann.

به‌ترکستان روس مراجعت کردند و مانعی در پیشرفت پلتیك و امور جنگی انگلیس نیست جری شده از دولت متبوعهٔ خود مأمور به‌اتفاق و ضبط کابل شدند.

چون دولت روس در آن ایام با دولت بزرگی مثل عثمانی طرف جنگ وجدال بود و هنوز امر محاربهٔ آنها فیصله نیافته بود. دراین مورد تکلیف حمایت به‌امیرشیرعلی‌خان و طرف‌شدن در آن نواحی با انگلیس نداشتند. لهذا به‌ژنرال کافمان اجازه قطعی و طرفداری به‌مملکت و امارت افغانستان ندادند. این بود که مشارالیه سواران روسی را از کابل احضار نمود و اردویی به‌حمایت امیرشیرعلی‌خان نفرستاد. و همین جواب را به‌میرزا حسن‌خان دبیرالملك و همراهان او گفتند که به‌امیر شیرعلی‌خان بنویسند.

[حمله انگلیسها به‌کابل و پایان کار امیرشیرعلی‌خان]

علیهذا انگلیسها بیباکانه حمله به‌شهر کابل آوردند، و امیرشیرعلی‌خان پسربزرگ خودسردارمحمد یعقوب‌خان را که در حبس داشت مخلع ساخته به‌جای خود نشانید. در ۱۲ ذیحجةالحرام از کابل با عیال و تعلقاتش روانهٔ ترکستان ازبك و بلخ شد.

دراین ایام نوشتهٔ سردار شیرعلی‌خان قندهاری و دبیرالملك به امیر معظم رسید و متعاقب آن نوشته خود آنها از سمرقند مراجعت کردند و ملاحظات دولت روس را در مادهٔ افغانستان بیان داشتند.

امیرشیرعلی‌خان بسیار مضطرب و افسرده‌خاطر شد و مجدداً دبیرالملك را به‌سمرقند فرستاد و لشکریان ترکستان را اطراف خود جمع آوری نمود. لیکن از اندوه زیاد دچار مرض نقرس[1] گردیده وفات یافت. شعر مادهٔ تاریخ آن این است :

۱ــ اصل : تقرض.

شش از نود، دوصد از الف رفته بود زهجر
که لیل جمعه به‌سلخ صفر شد از دوران ۱۲۹۶

میرزا حبیب‌الله‌خان وردك وفات او را از بزرگان و لشکریان پنهان می‌داشت و اطبا را حاضر کرد و دواها جوشانیده پیاپی به‌خلوت می‌بردند، و غذاهای مخصوص طبخ می‌کردند. هرکه از خواص هم می‌خواست به‌دیدن امیربرود مشارالیه مانع می‌شد، و می‌گفت که امیر صاحب جلاب کرده تا سه روز بدین منوال گذشت. بعد سردار محمد ابراهیم‌خان پسر امیر عزم عیادت پدرش را نمود، اما حبیب‌الله‌خان اورا مانع شد، به‌این بهانه که امیر صاحب حالت ندارد. محمد ابراهیم‌خان زیردستنش زد و گفت : دایهٔ از مادر مهربان‌تر توئی‌که مرا از ملاقات پدرم مانع می‌شوی. حبیب‌الله‌خان گفت: حالاکه تغیر کردی و عرض مرا غرض دانستی، برو پدرت را ملاقات کن. محمدابراهیم‌خان وقتی بالارفت و پردهٔ اتاق‌را بلند کرد، دید امیرصاحب بالای صندلی نشسته اما میت چند روزه است. تدبیر و حوصله نتوانسته بی‌اختیار عمامه را به‌زمین زد و در سوگ پدر بنای شیون گذاشت.

همراهان و قراولان که این خبر را شنیدند و به‌مرگ امیر شیرعلی‌خان یقین‌کردند هرکدام به‌سمتی رفتند و فوراً این خبر به‌افواج حاضر رکاب منتشر شد. به‌هم ریختند و بنای شورش برضد یکدیگر نهادند.

میرزاحبیب‌الله‌خان‌که دانست عنان اختیار ازدست خارج می‌شود سپاهیان و صاحب‌منصبان را مخاطب قرارداده‌گفت که بعد از دفن امیرصاحب حکم امیرمحمد یعقوب‌خان است‌که به‌تمام افواج مواجب دو سه‌ماهه داده شود و متفقاً به‌کابل برویم، با انگلیسها غزا کنیم. لهذا سپاهیان اقدام به‌حرکت‌دادن جنازه نمودند.

وفات در ماه صفر و دفن آن مرحوم در قرب مزار شریف سخی‌شاه‌مردان امیرالمؤمنین علیه‌السلام شدکه در مادهٔ تاریخ آن امیر بی‌نظیر گوهری شاعر هروی علیه‌الرحمه این لفظ را سروده بود: خلق شد بی‌میر

به‌گوش هاتف غیبی کــه خلق شد بی‌میر
١٢٩٦ دوباره سال وفــاتش به‌من نمود عیان
و نیز یك فرد شعر دیگر سروده :
چراغ اهل جهان بی‌سر آمد از فوتش
١٢٩٦ چو بــود زندگی او چراغ اهل جهــان

بعد ازکفن و دفن امیر مرحوم مبلغ هیجده لك روپیهٔ کابلی که در صندوقخانه موجود و همراه بود، از ترس اینکــه سپاهیان حاضراردو به‌خودسری‌تاراج‌نکنندهمه‌را در اتاق بزرگ دوطرفه حاضر نموده اعلان مراجب دادند. هرکس و هر طایفه از سپاه و رعیت و توپچی و مهتر و قاطرچی و ساربان حاضر می‌شد از هردرب اطاق می‌رفت و مــی‌گفت : مواجب مرا بدهید. دوماهه مواجب به‌دستش می‌دادند کسانی بودندکه در آن روز دوازده دفعه مواجب دوماهه گرفتند و هرج و مرج غریبی روی داد. و بعد از آن‌هم سپاه کابلی با لشکریان هراتی طرف مخاصمه شدند و فتنه و خونریزی بین خود بنیاد کردنــد. خلاصــه اهالی اردوی امیر شیرعلی‌خان متفرق شده هرکدام به‌جدایی رفتند و خبر فوت امیر به‌کابل رسید.

[امارت محمد یعقوب‌خان و مصالحه با انگلیس و عقد معاهده]

سپاه انگلیس نیز دراین روزها از راه سرخ پل و گندمك فاتحانه وارد جلال‌آباد و روانه به‌جانب کابل شدند و در بین راه به‌نقطهٔ ماتین کــه جمعی از مسلمانان افاغنه مالیکی سرراه سپاه انگلیس را گرفته بودند از عدم استعداد شکست فــاحش خــورده متفرق شدند. و خان کنر به‌اطاعت انگلیسها اقدام کرد. از آنجهت ژنرال رابرت در پیشقدمی جری ومتوجه کابل شد. امیر محمد یعقوب‌خان که خطبه و سکهٔ امارت رابه‌نام خود نمود

رسماً به‌انگلیسها نوشت که من فعلا تعزیه دارم. بعد از فراغ و ختم تعزیه‌داری برخلاف رای و قواعد امیر مرحوم، با شما رفتار خواهم کرد و عهد دوستی و مصالحه با دولت فخیمهٔ بریطانیه استوار خواهم ساخت، که موجب رضا و خیر آن دولت و صلاح امارت افغانستان بوده باشد. انگلیسها عین نوشته را به‌فرمانفرمای هند فرستادند و اظهارات امیر محمد یعقوب‌خان را پذیرفتند.

اگرچه در آن ایام مذاکرهٔ وکلاء ملت در مجلس پارلمنت این بود که قندهار و جلال‌آباد از قلمرو امارت افغانستان موضوع و ضمیمهٔ مملکت هندوستان شود، اما مصالحه نامه‌ای که در کابل بـه‌اتمـام رسید و بین ژنرال رابرت و امیر محمد یعقوب‌خان رد و بدل شد فقط تعهد نمودن امیر به‌دوستی انگلیس بود و این شرایط مفصله آتیه را نیز در آن مصالحه نامچه قرارداده بودند:

نخستین معاهده این بود که امارت افغانستان سفیری از دولت‌انگلیس بپذیرد و آن سفیر با جمعی از تعلقات و همراهان دفتری و نظامی خود به‌نقطهٔ بالاحصار مقیم دائمی و آزاد باشد.

معاهدهٔ دوم اینکه در صورت صداقت و مودت امیر افغانستان به‌دولت انگلیس که همراهی با فرمانفرمای هندوستان بوده باشد، و امر و نهی انگلیس را اطاعت نماید، سالی یکصد و بیست هزار لیرهٔ انگلیسی ازخزانهٔ هندوستان استمراراً به‌معظم‌الیه داده شود، برای امداد مخارج لشکری و کشوری افغانستان.

معاهدهٔ سوم‌اینکه هر گاه عساکر انگلیس ازافغانستان مراجعت نمایند، راههای تنگهٔ خیبر و کرم و پشنگ و زرمت و سیبی در ید تصرف آنها باقی بـاشد.

چهارم اینکه بدون رضا و امضاء دولت انگلیس، امارت افغانستان حق معاهده و رابطه و ارسال و مرسوم با هیچیك از دول نداشته باشد.

پنجم اینکه رعایای انگلیس در قلمرو افغانستان درآمد و شد آزاد و

محترم باشند و رعایت و جانبداری آنها از دولت انگلیس منظور باشد و از تعدیات داخله و واردات دیوانی معاف شوند و به‌جزگمرك مال‌التجاره چیزی دادنی نباشند.

بعد از امضاء و اتمام این مصالحه و معاهده، امیر محمدیعقوب‌خان در گندمك ــ هجده‌فرسنگی شهر کابل ــ به‌اردوی انگلیس آمد. افیسر[۱]های انگلیس به‌استقبال او سرها برهنه و صد و یك توپ شلیك شادیانه‌کردند: موژر کیونارى[۲] انگلیس با شش نفر صاحب منصب جزو ویك نفر دکتر و دویست و پنجاه نفر رسالهٔ[۳] پیشاوری و معدودی عمله‌جات دیگر مأمور اقامت در بالاحصار کابل شدند.

[رسیدن ایوب‌خان از مشهد به‌هرات و وقایع آن شهر]

هم دراین روزها سردار محمد ایوب‌خان در مشهد از وفات پدر اطلاع یافت. به‌عجله خود را به‌هرات رسانید. روز ورود او که ۲۲ ربیع‌الاول بود، سپهسالار حسین‌علی‌خان تمام افواج و بسیاری توپخانه را تا گنبدهای سبز هرات[٤] و مولای جام[٥] به‌استقبال بیرون کرد، و به اعزاز تمام و احترام فوق‌العاده معظم‌الیه را در شهر هرات پذیرفت، و او را به‌حکومت نشانیده سکه به‌نام امیر محمدیعقوب‌خان زد و سردار محمد عمرخان را عذر خواسته به‌کابل نزد امیر محمدیعقوب‌خان‌فرستادند. وبعد از چند روزی ژنرال فقیر احمدخان ریکاء‌که باطناً راضی به‌اطاعت سپهسالار نبود محرك سپاهیان شد که در پل‌خیمه دوزان[٦] خارج شهر

۱ــ Officer افسر، صاحب منصب

2- Sir Louis Cavagnari

۳ــ رساله: سواره‌نظام، در اصل رصاله نوشته است.

٤ــ گنبد گوهرشاد در مصلای هرات.

٥ــ تربت مولوی عبدالرحمان جامی.

٦ــ اصل: خیمه دزدان.

هنگام مواجب دادن افواج به‌ماه ربیع‌الثانی چهار فوج برضد سپهسالار شوریده اول سنگ‌بارانش کردند و او را محبوسانه به‌شهر آوردند و دستاخ داشتند و بعد تحت‌الحفظ به‌سمت کابل فرستادند.

عزل این سپهسالار نیکخواه به‌اولاد امیرشیرعلی‌خان میمنت نداشت. اما به‌مدلول من‌حفر بئراً لاخیه فقد وقع‌فیه چند روز بعد رفتن سپهسالار فوج اردل[1] دروازهٔ جنوبی هرات به‌سرکردگی موسی‌خان کلنل شوریده با سایر افواج همدست شده به‌سرای فقیر احمدخان ریختند و او را از سوراخ بخاری که مخفی شده بود بیرون کشیده به‌ذلت تمام کشتند.

گفتند مشارالیه روز قبل آن دختر کربلایی نورالله نام هراتی را که به‌عقد خود درآورده بود به‌تهمت زنا به‌قتل رسانیده بود.

[گردش روزگار محمد یعقوب‌خان]

امیر محمد یعقوب‌خان سردار شیرعلی‌خان[2] نوهٔ کهندل‌خان را به حکومت قندهار فرستاد و کلنل غلام‌حیدرخان وردگ را به‌فرمانفرمایی بلخ و ترکستان ازبک مأمور داشت و اردوهای انگلیس به‌خرمی و خوشنودی بعد از چندی توقف، دیار و قلمرو افغانستان را واگذار نموده عازم سمت هندوستان شدند. این قشون را در مراجعت داشته باش، چند کلمه از روز برگشتگی امیر محمدیعقوب‌خان و قضاء رسیدن سفیرانگلیس وجزء او بشنو :

بعد از فراغ مصالحه با انگلیس امیر محمدیعقوب‌خان امر به‌احضار عساکر و سان قشون نموده لشکریان کابلی و هراتی و ترکستانی را از اطراف متجاوز از سی فوج سواره و پیادهٔ نظامی به‌کابل حاضر ساختند که ناگهان وبائی در کابل بروز کرد. خبر به‌امیر دادند و گفتند: لازم و موقع سان نیست. امیر فرمود: به‌قدر کفاف قراولی از این لشکر در کابل حاضر

۱ـ اردلی: پیاده نظام.
۲ـ ظاهراً فرزند کهندل‌خان بوده است.

باشد. مابقی یراق و اسلحه را به‌ذخیره تحویل نمایند و مرخص شوند بعداز سه ماه دیگر که رفع عفونت و مرض بشود حاضر شوند. این اعلان بـه سپاهیان شد. همه قبول‌کردند و امر به‌چیدن اسلحه شد و اسلحهٔ افواج‌را تحویل گرفتند. بعد آنها گفتند: ماکه می‌رویم: اگر نوکر پادشاهیم، مواجب سه‌ماههٔ ما را بدهید که تا زمان مراجعت مخارج داشته باشیم.

داودشاه‌خان جرنیل (جنرال) که یکی از مردان مخبط بی‌ملاحظه بود به‌تحریك مادر ولیعهد متوفی گفت: امیر صاحب به‌قشون رخصت شده یکماه مواجب مساعده بیشتر نمی‌دهد. سپاهیان به‌آواز بلند گفتند پس ماهم یکماهه مواجب را نمی‌خواهیم. داودشاه‌خان اظهار داشت‌که: هرگاه یکماهه بیشتر می‌خواهید بروید از شوهرزنتان بگیرید. سپاهیان به‌یکدیگر نگاهی‌کردند و گفتند: ما در کابل غیر از پادشاه خود دیگر امیدی نداشته و نداریم. پس اینکه می‌گویند از شوهر زنتان مواجب دو ماههٔ دیگر را بگیرید، شوهرزن دیگری نداریم مگر آن مردکهٔ انگلیس که آمده در بالاحصار مقیم شده. لهذا دوازده فوج مذکور صداها به «یاچهار یار» بلند کرده اول ژنرال مـزبور را کتك سخت زدند، با سرنیزه رانش را مجروح سخت نمودند و بعد برضد امیر افغانستان به‌سلام کیوناری صاحب ـ سفیر انگلیس ـ رو به‌سفارت وارگ بالاحصار رفتند. از آنجایی‌که ایجاد سفارت انگلیس تازه در کابل‌شده بود و هنوز گفت و گوی زد و خورد و جنگهـای افاغنه با انگلیس تازگـی داشت، سفیر انگلیس چند نفـر جـاسوس در شهـر معین نموده بـود و آنها هـم به‌دروغ نـویسی مشغول بـوده و همه روزه اطلاعـات از کینه جویی و خونخواهی نسبت بـه‌انگلیسها و اخبار تـدارك شورش و بلـوا را مـی‌دادند. سفیر و اجزاء او مخفوف و هراسان بودند. دراین مورد[1] که دیدند ده هزار کس یك‌دفعه رو به‌سفارت می‌آیند و صداها به «یاچهاریار» بلند کرده‌اند، مضطربانه ابواب سفارت را بستند و از بالای بروج سفارت فرمان به‌گلوله زدن دادند.

۱ـ دراین هنگام.

سپاهیان هندی داخل سفارت چند تفنگ به‌طرف افاغنه خالی کردند و چند نفری مجروح و مقتول شد. این مطلب بسیار برآنها ناگوار شدکه ما به‌عزم سلام و خدمت آمدیم ، انگلیسها به‌طرف ما شلیك نمایند و نوع ما را بکشند یعنی چه؟ لهذا برگشته به‌شهر کابل، و مخزنهای ذخیرۀ قشونی را بـا اسلحه تاراج نموده توپهای بزرگ از توپخانه بردند و سایر لشکر و مردمانی‌که در شهر تماشائی بودند با خود متفق نموده رفتند و سفارت را محاصره کرده هدف گلولۀ توپ و تفنگ قراردادند. در آن اثنا شخصی ازسپاهیان هندوی‌که مسلمان سنی بود از بالای برج سفارت خودرا پائین انداخت و گفت: ایهاالناس ، من مسلمانم و رفقای من‌هم جمعی هستند همه مسلمان. ما را امان بدهید. یکی از افاغنۀ وحشی پیش دویده با سرنیزه برسینه‌اش زد و گفت: تو از فرنگی بدتری که نوکر کفار شده‌ای. دیگـر سپاهیان افغان هم سیلاوه و شمشیر و تلوار کشیده آن مسلمان بیچاره را قطعه قطعه کردند. سایر سپاهیان ملازم سفارت که دیدند در حق آن يك‌نفر اینطور رفتارشد باخود خیال کردندکه هرگاه درهرصورت کشته می‌شویم بهتر آنکه نمك‌به‌حرامی دولت انگلیس ننمائیم. متفقاً مردانه بنای شلیك را گذاشتند و متجاوز از هفتصد نفر بلوائیان را کشتند تـا اینکه به‌زور گلولۀ توپ و تفنگ دیوارهای سفارت را خراب‌کردند و تفنگچیهای بلوائیان از تیرکشها سپاهیان هندی داخلۀ سفارت را مقتول ساختند.

موژرکیوناری‌که دیدجاده گل است و وضع مغشوش است و به‌عبرت در دست دشمن مقتول می‌شود، علامتی به‌علم آتشبازی محض اطلاع مردم یا اردوهای خودشان به‌هوا سرداده خود و صاحب‌منصبان انگلیس جزو او در بالای اطاقی‌که زیر آن فشنگ و باروط و اشیاء ناری بود رفته خط باروطی تا زیرپای خود متصل به‌زیرخانه‌کشیدند و یکدیگر را بغل‌کشی و وداع‌نموده خط باروط را آتش زدند و خودرا سوختندکـه در دست دشمنان گرفتار نشوند و اهالی و شورشیان به‌سفارت ریخته وحشیانه

بـه تاراج نمودن و اذیت مقتولین اقدام کردنـد و هیاهوی زیادی بـود و گوش به‌حرف امیر محمدیعقوب‌خان‌هم نکردند ، وامیر مذکور عاجز از ممانعت شورشیان بود.

این وقایع نزدیك به‌اواخر ماه رمضان اتفاق افتاد. هم دراین روزها چهار فوج پیاده با توپخانه و رساله که مأمور بتخاك و سیاهسنگ بودند به‌شهر کابل برگشتند.

یك نفر از دفعه دارهای سفارت انگلیس که روز شورش با چند نفر مهتر برای آوردن علوفهٔ اسبها رفته بودند از دور صدای توپ وشورش اهالی را شنیدند مطـلب را دانستند. به‌عجلهٔ تمام خودرا به‌اردوهای عساکر انگلیس که هنوز از محال و سرحدات افغانستان خارج نشده بودند رسانیده ماجرا باز گفتند.

ژنرال رابرت با عساکری‌که همراه داشت غضب‌آلوده بیارق سـرخ جنگی و علامت عزای سفیر مقتول شده را افراشته از سرحدات پیشاور نیز بر استعدادخود افزوده و عزم مراجعت و حمله‌وری بـه‌جانب کابل نمـود .

هم دراین روزها امیرمحمدیعقوب‌خان سه‌فوج اردل مخصوص خود را با محمدجان‌خان ژنرال به‌طرف چاریکار و کوهستان فرستاد، مع چند عراده توپ، که آن صفحات را منظم داشته باشند.

و روز عید فطـر را در کابل خود امیر معظم‌الیه به‌سلام ننشست و محمدموسی‌جان ولیعهد خودرا برای نماز عید بیرون فرستاد، چون وضع کابل بازار آشفته بود.

سردار محمدولی‌خان برادرکوچك امیرشیرعلی‌خان وسردار محمد-هاشم‌خان پسر سردار محمدشریف‌خان‌که ضمناً با انگلیسها مربوط بودند محرمانه به‌ژنرال رابرت ـ کتباً ـ راهنمائیها کردند و قتل موژرکیوناری را به‌اشارهٔ خود امیر محمدیعقوب‌خان گوشزد و خاطرنشان رجال دولت انگلیس نمودند که کلیه میانهٔ آنها و امیر محمد یعقوب‌خان اصلاح‌پذیر

نباشد. لهذا انگلیسها به‌طور خونخواهی جلال‌آباد را متصرف و عازم کابل شدند وتا نقطهٔ گندمك آمدند. و نیز ژنرال بریغ[۱] با اردویی مرکب از دوازده هزار سپاه مأمور تسخیر اطراف و قلمرو جلال‌آباد و کابل شد.

امیر محمد یعقوب‌خان که خودرا در مسألهٔ سفیر بی‌گناه می‌دانست از شهر کابل با جمعی از همراهان خود سوار شده محض ملاقات ژنرال‌ـ رابرت پیشواز اردوی انگلیس رفت، ولی‌قبل ازوقت ژنرال محمدجان‌خان معروف را از کوهستان و چهاریکار به‌عجله احضار نموده دستورالعمـل داد که با چند عراده توپ و سه‌فوج پیاده‌نظام در ظاهر به‌عزم استقبال تا نقطهٔ چهارآسیاب متعاقب‌برو ند که اگر انگلیسها بخواهند زیادتی نمایند لشکر ی‌برا ی‌مدافعه حاضر باشد.

خلاصه امیرمعظم‌الیه به‌اردوی انگلیسها ورودکرد، به‌اطمینان آنکه مثل سابق با او رفتار و احترام خواهند نمود. اما انگلیسها در آن فرصت عینك مخالفت به‌چشمهای خود زدند که ملاحظهٔ دوستی دربین نبوده باشد و فوراً حکم به‌توقیف امیر محمدیعقوب‌خان دادند و او را مجبور به‌استعفا از امارت افغانستان نمودند، به‌عنوان‌اینکه شرح حال و بیان‌احوال وبی‌غرضی امیر را درباب شورش وقتل سفیر به‌لندن نوشته‌ایم، آنچه جواب برسد از آن قرار معمول خواهیم داشت. لهذا همراهان امیر محمد ـ یعقوب‌خان متفرق شدند و شبانه انگلیسها امیر را تحت‌الحفظ سپاه جراری به‌طرف هندوستان فرستادند و پیشخانهٔ اردوی جنگی آنها به‌طرف کابل حرکت‌کرد.

اردوی انگلیس در نقطهٔ خوشی بودند. وقتی امیر توقیف شد، سردار ولی‌محمدخان و سردار محمد هاشم‌خان با نایب سلطان‌خان افشار وجمعی

1- Briggs

خوانین به‌راهنمائی سردار بهادرنام ساکن ده‌افغانان[1] از راه زرغونشهر[2] به‌اردوی انگلیس رفتند و دربین راه سردار محمد ابراهیم‌خان را که به‌جانشینی برادر خود امیر محمد یعقوب‌خان به‌کابل می‌آمد دستگیر نموده همراه بردند. امیر را هم انگلیسها تا تپهٔ مرنجان همراه خود آوردند و از آنجا به‌هندوستان فرستادند.

در نقطهٔ چهارآسیاب محمدجان‌خان ژنرال با قشون متفقه که همراه داشت درصدد ممانعت و جلوگیری انگلیسها برآمده گفت: حال که پادشاه ما را محبوس کرده‌اید ما شما را نمی‌گذاریم که به‌پای‌تخت افغانستان وارد شوید. و از طرفین بنای شلیك توپ و تفنگ را گذاشتند. بعد از سه ساعت زد و خورد چون لشکریان انگلیس ده مقابل زیاد بودند، ژنرال محمدجان خان با همراهان خود عقب نشست و به‌کابل آمد و کوه‌آسمائی را سنگر خود قرارداد. انگلیسها متعاقب آمده، بالاحصار و شیرحصار و کوه شیردروازه را متصرف شدند و سنگر خود قراردادند و جنگهای پیاپی در دو شبانه‌روز بین‌شان روی داد. بعد از اینکه بسیاری توپهای انگلیس از گلولهٔ توپهای افاغنه صدمه یافت و ازکار افتاد، توسط سرداران درانی و دبتی[3] محمد حیات خان که پیشکار انگلیسها بود به‌زور رشوه مردم را از اردوی محمدجان‌خان متفرق کردند. واو شکست خورده به‌طرف غزنین و طایفهٔ وردگ رفت. و محمد موسی‌جان ولیعهد پسر امیرمحمد یعقوب‌خان را نیز با خود برد. وانگلیسها به‌حیله وری بعضی اهالی کابل را از دروغ فریفته نموده به‌همراهی آنها شهر کابل را متصرف شدند و بعد دست تعدی گشودند.

اول کاری که اقدام کردند خرابی بالاحصار بود و بعد مردم شجاع و کارآمدی که در کوچه و بازار و اطراف می‌دیدند به‌بهانهٔ اینکه از افواج

۱ــ اصل: ده افغانها.

۲ــ اصل: زرقون شهر.

۳ــ دبتی (Deputy) : معاون، مأمور عالی‌رتبه.

اردل و شورشیان است که به‌قتل سفیر اقدام داشته می گرفتند و به‌عبرت می‌کشتند. و اعلان داده بودند که هر کس یك نفر از سپاهیان فوج اردل را به‌دست دهد ده روپیهٔ انگلیسی انعام بدهند. جهال نادان کابل هر کدام عداوت باطنی با یکدیگر داشتند به‌انگلیسها می‌گفتند: فلان زید جزو افواج اردل یعقوب‌خانی است. آنهاهم به‌بدترین عقوبتی می‌کشتند. و ظلمهای بی‌حسابی از عساکر انگلیس در شهر کابل به‌ظهور می‌رسید که با قانون مسلمانی خیلی منافات داشت.

هم دراین روزها مجدداً اردویی مرکب از سی‌هزار سواره و پیاده و سی و پنج عراده توپ از راه بوستان و گلستا ن‌و پشنگ و ده‌چمن به قندهار حمله آوردند و این شهر را هم بدون محاربه گرفتند. این خبر که به‌انگلیسها در کابل رسید به‌ظلم و طغیان افزودند و خانوادهٔ امیر محمد یعقوب‌خان را از ارگ خارج ساخته تحت‌الحفظ به‌شیرپور که محل اقامت اردوی آنها بود بردند و دستاخ نظر داشتند. و نیز اعلانی به‌اهالی کابل نمودند که باید ارگ بالاحصار به‌کلی ویران شود و اراضی آن را زراعت نمایند. و هم علاوه برقصاص قتل سفیر، سکنهٔ کابل باید از عهدهٔ خسارت اردوکشی دولت انگلیس برآیند و اشخاصی که دربلوای قتل سفیر اقدام داشته‌اند به‌جایی پناه داده نشوند. و بعضی اوامر لاطایل در اعلام خود درج نموده بودند که موجب هیجان غیرتمندان اسلام کابل شد که آن ظلم وکردار انگلیسها تا قیامت از خاطرشان نخواهد رفت. و مقاصد باطنی انگلیسها را در مادهٔ افغانستان دانستند. و از گرفتاری ناموس پادشاه خود در دست دشمن غیر دین و قتل جوانان بی‌گناه که به‌اسم فوج اردل از اهالی می‌گرفتند و شبانه می‌کشتند همهٔ مردم به‌هیجان آمده و منتظر فرصت بودند.

ودر این ایام سردار ولی محمدخان از طرف انگلیسها به‌حکمرانی کابل منصوب و ژنرال ایل صاحب انگلیس به‌کوتوالی مقرر بود. و سردار

محمد حسن‌خان که یکی از پسرهای امیردوست محمدخان بود با سردار ولی محمدخان دیگر از طرف انگلیس به‌نقطهٔ میدان ـ بین غزنین و کابل برقرار شد. و عساکر انگلیس بسیاری نقاط واطراف شهر کابل را با تمام محلات و آلات و استعداد قشونی لازمهٔ پادشاهی افغانستان که تصور می‌شد به‌حیطهٔ تصرف آوردند و سپاه نظامی در شهر و قلمرو کابل از افاغنه باقی نماند و دبتی محمدحیات‌خان که مدعی مسلمانی و مستخدم انگلیسها بود در کابل به‌استمالت خوانین و بزرگان کابل پرداخت و خدمات نمایان به‌خرج داد.

[قیام عمومی و جهاد در برابر انگلیسها به‌قیادت غازی محمدجان‌خان]

محاربهٔ دوم: در سنهٔ ۱۲۹۷ هجری مطابق ۱۸۸۰ مسیحی، محمدجان‌خان جنرال افغان که متواری بود قرآنی و شمشیری برداشته با چند نفر قضات و اعیان افغان میان طایفهٔ وردك و کوهستان غزنین وسایر اطراف کابل درآمده مردم را ترغیب و تحریص به‌جهاد با انگلیس نمودند. از آوازه‌ای که میان ایلات افتاده بود ماده بسیار مستعد شده که هرکس از طیوف افاغنه از راه غیرت و عصبیت ملتی برای خود تدارك تفنگ و تفنگچه و شمشیر و تلواری نموده چوبها ی‌بلند را پارچهٔ قرمز و گلی در سر آن بسته از هردره و هرقریه و هرمحل و هرطایفه با مختصر آذوقه که همراه داشتند به‌عزم غزا بیرون آمده و فریاد می‌زدند که الصلوة والسلام علیك یا رسول‌الله و نعرهٔ «یا چهار یار»شان گوش فلك‌را کر نموده دراول وهله یکصد و هشتاد هزار نفر مستعد دفاع انگلیس شدند و به‌جنرال محمدجان‌خان لقب غزاوت دادند و اورا محمدجان‌خان‌غازی نامیدند ویك نفر دیگر که آخندزاده ملاعبدالغفور نام داشت با غلام حیدرخان چرخی و میربچه‌خان کوهستانی تاجیك با انبوه زیادی که متجاوز از شصت‌هزار کس بودند خودرا به‌امداد محمدجان‌خان رسانیدند و از طرف دیگر

ملامشکی عالم افغان اندری که از علاقهٔ غزنین به‌فتوای جهاد جمع کرده بود با عصمت‌الله‌خان جبار خیل به‌کمك محمدجان خان غازی همدست شده از راه میدان متوجه کابل شدند. اول ورود به‌میدان سردار محمد-حسن خان را کشتند و مشکی‌عالم با ده هزارکس از غازیان شیرشکار مقدمةالجیش روانهٔ کابل شد. در تخت‌شاه که اتصال به‌کوه شیردروازهٔ کابل دارد با یك دسته از عساکر انگلیس مصاف دادند. آخند مشکی عالم شکست خورد و فرداکه محمدجان خان و سایر غازیان از راه رسیدند، انگلیسها مشکوخان نام پسر سرورخان لوانی را راه‌بلد خود ساخته‌لشکری مرکب از یك فوج پیاده نظام و یك فوج رساله (قزاق) و شش عراده توپ در تحت ریاست چمبرلین[1] انگلیس قرارداده از بیراهه به‌تنگی لعل‌اندر رفته به‌کمینگاه بودند و ازعقب‌سر غازیان برآمده جنگ سختی نمودند. دراین نقطه این توپهای انگلیس به‌تصرف غازیان درآمد و فوج سواره و پیادهٔ انگلیس شکست فاحشی خوردند و گریختند. از افواج انگلیس چند فوج به‌کوه خواجه پسته و غرقه برای جلوگیری غازیان آمده دراین نقطه جنگهای مغلوبه اتفاق افتاد. چون غازیان شیرشکار در این روزها جمعیت‌شان قریب به‌بیست‌هزار کس بود و مردانه کوشیدند، با وجود اینکه رابرت صاحب خودرا دراین مغلوبه با دستهٔ سپاهی از عساکر زبده به‌کمك افواج خود رسانید، عاجز از ممانعت غازیان شده شکست سخت خوردند. و دراین جنگ پسر آقا میرعباس ـ لالا شاه نام ـ که برادر پرویزشاه‌خان جنرال پغمان کابل و از سادات تشیع بود و به‌فتوای ملتی در جلو غازیان برضد انگلیسها بیرق همت افراشته بود و آحاد و افراد را به‌جنگ ترغیب می‌کرد به‌درجهٔ شهادت رسید و از انگلیسها هم چند صاحب‌منصب دراین میدان مقتول شد. افواج شکست خوردهٔ انگلیسها به‌طرف شیرپور متوجه شدند. در نزدیکی دروازهٔ ده مزنگ سردار ولی‌محمدخان حکمران کابل با قشون افغانی که همراه داشت وهواخواه

1- Chmberlain

او بودند به‌استمداد چند فوجی هم از عساکر انگلیس سد راه غازیان شد. بعد از دو ساعت زد و خورد، اینها هم از غازیان شکست خوردند و به شیرپور فرار نمودند. این‌روز شام‌شده وتعداد اجماع غازیان در چهاردهی به‌دویست‌هزار کس رسیده بود و فردا را خیال داشتند به‌دستهٔ قشون‌انگلیس که مقیم کوه‌تخت‌شاه است حمله ببرند.

اول آفتاب بعضی از بیارق غازیان متوجه سمت تخت شاه شد. در آن اثنا از پشت‌تخت جان‌نثارخان یك توپ انگلیس به‌طرف غازیان شلیك شد. صلاح حمله‌بردن از آن سمت ندیدند. و از دامنهٔ کوه هندکی به‌سمت علی‌آباد پشت دروازهٔ ده‌مزنگ عبور نموده در کوه زیارت شاه مردان که دوفوج پیاده و دوازده عراده توپ ازانگلیسها با یك فوج رسالهٔ پیش‌قراول بودند تلاقی نموده به‌بالای‌کوه یورش بردند. چون غازیان به‌میان میدان صاف و دامنهٔ کوه بودند انگلیسها با توپهای تەپر و دهان‌پر از کوه شیردروازه و کوه‌آسمایی و کوه زیارت شاه‌مردان آنها را هدف گلوله قراردادند و متصل شلیك توپ و آتش‌فشانی درکار بود. غازیهاهم اندیشه ننموده چون شیر غضبان بدون خوف و هراس اول خودرا به‌سر کوه زیارت شاه مردان رسانیده به‌ضرب سنگ آن توپهای انگلیس را که در آنجا بود گرفتند، و افواج سواره و پیادهٔ آنها را شکست داده و بسیاری آنها را کشتند و بعد متوجه کوه‌آسمایی شدند و به‌آواز بلند غازیها نداکردند که مسلمان نباشدکسی‌که تا بالای‌کوه نرود و تا انگلیسها را به‌دست نگیرد روبگرداند، و زن طلاق است‌کسی‌که تا سر کوه با تفنگ و حربهٔ دیگر محاربه نماید. خلاصه صدا به«یاچهاریار» بلندنموده روبه‌بالای کوه‌آسمایی رفتند ودربین یورش افواج انگلیس با تفنگهای فشنگی تەپرکه متصل شلیك می‌کردند، بسیاری غازیان را کشتند تا بعد از شش ساعت غازیها برآنها نزدیك شده و غلبه نموده آنهارا از آنجا شکست و فرار دادند و در این جنگ چهارصد زن به‌غازیان آب می‌دادند و هشتاد و سه نفر آنهاهم مقتول شده بود[ند].

بعد از تصرف شدن غازیان کوه آسمایی را انگلیسهای تمام اطراف کابل به‌هم ملحق شده از راه دهِ افغانهای[۱] کابل به‌شیرپور گریختند. عثمان‌خان تگاوی[۲] دراین جنگ کشته شد، و افاغنهٔ غازی اطراف شیرپور را محاصره کردند، ودراین‌وقت رابرت‌صاحب یك‌طرف‌شیرپور راکه دیوارنداشت سیم کشیده و هیمهٔ زیادی پشت سیمها انداخت و آتش داده توپها را در پشت آتش سنگر قرارداده بسیار به‌سختی وتدبیر خودداری نمودند و در هنگام گیرودار و محاصرهٔ شیرپور از انبوه غازیها به‌تحریك و دستورالعمل انگلیسها صدا زدند که ای مردم محض آسایش شما شش روز اطراق است وجنگ توقیف[۳] خواهد بود. این‌صدا مردم غازی را از جنگ و پاداری بازداشته به‌فکر تاراج و اولجه[٤] و غارت افتادند و به‌مردم خود اطراف و نواحی شهرکابل بنای دست‌اندازی را نهادند. خصوص به‌خانه و ناموس سرداران درانی‌که با انگلیسها هم‌رأی و متفق بودند؛ مثل ولی محمدخان و محمدهاشم‌خان و سردار محمدکریم‌خان و سردار عبدالله‌خان خیلی دست‌درازی نمودند، و در پنج شش روز آنچه از غازیها که مال تاراجی دست آورده بودند به‌سمت وطن والگای خود رفته اطراف محمدجان خان بیچاره را واگذاشتند.

بعد از آن انگلیسهاهم قدری آسوده حال شدند و تکث[٥]ها به‌مردم اعلان دادند که هرکس سر ژنرالهای نظامی غازیها را بیاورد دوازده‌هزار روپیه انعام داد و هرکس از سپاهیهای غازیان سربریده بیاورد دوصد روپیهٔ کلدار داده می‌شود.

در این روزهاهم قورخانهٔ باروت وانبار ذخیره‌که در ارگ بالاحصار، امیرشیرعلی‌خان تدارك و تهیه و آماده کرده بود، از آمد و شد و تاراج

۱ــ ده افغانان.
۲ــ منسوب به‌شهر تگاو.
۳ــ یعنی متوقف.
٤ــ غنیمت.
٥ــ تکت، برگ آگهی، کارت.

غازیها آتش گرفته هفت شبانه روز متوالی اطاق ـ اطاق آتش می گرفت وبه‌هوا می‌رفت و گلوله‌های فشنگ از هوا برمی‌گشت. هرج و مرج غریبی روی داده بود، تا غازیها متفرق شده بودند، آن‌وقت انگلیسها به‌زور عمله وبیگار حریق آتش‌خانه و ذخیرهٔ باروت را خاموش کردند و تقریباً دوصد خروار باروت باقیمانده که در یك سمت انبار ذخیره هنوز سالم بود به‌آب ریختند، که استعداد جنگی در مردم افغان نباشد.

و هم دراین روزها انگلیسها همه شب دو دسته از عساکر خودرا به الوان لباسهای نظامی ملبس نموده به‌آرامی از شیرپور خارج کرده فردا با شیفور[1] و موزیك به‌اسم اینکه به‌ماها کمك رسیده ورود می‌دادند.

اهالی چند اول و مرادخانی که قزلباشیهٔ کابل‌اند دراین ایام بسیاری ایشان در محافظت و حراست مال و ناموس خود می‌کوشیدند و ابواب محلات خودرا بسته مستعد دفاع بودند. و مختصر جمعیتی بـه‌ریاست امیرمحمدخان برادر حبیب‌الله‌خان پسر خان شیرین‌خان وجمعی نیز از افشارها تحت ریاست محمدحسین‌خان و غلام‌حسن‌خان محض همراهی ملت اسلام و زمانه‌داری به‌کمك غازیها در نقطهٔ کلوله‌پشته همه‌روزه طرف زد و خورد انگلیسها شده بودند ـ بیچاره قزلباشیهٔ کابل که انگلیسها آنهارا بسته به‌افغان می‌دانستند، چراکه غازیهای گرسنه و برهنه را سرپناه اقامت ومعاش می‌دادند باوجود آن افغانها آنها را متفق با انگلیسها می‌دانستند.

خلاصه بعد از متفرق شدن غازیها افواج انگلیس در کوچه و بازار کابل گردش نموده هرجا کاکل‌دار و یراق‌دار می‌دیدند، به‌خیال آنکه از غازیهاست دستگیر کرده به‌شیرپور می‌بردند و معدوم می‌ساختند. تااینکه دربازار چنداول سپهسالار ناظر حسینعلی‌خان را یراق بسته دیده وگرفته بودند. حبیب‌الله‌خان پسر خان شیرین‌خان قبل از اینکه انگلیسها بدانند و بشناسند که او سپهسالار است وساطت نموده او را رها کرد.

۱ـ شیپور.

[اخبار ترکستان و آمدن عبدالرحمان‌خان از تاشکند به‌دعوت انگلیسها]

و دراین روزها امیر عبدالرحمان‌خان به‌تاشکند بود. چون رؤسای نظامی انگلیس صلاح به‌تخلیهٔ کابل و نصب یکی از سرداران افاغنه را به‌امارت افغانستان دیدند، کاغذ نوشتندکه امیرعبدالرحمان‌خان به‌عجله به‌کابل بیاید.

امیر عبدالرحمان‌خان‌هم ضمناً[1] به‌رؤسای غازیها و قضات‌کابل‌کاغذها فرستاده بود و جواب موافق میل او نوشته بودند. لهذا آنهم از راه بدخشان عازم‌کابل شد.

ودر این روزها غلام حیدرخان وردگ‌که نایب سپهسالار بود و از طرف امیر محمد یعقوب‌خان به‌ترکستان ازبك متصرفی افغانستان به حکومت و ریاست قشون رفته بود، هنوز پایدار [بود] و با استعدادکاملی در ترکستان حکمرانی می‌کرد و خواب سلطنت می‌دید. و محمدسرورخان پسر امیر محمداعظم خان برادر بزرگ سردار محمداسحاق‌خان که از راه بخارا محرمانه داخل ترکستان شده بود و شب به‌خانهٔ قادرخان حکمران شبرغان ورود کرد، شخصی به‌غلام حیدرخان وردگ خبر داد. فوراً قزاق به‌محاصرهٔ او فرستاد، بیچاره را دستگیر نموده به‌محض ورود به‌مجلس خود سرش را گفت بریدند[2]. فردا این آوازه در میان افواج و عساکر ترکستان افتادکه پسر امیرمحمداعظم‌خان را غلام حیدرخان‌کشته مردم در خیال بلوا و شورش بودند. من‌جمله سه‌فوج از افواج امیرشیرعلی‌خان که تحت ریاست غلام حیدرخان وردگ و درخان‌آباد و تالقان و قطغن[3] ساخلو بودند با شش عراده توپ [به] استقبال امیرعبدالرحمان‌خان در

۱ـ ضمناً ، چنانکه بارها دراین کتاب به‌کار رفته به‌معنای پنهانی است.

۲ـ مؤلف در حاشیه افزوده است: از قرار تحقیق حاکم شبرغان سردار مزبوررا گرفته تحت‌الحفظ به‌مزار شریف نزد غلام حیدرخان فرستاده بود و در نقطهٔ دهدادی او را به‌قتل رسانیدند.

۳ـ اصل: قته‌غن و قدغن.

قهندوز رفتند و سلام کردند.

امیر عبدالرحمان‌خان دراین نقطه‌که خود را دارای سه فوج وتوپخانه دید میربابا‌خان‌بیك میر قطغن‌که از امیرهای محترم بدخشان و امیر ـ عبدالرحمان‌خان را از آب دریا ی‌جیحون عبور داده بود و مهماندارش بود، مقتول ساخت و خودرا امیر خطاب‌کرد.

از طرف دیگر سردار محمداسحاق‌خان با جمعیتی از طرف بخارا به‌سمت بلخ و مزار آمده غلام‌حیدرخان وردگ تاب نیاورده مضطربانه گریخت. افواج بلخ و مزار و سرپل و غیره به‌امیرمحمداسحاق‌خان سلام کردند. خبر ورود اینها که به‌کابل رسیده بود، مردم بی‌پادشاه جوقه جوقه و دسته دسته به‌سلام مـی‌آمدند. والا دراول ورود، همراهان امیر ـ عبدالرحمان‌خان هفتاد سوار و همراهان امیرمحمداسحاق‌خان متجاوز از بیست و پنج هزار سوار بودند.

و نیز دراین روزها در نواحی لغمان[۱] و نقطهٔ فتح‌آباد بلوای زیادی از افاغنهٔ‌کوهستانی و سرحدی افغانستان برضد انگلیس روی داد و طرف محاربهٔ سخت با ژنرال بریغ‌که حامل استعداد و قوهٔ پشت‌بندی عساکر انگلیس بود شدند.

هم دراین روزها محمدجان خان غازی و عصمت‌الله‌خان و غلام ـ حیدرخان چرخی در نقطهٔ میدان‌بر ضد انگلیسها باز جمعیت جمع‌کردند که به‌کابل حمله بیاورند. سردار محمد علم‌خان درانی به‌خیرخواهی انگلیسها در نقطهٔ میدان رفته به‌زور پول و رشوه محمدجان خان را از صرافت آمدن به‌کابل و جنگ با انگلیسها بازداشت. محمدجان‌خان رو به‌غزنین رفت، به‌بهانهٔ اینکه می‌روم ممانعت از آمدن استیوارت[۲] انگلیس نمایم، که از قندهار به‌کمك لشکریان انگلیسی مقیم کابل می‌آید. بعد از رفتن او غلام حیدرخان چرخی کاغذ امیرعبدالرحمان‌خان را بـه‌مردم

۱ـ اصل : لقمان

۲- Stewart یا Stivart

ارائه داد و سردار محمد علم‌خان‌هم ابلاغ کرد برمردم غازیان که عساکر دولت انگلیس به‌زودی مملکت شما را تخلیه نموده می‌روند، وامیر ـ عبدالرحمان‌خان را برای امارت شما خواسته‌اند، اینك وارد شده است. غازیهاهم اظهار رضایت از آمدن امیرعبدالرحمان‌خان نموده سختی در جهاد ننمودند وبدین وسیله انگلیسها جانی دربردند.

[محاربهٔ سوم : نبرد سردار محمدایوب‌خان با انگلیسها]

چون خبر گرفتاری امیر محمدیعقوب‌خان در کابل و ورود انگلیس به‌قندهار گوشزد سردار محمد ایوب‌خان شد، مشوش گردید و در تدارك جنگ ساعی بود[1].

هم دراین روزها خان آقای جمشیدی که از امیرشیرعلی‌خان ملقب به‌امین‌الدوله شده بود، به‌کابل معاهده با انگلیسها کرده به‌قصد خیانت به‌هرات آمد. سردار محمد ایوب‌خان مقصود او را دانسته جمعی را به گرفتاری او فرستاد. از نقطهٔ دولتیار مشارالیه را تحت‌الحفظ به‌هرات آوردند. لدی‌الورود خود او را با قاضی ملاعبدالحق وجهاندادخان قبچاق و به‌پنج نفر همراهانیکه داشت نیزه پیچ‌کردند و چند یوم بعد با اردویی مرکب از هشت‌فوج پیاده و چهارفوج رساله وسه‌هزار سواراز چهاراویماق هرات مع بیست‌وشش عراده توپ عزم محاربه با انگلیس وتصرف قندهار نمـود وبه عجلهٔ تمام از شهر هرات اردوی مزبـور را حرکت داده از راه اسفزار وفراه متوجه قنـدهار شد. حرکت این اردو هفتم شهر رجب بود وسردار عبدالوهاب‌خان پسرسردار میرافضل‌خان را عوض خود به حکومت هرات نشانید.

سردار معزی‌الیه در بدو حکومت خود به یك روز نه نفر سارق را به قتل رسانید وهرات را تا مراجعت سردار از قندهار آرام داشت.

۱ــ حاشیه مؤلف : پیغام زبانی و دستورالعمل امیرمحمدیعقوب‌خان به‌سردار محمد ــ ایوب‌خان دراین ایام توسط والد مؤلف از کابل رسید.

این سپاه که همراه سردار معظم‌الیه بود تماماً دست از جان شسته و جوانان لایق مردا ن‌باتجربه بودند که بهتر از آن سپاهیان تاکنون در هیچ مملکتی به نظر مؤلف نرسیده.

بعد از روانه شدن اردوی مزبور به طرف قندهار در بین راه شش‌هزار نفرغازی ازافاغنهٔ ایلات بابیارق افراشته به‌امداد سردار ملحق‌به‌سپاه شدند.
ژنـرال‌بورو[1] و کلنل سنجین[2] وبارك‌صاحب[3] انگـلیس اردویی تحت ریاست سردار سردار شیرعلی‌خان[4] پسر مهردل‌خـان از افاغنهٔ قندهـار ترتیب داده مقدمه‌الجیش فرستادند، که آن ار دو مرکب از ده هزار سپاه و دوازده عراده توپ بود و هیجده هزار هم از عساکر سواره و پیادهٔ آمادهٔ دولت متبوعهٔ‌خود که به قندهار داشتند با بیست‌وپنج عراده توپ‌برداشتنه متعاقب روانه شدند. وقتی سردار محمدایوب‌خان به قلعهٔ گرشك‌کـنارهٔ هیرمند رسید، آنهاهم در آن‌طرف هیرمند رسیدند.

انگلیسها نقطهٔ مس کاریز را محل اردو قراردادند و سنگرها تعبیه کردند. اما سردار شیرعلی‌خان قندهاری را که به‌ملاحظهٔ اطاعت و راضی بودن اهالی به‌حکومت قندهار منصوب داشته بودند با سپاه ابوابجمعی او مأمور اقامت به‌خیل آبزان نمودندکه از سمت یسار اردوی سردار محمد ایوب‌خان مستعد مقاتله باشند. روز دوم شعبان وقتی اهالی اردوی سردار شیرعلی‌خان دانستندکه قصد سردار مزبور امداد با انگلیس وجنگ باسردار محمدایوب‌خان است، هنگام ورود به‌خیل آب‌بازان بنای آشوب را گذاشته گفتند: ابداً امداد به‌کفار و جنگ با شاهزادهٔ اسلام نمی‌کنیم. لهذا دوازده عراده توپ و تقریباً هشت هزار از آن سپاه به‌سلام سردار محمد ایوب‌خـان رفته ملحق به‌اردوی معظم‌الیه گردیدنـد، و سردار شیرعلی‌خان با هفت سوار گریخته خودرا به‌اردوی انگلیسها رسانید، و

1- General Burrows

2- Colonel St. John.

3- General Brooke(?)

٤ـ پسرعموی امیرشیرعلی‌خان.

دوهزار از سپاهیان او که دواب و اموال زیادی از اردو غارت‌کرده بودند متفرق شدند.

هم دراین روزها آخوندزاده ملامحمد علی ــ از تشیع هرات ــ که سالها در مدینهٔ منوره بود به‌عزم غزا با کفار به‌هرات آمد و جمعی را با خود متفق نموده به‌امداد سردار و سپاه اسلام رفت و به‌اردو پیوست.

پس از این طالع شدن آفتاب اقبال به‌سردار محمدایوب‌خان‌که آثار فتح و فیروزی در بخت و سپاه خود دید، به‌تصویب ارکان شورای خود قرار براین دادکه انگلیسها را در آن نقطه‌که هستند و سنگر ساخته‌اند بگذارند و از راه قلعهٔ گز متوجه قندهار شوند. نظر به‌این قرارداد، شب دیگر اول طلوع فجــر از هیرمند عبور نموده به‌آن راه معهود روانــه گردیدند. انگلیسهاکه جاسوس داشتند و از ماجرا مسبوق شدند یك ساعت قبل از حرکت اردوی سردار از آن طرف هیرمند عازم قندهار شدند. تا دوساعت از آفتاب گذشته گرد سپاه یکدیگر را در حوالی میوند دیدند که مطابق می‌روند. دراینجا طرفین به‌قصد تصرف آب قنات بین آن بیابان را عجله در یورش نمودند. چون افاغنه یك فرسنگ راه به‌محل مقصود داشتند و انگلیسها نیم فرسنگ بیشتر دور نبودند، به‌واسطهٔ نزدیك بودن، آب را متصرف شدند و افاغنه در صحرا ماندند، به‌فاصلهٔ ربع فرسنگ. و دراین مورد[1] سردار محمد ایوب‌خان با اردلهای مخصوص قرمزپوش و چتر زرین به‌صف سپاه خود حاضر بود. یکی ازمردمان جهاندیده نزدیکش آمده عرض‌کردکه بودن شما با علامت مخصوص در صف سپاه خالی ازخطر نیست، بهتر آنکه اردلیها و چتر را به‌سردار شاه‌پسندخان بسپارید که در صف سپاه برای قوت قلب لشکریان زیر درفش سواره ایستاده شود، امــا خودتان برای سیاحت جنگ دورتر بالای تپه بروید و با چند سواری مشغول تماشا باشید. سردار این تدبیر او را پسندید و پذیرفت.

نخست از اردوی انگلیس شخصی به‌تاخت آمد درنزدیکی صف سپاه

۱ــ یعنی دراین هنگام.

افاغنه به‌آواز بلند گفت: اکنون که مستعد قتال و جـدال با سپاه دولتی شده‌اید، هرگاه سه ساعت در جلو آتشخانهٔ قشون ما زیست‌کردید، سه لك روپیهٔ کلدار انعام شماهاست. بعد از استماع این سخن طوطی‌خان کبیتان[1] به‌اشارهٔ سردار حکم‌کرد آن شخص را به‌گلوله زدند. بعد از شلیك تفنگ به‌طرف او توپخانهٔ انگلیس بنای آتشفشانی را گذاشتند. در این اثنا به‌صف سردار محمد ایوب‌خان خطبهٔ بلیغی قضات خواندند و ختم براین شد که هرکس از این میدان قبل از فتح روگردان شود زن طلاق باشد. عمومـاً تکبیر گفتند و فاتحه نمودند. آن وقت از توپخانه جواب شلیك توپهای انگلیس را دادند، و گلوله‌ریزی شروع شد. افواج پیادهٔ انگلیس از سمت یمین وتوپخانهٔ آنها از وسط در رسالهٔ نظامی‌شان از طرف یسار حمـله‌ور به اردوی افاغنه شدند. از این طرف هم سپاه پیاده وسواره وتوپخانه به جواب آنها مقابلی[2] کردند. اما غازیـها با حربه‌ای که داشتند از قلب سپاه معذور و مأمور حمله به اردوگاه انگلیس از خارج شدند. وباکمال تشدد از طرفین پیشقدمی و ایستادگی در کار بود، تاچنان گرد و خاك و دود توپ‌وتفنك میدان را غبارآلود نمودکه به ده قدم فاصله‌کسی کسی را نمی‌دید. سپاه افاغنه از راه غیرت مسلمانی با اینکه تفنگهای آنها دهان‌پر و عاری از هم‌نبردی با اسلحهٔ انگلیس بود، صداها به‌چهار یار بلندکرده با سرنیزه و شمشیر و تلوار[3] حمله به‌صفوف سپاه انگلیس آوردند. آنچه به‌قتل رسیدند رونگردانیده پیش رفتند. لیکن تگرگ گلوله میدان را احاطه‌کرده بود، به‌طوری‌که غفورخان نام کلنل افغا ن‌از پشت توپخانه درآمده به‌جلو فوج خودرو به‌توپخانهٔ انگلیس شتافت. دربین راه گلوله به‌سینهٔ آن جوانمرد خورد و ازپا درآمد، اما افواج او نزدیك به‌توپخانهٔ انگلیس رسیدنـد. وسایر سپاه افاغنه نیز از هرطرف مردانه‌وار میدان‌کارزار را از انگلیسها

۱ــ کاپیتان Captain

۲ــ مقابله.

۳ــ تلوار سلاحی از شمشیرکوچکتر.

گرفتند و آنها را عقب نشانیدند. روز قریب به‌ظهر بود که چهار هزار مقتول از انگلیس در میدان ماند و سایرین روبه‌فرارنهادند. از آنها نیز دو هزار مجروح بودند. سرمکلین[1] امیر توپخانهٔ آنها اسیر شد و توپهای خودرا به‌زحمت از میدان بردند، اما بنه و اردوگاه تماماً به‌حال خود باقی ماند. قریب سیصدبار شتر صندوق سربسته که بعضی پر ز فشنگ و بعضی مملو از روپیهٔ کلدار[2] بود، تمام آن اشترها را حرکت داده بودند، لیکن فرصت بردن نداشتند. همهٔ آن اشترها به‌تصرف سپاه و غازیهای افغان درآمد. سواران چهاراویماق هراتی مأمور تعاقب انگلیسها شدند.

(دراین هنگام به‌طوری انگلیسها دست وپای خودراگم کرده بودند که‌امید سلامت رسیدن به‌قندهار وخلاصی از دست افاغنه نداشتند. سه فرسنگ از میدان جنگ فاصله، باغاتی سرراه فراریان اردوی انگلیس بود. کلنل سنجین که آنجا رسید، سپاه خودرا مخاطب ساخته گفت: کدام باطالیان[3] از شمایان ترك حیات گفته و آبروی دولت انگلیس را می‌خرند و دراینجا سد راه افاغنه می‌شوند. یك فوج قبول این مطلب را نموده باغات مزبور را سنگر قراردادند. و سایر سپاه انگلیس از میان شیلـهٔ رودخانه به‌بیراهه زده متوجه قندهار شدند. افاغنه که تعاقب می‌کردند در آن نقطه رسیده گمان‌کردند تمام سپاه انگلیس در باغات متحصن شده‌اند، اقدام به‌تصرف باغات نمودند. پس از آنکه جمعی به‌کشتن دادند وبه‌طور غلبه باغات را متصرف شدند، دیدند یك فوج سپاه انگلیس دراین نقطه موجودند، انگشت ندامت به‌دندان گزیدند و آن فوج را کلا به‌قتل رسانیدند. به‌این تدبیر انگلیسهای دیگر از چنگ دلاوران سپاه افاغنه خلاص شده به‌قندهار رسیدند.) ★

اسلحه و اسباب نظامی زیادی از انگلیسها در میدان افتاده بود. سپاه افاغنه ضبط نمودند. سه‌هزار و دویست نفر از غازیها و سپاه افاغنه در این

1- Maclaine

۲ــ اصل: کله‌دار.

3- Battalion

★ــ مطالب داخل هلالین را مؤلف در حاشیه افزوده است.

میدان مقتول و مجروح شدند. مقتولین را دفن کردند و به‌مجروحین مواظب گذاشته اردو را متعاقب انگلیسها حرکت دادند. این وقایع در اوایل ماه شعبان سنه ۱۲۹۷ روی داد.

ژنرال بورو[1] با کلنل سنجین[2] و متابعان خود در شهر قندهار محصور شدند وبسیاری بزرگان و خانوادهٔ افاغنهٔ محترم داخلهٔ شهر را اخـراج می‌کردند و آذوقهٔ آنها را صرف مایحتاج خود می‌نمودند و در بسیاری بروج کیسه‌های پر از خاك را عوض آدم می‌نشانیدند.

[پیمان عبدالرحمان خان با دولت انگلیس و رسیدن او به‌امارت]

خبر وحشت‌اثر این شکست انگلیس موجب هیجان کلی بـه‌ملت انگلستان و باعث قوت قلب اهالی هندوستان شد. لهذا فرمانفرمای هند به‌اردوهای مقیم‌کابل دستورالعمل فرستادکه به‌زودی هرچه تمامتر اعلان وتصدیق امارت افغانستان را به‌نام امیرعبدالرحمان‌خان نمایند و کابل را واگذار شده ژنرال رابرت با افـواج جنگی و سواران نظامی خود را از راه غزنین به‌کمك ژنرال بوروکه در قندهار محصور است برسانند. بعد از رسیدن این دستورالعمل فرمانفرما کریفن[3] صاحب‌انگلیس به‌عجلهٔ هرچه تمامتر قرارداد و شرایطی‌راکه لازم می‌دانست با امیر عبدالرحمان‌خان به‌اتمام رسانید. من‌جمله یك شرط عمده این بودکه امارت افغانستان بدون اجازه دولت انگلیس با احدی از دول خارجه حق روابط پلتیکی نداشته باشد، و با شرط صدقت خودرا در حمایت انگلیس بشناسد، و طوایف پشنگ و کرم و طوایف سکنهٔ آن نقاط را ضمیمهٔ مملکت و رعیت هندوستان و جزو انگلیس بداند.

خلاصه روز دوم رمضان ملاقات امیر عبدالرحمان‌خان در شیرپور

1- General Burrows. 2- Colonel St. John.

3- Mr. Lepl Griffin

جنب شهر کابل با افیسرهای انگلیس عمل آمد و یکدیگر را وداع نمودند.
مستر کریفن که صاحب‌منصب پلتیکی انگلیس بود، با سر دونالد ـ استیوارت و جمعی صاحب منصبان دیگر عساکر پای مانده و آلات واسباب ثقیل اردو را به‌طرف پیشاور حرکت داده قشون زبده را تحت ریاست ژنرال رابرت ازسمت غزنین مأمور قندهار نمودند، این دسته قشون انگلیس عبارت از شانزده هزار نفر بودند. دو سه‌نفر از سرداران درانی هم محض بلدیت و اطاعت مردم به‌سیورسات از طرف امیرعبدالرحمان‌خان به‌همراه هریك از آن دو اردو روانه شدند.

[جلوس امیر عبدالرحمان‌خان به‌امارت کابل و شکست ایوبخان و دیگر رخدادها]

امیر عبدالرحمان‌خـان به‌میمنت و مبارکـی در هفتم ماه رمضان بلامعارض وبی‌مانع شغول ترتیب مملکتداری گردید. و اعلان امارت او در قلمرو کابل و ترکستان ازبك شد. امدادی که از انگلیسها به‌معظم‌الیه شد، سی عراده توپ بود که از توپخانهٔ امیرشیرعلی‌خان به‌ضبط انگلیسها آمده بود، ونوزده‌لك روپیهٔ کابلی که از مالیات آن‌سال وصول کرده‌بودند، عبارت از سیصد و نود هزار تومان پول ایران بود.

و نیز دراین روزها بین طوایف بیات وشیعیان غزنوی بـه‌اغوای انگلیسها نزاع سختی روی داد، و طرفین جنگ و جدال زیادی با هـم نمودند ، و قتل و غارت فراوانی شد، و محمدجان‌خان به‌این جهت درآنجا معطل ماند. و این فتنه را انگلیسها برای آن سرپا کردند که آنها به‌خود مشغول شوند و اردوی انگلیس از آن نواحی به‌طرف قندهار بلاممانعت عبور نماید؛ زیرا اگر شیعه و سنی اسلام را در آنجا به‌هم مدعی نمی‌ساختند ممکن نبود که عساکر انگلیس بتوانند از کابل خودرا به‌کمك محصورین قندهار رسانند.

قبل‌از ورود امیرعبدالرحمان‌خان به‌شهر کابل، سپهسالار ناظرحسین‌ـ علی‌خان و پرویز شاه‌خان ژنرال و حبیب‌الله‌خان پسرخان شیرین‌خان و نایب نورمحمدخان[1] که حالا به‌کرمانشاهان است با جمعی دیگر در تحت نظارت انگلیسها از راه جلال‌آباد به‌هندوستان رفتند و از لاهور اجازه یافته به‌ایران آمدند.

جنرال رابرت در ۲۳ رمضان از طرف کابل به‌خارج قندهار ورود کرد و به‌فریفتن بزرگان اهالی کوشید. بعد از ورود او عساکر انگلیس که در شهر بودند قوت قلب یافته خودرا مسلح نمودند و در یوم ۲٦ از خارج و داخل شهر قندهار متفقاً حمله‌ور به‌اردوی سردار محمدایوب‌خان شدند و در نقطهٔ ِده خواجه جنگ درپیوست. پس از شش ساعت زد وخورد وبه‌قتل رسیدن سپاه زیادی از طرفین بسیاری خوانین کابلی و قندهاری که در اردوی سردار بودند، به‌همخیالی انگلیسها از او روگردان شدند، و شکست در [اردو] انداختند.

در آن بین بعضی از غازیها که از یك طرف حربگاه شکست یافته بودند برگشته اردوی سرداررا تاراج می‌کردند که اموال واسباب به‌دست انگلیسها نیاید. سر مکلین امیر توپخانهٔ انگلیس که اسیر و در خیمهٔ نادرشاه‌خان ناظر سردار دستاخ‌نظر بود روی یخدانها نشسته سیاحت جنگ را می‌کرد. وقتی آن حرکت را از غازیها دید بی‌اختیار خندید. ناگهان نظر غازیها براو افتاده حمله آوردند و با تلوارها او را ریزه ریزه‌کردند. هرچند اجزاء سردار خواستند برآنها حالی‌کنندکه زنده بودن او گروی معتبر است نشنیدند و نفهمیدند.

دراین وقت تمام سپاه سردار محمد ایوب‌خان شکست خوردند وبه‌طور نظم[2] اردوی خودرا عقب‌کشیده به‌جانب هرا ت‌آمدند. سردار در بین راه

۱ــ پدر سردار کابلی معروف.

۲ــ نظم به‌جای منظم.

از سرمکلین جویا شد، ماجرا باز گفتند. سردار فوراً این شعر را خواند:
کبك اگر قهقهه بیجا نکند من ضامن که گرفتار به‌صیاد نگردد هرگز

خلاصه قندهار تماماً در ضبط انگلیسها ماند ولیکن از زمان ورود انگلیسها به‌قندهار چند مطلب مهم روی داد که نتوانستند اهالی را صمیماً تابع خود بدانند :

اول، بچۀ کفش‌دوزی بدون سؤال و جواب روزی از دکان خود به‌زیر آمد و با درفش بران شخص محترمی از انگلیسها زد. او را گرفتند و جهت پرسیدند؛ گفت: خواستم غازی شوم.

دیگر پنج نفر طلبه هنگام مشق عساکر انگلیس غفلتاً خودرا برصف سپاه زده چند نفر را کشتند تا سه نفر آنها کشته و دونفر اسیر شدند و قصدی دیگر به‌جز عصبیت مذهبی نداشتند.

و نیز نوراحمدجان‌نام نوۀ یحیی‌خان افغان چند نفر از صاحب ـ منصبان انگلیس را کشمانه و آشکارا به‌قتل رسانید که آن قصه طرح‌مذاکره در پارلمنت لندن شد.

و نیز سه‌نفر غلجایی ـ یك پدر با دو پسرش ـ که بار هیمه بـه‌شهر می‌بردند، نزدیك به‌سپاه انگلیس رسیدند و هنگام مشق بود. پدر روبه هردو پسرش کرد و گفت: هلکان[1] رازه چه‌هم غازی‌سو هم‌شهید، یعنی: بچه‌ها بیایید که هم غازی شویم هم شهید. و فوراً اشتران را در بیابان رها کرده هرسه پدر و پسر مردانه‌وار به‌دریای لشکر انگلیس غوطه‌ور شدند. هفت‌نفر مقتول و چهار نفررا مجروح سخت نمودند. چون سپاه انگلیس اجازۀ زدن آنها را نداشتند، آخرالامر یکنفر فرمانده انگلیس حکم داد با سرنیزه آنها را هلاك ساختند و محل دفن آنها اکنون در سرراه به‌همان نقطه است.

به‌ملاحظۀ این حرکات انگلیسها دخالت عمده به‌امور قندهار ننمودند و سردار شیرعلی‌خان را به‌حکمرانی منصوب داشتند. و خیالشان این بود

۱ـ اصل : آلکان، هلکان : بچه‌ها.

که همه وقت والی قندهار از جانب دولت مزبور باشد و جزو امارت افغانستان نشود و سپاه ساخلوهم از آن دولت در قندهار اقامت داشته‌باشد. پس از شکست سردار شیرعلی‌خان در نقطهٔ گرشك مشارالیه را به‌کراچی فرستادند و خود انگلیسها مستقلا در شهر قندهار حکمرانی نمودند، الی زمان تخلیه و واگذار نمودن به‌امیر عبدالرحمان‌خان.

[محاربهٔ چهارم : نبرد محمد ایوب‌خان با هراتیان]

سردار محمد ایوب‌خان که به‌هرات ورودکرد، بدون تعطیل مجدداً مشغول تهیه و تدارك قشونی شد و عزم حمله به‌قندهار نمود. دو فوج از سپاه پیادهٔ هراتی که به‌ساخلوی میمنه بودند احضار نمودکه همراه خـود به‌جنگ انگلیس ببرد، و سپاه حاضری که در هرات داشت عبارت از نه فوج پیاده و چهار فوج رساله و چهار هزار سوار چهار اویماق بـود. از نه فوج پیاده دو فوج قدیمی هراتی بودند. آنها را با پنج فوج کابلی و سایر سپاه سواره حرکت داد، و در پل مالان یك فرسنگی شهر هـرات به‌طرف قندهار در یوم ۱۲ ذیحجهٔ پیشخانه زد و دو فوج جدیدی هراتی راکه هنوز کودك بودند مأمور مشق و تربیت به‌هرات‌نمود، واردو را معطل داشتند تا افواج احضار شده از میمنه بیایند. افواج مذکور در تحت ریاست کلنل فیض محمدخان اسحق‌زایی و کلنل یارمحمدخان هراتی بودند. و ضمناً کینهٔ زد و خورد هراتیها و کابلیها را که در ترکستان ازبك بعد از وفات امیرشیرعلی‌خان روی داده بود به‌خاطر داشتند، و نیز شرحی از تعدی لشکریان کابلی نسبت به‌اهالی هرات گوشزد آنها شده بود. از راه نادانی دربین راه معاهده برضد سردار محمد ایوب‌خان و سپاه کابلی نموده یوم ۱٦ ذیحجةالحرام یك ساعت ازآفتاب گذشته ازراه رباط غوریان

۱ــ چهار اویماق به‌افغانستان طوایف اربعهٔ جمشیدی، و هزارهٔ بادغیس، وفیروزکوهی وتابعین قلمرو هرات را گویند (حاشیهٔ مؤلف).

به‌دروازهٔ خوش هرات ورود کردند، و چون با خود قرارداده بودند که حالا کابل و ترکستان مال امیرعبدالرحمان‌خان شده و قندهار هم به‌تصرف انگلیس است؛ قوت و قدرتی به‌سردار محمدایوبخان باقی‌نمانده، ماهم تا ورود به‌شهر ابراز یاغیگری نمی‌کنیم، اما لدی‌الورود آنچه سپاه کابلی که به‌حراست شهر باقی مانده‌اند به‌قتل می‌رسانیم و شهر را به‌ضبط خود درآورده بعد حمله به‌اردو می‌بریم. اهالی شهر و دهات نیز با ما متفق می‌شوند. به‌قوهٔ کثرت اردوی سردار را به‌هم می‌زنیم و خزانه و توپخانه و اسلحه را از آنان می‌گیریم. خطبه وسکه‌را به‌نام فیض‌محمدخان وریاست لشکر را به‌یارمحمدخان واگذار می‌شویم و دما راز روزگار کابلیها برمی‌آوریم. و دوباره ملك هرات از وجود کابلیهای شرور پاك می‌شود وسلطنت و ریاست کمافی‌السابق به‌خود هراتیها تعلق می‌یابد.

خلاصه به‌محض ورود به‌دروازهٔ خوش که به‌شرقی شهر هرات است، اول چند نفر سپاهی [را] که آنجا پاسبان و قراول دروازه و مشغول به‌زدن رباب و جشن خود سرمست نشأهٔ اسرار بودند کشتند و جهال افواج جدیدالورود به‌شهر متفرق و مشغول تفحص شدند. هر کجا سربازی از سپاه کابلی دیدند، یا کشتند یا گوش‌و دماغ بریدند. اما بسیاری اهالی هرات‌که مردمان عقلاء دوراندیش بودند از سپاهیان کابل مخفی نموده پناه داده بودند و جمعی از مجروحین فرار نموده از راه دروازهٔ عراق هرات خارج شده به‌اردو رفتند و شرح حال را به‌اهالی اردو و سردار محمدایوب‌خان باز گفتند.

اول حکمی‌که در اردو اجرا شد این بودکه دو فوج سرباز هراتی داخل اردو را نظربند نموده یراق ایشان را گرفتند، و بعد قضات و ریش‌سفیدان هرات را که در اردو بودند واسطه قراردادند و قرآنی برای فیض‌محمدخان و یارمحمدخان به‌شهر فرستادند که بیایید محضاً لله از خیال خود منصرف شوید و ما را به‌حال خودمان واگذارید، چون به‌جنگ کفار می‌رویم. هرگاه فتح کردیم مملکتداری به‌اتفاق می‌توانیم و اگر

شکست خوردیم از همانجا لشکر ما متفرق شده به‌الگای خود می‌روند. شهر هرات برشما ارزانی باد. خدا حافظ .

فیض محمدخان اسحاق‌زائی چون عادی به‌عمل تریاك بود و مزاج مستقیمی نداشت این مطلب را به‌چند نفر از مردمان عوام‌که هرکدام خود را صاحب ریاست عمده می‌دانستند، مصلحت نمود. جواب دادندکه محمد-ایوب‌خان با لشکریانش آن وقت جان به‌سلامت خواهند بردکه توپخانه و اسلحه و یراق و ذخایر خودرا با تنخواه موجودی‌که در صندوقخانه‌دارند به‌ما تسلیم نمایند. لهذا فیض محمدخان جواب نامه و پیغام سردار محمد-ایوب‌خان را نوشت، بدین عنوان‌که: اگر می‌خواهید به‌سلامت از هــرات بروید، توپخانه و آغروق و آذوقهٔ خودرا تماماً تسلیم نمائید والا خلاصی از چنگ ما مردم ندارید. این نوشتهٔ اورا در اردوی سردار برای افواج و افسران قراءت نمودند و قرار ایشان براین شدکه تمام عساکر کابلی آنچه در اردو هستند متفقاً در طرف شدن با هراتیها اقدام نمایند، و خطبه دراین باب خواندند و فاتحه‌کردند. و آن شب را بودند. فردا صبح اول آفتاب‌که فیض محمدخان بیرق جنگ‌را در درسردرب دروازهٔ قندهار افراشت، کسبه و رعیت از هرقبیل و هرطایفه و هرصنف اطراف او جمع شدند، و او را ژنرال صاحب خطاب‌کردند و مصمم یورش به‌اردوی سردار محمد ایوب‌خان شدند. کلنل یارمحمدخان‌که دراین مسأله با فیض-محمدخان هم‌عهد شده بود سپاهیان افواج مزبور را به‌شیفور احضـار کرد. چون اینها بعد از هفت سال به‌وطن خود رسیده بودند و هرکدام به‌دیدن اقارب و اقوام خود رفته بودند، دراین مورد بیشتر از چهارصد و چهل نفر حاضر نشدند، و یارمحمدخان لفظ خود اوست که گفت: ای مردم، به‌جواب توپ، توپ و به‌جواب لشکر نظام باید سپاه نظامی برود، که با رعیت از عهدهٔ جواب قشون نظامی برآمده نمی‌شود.

بعد از ادای این سخن کلنل یارمحمدخان جمعی از رعایا صداها به «یا چهار یار» بلند کرده گفتند: ما مردم، خودمان از عهدهٔ جواب سپاه

نظام اردوی سردار محمد ایوب‌خان برمی‌آییم. بیش از این برای حمله بردن معطل نشوید. و بیرقهایی‌که برداشته بودند از شهر خارج ساختند. از هر صنف و هرطائفه به‌پای هربیرق صف جمعیت بسته بودند و شادمانیها می‌کردندکه به‌محض رسیدن به‌اردو، اهالی نظام اردوی سردار محمد ایوب‌خان را تاراج خواهند کرد.

ودر آن اثنا ژنرال فیض محمدخان امر کردکه بروند در توپخانه چند عراده توپی‌که باقی‌مانده بیاورند. چند نفر از اردلهای او با جمعی از رعایا رفتند سه عراده توپ شش پوند را به‌قوهٔ آدم و توپ زلزله را به‌قوهٔ فیل بزرگ آوردند ــ توپ زلزله، اهل سنت و جماعت می‌گویند و نام اصل آن توپ پنج تنی است‌که سردار شاهنوازخان او را در هرات به‌تدبیر استاد ابراهیم و استاد سلیمان ایرانی‌هنگام جنگ‌امیردوست محمدخان ومحاصرهٔ هرات تعبیه کرده بود[1] ــ . خلاصه در خارج شهر خاطر ایشان آمد که این توپها قورخانه لازم دارد. اردلیها رفتند به‌جبه‌خانه، کیسه و گلولهٔ‌خیالی برداشتند و به‌دوش خود آوردند و توپها را مردم تا قریهٔ حوض هشت درب بوده بودند و فیل حیوان را واداشته بودندکه به‌قوهٔ پیشانی توپ بزرگ‌را می‌برد. و دراین وقت جمعیت بلوائیان از همه جهت [از] یکصد و شصت و پنجهزار متجاوز بودند، اما نظامی ایشان همان چهارصد و پنجاه نفر بودند. به‌همین ترتیب تا قریهٔ درقره رفتند، و از جوی آلنجان عبور نموده دیدند اردوی سردار محمد ایوب‌خان نمایان است. خواستند توپها را پر کنند و مستعد شلیك شوند، دیدند آن گلوله‌ها که آورده‌اند به‌دهان سایر توپها نمی‌رود، مگر به‌همان توپ بزرگ که در خور هرنوع گلوله بود. توپ را پرکردند و اردو را نشانه گرفتند. یکی از ریش‌سفیدان میان بلوائیان آواز داد که بچه‌ها ببینید اگر دود توپ ما به‌طـرف اردوی ما برگشت، فتح با ماست؛ و اگر به‌طرف اردوی سردار محمد ایوب‌خان

۱ــ همین توپ تا چندی قبل در پارك مسجدجامع هرات به‌نمایش گذاشته شده بود.

رفت، فتح با آنهاست. بعد از نطق او توپ صدا کرد و دود او پیچان شده از روی هوا به‌طرف اردوی سردار محمدایوب‌خان میل‌کرد، و در آن اثنا تاج‌محمدخان پسر ژنرال ارسلان خان ـ یا ارسله خان ـ که ژنـرال لشکری سردار محمدایوب‌خان بود شمشیر کشیده فرمان حمله برافواج متعلقه خود داد، و یك فوج رساله را هم‌که قزاق باشد مأمور جنگ و پراکندگی اجماع کنندگان اطراف دور و نزدیك نمود، و پنج فوج پیاده نظام کاری‌که مسلح به‌یراق و لباس ممتاز و تفنگهای سه‌بست دهان‌پـر انگلیسی بودند به‌قرار تفصیل :

اول : فوج اردل، دوم: فوج هرجل، سوم : فوج دیوی، چهارم: فوج سبزپوش، پنجم: فوج غوربندی، تحت ریاست کوماندان قزلباش کـه پیش‌جنگ باشد قراردادند تا دلیرانه حمله بیاورند. آنها هم بدون اندیشه حمله‌ور شدند. آنچه سپاهیان هراتی درجلوگیری آنها استقامت به‌خرج دادند و شلیك تفنگ نمودند حاصلی نبخشید، تا افواج کابلی خودرا بـه سپاهیان هراتی نزدیك رسانیدند، دراین‌بین رعایای زیادی از دور و نزدیك هدف گلوله شدند. آن مختصر سپاه نظامی هرات‌که دیدند رعایا به‌قتل می‌رسند خودرا سپر بلا ساختند، و در هر صد قدم رو به‌فـرار یکدفعه برمی‌گشتند و زانو می‌زدند و به‌ضرب شلیك سپاه کابلی را معطل می‌نمودند. از آن طرف سردار محمد ایوب‌خان چهار عراده توپ را بالای قلعهٔ حاجی آقاخان برده و به‌محمداعظم‌نام توپچی امر به‌نشانه نمود. آن‌هم انبوه رعیت‌را ازهرطرف هدف‌گلوله قرارداده متصل شلیك می‌کرد، وبه‌هرگلولهٔ آن جمعی به‌قتل می‌رسیدند. دراین اثنا چند گلوله توپ به‌فیل خورد. آن حیوان زبان بسته خرطوم خودرا علم نموده یاغی‌صفت روبه‌فرارنهاده بود و نعره می‌زد. درخت و جویبار و حاصل وانسان ودواب آنچه در جلوش می‌آمد، پامال می‌کرد و متحمل نمی‌شد.

دراین گیر ودار از افواج بچه‌که تازه زیر اسلحه آورده بودندتقریباً پانصد نفر جمع شده به‌امداد سپاه هرات می‌آمدند. وقتی به‌کنار نهـر

آلنجان[1] رسیدند و رویداد کار را دیدند که تگرگ گلوله می‌بارد و مردم هراسا ن‌و گریزان به‌هرطرف می‌دوند، آنها هم اغلب تفنگهای خود را به‌جوی آلنجان ریخته به‌باغات و باغچه‌ها متفرق شدند.

لطف سخن اینجاست: صفرنامی بقال پیره مرد از لنگهای معروف هرات، که از هردو پای خود در قلعه‌بندی سال قاجاری به‌هرات عاجز شده بود، هنگامی‌که مؤلف با ابوی و عموی خود و جمعی دیگر سواره به‌سیاحت اردوی طرفین می‌رفتیم، آن صفر نام لنگ که در فیروزآباد ملکی ما ساکن بود دیدیم‌که عصازنان با چند نفر جوان بی‌تجربه روبه جنگ‌گاه می‌رود و پاهایش به‌هم می‌پیچد. خدا بیامرزد عمو ی‌مؤلف به‌او گفت: ای بیچاره تو با این پای لنگ کجا می‌روی؟ در جواب گفت می‌روم همیانی پول از سپاه کابل دست بیاورم و نهایت شوق را داشت. دراین وقت‌که تکلیف سیاحان در ماندن به‌میدان نبود و هراتیها ما را خواص سردار محمدایوب‌خان می‌دنستند و سپاه کابل‌هم دراین مورد ما را از دور جزو یاغیان گمان می‌نمودند. ازبیم جان لابد ما با سوارهٔ ابوابجمعی خود قصد مراجعت نمودیم. دربین راه نزدیکی قریهٔ قفسلان آن صفر نام لنگ را دیدیم‌که متوحشانه فرار می‌کند و رفقای او در سیصد قدم فاصله از او جلوتر می‌گریزند و این از عقب ندا می‌کند: ای فلان فلان شده‌ها؛ این قدر صبر کنید که‌ببینید نعش من کجا می‌افتد، آن وقت هر کجا می‌روید بروید. اما رفقای او ابداً اعتنایی به‌گفتار او نداشتند. با این حال عموی مؤلف به‌یکی از نوکران امرکرد او را سوار نمود و از میدان بیرون‌آورد.

از آن طرف هراتیهای جنگی توپهایی‌که همراه آورده بودند در سرپل در قره و خندق نیزار به‌جاگذاشته در جنگ و گریز روبه‌شهر آمدند و در قرب مزار شاهزاده منصور محاربهٔ سختی با عساکر کابلی نمودند تا صد نفر از آنها باقی ماند.

القصه دراین مورد تمام رعایا متفرق شدند، واحدی باقی نمانده‌بود،

۱ـ آلنجان نهر بزرگی است‌که یك بلوك هرات بدان موسوم است (حاشیهٔ مؤلف).

مگر آن صد نفر که داخل دروازهٔ قندهار هرات شدند، و از سردرب دروازه به‌شلیك تفنگ مدافعه می‌کردند، و دوسه فوج از افواج کابلی دراین نقطه طرف یورش و حمله به‌جانب آنها بودند. اما بسیاری توپخانه و افواج نظامی سواره تحت ریاست ژنرال تاج‌محمدخان از راه‌چهار باغچه وقریهٔ کاردهٔ سفلی[1] آمده از پل کارآباد[2] گذشتند و از مقابل قریهٔ چهارباغ ترکها ــملك مؤلف به‌محوطه‌های جنب حوض علی‌اکبرخان رسیدند و دو تیر توپ به‌طرف شهر زدند. در بروج کسی نبودکه جواب آنها را بدهد. لهذا به‌خاطرجمعی پیش رفتند. دراین اثنا سردار محمد سرورخان پسر سردار عبدالله‌خان ناصری از دروازهٔ خوش علامت نشان دادکه مقصودش همراهی و احضار سپاه کابلی بود. از این طرف فیض محمد نامی مشکین سوار برای تحقیق صحت و سقم مطلب پیش‌تاخته نزدیك دروازه رفت. وقتی پسر سردار عبدالله‌خان را با دروازه مفتوح بلامانع دید. پس آمد و مژدهٔ فتح‌کلی آورد. این سپاه وتوپخانه با یك فوج پیاده نظام به‌عجلهٔ هرچه تمامتر خودرا به‌شهر رسانیده به‌دروازه وارد شدند، و از میان شهر با بیارق افراشته حمله به‌کرنیل یارمحمدخان‌که به‌دروازهٔ قندهار هرات مشغول مدافعه بود بردند. آنها بی‌خبر به‌طرف خارج شهر شلیك‌می‌کردند، تا هنگام غروب، که غفلتاً از عقب سر دیدند دشمن رسید. ناچار به‌طرف خصم داخلهٔ شهر شروع جنگ کردند. شصت‌نفر از آن سپاهیان کرنیل یارمحمدخان در آنجا به‌قتل رسیدند. تا شب شد. بقیهٔ آنها نیز متفرق گشتند. و خود کرنیل یارمحمدخان با دونفر خواص خود به‌داخلهٔ شهر فرار کرد، و به‌مسجد جامع پناه برد.

سپاه سردار محمدایوب‌خان کلا وارد شهر شدند، و حکم به‌تاراج شهر دادند. اشیاء دکاکین و منازل مردم به‌یغما رفت. فردا نیز در هنگام غارت، سپاه کابلی مشغول جست و جوی سپاهیان هراتی وکرنیل یار-محمدخان بودند، تا او را در مسجد جامع یافتند و به‌چهارباغ حکومت

۱ــ در عرف : کارتهٔ پایین.

۲ــ درعرف: کاربار.

آوردند. وقتی به‌زینه‌های صندوقخانه بالا می‌رفت، شخص سربازی از کابلیها بدون اجازهٔ سردار صاحب‌منصب خود تفنگی به‌سینهٔ آن یکه‌مرد شجاع آتش دادکه فوراً ترک زندگانی گفت. بعد نعشش را از ارسی صندوقخانه پائین انداختند، و کشان کشان تا پای حصار بردند و سرش را بریده داخل سرهای مقتولین نمودند که تا بعد از سه روز جسد او شناخته نمی‌شد. آن‌وقت جهاندادخان نام برادرش به‌نشانی خال مشکینی که در پهلو داشت میت او را انتخاب کرد. خلاصه آن روز را تا به‌شام قتل و غارت و تاراج درکاربود. هریك از اهالی هرات‌که کابلیها را دو روز قبل [از] آن وقایع پناه داده بودند از شر سپاه کابلی محفوظ ماندند. و تقریباً صد نفر از تجار و سپاهی با اموال زیاد در آن روز به‌باغ وعمارت مؤلف نگهداری شدند. باوجودی‌که دسته دسته از افواج سواره و پیادهٔ کابلی می‌آمدند و آنها را می‌دیدند، حرمتداری می‌کردند و متعرض نمی‌شدند. چون علاوه برمحبت سردار، تمام افیسر و سپاه کابلی با پدر و عموی مؤلف رابطه و آشنایی داشتند؛ خصوص چند نفر صاحب‌منصبان بزرگ آنها.

الحاصل فیض محمدخان ژنرال مفسد در هنگام جنگ جاده را گل دیده به‌طرف غوریان گریخت، و در آنجا بنای فتنه جویی داشت، تا رسالهٔ سوار زیادی مأمور تعاب او شدند و در نواحی ادر سکن و راه فراه گلوله به‌پایش خورد و از آن صدمه دست از جان شست و سرش را بریده پوست کندند و پر ازکاه نموده به‌شهر آوردند.

به‌هرات پس از تاراج شهر حکم به‌امنیت دادند. و سردار محمد ایوب‌خان تقصیر اشخاصی‌که با شورشیان همدست شده بودند [را] عفو نموده و به‌نظم امورات پرداختند و در تهیهٔ حرکت به‌جانب قندهار شدند، چون دخل هرات کفاف مخارج آن سپاه بسیار را نمی‌داد.

[تخلیهٔ قندهار و واگذاری آن به‌امیرعبدالرحمان‌خان]

در سنهٔ ۱۲۹۸ هجری، مطابق ۱۸۸۱ میلادی پارلمنت دولت انگلیس تصدیق براین دادکه قندهار را هم باید به‌امیرعبدالرحمان‌خان واگذار

نمود و عساکر انگلیس به‌کلی از قلمرو با اهمیت افغانستان خارج شوند. لهذا این خیالات خودرا با امیر عبدالرحمان‌خان ابلاغ نمودند.

ودراین اوقات بسیاری نقاط ترکستان ازیك نیز به‌حیطهٔ تصرف امیر معظم‌الیه آمده بود. چون غلام‌حیدرخان وردك بدان‌نواحی زیست نتوانست به‌طرف بخارا گریخت وسردار محمد اسحق‌خان و سردار عبدالقدوس‌خان تمام توپخانه و سپاه و استعداد وحکومت آن نقاط را متصرف و متوجه میمنه شدند. لهذا درکابل خطبهٔ تمام امارت افغانستان‌راکه از حیث‌نسب‌وارث تعلق به‌امیرعبدالرحمان‌خان داشت خواندند و سکه به‌نام او زدند. میرزا محمدابراهیم‌خان منشی‌کابلی درمادهٔ تاریخ‌جلوس امیر معظم‌الیه سروده:

هاتف زغیب گفت : کمربستهٔ علیست

(۱۲۹۷)

هم دراین روزها سپهسالار حسین‌علی‌خان‌که از هندوستان به‌ایران آمده بود به‌هرات ورود کرد و سردار محمد ایوب‌خان از رسیدن معزی‌الیه اظهار خوشنودی نمود و در تدارك حرکت دادن قشون به‌عزم تسخیر قندهار شدند.

چون انگلیسها مصمم تخلیهٔ قندهار شدند امیرعبدالرحمان خان سردار محمد هاشم‌خان و سردار شمس‌الدین‌خان را به‌حکومت قندهار فرستاد و سپهسالار غلام حیدرخان توخی را نیز با دوازده هزار لشکر پیاده و سوارهٔ نظامی مأمور حراست قندهار نمود.

وقتی حکام و اردوی مزبور به‌نواحی قندهار رسیدند، ژنرال رابرت قندهار را تخلیه نموده با عساکر خود از راه چمن‌کوژك به‌هندوستان رفت و مأمور تدمیر اهالی یاغی ترانسوال افریقا شد.

[محاربهٔ پنجم : نبرد ایوب‌خان با سپاه امیرعبدالرحمان‌خان]

القصه سردار محمدایوب‌خان روز ۲۷ جمادی‌الآخرهٔ این سال از خارج هرات پیشخانهٔ اردو را به‌طرف‌قندهار حرکت داد و محمدموسی‌جان ولیعهد و خوشدل‌خان لوی‌ناب[1] را به‌حکومت هرات مقرر داشت. افواج و سپاه جنگی او از این قرار بودند :

فوج اردل کابلی، فوج هرجل کابلی، فوج دیوی کابلی، فوج‌سبزپوش کابلی، فوج غوربندی از قلمرو کابل، سمت ترکستان ازبك، فوج اول هراتی، فوج دوم هراتی، فوج سوم هراتی، فوج ششم هراتی، هشتصد سوار رسالهٔ کابلی که قزاق باشد، سوار ولایتی هرات دوهزار، تـوپ دهان‌پر هیجده عراده .

اسامی سرداران و صاحب‌منصبان که همراه سردار بودند:
سردار محمدحسن‌خان معروف به‌سیاه، سردار عبدالله‌خان پسر مرحوم سلطان احمدخان، سردار عبدالسلام‌خان قندهاری، سردار احمدعلی‌خان پسر سردار محمد علی‌خان، سردار عبدالله‌خان ناصری، حسین‌علی‌خـان سپهسالار، حفیظ الله خان نایب سپهسالار، ژنرال تاج محمدخان ولـد ارسلان‌خان غلیجائی، برکت[2] نور محمدخان، قاضی عبدالسلام پسر قاضی محمد سعید، موسی‌خان کوماندان. اشخاص مفصله با سپاه مزبور دلیرانه متوجه قندهار شدند.

از آن طرف سردار محمد هاشم‌خان و سردار شمس‌الدین‌خان اشخاص و سپاه ذیل را به‌مقابلهٔ اردوی سردار محمد ایوب‌خان فرستادند.

غلام حیدرخان سپهسالار توخی، سردار محمدحسن‌خان پسر سردار خوشدل‌خان قندهاری، قاضی سعدالدین‌خان با هفت فوج پیاده‌نظام و

۱ـ لوی‌ناب: نائب بزرگ.
۲ـ ظاهراً : برگد.

شانزده عراده توپ و چهار فوج رساله که قزاق باشد و سه‌هزار سوار ولایتی قندهار و هفتصد نفر خاصه‌دار که قسمی از سپاه ردیف است.

لشکریان طرفین در نقطهٔ گرشك به‌یکدیگر نزدیك رسیدند. سردار عبدالله خان که برای سیورسات و تحصیل آذوقه با مختصر دستهٔ سواری مقدمة‌الجیش اردوی سردارایوبخان می‌رفت درحوالی گرشك دچاربه‌هفت بیرق خاصه‌دار مقدمة‌الجیش اردوی قندهـار شد و جنگ درپیوست.

چون خاصه‌دارها سپاه پیاده ردیف تربیت شدهٔ نظام بودند، به‌طور کمین از سر راه و اطراف سردار عبدالله‌خان درآمدند. او را با همـراهانش به‌محاصره انداختند، و از هرطـرف شلیك کـردند، تا سواران سردار عبدالله‌خان بعضی مقتول و بعضی متفرق شدند. حتی اسب سواری خودش هم به‌گلولهٔ تفنگ ازپا درآمد و پیاده در میدان ماند. یکدفعه چهارصد خاصه‌دار نزدیك او رفته متفقاً به‌طرف مشارالیه شلیك کردند و چند زخم براو وارد آمد و فوراً بدرود زندگانی گفت.

وقتی این خبر در اردوی سردار محمد ایوب‌خان منتشر شد تمام اهالی نظام متغیرانه حمله‌ور به‌سمت سپاه امیرعبدالرحمان‌خان شدند. و در نقطهٔ کاریز عطا تلاقی فریقین شد و بنای شلیك توپ به‌جانب یکدیگر نهادند. افواج طرفین نیز با نهایت رشادت صف قتال و جدال آراستند و تگرگ گلوله به‌یکدیگر ریختند. دراین هنگام فوج ششم هراتـی را سپهسالار حسین‌علی‌خان فرمان دادکه از بیراهه متوجه لشکر خصم شوند.

آن فوج علاوه برنیم فرسنگ مسافت طی‌کرده بودندکه توپخانهٔ خصم با گلوله و ساچمه ساقهٔ لشکریان هرات را منقلب نمود. سپهسالار با تدبیر سردار محمد ایوب‌خان فوج دوم هراتی را مأمور محافظت توپخانه نمود وبه‌شیفورچی حکم وعدهٔ انعام دادکه فوج ششم را فرمان به‌مراجعت دهد. شیفورچی در بالای تپهٔ مرتفعی رفته به‌سه نفس شیفور فوج مذکور را از قضیه آگاه ساخت اما خودش بیهوش افتاد. تا بعد از ساعتی به‌هوش آمد. القصه فوج ششم معجلا برگشتند و سپهسالار حسین‌علی‌خان شخصاً در سر

توپخانه پیاده شد و چند شلیك پیاپی با ساچمه به‌جانب خصم نمود. دراین مورد آن فوج امدادی رسید و تگرگ گلوله بردشمن باریدند و بسیاری صاحب‌منصبان نیز دست به‌شمشیر حمله به‌صف سپاه و توپخانۀ طرف مقابل بردند. و این تدبیر مایۀ فتح و فیروزی شد. و سه فوج از سپاه امیر ـ عبدالرحمان خان توسط شیفور و علامت بیارق سلامی گرفتند و سپهسالار به‌جانب آنها تاخت و مرحبا گفت و همه را به‌مواعید خاصه امیدوار ساخت. سایر سپاه و صاحب‌منصبان امیر عبدالرحمان‌خان شکست یافته روبه‌فرار گذاشتند. اسلحه و آغروق و توپخانۀ آنها تماماً به‌ضبط عساکر سردار محمد ایوب‌خان درآمد و مقضی‌المرام روانۀ قندهار شدند.

اهالی قندهار نیز اقدام به‌همراهی و دوستی سردار محمدایوب‌خان ومخالفت سپاه امیرعبدالرحمان‌خان نمودند. به‌این سبب صاحب‌منصبان و حکام امیر بعضی به‌طرف کلات غلیجائی فرار نمودند و بعضی متفرق شدند. من‌جمله سردار محمدحسن‌خان پسر سردار خوشدل‌خان قندهاری به‌طرف هندوستان و عزم مکه گریخت و قندهار بلامانع به‌تصرف سردار محمدایوب‌خان درآمد.

و دراین زد و خورد متجاوز از دو هزار نفر مجروح و مقتول ازلشکر امیرعبدالرحمان‌خان در میدان ماندند و از سپاه سردار محمدایوب‌خان هشتصد نفر مقتول و هفتصد نفر زخمی شدند.

عجب از وقایع موقع جنگ اینکه: سردار احمدعلی‌جان پسر مرحوم سردار محمدعلی‌خان که برادرزادۀ سردار والاتبار محمدایوب‌خان و جوان عیاش بی‌خیالی بود در سفر و حضر آوازه‌خوان و موسیقیدانهای نامی را مع‌آلات طرب با خود داشت. هنگامی‌که تنور جنگ گرم و آتش محاربه افروخته بود و تگرگ گلوله می‌بارید، سردار مزبور خواست ثبات قدم به‌خرج داده باشد، خودرا به‌مسکرات مشغول ساخت و به‌امیرو نام مطرب معروف روضه‌باغی که در رکاب او سواره حاضر بود امر نمودکه یك دهان مقام ماهور بخوان. تا امیرو دهان برای خواندن گشودگلوله از طرف

مقابل به‌دهانش خورد و از اسپ درغلتید. سردار امرکرد او را از میدان نبرد به‌بنه آوردند و معالجه شد. اما این مطلب خالی از سیاحت نبود.

دیگر آنکه بسیاری از توپچیهای سردار محمدایوب‌خان کابلی بودند. هنگام زد و خورد و گیرودار و شلیك توپ مخصوصاً اسبهای توپخانه را خارج از قانون به‌این طرف و آن‌طرف می‌کشیدند که قنداق توپها بشکند و توپها ازکار بماند. دو قنداق توپ را بدین وسیله شکستند. اما استاد اسماعیل و استاد میرزانام قنداقسازان هراتی‌که اجیر و همراه اردو بودند گویا قبل از وقت این مطلب را فهمیده و یقین داشتند. هرکدام قنداق تفنگ ساخته و آماده در جلو اسب خود حاضر داشتند. تا صدای شکستن قنداق توپها بلند شد فوراً مشارالیها خودرا رسانیده قنداقها را به‌توپها جای دادند و در آن فرصت کار جنگ‌هم یکطرفه شد.

القصه سردار محمد ایوب‌خان به‌ضبط و نظم امور قندهار پرداخت و چراغان و رسوم جشن مفصلی نیز در اوایل شعبان به‌قندهار و هرات به‌عمل آمد.

[محاربۀ ششم : فتح هرات توسط عبدالقدوس‌خان]

پس از رسیدن خبر این شکست به‌کابل امیرعبدالرحمان مهیای حرکت به‌سمت قندهار و تلاقی با سردار محمدایوب‌خان شد، و ضمناً به‌سردار محمد اسحاق‌خان نوشت‌که سردار عبدالقدوس‌خان‌را از ترکستان ازبك مأمور فتح هرا ت‌نماید. چون دانست در هرات لشکر قابلی نیست و رفتن سردار عبدالقدوس‌خان باعث پریشانی امور مدعی خواهد شد.

لهذا سردار مذکور با چهارصد سوار رسالۀ نظامی و چهار بیرق خاصه‌دار و دو عراده توپ قاطری از سمت ترکستان به‌دولتیار آمد و در آنجا بسیاری سوارۀ طایفۀ تومانی‌که تحت ریاست سردار محمدخان تایمنی بودند به‌سردار معزی‌الیه گرویدند و با او متوجه هرات شدند.

محمد موسی‌جان ولیعهد در هرات خبردار شده خوشدل‌خان‌لوی‌ناب را با مختصر سپاهی و دوعراده توپ به‌جلوگیری فرستاد. در نقطهٔ دهان‌ـ حصار تلاقی واقع شد. پای اسپ لـوی‌ناب[1] گلوله خورد. سپاهیان او مضطرب شده شکست خوردند و عقب نشستند. و هرآینه اگر غلام‌حسن‌خان عمه‌زادهٔ مؤلف اسب سواری به‌لوی‌ناب نرسانیده و او را از میدان خارج نکرده بود دستگیر می‌شد.

پس از شکست این جمعیت که دو عراده توپ آنها هم به‌تصرف سردار عبدالقدوس‌خان درآمد و تعداد همراهان او نیز زیاد شد مجدداً جنرال عبدالرحمان‌خان ریکاء[2] با چهارصد سوار و دو عراده توپ از شهر هرات به‌فرمودهٔ ولیعهد مأمور محاربه و مقاتله شدند. در شش‌فرسنگی هـرات مقابل به‌سپاه سردار عبدالقدوس‌خان گردیدند. دراین نقطه جنگ بسیار سختی روی‌داد. حتی چهل نفر ازاردلیهای ولیعهد رفته بودند و مردانه‌وار جنگیدند. با آنکه محمدخان نظام‌الدولهٔ هزاره را جراحت سختی به‌شانه رسید دست از کـارزار نکشیدنـد، تا میمنه و میسرهٔ لشکـریان سردار عبدالقدوس‌خان منقلب شده سردار معزی‌الیه با دویست ـ سیصد نفـر خواصی‌که داشت، ناچار دست به‌شمشیر روبه‌توپخانه آورد. از آنجاییکه آفتاب اقبال امیرعبدالرحمان‌خان متوجه اوج فلك خسروانی بود، توپچیان سپاه هراتی سلامی‌گرفتند، وسایر سپاهیان نیز به‌علامت شیفور و بیرق تسلیم شدند، مگر معدودی‌که متفرق‌گشته خودرا به‌شهر رسانیدند. در این نقطه از طرفین هشتاد نفر مقتول شد. و سردار عبدالقدوس‌خان آنچـه استعداد حربی‌که در میدان بود تصرف نمود، و به‌دو فرسنگی شهر ورود کـرد.

این خبر که در شهر منتشر شد بسیاری اهالی هم که از سردار محمد‌ـ ایوب‌خان افسرده بودند، جوقه جوقه به‌خیال فتنه و تلافی شدند. لاعلاج

۱ـ لوی‌ناب: اصطلاح نظامی افغان یعنی بزرگ کوماندان (حاشیهٔ مؤلف).
۲ـ ریکاء: طایفه‌ای است در افغانستان‌که از قدیم به‌آن معروفند (حاشیهٔ مؤلف).

محمد موسی‌جان ولیعهد با لوی‌ناب و هردو پسر سپهسالار حسین علی‌خان و غلام حیدرخان داماد او لیلهٔ پنجم شوال بلدهٔ هرات را تخلیه نموده عیال و اطفال سردار محمد ایوب‌خان را حرکت داده با خود به‌طرف مشهد آمدند.

جهت تکدر اهالی هرات از سردار محمدایوب‌خان این بودکه خان‌آقای امین‌الدوله و جهاندادخان قبچاق و سه‌نفر از خوانین الکوزئی را با مفتی ملاعبدالحق و کرنیل یارمحمدخان قبل از سفر کشته بود که شرح هریك در محل خود نگاشته شده.

القصه سردار عبدالقدوس‌خان فردای شب حرکت ولیعهد بلامخاصمه و مقاتله وارد شهر هرات شد، و هفده تـوپ شلیك شادیانهٔ ورود او را نمودند. نایب سلطان‌خان افشار و احمدعلی‌خان جوانشیر و کوماندان قلعه‌دارخان و آخوندزاده ملانظا م‌الدین و چند نفر افیسر دیگر همـراه معزی‌الیه بودند. والد وعموی مؤلف با جمعی سوار هنگام ورود شهـر به‌ملاقات سردار رفتند و مؤلف را هم بردند. اما به‌نمامی آخـونـدزاده ملانظام‌الدین والد مؤلف را به‌بهانهٔ اینکه از خواص سردار محمد ایوب‌خان است توقیف نمودند و روز بعد به‌وساطت نائب سلطان‌خان افشار که رئیس و حکمران عموم سوارهٔ هراتی و کابلی بود و با سردار آمد رها و مورد مرحمت سردار والاجاه شد.

سردار عبدالوهاب‌خان پسر مرحوم سردار امیر افضل‌خان کـه در غورات از جانب سردار محمد ایوب‌خان حکمران و سرحددار بود، دراین ایام به‌هرات آمد. به‌طور یگانگی چندروزی بود و بعد عازم مشهد شد.

[محاربهٔ هفتم : فتح قندهار و فرار ایوب‌خان]

امیر عبدالرحمان‌خان سردار حبیب‌الله‌خان را جانشین خود نموده و پروانه‌خان را به‌پیشکاری مقرر داشته از کابل روانهٔ قندهار شده بود. به‌کلات‌غلیجائی ورود نمود. و سردار محمدایوب‌خان پیشخانهٔ اردوی جنگی خود را در نیم فرسنگی قندهار ــ نقطهٔ خیل ملاعلم ــ زد. و در این مورد سپهسالار حسین‌علی‌خان که یکی از مردان مدبر جنگی روزگار بود چند مطلب بیان داشت که همه خیر سردار محمدایوب‌خان بود. من‌جمله اظهار داشت: افواج ثلاثه که در جنگ ماضی از سپاه امیرعبدالرحمان‌خان به‌ما سلامی گرفته و داخل اردو هستند، یراق آنها فعلا باید گرفته شود و خودشان نظربند باشند، زیرا هنگام تلاقی یقیناً آنها برضدما و به‌خیر امیر عبدالرحمان خان اقدام خواهند کرد. دیگر آنکه صف‌آرایی سپاه به قانون‌نظامی باشد که توپخانه از وسط و سپاه پیاده از یمین و رساله (قزاق) از یسار حمله‌ور به‌دشمن شوند، و سوار ولایتی از یك سمت به‌تاراج بنه و اغتشاش خیال عبدالرحمان‌خان مشغول شوند. سایر افیسرهای سپاه سردار محمد ایوب‌خان که مغرور و بلاملاحظه بودند و عداوت باطنی با این سپهسالار داشتند، رأی سردار را از این تصویب منصرف داشتند. تا خبر نزدیك رسیدن امیر عبدالرحمان‌خان را شنیدند. اول کار خلافی که کردند حکم به‌عقب‌نشستن اردو به‌سمت قندهار دادند، که این مطلب برقوهٔ قلب عساکر امیر عبدالرحمان‌خان و رعب و خوف لشکر سردار محمد‌ایوب‌خان افزود. هرقدر سپهسالار سعی کرد که در آنجا محاربه شود مثمر ثمر نیفتاد. لشکریان به‌قندهار عقب نشستند و امیرعبدالرحمان‌خان دلیرانه پیش آمد.

روز بیست و هشتم شوال، در حوالی شهر کهنهٔ قندهار، دو اردو به‌یکدیگر روبه‌رو شده صف قتال و جدال آراستند. لشکریان امیر‌عبدالرحمان‌خان دراین میدان ده‌هزار پیاده‌نظام و دوهزار سوار نظام و بیست و پنج عراده توپ و ده هزار سوار و پیادهٔ متفرقه و خاصه‌دار بودند.

القصه توپهای صاعقه‌بار را به‌جانب یکدیگر چهره‌کرده مشغــول آتشفشانی شدند. در آن فرصت پنج سوار جرار کاری از بیات فارسی‌کابل با شمشیرهای برهنه از صف سپاه امیرعبدالرحمان‌خان جدا شده به‌تاخت آمدند، درجلوصف این لشگر و سراغ می‌گرفتند که سردار محمدایوب‌خان کدام‌یك و درکجاست؟ سردار معظم‌الیه از حالت آنها دانست چه‌خیال دارند. امرکرد به‌افسرهای خودکه بزنید، اینها بیگانه‌اند. فوراً چهل نفر رساله و افسر برآنها حمله برده چندین زخم‌کاری به‌هریك از آنها وارد آوردند. من‌جمله جوان سیه‌چرده‌ای‌که شمشیر به‌صورتش خورده بود ندا کرد که شما را به‌حق جدم دیگر نزنید. سپهسالار خودرا به‌او رسانید.

گفت: چه‌کاره‌ای؟ گفت: سیدم. گفت: نامت چیست؟ گفت: سیدعباس واز فارسیهای کابلم. تا سپهسالار خواست او را محافظت نماید، آن سید و چهار نفر رفقایش به‌ضرب تلوار خونخوار قطعه قطعه شدند، و تأسف زیادی به‌سپهسالار روی داد. بعد که تحقیق شد، آن پنج نفر بخت‌برگشته داوطلب شده بودندکه در بدو جنگ میان صف سپاه حمله آورند وبــه سردار محمدایوب‌خان صدمه زنند.

خلاصه حمله دو لشکر به‌طرف یکدیگر و جنگ مغلوبه شد، وبه‌طوری توپخانهٔ سپاه سردار محمدایوب‌خان از هرطرف خصوص چند عراده توپی که بالای قندهار کهنه و چهل‌زینه برده بودند شلیك پیاپی می‌نمودند که دمار از لشکر امیرعبدالرحمان‌خان درآمد و ساقهٔ لشکرش پراکنده شدند.

امیر معظم‌الیه‌که در مهاجرت صدمات زیاد دیده بود و دوام کار و سلطنت خودرا در پاداری به‌این میدان می‌دید، توکل به‌خداکرده با فوجی رساله‌های نظامی و اردلهای مخصوص خود به‌طرف دشمن حمله آورد. سایر سپاهیان او نیز سخت ایستادند و مجدداً به‌جنگ اقدام کردند. درآن اثنا افواج ثلاثه ازعقب‌سر بنای‌شلیك پیاپی‌را به‌سپاه سردارمحمدایوب‌خان گذاشتند. خصوص فوج خاکی و فوج عبدالرشیدخانی‌که متصل و مخلوط به‌افواج‌سردارمعظم‌الیه بودند تگرگ‌گلوله باریدند. باقی‌سپاهیان‌کابلی‌هم

کـه در اردوی سردار محمد ایوب‌خان بودند خودرا کنار کشیدند، و از دو جانب لشکریان خاصهٔ هراتی و قندهاری میان دریای آتش ماندند. به‌فاصلهٔ دو ساعت متجاوز از دوهزار نفر مقتول شدند، و آثار شکست به‌سپاه مذکور روی داد. عساکر قندهاری متفرق شدند و لشکریان هراتی با سپاهیان خاص و اجزاء سردار محمدایوب‌خان پیوسته فراراً بـه‌جانب هرات آمدند. وقتی از رود هیرمند گذشتند خبر یأس درباب ورود سردار عبدالقدوس‌خان وگرفتن او هرات را به‌سردار ایوب‌خان و همراهانش رسیده، آه از نهادشان برآمده مضطر و پریشان ماندند. و این خبر را همان غلام حسن‌خان عمه‌زادهٔ مؤلف به‌دستورالعمل سردار عبدالقدوس‌خان‌که جزو خواص او شده بود به‌سردار محمدایوب‌خان رسانید. در منزل دیگر با نهایت افسردگی و پریشانی سردار معظم‌الیه امرکرد بیارق او را از پوش درآوردند. چوب‌خشك بیرقها را در مقابلش سرپا نمودند و مخاطب ساخت همراهان خودراکه هرکس مرا با این حال می‌خواهد در پای بیارق خالی حاضر و مستعد رفتن به‌جانب ایران شود، وهرکس میل دارد به‌هرات رود خود داند. این را گفت‌و صدا به‌گریه بلندکرد. افسر و سپاه آنچـه حضور داشتند یکدفعه بنای گریه را گذاشتند. پس از نیم‌ساعت ناله وافغان افاغنه سپاهیان سردار ــ خصوص سواران هراتی ــ جوقه جوقه از پیش نظرش به‌عذر اینکه باقی‌ماندگان ما در هرات‌اند می‌گذشتند و خداحافظی می‌کردند، مگر معدودی افسر ازجان‌گذشته و نـوکران وفادار کـه تعدادشان همه‌جهت متجاوز از هزار و چهار نفر نبود در رکاب و همراهی سردار ماندند. از بیابان مقابل قلعهٔ کاه و نزدیکی کوه قوچ و قرب مزار امامزاده زید روبه‌خاك ایران نهاده به‌قریهٔ دره سرحد قاین ورودکردند وبه‌طرف مشهد مقدس آمدند. هم دراین روزها ژنرال استیوارت انگلیس به‌نام قونسولگری خراسان و سیستان آمده به‌باخرز و خواف مقیم بود.

از آن‌طرف امیرعبدالرحمان‌خان بنه و آذوقه و آغروق سردار محمدـ ایوب‌خان را متصرف و صاحب استعداد کامل شده به‌شهر قندهار ورود

کرد. و چند نفر علمایی که همراهی به‌سردار محمد ایوب‌خان داشتند مقتول ساخت و به‌نظم آن صفحات پرداخت و پس از چند روزی که خبر رسید سردار محمد ایوب‌خان به‌طرف ایران رفته، در هرات وقندهار چراغان مفصلی کردند و چند یوم بعد سپهسالار فرامرزخان را امیر ــ عبدالرحمان‌خان از قندهار مع پنج فوج پیاده نظام و یك فوج رساله و هیجده عراده توپ مأمور هرات نمود. مشارالیه به‌عجلهٔ تمام خودرا به‌هرات رسانید و سردار عبدالقدوس‌خان روز ورود آن سپهسالار نیك فطرت شرایط تشریفاتی کامل به‌جای آورد.

امیر عبدالرحمان‌خان‌هم بسیاری سپاه و توپخانه را با آلات و ادوات وخیام قشونی از قندهار با خود حرکت داده روانهٔ کابل شد.

[تسلط امیرعبدالرحمان‌خان براوضاع]

در همین سال [۱۲۹۸] سیدمحمود کنری[۱] جمعیت زیادی دور خود جمع کرده بود و در نقطهٔ کنر بنای طغیان را داشت. از طرف امیر ــ عبدالرحمان‌خان سردار عبدالرسول‌خان و میرثنا گل به‌مقابلهٔ او رفتند و او را عقب نشانیدند.

درسنهٔ ۱۲۹۹ هجری مطابق ۱۸۸۲ مسیحی امیرعبدالرحمان‌خان به کامرانی مشغول و از کفایت و کاردانی سردار حبیب‌الله‌خان جانشین خود وپروانه‌خان پیشکار او و سلوك این دو نفر با اهالی نهایت مشعوف بود.

سید محمود کنری و محمدحسین‌خان وردگ وسایر بزرگان قبایل که در غیاب امیرعبدالرحمان‌خان به‌کوهستان و نواحی کابل خیال طغیان و افساد داشتند، پس از شنیدن خبر فتح امیرعبدالرحمان‌خان و رسیدن او به‌کابل، تماماً مأیوسانه فراری و متواری شدند، و بزرگان بربرستان

۱ــ کنر اصلا کنار است (حاشیهٔ مؤلف).

به‌سلام و تحت تبعیت و اطاعت امیر معظم‌الیه درآمدند و مخلع و منصوب گردیدند.

سید محمود کنری جمعیت زیادی به‌همراه خود در نواحی کنر داشت و جنرال غلام حیدرخان مأمور دفع او شد. اگرچه پایش در میدان شکست، اما شکست فاحش به‌سید محمود داد و او فراراً به‌هندوستان رفت.

و در همین سال شیروخان پسر میراحمد غلیجایی کاذبانه خود را امیر شیرعلی‌خان نام نهاده اهالی به‌اشتباه اینکه او امیر شیرعلی‌خان است دور او را گرفتند و کارش قوتی گرفت. اما امیرعبدالرحمان خان مأمورین چندی فرستاد، او را گرفته به‌کابل آوردند تا وفات یافت.

سردار محمد ایوب‌خان که از راه قائن به‌مشهد و از مشهد به‌طهران عازم شد، دراین مورد به‌حضور پادشاهی مشرف شده خود و همراهانش مخلع و مورد الطاف شاهانه گردیدند و از این دولت مخارج و مهماندار مخصوص به‌تمام آنها تعیین داشته و یک یک‌را امیدوار به‌نگهداری فرمودند.

در سنه ۱۳۰۰ هجری، مطابق ۱۸۸۳ مسیحی امیرعبدالرحمان‌خان لشکری به‌جنگ میریوسف علی‌خان حاکم شغنان و روشان[1] فرستاد که رئیس آن سپاه ژنرال کتال‌خان و سردار عبدالله‌خان حاکم قطغن[2] بودند، وبه‌اندك محاربه میر مذکور مغلوب و اسیر شد و او را با عیال و اطفال به‌کابل آوردند.

و نیز دراین سال دلاورخان والی میمنه قلمرو ملك خودرا محافظت نمود و در خیال اطاعت به‌امیرعبدالرحمان خان نبود. امیر معظم حکم فرستاد که سردار محمد اسحاق‌خان از ترکستان ازبك لشکری به‌تسخیر میمنه و تنبیه دلاورخان بفرستند. آن هم سه‌هزار سپاه و هشت عراده توپ

۱ـ از شهرهای بدخشان.
۲ـ اصل : قته‌غن.

فرستاد، اما از عهدهٔ فتح برنیامدند، و درنقطهٔ معینی معطل‌مانده خودداری می‌کردند، تا قشون امدادی به‌آنها برسد.

وامیر عبدالرحمان خان در کابل به‌خیال گرفتن بزرگان طوایف افاغنه و غیره که با اولاد مرحوم امیر شیرعلی‌خان رایگان[1] و مربوط بودند افتاد و سردار عبدالقدوس خان را از حکومت هرات به‌کابل احضار نمود و محمد سرورخان ناظر سابقی[2] خودرا به‌حکمرانی این مملکت فرستاد، و مشارالیه محترماً درهرات ورودکرد.

فوت حاجی میرزا قدسی شاعر هراتی [دراین سال بود].

فرد در مادهٔ تاریخ وفات آن مرحوم :

چو غرق رحمت حق شد به‌منتهای وفا

کشید گوهری از غرق سال رحلت او[3]

۱۳۰۰

در سنه ۱۳۰۱ هجری، مطابق ۱۸۸٤ مسیحی امیرعبدالرحمان خان از کابل عازم جلال‌آباد شد و در آن نواحی نورمحمدخان نام پسر سردار ولی محمدخان با سادو و دادو از سارقین معروف همدست شده پانزده‌هزار جمعیت از مردم شنواری برضد امیرعبدالرحمان‌خان حاضرکرده بودند. امیر معظم‌الیه دوباطری توپخانه و سوفوج پیاده نظام و یك فوج سوارنظام تحت ریاست جنرال غلام حیدرخان لندی[4] به‌تدمیر آنها فرستاد. در نقطهٔ درهٔ حصارك و آچیال و منکوخیل تلاقی واقع شد و فتح به‌سپاه امیر-عبدالرحمان‌خان روی داد و مظفر و منصور شدند و از سرهای مقتولین آن طوایف دوکله منار ساختند.

۱ـ رایگان: همفکر و طرفدار.

۲ـ سابق.

۳ـ فرد از گوهری هروی است.

٤ـ لندی: یعنی کوتاه (درزبان پشتو).

بعد از آن امیر معظم‌الیه به‌تسخیر میمنه اقدام کامل نموده امر کرد که سردار محمد اسحاق‌خان از ترکستان ازبك پنج هزار سپاه جرار با توپخانه حرکت داده عازم میمنه شود، و از طرف هرات نیز اردوی بااستعدادی حمله‌ور به‌جانب میمنه شود. لهذا فرامرزخان سپهسالار برگت[1] زبردست‌خان را با فوج پیادهٔ ابوابجمعی او و دویست سوار رساله و شش بیرق خاصه‌دار و پانصد سوار ولایتی ابوابجمعی خان جمشیدی پسر خان‌ـ آقای امین‌الدوله مع شش عراده توپ مأمور میمنه داشته لشکریان دوطرف میمنه را محاصره نموده پس از چند تلاقی و استقامت چند روز اهالی میمنه تابع‌شدند ودلاورخان نیز اسیر وتحت‌الحفظ روانهٔ کابل شد. و میرحسین‌خان والی سابق که از محبس کابل در عهد امیر محمد یعقوب‌خان نجات یافته به‌میمنه آمده بود و نزد دلاورخان محبوس بود نجات یافته و حسب‌الحکم امیر عبدالرحمان‌خان به‌جای دلاورخان و حکومت میمنه منصوب شد و بسیاری از سپاه فاتح به‌محل مأموریت سابق خود مراجعت کردند و افغانستان خالی از مخل گردید.

[تعیین سرحدات توسط دولت انگلیس]

امیرعبدالرحمان‌خان به‌خیال تعیین سرحدات افتاد و دراین باب به‌دولت انگلیس مذاکره داشت. رجال دولت مذکور جواب دادندکه حدود شمالی و غربی افغانستان را با دوئتین روس و ایران باید کمیسیون نظامی و پلتیکی انگلیس تعیین نمایند. امیر افغانستان قبول کرد واردوئی مرکب از هفده صاحب‌منصب انگلیس با دو دکتر با دواجات و بیست و دو

۱ــ برگد (برگدیر) درست است.

صاحب‌منصب با امتیاز هندی و هشتصد نفر سپاه پیاده نظام و چهارصد نفر رسالهٔ سواره‌نظام وسه‌صدنفر از طایفهٔ سیك وجمعی اردوسامان[1] در تحت ریاست کلنل ریجوی[2] وکبیتان مارك[3] و سایرین با ادوات و آلات حربیه وبارخانهٔ زیادی از راه قندهار داخل افغانستان و متوجه هرات شدنـد. ورئیس بزرگ پلتیکی برای این اردو ازطرف دولت‌انگلیس سرتیبرلمزون[4] مقرر شد. اما مشارالیه درایرا ن‌بود و از راه مشهد عازم هرات و به‌اردو ملحق گردید.

[مخالفت اقوام زرمت و منگل]

چون اهالی و طوایف منگل و زرمت به‌مخالفت امارت مهیا شده جواب مأمورین و ساخلویان را نمی‌دادند و کوس یاغیگری مـی‌زدند امیر عبدالرحمان‌خان مختصر سپاهی تحت‌ریاست جنرال‌سیف‌الدین‌خان به‌جهت تدمیر ودفع خیالات آن مردم فرستاد. جنرال مزبور از عهـده برنیامده و حرکات او اسباب اشتباه امیرعبدالرحمان‌شده مشارالیه‌را مغلولا به‌کابل خواست و دوفوج پیاده و یك‌فوج‌سواره‌نظام و چهار بیرق خاصه‌دار وپانصد سوار و دو عراده توپ تحت‌ریاست ژنرال‌کتال‌خان و ملایحیی عوض سیف‌الدین‌خان فرستاد. بعـداز دو سه‌جنگ و قتل جمعی ازطرفین طوایف مزبور مطیع و منقاد شدند.

[ورود کمیسیون به‌هرات و ذکر وقایع پنجده]

در سنه ۱۳۰۲ هجری مطابق ۱۸۸۵ مسیحی کمیسیون انگلیس به‌هرات ورودکرده در سنگ‌بست و قلعهٔ یادگار چهارفرسنگی شهر هرات اردو زدند و از طرف امارت افغانستان قاضی سعدالدین‌خان‌که مرد کامل و

۱ــ معادل لژستیك.

2- Ridgeway

3- Capitan Mark.

٤ــ ظاهراً لمسدن Lumsden صحیح است.

فهیمی است به‌مهمانداری آنها برقرار بود با جمعی از خوانین و بزرگان هرات خصوص اولاد حاجی مؤمن‌خان و بسیاری از سوارهٔ ولایتی هرات که مأمور حفظ و حراست اردو و فراهم آوردن آذوقه به‌انگلیسها بودند. وپس از چند روز اردوی مذکور حرکت نموده به‌سرحد کوهسان که واقع به‌سمت باخرز ایران است رفتند و به‌کنارهٔ جنگل اردو زدند و اشتر زیادی برای حمل آذوقه و آب از اهالی و غیره کرایه گرفتند به‌اجرت نفری روزی یك‌یك روپیهٔ کله‌دار[۱]، و بسیاری آن اشترها را آب بارکرده به‌طرف چشمهٔ سبز و گلران که به‌سمت متصرفی روس واقع است رفتند و از نواحی دهنهٔ ذوالفقار نقاط خط بین طرفین را تعیین نموده روبه‌جانب چهل‌دختران و پنجده متدرجاً پیش می‌رفتند تا به‌کنارهٔ دریای مرغاب و موریچاق[۲] نقطهٔ پل خشتی و نواحی پنجده رسیدند.

دراین مورد امیرعبدالرحمان‌خان برحسب خواهش دولت انگلیس محض ملاقات لرد دفرن[۳] فرمانفرمای هندوستان از کابل به‌راولپندی عازم شد و این مطلب ضد مقاصد پلتیکی و ناگوار رجال دولت بهیهٔ روس بود. لهذا در مسئلهٔ پنجده مذاکرات سخت به‌میان آوردند و ابداً راضی نمی‌شدند که قطعه‌ای از اراضی پنجده به‌تصرف امارت افغانستان باشد وکلیهٔ دخالت دولت انگلیس و تصدیق کمیسیون آنها را تصویب نداشتند. می‌گفتند افاغنه خودشان باید تعیین حدود سرحدی خودرا با ما بنمایند. صاحب‌منصبان انگلیس چرا بی‌جهت از هندوستان آمده مداخله به‌گفت وگوی بین ما و افغان دارند.

خلاصهٔ مطلب تعیین سرحد پنجده به‌طول انجامید تا انگلیسها افاغنه را تحریك به‌ضبط جبریهٔ پنجده نمودند و به‌حکومت و سپهسالار هرات ابلاغ سخت برای نگهداری آن سرحد داشتند.

از تأکید زیاد انگلیسها فوج کابلی ابوابجمعی شاه‌مرادخان کرنیل و فوج قندهاری را مع هشت عراده توپ و فوج رسالهٔ میرآقاکه چهارصد

۱ــ کلدار

۲ــ مروجق : مرو کوچك.

3- Lord Dufferin.

سوار نظام بودند با پانصد سوار جمشیدی تحت‌ریاست یلن‌دوش‌خان و پانصد سوار متفرقه از خوانین هراتی معجلا تحت ریاست تیمورشاه‌خان نایب سالار و جنرال غوث‌الدین خان مأمور ضبط و نگهداری پنجده شدند، واردوی مذکور در پل‌خشتی ورود کرده به‌سمت جنوب رودخانه خیمه زدنـد .

انگلیسها نیز در جنوب غربی رودخانه یك میدان فاصله اردوگاه اختیار نمودند و دستورالعمل دادند که سپاه افغان از پل رودخانه عبور نموده نقطهٔ آق‌تپه را سنگرگاه قراردهند و توپخانه و استعداد حربی جراری که دارند بدان سمت ببرند که سد راه عساکر روس باشند.

روسها نیز در قزل‌تپه[1] مختصر سپاهی حاضر نمودند که عبارت از هزار و ششصد سالدات و چهارصد قزاق بود.

هم دراین روزها به‌تصدیق پارلمنت انگلیس معادل یك کرور و دویست هزار تومان پول ایران برای مصارف تعمیرات و مخارج استحکامات هرات از خزانهٔ هندوستان تعیین شد. چون قران مسکوك در افغانستان کمتر بود روپیهٔ انگلیسی را تبدیل با پول ایران نموده از مشهد قران مسکوك ایرانی متدرجاً به‌هرات می‌آوردند و تحویلداری این پول برعهدهٔ حاجی محمدحسن[2] ولد مرحوم حاجی ملااحمد صراف هراتی‌الاصل مقیم مشهد بـود. مشارالیه در همین روزها با چند نفر همراهان خود به‌هرات ورودکرد و در بلدهٔ مزبور به‌موجب دستورالعمل مهندسین انگلیس شروع بـه‌کار تعمیرات شده بود تا به‌شرح آن برسیم.

و نیز در آن ایام امیرعبدالرحمان‌خان به‌راولپندی رفته بود وبه‌سرحد پنجده در گفت و گوی حد و ستون بین صاحب‌منصبان انگلیس و جنرال قمراف[3] روس مکالمات سخت به‌میان آمد.

۱ــ اصل : غزل تپه.
۲ــ جناب معاون‌التجار خراسان (حاشیهٔ مؤلف).
۳ــ کماروف.

[محاربهٔ هشتم]

یوم دوازدهم جمادی‌الثانیه در هنگام ملاقات به‌نقطهٔ معینه بین دو اردو ژنرال روس به‌انگلیسها گفت : شما حق دخالت به‌امور سرحدی ندارید. باید خود صاحب‌منصبان افغان با ما طرف جواب و سؤال شوند. ژنرال لمزون انگلیس و کرنیل ریجوی گفتند: افغانها اختیار گفت و گوی مملکتی افغانستان را بدون اجازهٔ انگلیس ندارند که مستقیماً با شما طرف گفت و گو باشند. ژنرال روس گفت: به‌چه دلیل شما وکالت افاغنه را می‌نمائید؟ در جواب گفتند: افغانستان مملکت ما و افغانها مطیع و نوکر ما هستند. ژنرال روس گفت: امارت افغانستان مقتدراً و مستقلا خودمختار است و رأی مخصوصی از خود دارد. ابداً به‌اطاعت شما مجبور نیست و نخواهد بود. انگلیسها گفتند: اگر تبعه و دراطاعت مانیست چرا به‌دستور‌العمل ما رفتار می‌کند و سیورسات به‌اردوی ما می‌دهد و در خاك او به‌آزادی حرکت می‌کنیم و جنرال روس گفت: شما مهمان هستید. هرگاه از دولت ایران یا دولت روس‌هم کسی وارد به‌خاك افغانستان بشود لازمهٔ امیر افغانستان پذیرائی واحترام به‌فرستادهٔ دولتین مزبورتین است. ما ابداً به‌این دلیل امارت افغانستان را تبعه و ضمیمهٔ سلطنت انگلیس‌نمی‌دانیم. رشتهٔ سخن‌که به‌اینجاکشید انگلیسها از جای برخاسته به‌ژنرال روس گفتند: پس ما می‌رویم. شما اگر می‌توانید به‌خاك افغانستان ورود نمایید خوش باشد. طرفین دست خداحافظی به‌هم داده و هرکدام بـه‌اردوی خود مراجعت نمودند و فوراً ژنرال انگلیس به‌تیمورشاه‌خان نائب سالار‌افغان اطلاع دادکه از حالا تکلیف شما به‌مواظبت کامل در نقاط متصرفی شماست و مادامی‌که خبر از دولت فخیمهٔ بریتانیا نرسد باید غفلت از حفظ مراتب سرحدی خود و تخطی روسها نداشته باشید. نائب‌سالار به‌چستی و چالاکی قورخانهٔ زیاد به‌توپهای سنگرهای معینه فرستاد و امرکرد یك

توپ هشت پوند را بالای آق‌تپه ببرند و فوج کابلی ابوابجمع شاهمرادخان کرنیل را نیز حراست سنگرها فرستاد و به‌هرسربازی سی فشنگ دادند.

ازاین حرکات افاغنه روسها مسبوق شده دانستندکه انگلیسها به‌آتش جنگ دامن زده‌اند. لهـذا صبح سیزدهم جمادی‌الثانیه اعلان رسمی به‌صاحب‌منصبان افغان فرستادندکه در ظرف بیست و چهار ساعت هرگاه تمام نقاط پنجده و سنگرها را سپاه افاغنه تخلیه ننمایند و عقب ننشینند عساکر روس حمله‌آور خواهند شد.

نائب‌سالار و ژنرال غوث‌الدین‌خان آن اعلان را به‌صاحب‌منصبان انگلیس فرستادند و گفتند: تکلیف چیست؟ انگلیسها گفتند: ابداً باور نکنید، مادامی‌که بیارق انگلیس دراین سرحد افراشته است روسها بتوانند یك قدم تخطی نمایند یا قطعه‌ای از خاك افغانستان را متصرف شوند. زیرا دولت انگلیس قدرت داردکه به‌یك شبانه روز از راه دریا شهر پطرزبورغ را به‌ضرب نارنجك ویران سازد. و آنگاه قشون متفقهٔ افغان و انگلیس برعساکر روس یقیناً غلبه خواهند کرد. صاحب‌منصبان افغان گفتند: چون دنیا محل خطر است شاید روسها موافق اعلان خود رفتار نمایند بهتر آنکه اسلحه و تفنگهای سپاهیان خودرا به‌ما بدهیدکه لشکر ما بـا تفنگهای دهان‌پر نمی‌توانند از عهدهٔ جنگ برآیند، یا اینکه بعضی ازعساکر سواره و پیادهٔ خودرا با سپاه ما متفق نمایند و در سنگرها مستعد جلوگیری باشند. انگلیسها هیچ‌یك از این مطالب را قبول نکردند. نائب‌سالار مأموری به‌موریچاق فرستاد که چهار بیرق خاصه‌دار ساخلو آنجاهم به‌زودی هرچه تمامتر خودرا به‌کمك برسانند. و آن روز شام شد. هنگام غروب آفتاب آسمان پر از ابر و هوا دودناك گردید و دوساعت از شب رفته برف وباران شروع به‌باریدن نمود، تا هنگام سحر اسلحه و لباس سپاه افاغنه تماماً تر شد. و از برودت هوا و ریزش [برف وباران] آن شب بدترین شبهای ایام به‌عساکر مقیم سنگرهای افغان بود. باوجود آن وقت طلوع صبح آواز شیفور جنگ از سپاه روس استماع شدکه به‌سمت سنگرها یورش

می‌آورند و فوج قزاق پیش‌جنگ آنها با سازهای ممتاز به‌نواهای خوش مترنم‌اند. از طرف‌افغان نیز شیفور جنگ کشیده فرمان شلیك به‌توپ آق‌تپه و پیشقدمی به‌فوج رسالۀ میرآقا داده شد. این فوج رساله چهارصد نفر سوار نظامی بودند. از دامنۀ آق‌تپه به‌خارج سنگر عبور نموده شمشیرها کشیدند و صداها به یا چهار یار بلند کرده حمله‌ور به‌فوج قزاق روس شدند. پس از یك شلیك با تفنگ به‌طرف آنها که خواستند شمشیرهارا به‌کار ببرند فوج قزاق روس روبه‌عقب برگشتند. این مطلب باعث قوۀ قلب افاغنه شد و متفکر بودند که جهت برگشتن آنها چه‌بود؟ در آن اثنا قزاق روس مجدداً حمله‌آور شدند. افاغنه به‌قانون اول حمله‌بردند غافل از اینکه سواران روس خودرا به‌سالدات پیاده رسانیده چهارصد نفر را با خود آورده‌اند. وقتی رسالۀ افغان برآنها نزدیك شد پیاده‌ها را به‌زمین ریخته خودشان عقب رفتند. آن چهارصد پیاده شروع به‌آتش‌فشانی کردند. اسب و آدم از رسالۀ افغان روی‌هم می‌ریخت تا به‌طور هزیمت به‌نزدیك سنگر رسیدند و از کنارۀ آق‌تپه به‌سمت داخلۀ سنگر مراجعت نمودند. دراینجا مختصری از دستجات سرباز افاغنه که به‌سنگر سمت قبله بودند برای تلاقی از سنگر خارج شدند و مستحفظین سنگر شمالی نیز بنای شلیك را گذاشتند. اما از ده تفنگ آنها به‌واسطۀ رطوبت باران شب دوسه تفنگ آتش می‌گرفت و مابقی بیکاره بود و روسها با تفنگ بردانکه پیاپی شلیك‌کرده پیش می‌آمدند تا توپ بالای آق‌تپه را متصرف شدند و بیرق جنگی خودرا در آنجا نصب‌کردند و به‌هردو سنگر مستولی گشتند. بقیۀ سپاه آنها نیز از عقب رسیده از بالا به‌زیر آمدند و افاغنه را چاره به‌جز جنگ با سرنیزه نماند. دراین مورد فوج قندهاری را از اردو به‌کمك خواسته بودند. آنها هم از پل عبور کرده دو سه شلیك به‌طرف سپاه روس نمودند اما ثمر نبخشید. سواره و پیادۀ روس غلبه‌کردند به‌طوریکه توپچیهای افاغنه اسپها را سوار شده روبه‌فرار نهادند و توبها به‌ضبط روس درآمد. و تیمورشاه‌خان نائب‌سالار دو زخم کاری برداشت واسبش

نیز گلوله خورد. شاطرش اسب دیگر آورد و اورا از میدان [بدر] برد. شاهمرادخان کلنل سواره نزدیك پل آمد. دید از کثرت فراریان و غیره راه عبور نیست. گفت: مرگ برای فرزند آدم یك‌دفعه بیشتر نیست. و داخل به‌سپاه روس شد. با تفنگچهٔ ششلوله دو سالدات را زد. سالدات سیم تفنگ حوالهٔ سینهٔ آن دلاور نموده آتش داد و اورا از اسب درانداخت. با وصف این‌حال فوج کابلی با نهایت شجاعت جنگیدند تا اینکه دسته‌ای از سپاه روس به‌طرف فوج قندهاری متوجه شده چند شلیك پیاپی کردند. قندهاریها تاب مقاومت نیاورده بعضی از روی پل و بعضی خودرا به رودخانه انداخته روبه‌فرار نهادند. روسها در کنار رودخانه آمده بسیاری آنها را هدف گلوله قراردادند. فوج کابلی نیز بی‌پا شده بقیةالسیف فراراً از پل گذشته با قندهاریها عازم سمت هرات شدند. دراین وقت چهار بیرق خاصه‌داران از یك ربع فرسنگ فاصله نمایان شدکه از موریچاق به‌کمك می‌آمدند اما داروی پس از مرگ بودند. سواران هراتی و جمشیدی نیز از این طرف رودخانه چند تفنگی به‌طرف روسها زدند ولی مفید نیفتاد، قبل از اینکه فوج شکست یافته به‌آنها برسد میدان را واگذاشتند. انگلیسها که لاف شجاعت و قدرت می‌زدند به‌محض دیدن بیرق روس‌را در بالای تپه صندلیهای خودرا در نقطهٔ سیاحتگاه گذاشته داخل اردوی خود شدند و واسطه نزد یلن‌دوش‌خان جمشیدی فرستادند که فلان‌مبلغ به‌شما می‌دهیم مشروط براینکه با پانصد سوار ابوابجمعی خود جهت حفاظت ما در فرار همراه باشی. آن‌هم تطمیع شده پذیرفت و صاحب‌منصبان انگلیس در کمال بی‌نظمی اردوی خودرا با بسیاری اسباب جا گذاشته در تحت حراست سوارهٔ جمشیدی به‌طرف هرات فرار کردند و سپاه سواره و پیاده و اردو سامانی‌که داشتند نیز متعاقب آنها روانه شدند. یك‌نفر آنهاهم در اردوگاه باقی نماند، چه جای آنکه امدادی به‌افاغنه نمایند و جعبه‌های دستورالعمل آنها روی میزها مانده بودکه جبار نام افغان را تطمیع نمودند به‌آوردن آن جامه‌دانها. مشارالیه خودرا به‌اردو

رسانید و آن جعبه‌ها را برداشته به‌صاحب‌منصبان انگلیس آورد[۱]. و این مطلب در وقتی بود که هنوز شکست خوردگان افواج افاغنه از پل عبور نکرده مشغول مدافعه بودند. اما بعد از اینکه افاغنه فراراً از پل عبور نمودند به‌اردوی انگلیسها رفته به‌تاراج مشغول شدند. سایر سوار و مردم اطرافی افغان‌هم به‌قدر قوه اسباب انگلیسها را تاراج کردند. مـابقی به‌ترکمنها ماند. عجب‌تر اینکه تراکمهٔ پنجده زمان ورود عساکر افغان و انگلیس در آن نقطه که توپها و دسته‌جات موزیك و بیرقها و شیفور و اسلحهٔ اینها را دیدند با نهایت خوشحالی اطراف اردو جمع می‌شدند و می‌گفتند: اروس پیست! افغان یاخچی[۲]! دراین فرصت‌که شکست روی داد، هریك از آن طایفه شمشیری در دست‌گرفته چوخه‌قزلی بـه‌دست دیگرش پیچیده سپر ساخته به‌پیاده و سوارهٔ افغان حمله می‌آوردند و می‌گفتند هی قیزنیه سکیم افغان‌لر! اروس یاخچی، افغان پیست! افاغنه که تراکمه را خیره دیدند دسته دسته از کنارهٔ اوبه و کمینگاه آنها عبور می‌کردند اما مهیای مدافعه بودند. حتی بیست و دونفر از تـراکمه را به‌درك فرستادند و اگر ترکمنها سر راه را واگذار نمی‌شدند یقیناً هزار نفر تلفات می‌دادند.

القصه شکست‌یافتگان افاغنه روبه‌هرات نهادند و سپاه روس اردو و توپخانه و دواب را با تمام پنجده متصرف شدند. اجزاء و سپاه انگلیس‌که قبل از وقت گریخته بودند در میان برف و برودت هوای نزدیکی کوه موسوم به‌بند بابا خسته و پریشان از پای‌مانده و بسیاری آنها دست از جان شیرین شسته بدرود حیات گفتند و در واقع حق داشتند.

طائفهٔ هنود و هندی که یخ و برف را به‌چشم ندیده بودند راه دور و

۱ــ واین شخصی بودکه او را جبار هفت بلا می‌گفتند و از سارقین معروف هرات‌که عاقبت متواری به‌سرحدات خراسان شده به‌راهزنی اشتغال داشت تا در نقطهٔ خم‌گاوان به‌گلولهٔ تفنگ قوافل مقتول شد.

۲ــ به‌اصطلاح تراکمه یعنی روس بد و افغان خوب است.

۳ــ ... برعکس می‌گفتند روس خوب و افغان بد است (حاشیهٔ مؤلف).

درازی در فرار پیموده و به‌جائی رسیده بودندکه برف یك‌زانو قطـر[۱] داشت و برودت نسر[۲] کوه خون و اعصاب و استخوان بدن آنها را به‌هم منجمد می‌ساخت. آتش و سرپناه هم نداشتند. سگهای وفادار تربیت داده که داشتند چون به‌جدایی و دوری از صاحبان خود اقدام نکردند روح آنها نیز به‌مفارقت راضی نشده با ارواح تلف‌شدگان صاحبان خود همساز و دمساز بودند.

خسارت و صدمهٔ انگلیسها در آن سفر بسیار شد سهل است، که بدنام و مغلوب به‌قلم رفتند. چنانچه افاغنه وتراکمه دیگر باور نمی‌کنند کـه انگلیسها حریف دو ساعت در میدان جنگ روس بشونـد. با اینکـه دراین نقطه تکلیفی غیر فرار نداشتند. زیرا اگر با روسیان طرف نزاع و جدال می‌شدند یك نفر از آنان باقی نمی‌ماند؛ به‌دلیل اینکه روسها قوهٔ امدادطلبی وحاضرنمودن سی‌هزار قشون درآن میدان داشتند؛ اماانگلیسهای بیچاره را دو ماه مدت برای احضار ده هزار قشون از هندوستان و راه قندهار لازم بود. و آنگاه مقصود آنها این بود که بین روس و افغان عداوت و خونریزی شده‌باشد؛ آن مقصود عمل‌آمد؛ دیگر چرا خودرا دچارمخاطرات می‌کردند؛ که رشتهٔ زد و خورد انگلیس تا همه‌جا می‌کشید.

پول و اموال عمدهٔ انگلیسها را صاحب‌منصبان روسی ضبط و مواظبت نموده دوستانه متعاقب آنها فرستادند و نامهٔ دست‌مریزاد نیز نوشتند کـه بعدها دعوی شجاعت به‌انگلیسها نباشد.

خلاصه فـراریان سپاه‌افاغنه‌به طرف شهرهـرات رفتند و انگلیسها به‌جانب قریهٔ پروانه و ده‌شیخ رهسپار شدند؛ اما خوانین و سوار ولایتی و اجزاء حکومتی‌که در اردو بودند از راه قوش رباط[۳] و رباط سنگی متوجه

۱ــ مقصود ارتفاع و ضخامت است.

۲ــ نسر : سمتی‌که آفتاب برآن نتابد.

۳ــ اکنون خوش‌رباط گویند.

تیرپل سرحد سمت باخرز ایران شدند، چون محمد سرورخان نائب‌الحکومهٔ هرات در آن نقطه اردو زده به‌سرحدداری مشغول بود و میرزا یوسف‌خان پیشکار افغان مقیم مشهد را احضار کرده در آن نقطه همراه داشت و نیز نصرالله‌خان سرکردهٔ سوارهٔ جامی هم قهراً[1] از مشهد بدانجا رفته و در اردو بود. روز هفدهم جمادی‌الثانیه سرشکست سوار به‌اردو رسید و ماجرا باز گفتند و محمدسرورخان نائب‌الحکومه بسیار مشوش‌شد. مؤلف نیز همراه این شکست یافتگان به‌اردو ورودکرد.

از آن طرف سپهسالار هرات از وقایع مسبوق شده چند صاحب‌منصب از شهر به‌خارج مأمور کرده بودکه سپاهیان شکست خورده را متدرجاً به‌تدبیر مخصوصی وارد شهر نمایند و به‌مجروحین در خارج جراح مقرر داشت‌که به‌معالجهٔ آنها بپردازند. مقصودش اینکه هرگاه شکست‌یافتگان به‌حالت بی‌نظمی وارد شهر شوند سایر سپاه مخوف شده به‌خودسری اقدام خواهند کرد.

هم‌دراین‌مورد احمدعلی‌خان کوتوال که از جوانشیر کابل بود حاجی محمدحسن صراف (حاجی معاون‌التجار) را از شهر هرات به‌طرف ایران فرستاد که مبادا آسیبی به‌او برسد. مشارالیه نیز روز هجدهم به‌اردوی محمدسرورخان نائب‌الحکومه ورود کرد. [قبل از وقت توسط داک انگلیس از مشهد حاجی محمدحسین عموی خودرا با چند اسب جرار احضار نموده بودکه از خاك هرات به‌ایران مراجعت نماید. اما وقتی حاج مشارالیه دانست‌که در شهر هرات امنیت حاصل است و شورش وانقلابی در نظر نیست مجدداً به‌شهر هرات معاودت نمود][2] و چند نفری که همراه او بودند وقایع شهر را مفصل به‌نائب‌الحکومه بیان داشتند. محمدسرورخان به‌اندیشهٔ اینکه مبادا دولت روس متعاقب سپاهی به‌تسخیر هرات بفرستد وکار افغانستان یکطرفه شود طلای مسکوك و جواهر موجودی آنچه

۱ــ قهراً : در حالت قهر.
۲ــ این مطلب در حاشیه افزوده شده است.

داشت فوراً دراین نقطه به‌دست شخص أمینی سپرد که ببرد در مشهد برای او ذخیره نماید و قبضی گرفته به‌دست کاکافیض‌محمدنام سپرد و جمعیتی از سواره بدرقهٔ آن نقود موجودی تا نقطهٔ کاریز طائبات[1] سرحد باخرز ایران فرستاد و خودش بعد از سه روز دیگر که مطمئن از امنیت شهر هرات شد با اردو حرکت نموده به‌شهر هرات رفت و به‌نظم کار و ترتیب پذیرایی و حفظ انگلیسها پرداخت.

شرح وقایع جنگ و شکست افغان به‌قونسولگری انگلیس از مشهد راپورت [داده شد] و توسط تلگراف که متصل است به‌سیم هندوستان مخابره شد و لرد دفرن[2] امیرعبدالرحمان‌خان را از راولپندی رخصت معاودت به‌افغانستان داد. امیر معظم‌الیه به‌عجلهٔ هرچه تمامتر به‌کابل ورودکرد و اقدام به‌بعضی ترتیبات نمود. من‌جمله کتابچه‌ای به‌طبع رسانیدند که ای مؤمنین و مسلمین افغانستان! در وقت جنگ دولت علیهٔ عثمانیه باروس ملت‌اسلام چنین‌قراردادند وچنان‌امدادکردند به‌اعلیحضرت سلطان و فعلا فلان قانون را پیشه کرده‌اند که دولت روس ابداً دخل و تصرفی به‌مملکت عثمانی نمی‌تواند. شما‌هم به‌قانون آن ملت و دولت‌اسلام با پادشاه خود یکدل شوید و چنین و چنان‌کنید و همت بگمارید که با کفار غزا و جهاد کنیم. آن کتابچه‌ها را به‌تمام مملکت و طوائف افغانستان تقسیم نموده به‌هرکدخدا و ریش‌سفید یك نسخه دادند[3] و رجال دولت انگلیس هم با امناء دولت روس مشغول مذاکره درباب تعیین حد و سنون افغانستان شده و عهدی مبنی به‌چند فصل بستند. و بعد از سرحد بالامرغاب تا به‌کرکی‌و لباب و قهندز سرحدات بلخ تعیین حدود را به‌اتفاق امناء افغانستان با رجال دولت بهیهٔ روس نموده به‌هرنقطه علامتی ساختند.

۱ــ تایباد.

2- Lord defren

۳ــ این کتابچه که در کابل چاپ سنگی شده ترغیب‌الجهاد نام دارد.

ورود مسترفین[1] انگلیس به‌کابل که مستخدم امارت شد و برای ایجاد کارخانجات آمد.

[اعزام لشکر به‌غلمان[2]]

هم دراین سال امیرعبدالرحمان‌خان لشکری تحت ریاست غلام ـ حیدرخان سپهسالار توخی[3] و دوست‌محمدخان جبار خیل و میرثنا گل‌خان عبارت از دو هزار پیاده و سواره و یك باطری[4] توپخانه جهت تدمیراهالی وتسخیر کوهستان نقطهٔ غلمان فرستاد و آن نقطه در نزدیکی لمغان[5] واقع وجای محکمی است اما بیشتر از هزار خانوار سکنه نداشت. بعد از ورود قشون به‌آن نقطه جزئی زد و خوردی روی داد. غلمانیان شکست خورده به‌اطاعت راضی شدند.

[احوال تشیع و وضع تکیه‌ها]

سنه ۱۳۰۳ هجری، مطابق ۱۸۸٦ مسیحی: دراین سال تعزیه‌داری ماه محرم را اهالی تشیع افغانستان در هرات و کابل به‌منتهی درجـه نمودند و امیرعبدالرحمان‌خان شخصاً به‌تکیه‌های کابل برای استماع ذکر مصیبت حضور پیدا می‌کرد ـ خصوص در تکیهٔ آخوند ملایوسف علـی رحمة‌الله علیه ساکن چنداول کابل که مبلغی برای صرف امور تعزیه‌داری تکیهٔ مزبوراز عین‌المال داد.

و در هرات هم دسته‌جات ازتکایا به‌ایام عاشورا حرکت می‌کردند

1- Fane.

۲ــ یا کلمان. ناحیه‌ای که اکنون نورستان نام دارد.

۳ــ اصل : طوخی.

4- Battery .

۵ــ لمغان : نعمان.

روبه‌محلات دیگر و هنگام عبور در چهارسوق منبر می‌گذاشتند و روضه‌خوانی‌می‌کردند. سپاهیان افغان بااینکه‌راضی به‌این اطوار نبودند مجبوراً به‌نظم‌کار و محافظت دسته‌جات مذکور اقدامات وافیه به‌خرج می‌دادند.

و در شهر هرات چهل و یك تکیه روضه‌خوانی دایر بود، سوای قراء به‌قرار تفصیل :

۱ـ تکیۀ جناب آقای سید حسن برجندی.
۲ـ تکیۀ حاجی ملا محمد صادق.
۳ـ تکیۀ مسگران.
٤ـ تکیۀ یوسف علی خباز.
٥ـ تکیۀ سادات معروف به‌سیدعرب.
٦ـ تکیۀ ملا یعقوب.
۷ـ تکیۀ شیخ قنداق‌ساز.
۸ـ مسجد تفنگ سازی.
۹ـ تکیۀ نقیب سابق.
۱۰ـ تکیۀ غلام رضای آقاعبدالله.
۱۱ـ تکیۀ کشمیریها.
۱۲ـ تکیۀ منبرگلی.
۱۳ـ تکیۀ عطاران معروف به‌مسجد ملاعلی‌کرم.
۱٤ـ تکیۀ حاجی محمدرضا.
۱٥ـ تکیۀ حاجی شیخ رمضانعلی.
۱٦ـ تکیۀ میرزاخان معروف.
۱۷ـ تکیۀ حاجی شیخ عبدالحسین.
۱۸ـ تکیه ملامحمدتقی.
۱۹ـ تکیۀ هادی مهدی.
۲۰ـ تکیۀ قربانعلی.
۲۱ـ تکیۀ میرشکور.

۲۲ـ تکیهٔ میرزا محمدتاجر.
۲۳ـ تکیهٔ آقا مهدی عصار.
۲٤ـ تکیهٔ حاجی غلام‌حسین.
۲۵ـ تکیهٔ میرزا عبدالمجید.
۲٦ـ تکیهٔ ملامحمدعلی پسر ملااحمد.
۲۷ـ سرای حاجی رسول.
۲۸ـ تکیهٔ میر محمد نقیب.
۲۹ـ تکیهٔ ملاحسن حداد.
۳۰ـ تکیهٔ ملامحمدعلی کرك.
۳۱ـ تکیهٔ زرگران معروف به‌یوسفعلی حداد.
۳۲ـ تکیهٔ آقا سید حسن مرحوم.
۳۳ـ تکیهٔ آخوندزاده ملا محمد صادق.
۳٤ـ تکیهٔ صباغان.
۳۵ـ تکیهٔ چرخ تابان.
۳٦ـ تکیهٔ آقا سید مرتضی.
۳۷ـ تکیهٔ شعربافان.
۳۸ـ تکیهٔ محمدحسن رزاز.
۳۹ـ تکیهٔ ملاابوالحسن شاه رحتی(؟).
٤۰ـ تکیهٔ آقازینل.
٤۱ـ تکیهٔ ملا ابوالحسن سیاه‌چه.

سه تکیهٔ دیگرهم متفرقه بود من‌جمله تکیه آخوند ملامهدی معروف.

[فرمان ستارهٔ اعظم عنوان امیرعبدالرحمان‌خان و حوادث متفرقه]

ملکهٔ انگلیس دراین سال فرمانی به‌امیرعبدالرحمان‌خان فرستادکه امیرمعظم‌الیه را مخاطب به‌ستارهٔ اعظم نموده بود و نشان و شمشیری هم دراین رتبه ارسال داشت و ۲٦ عراده توپی‌که در هنگام ملاقات فرمانفرمای هندوستان به‌امیرعبدالرحمان‌خان برای مدافعه به‌سنگرهای هرات داده بود این روزها به‌هرات آوردند و در سنگرهای بروج و دروازه‌ها گذاشته شد و در اواخر این سال محمدسرورخان نائب‌الحکومهٔ هرات معزول و سعدالدین‌خان نائب‌الحکومه منصوب گردید.

صاحب‌منصبان و اجزاءکمیسیون انگلیس از افغانستان به‌هندوستان مراجعت نمودند.

فرستادن امیر عبدالرحمان‌خان چند نفر اجزاء محرم خودرا به انگلستان جهت تحصیل فنون اسلحه‌سازی به‌کارخانجات بخار.

دراین سال به‌کابل ایجاد کارخانهٔ چراغ‌گاز شد. چون امیر ـ عبدالرحمان‌خان در مراجعت از هندوستان چند نفر استادکار برای انجام عمل کارخانه‌جات‌با اسباب [و] لوازم آورد. من‌جمله مسترفین صاحب انگلیس بودکه نشو و نمایش به‌خاك انگلیس شده بود مستخدم خود قرارداده به‌کابل احضار نمود و او با جمعی همراهانش آمده بود تدارك عمده برای ساختن اسلحه و توپ وتفنگ‌و اشیاء دیگر دیده کارخانجات و ماشینخانه‌های مفصلی در باغ عالم‌گنج به‌کابل ایجاد و بنیاد کردند.

[ویرانگری انگلیسها در هرات و تخریب مصلا]

بعد از جنگ و فتح روس رجال دولت انگلیس بیشتر در استحکام وتعمیر برج و باروی شهر هرات ساعی و جاهد شدند و سنگرها به‌خارج شهر هرات ساخته شد. من‌جمله در نقطهٔ تل‌بنگیان‌که واقع است به‌سمت

شمالی شهر هرات، سنگرهای عظیمی بنا نهادند و اطراف شهر را تا ششصد قدم فاصله از دیوار و اشجار صاف کردند. من‌جمله شش‌هزار متر دیوار محوطه‌جات ملك مؤلف را که موسوم به‌چهارباغ فیروزآباد است و در قرب شهر واقع بود گماشتگان انگلیس ویران نمودند، و در اول قرارشد قیمت مخارج‌آنها را بدهند، عاقبت به‌طفره و اهمال گذرانیده خلاف برقرارنمودند.

و مسجد و ایوان مصلای معروف هرات را به‌زور نقب و باروت و عمله‌جات زیاد ویران نمودند و آجرهای آن را به‌شهر هرات آورده انبار آذوقهٔ بزرگی برای ذخیرهٔ غلهٔ سپاه ساختند[1] و سنگری محکم در خارج دروازهٔ عراق کنار خندق تعبیه نمودند که شش عراده توپ در آن قرارداده شد. و نیز در پایین آب خندق زیر برج خاك‌به‌سر[2] سنگری از آجر مصلای مزبور ساخته شده که یك باطری توپخانه در آن قرارداده‌اند. و هکذا در تمام دروازه‌ها سنگرها ساخته شد که چندین عراده توپ برآنها نهاده‌اند.

این مصلای هرات که به‌تصویب اُمنای انگلیس ویران شد اول بنای عالی صفحات مشرق‌زمین بودکه نردبان فکر و خیال به‌پایهٔ آن منتهی می‌شد و غرفات مسجد و ایوان مقصورهٔ آن را با کاشیهای آبی و سبز منقش‌کرده بودند به‌طوری‌که اکنون هیچ استادی تدبیر فن او را ندارد و هیچ معماری تصور نصبش را نمی‌تواند. و اصل بنیاد پنج مصلا بود هرکدام از عهدی، به‌قرار تفصیل :

مصلای اول را ملکان غور که به‌سلاطین کرتیه معروف‌اند بنانهاده‌اند.

مصلای دوم را امیرتیمور گورکانی ساخته بوده و مصلای سوم یادگار سلطان حسین میرزای بایقراست.

۱ــ این انبارکه به گدام معروف است هنوز باقی است.

۲ــ خاك به‌سر برج بزرگی در گوشهٔ سمت جنوب غربی هرات واقع است واهالی [آن را] برج خاکستر می‌نامند و موافق آثار در عهد خلافت خلیفهٔ ثانی (رض) که حضرت امام‌حسن علیه‌السلام به‌هرات تشریف آورده بودند این برج را هنگام افتتاح شهر خاك به‌سر موسوم فرموده و به‌این اسم علم است (حاشیهٔ مؤلف).

دو مصلای دیگر را شاهرخ و سلاطین ازبك بنانهاده و سلاطین اول صفویه به‌اتمام رسانیده بودند. و به‌هریك از آن مصلاها صحن و ایوان و گنبدی با دو منارهٔ بسیار مرتفع تعبیه شده بود. آن یك مصلاکه از امیر-تیمور بود ایوان و غرفاتش در عهد شاه سلطان‌حسین میرزای صفوی شکست یافته بود آجر آن را آورده چهارسوق و حوض معروف هرات را ساخته بودند. یك منارهٔ آن‌هم در عهد ایمپرانور اعظم ایران نادرشاه از زلزله خراب شده بود اما باقی بنیاد بنیان مصلاها در کمال متانت بود که در آن تاریخ خراب کردند. فعلا چیزی‌که باقی‌مانده نه‌مناره است‌که سد راه آمد و شد آنها را نیز نموده‌اند[1].

[شورش سپاهیان در هرات و دیگر حوادث]

در سنه ۱۳۰٤ هجری مطابق ۱۸۸۷ مسیحی سعدالدین‌خان وکیل-الدوله که به‌حکومت هرات منصوب شده بود در ۲۱ جمادی‌الثانیه به‌هرات ورودکرد. طایفهٔ غلجایی و طوخی و ترکی و اندری تحت ریاست ملا - عبدالکریم پسر ملا مشك عالم به‌اطمینان نامهٔ تاج‌محمدخان ژنرال سردار محمد ایوب‌خان‌که از ایران بدان نواحی فرستاده بود برضد امیر - عبدالرحمان‌خان یاغی شدند و عیال و اطفال خودرا از اوطان و محل سکنایی‌که داشتند میان طایفهٔ وزیری وبربری فرستادند.

از طرف امیر معظم‌الیه دو فوج پیاده‌نظام و سه‌فوج رساله و دوازده عراده توپ تحت ریاست غلام‌حیدرخان ژنرال مأمور دفع آنها شد و نیز یك فوج پیاده نظام تحت ریاست کلنل صوفی با چهار بیرق خاصه‌دار و متعاقب آنها فوج درانی جدید از کابل با شش عراده توپ به‌کمك اسکندرخان ساخلو آن نقاط که پدر غلام حیدرخان جنرال مزبور بود رفتند. و عیسی‌خان حاکم ماروف[2] نیز که به‌امداد می‌رفت دربین راه

۱- در مورد مصلارك خیابان، از مرحوم فکری سلجوقی، چاپ کابل.

۲- معروف نام ناحیه و قبیله‌ای است در شرق افغانستان.

دچار یاغیان شده شکست سختی خورد و شاه‌خان هوتکی که یك رئیس دستهٔ عمدهٔ یاغیان بود استعداد کاملی جمع آورده در ماه رجب با اسکندرخان مصاف داد. فتح قسمت یاغیان شد. و نیز در همان روزها به‌جنرال غلام حیدرخان‌هم قشون امدادی زیاد از کابل رسید. از سمت شمال به یاغیان حمله آورد و اینقدر کاری کرد که خودرا به‌پدرش رسانید و اورا از مهلکه نجات داد. وقتی دو لشکر امارت به‌هم متفق شدند بهلول‌خان‌ترکی نیز با جمعی رعایا با آنها همدست شده در چند نقطه طرف مجادله و محاربه با یاغیان شدند و تعداد یاغیان به‌چهارده‌هزار رسیده بود.

هم دراین روزها فوج هزاری ساخلو هرات که ششصد نفر آنها از طائفه ترکی واندری بودند از طرف سردار محمد ایوب‌خان توسط محمد عثمان نام به‌آنها کاغذی رسیده بود که به‌زودی از ایران خواهم‌آمد و آنها مهیای بلوا و منتظر ورود سردار معظم‌الیه بودند در اوایل ماه مبارك رمضان وقایع جنگها و رویداد وطن خودرا هم شنیدند برقوهٔ خیالات واهی آنها افزوده شد. عهد و پیمان بلوا و شورش در هرات برضد امیر عبدالرحمان‌خان بستند، در صورتی که دو فوج دیگرهم از افواج ساخلو هرات با آنها هم‌قسم بودند و انتظار خبر ثانوی سردار محمد ایوب‌خان را داشتند. اما مجملی از خیالات آنها گوشزد سپهسالار هرات شده و نیز خود سپاهیان مزبور برای رفتن به‌کمك اهالی وطن‌خود عجله به‌شورش نمودند. بعد از دریافت مواجب دوماههٔ رجب و شعبان یوم جمعه سیزدهم ماه رمضان که فوج دوم هراتی برای دریافت‌مواجب به‌ارگ احضار شده بودند فوج مذکور بدون حکم احضار از سربازخانهٔ برج خاکستر معروف هرات به‌اشارهٔ تیمورشاه‌خان نائب‌سالار متفقاً به‌طور یورش نظامی متوجه ارگ شدند. سپهسالار مطلب آنها را دانسته فوراً طلب استعداد از فوج حاضر هراتی نمود. سپاهیان فوج مذکور بلاتأمل[1] از

۱ــ اصل : بلاتحمل.

تخته پل ارگ عبور نموده به‌محافظت سپهسالار در اطراف بروج ارگ سد راه فوج یاغی شدند. شورشیان که اینطور اقدامی از هراتیها دیدند به‌این طرف خندق صف‌کشیده بنای بدحرفی را به‌سپهسالار گذاشتند و به‌جبه‌خانه و انبار ذخیره قشونی حمله بردند. سایر کابلیهاهم با آنها متفق شدند و صندوقهای تفنگ ته‌پر را که از کابل آورده بودند مع کارتوس[۱] زیاد به‌تاراج بردند و غارت سختی شد حتی فوج قندهاری مقیم هرات متوجه انبار آذوقهٔ سپاه شده معادل ده خروار روغن به‌یغما بردند.

محاربهٔ نهم : دراین فرصت سپاهیان فوج هزاری به‌طرف همراهان سپهسالار که در سربرجهای ارگ مستعد دفاع بودند شلیك‌کردند. چند نفر به‌قتل رسید؛ من جمله جوان سیدی از اهالی کرمان که به‌همراهی میرزا بیضانام جاسوس افغان به‌هرات رفته بود بی‌گناه مقتول شد.

کلنل نظام‌الدین‌خان و ژنرال اللهداد‌خان که باطناً راضی به‌این حرکت و طغیان نبودند سایر افواج کابلی را به‌زور نصایح از همراهی و شرکت در شورش بازداشتند و خودرا به‌سپهسالار رسانیدند. تیمورشاه خان نائب سالار که در بدو قیل و قال می‌خواست داخل ارگ شود وبه‌سپهسالار صدمه رساند مشارالیه را راه ندادند و او مخوف برگشته ریاست یاغیان را نیز واگذار شده از دروازهٔ خوش خودرا به‌چهارباغچه رسانید و اسبهای مهیایی که در آنجا داشت سوار و با سه‌نفر همراهان خود به‌طرف مشهد روانه شد.

فوج یاغی که از همراهی سایر افواج مأیوس شدند با اسباب واسلحه‌ای که تاراج کرده بودند روبه‌سربازخانهٔ خود آمدند. دربین راه چهارصدنفر آنها که از طائفهٔ شورشیان نبودند متفرق‌گشتند و ششصد نفر دیگر به سربازخانه رسیدند و به‌تدارك حرکت از هرات نان سفر پختند. لیکن فرامرزخان سپهسالار مردانه‌وار تدبیر به‌کار برده به‌آن فوج هراتی نان و قند و اشیاء دیگر در آن روز به‌فتوای قاضی خورانید و فشنگ زیادی

۱ــ کارتوس : فشنگ.

به‌آنها داد و دو فوج دیگرهم از افواج کابلی و غیره با شش عراده توپ به‌اتفاق آنها فرستادکه حمله‌ور به‌سربازخانهٔ فوج یاغی شوند.

سه ساعت به‌غروب مانده افواج مذکور به‌حکم دوه‌گری[۱] متوجـه سربازخانهٔ یاغیان شدند. در داخلهٔ دروازهٔ قندهار هرات ـ سرتندهٔ[۲] محلهٔ مهمندها[۳] ـ توپها را به‌سربازخانه چهره کردند[٤] و فوج هراتی با یك فوج کابلی از توپخانه جلو افتاده به‌سربازخانه رسیدند. شورشیان‌که آواز شیفور[٥] جنگ را شنیدند به‌دفاع پرداختند و چند شلیك پیاپی نمودند و از عقب‌سرهم توپچیهای کابلی که ضمناً[٦] از فوج هراتی دراین خصـوص رنجیده و با یاغیان رایگان[۷] بودند شلیك توپها را به‌جانب فوج مذکور نمودند. در آن بین بیست و شش نفر از فوج هراتی مقتول و چهارده نفر مجروح شدند. فوراً مطلب را دانسته شیفور کردند به‌توپخانه که به‌جهت دفع دشمن خودمان کفایتیم، لازم به‌آتشفشانی توپخانه نیست.

خلاصه از سپاه کابلی فقط دین محمدخان کبیتان[۸] گلوله‌از یاغیان به‌هردو قلم پایش خوردکه از آن صدمه چند یوم بعد مرد. اما از یاغیان چهارنفر به‌داخل سربازخانه مقتول شدند و سایرین از دروازهٔ کوچکـی که انگلیسها سال قبل آن وقایع در زیر گاوبرج‌خاکستر از داخل سربازخانه به‌خارج مفتوح واحداث کرده بودند بیرون شدند و خودرا به‌مزار سلطان میرعبدالواحد شهید رسانیدند. افوا جوفادار هراتی و کابلی از بالای

۱ــ دوه‌گری فرمان نظامی افواج افغان است به‌عجله رفتن (حاشیهٔ مؤلف).

۲ــ تنده : سراشیبی.

۳ــ اصل : ممندها.

٤ــ چهره کردند : نشان گرفتند ، مقابل نمودند.

٥ــ شیپور .

٦ــ ضمناً دراین‌جا و چند جای دیگر این کتاب به‌معنای پنهانی به‌کار رفته است.

۷ــ رایگان : متفق، یکدل، همرأی.

۸ـ کاپیتان، Coptain.

برج برآنها شلیك‌کرده یازده نفر از آنها را مقتول و مجروح ساختند و بعد از برج مذکور و برج خواجه عبدالله مصری دیوار خانهٔ مزار را نشانهٔ توپ قراردادند. و از دروازهٔ قندهار هم شلیك پیاپی به‌طرف مزار که شورشیان در آنجا بودند نمودند. از تمام گلوله‌های توپها به‌هنگام غروب یك گلوله به‌صندوقهٔ بام عمارت از توپ بزرگ برج خاکستر خورد و سایرین به‌در رفت. اما به‌ملاحظات چندی سپهسالار رخصت اینکه افواج از شهر خارج شوند و به‌یاغیان حمله ببرند نداد و تا دو ساعت از شب رفته به‌یاغیان از بروج شهر گلوله بارید و آنها به‌واسطهٔ عمارت و دیوارها محفوظ بودند. بعد از آنکه هوا تاریك شد از مزار خارج شده روبه‌راه روضه باغ و قصد رفتن وطن خود روانه شدند. و بسیاری از آنها دوتفنگ ته‌پر با فشنگ بسیاری همراه داشتند‌که به‌وطن می‌بردند. الحاصل فردای آن‌شب چهارصد سوار مع توپ مأمور تعاقب یاغیها شدند و در هرمنزل دو سه نفر از آنها را به‌چنگ آوردند. بعد محنتها و مشقتهای زیاد پانصد و چهل نفر تحت ریاست کوماندان نظامی خود که با آنها متفق بود به‌ترك واندر رسیده به‌یاغیان عمدهٔ آن محل ملحق شدند.

صبح روز این واقعه مؤلف با چند نفر همراهان و اقوام خود اول به‌مزار سلطان‌میرعبدالواحد شهید رفت. پنج نفر از مجروحین سخت سپاه یاغی را آنجا افتاده دید‌که گلوله‌کاری به‌آنها خورده بود و خون زیادی از بدن‌شان رفته، افتادگی و زخمی بودن آن بیچاره‌ها کم بوده‌که سارقین بی‌انصاف صبحدم آن شب به‌سروقت آنها رفته لباسهای آنها را درآورده بودند و این مطلب بسیار نامردی بود. در تفحص گوشه و کنار چند بسته فشنگ دیده شد که در نقب گذاشته بودند. مؤلف به‌همراهان خود گفت برداشتند و داخل به‌شهر شدیم. بازار آشفته بود و کابلیها از هراتیها کینه در دل داشتند و لندلند می‌زدند‌که چرا دیروز هراتیها به‌سپهسالار همراهی کردند.

از آنجاکه به‌چهارباغ حکومت آمدیم سپهسالار را دیدیم‌که تازه از

ارگ آمده به‌دربار نشسته مبارکباد در فتح او گفته فشنگـها را تسلیم نمودیم. دراین‌موقع تفنگ و فشنگ زیاد که به‌دست اهالی وسپاهیان افتاده بود می‌آوردند و تحویل می‌دادند و جارچیان با احمدعلی‌خان کوتوال برای اعـلان امنیت مأمور بازارها شدند. الحق روز قبل آن‌هم بـرای نگهداری صندوقخانه احمدعلی‌خان[1] کفایت زیاد به‌خرج داده بود و خدمت و صداقت نمود.

تیمورشاه‌خان نائب سالار که هنگام شورش به‌طرف ایران رفته بـود در منزل شبش دروازده فرسنگی هرات عطامحمدبیگ حاکم آن نقطـه مشارالیه را دیده به‌عنوان مهمانی به‌منزل خود برد. شب که خبر شورش شهر رسید او را با همراهانش دستگیر نموده به‌سپهسالار و حکومت هرات اطلاع داد. مأمورین چندی آمدند. نائب سالار را گرفته به‌هرات آوردند وبه‌کابل فرستادند.

القصه هرات به‌این‌ترتیب منظم شد ولی جسته‌گریختگان هر بوم و بر با سپاهیان یاغی که از هرات رفته بودند ملحق شده در نواحی اندر وبه‌نقطهٔ مرغاب که عموم یاغیان غلجائی بودند رسیدند و مهیای جدال با جنرال غلام‌حیدرخان شدند. مشارالیه نیز با عساکر خود در نقطه دند آب که آنجا را آب ایستاده‌هم می‌گویند با طایفهٔ ترکی و هوتکی مصاف سختی داد ومختصر فتحی نمود و به‌طرف مرغاب که معسکر یاغیان بود شتافت. و در آن ایام که خبر شورش هرات و حرکت و الحاق سپاهیان فوج یاغی به‌یاغیان ترکی واندری گوشزد امیر عبدالرحمان‌خان شد فوراً دو فوج پیاده نظام و چهارصد سوار رساله در ماه شوال از کابل به‌امداد جنرال غلام‌حیدرخان فرستاد. به‌هفتم ماه ذیعقده هردولشکر به‌هم رسیده و در ۱۲ ذیعقده با دسته‌ای از یاغیان که به‌کمك شورشیان دیگر می‌رفتند تلاقی کرده فتح نمودند و پس از این فتح یاغیان را تاب مقاومت نماند و در هر

۱ـ احمدعلی‌خان از طایفهٔ جوانشیرکابل و خواص خیرخواه امارت افغانستان بود (حاشیهٔ مؤلف).

نقطه طرف شدند ژنرال مذکور برآنها غلبه نمود تا اواخر ذیعقده ازبسیاری بی‌نظمی و نداشتن خوراکه جمعیت یاغیان پراکنده و پریشان شدند و ملا عبدالکریم فراراً به‌کرم رفت و فضل‌الله برادرش مقتول گردید. جنرال غلام حیدرخان بعضـی از سپاه را مأمور اقامت به‌محل سکنای یاغیان‌نموده خودش با بسیاری سپاه عازم کابل شد. امیرعبدالرحمان روز ورود مشارالیه پروانه‌خان را با جمعی لشکریان [به] استقبال اوفرستاد ونشان الماسی به‌او مرحمت‌کرد و تیمورشاه خان را که از هرات‌محبوسانه به‌کابل آورده بودند به‌بدترین عقوبتی مقتول ساختند.

[رفتن ایوب‌خان به‌سوی هرات]

هم‌دراین روزها سردار محمد ایوب‌خان از طهران عزم حرکت به‌طور فرار نموده چند پاکت سربسته به‌تاریخ چند روز متصل از ایام آتیه که بیان حالت نقاهت او را داشت به‌نام مشیرالدوله نوشته به‌خانه گذاشت و خودش با هفده سوار از طهرا ن‌بدون اجازهٔ اعلیحضرت پادشاه ایران عازم سمت خراسان شد و قبل از حرکت خود به‌اتباع و صاحب‌منصبان فراری‌که در خراسان داشت ابلاغ کرده بودکه به‌فلان روز با اسب ویراق مسلح در فلان نقطه حاضر باشید که ماهم آمده متفقاً به‌هرات بـــرویم. حضرات مذکور در خراسان‌به‌تهیهٔ و تدارك اسب واسلحه [مشغول] شدند. اما سردار مذکور در بین راه به‌چند نقطه سیمهای تلگراف را قطع کرده شتابان رهسپار سمت مشهد بود. راه‌بلد نابلد او از عجله و بیم راه‌گم‌کرده سردار و همراهان او را به‌طرف جندق اصفهان برد و چند روز درآن بیابان سرگردان شدند. وقتی‌که[1] فهمیدند راه غلط شده به‌نقطهٔ اول مراجعت‌کردند. بعد روانهٔ مقصد شدند و این مطلب باعث تفرقه و یأس منتظران مشهد و هرات شد. اولا انگلیسها به‌طور سختی از دولت ایران

۱ــ اصل : که وقتی.

مطالبهٔ گرفتاری سردار معظم‌الیه را می‌نمودند وثانیاً وقایع‌نگاران خفیه وآشکار افغانستان به‌امیرعبدالرحمان‌خان راپورت حرکت سردار و بیان حال را دادند. به‌عجلهٔ تمام از طرف ایران به‌عموم امراء سرحد شرقی خراسان امر شدکه مواظب راهها [بوده] و به‌گرفتاری سردار محمد ـ ایوب‌خان اقدام نموده مستعد باشند. و حکومت و سپهسالار هرات‌هم فوج رسالهٔ ترك سوار را که به‌سرحد غوریان ساخلو بودند به‌شهر احضار نمودند و در عوض فوج رسالهٔ «چهار یاری» را با پانصد سوار تحت ریاست اقه[1] میراسماعیل و صاحب‌منصبان نظامی دیگر به‌غوریان فرستادند و سوار وپیادهٔ زیادی نیز به‌سایر سرحدات‌که محل عبور از طرف ایران بود مقرر داشتند و دو فوج پیاده نظام از سپاه هرات مأمور حرکت و اقامت تا نقطهٔ شبش نمودند.

در آن اثنا سردار معظم با همراهان سفر خود در علاقهٔ خواف رسید. درسر اصطخر آبی فرود آمدند و آدم به‌قراء خواف فرستادندکه اشیاء خوراکی و علوفه برای اسبان حاضر نماید. کدخدایان قراء راپورت ورود آنها را به‌میر درویش‌علی‌خان حکمران خواف دادند. مشارالیه با سوار و استعداد آماده‌ای‌که داشت قصد محاصرهٔ سردار را نمود. سردار ویاران او فهمیده یك ساعت قبل از رسیدن سواران آنها سوار شده به‌طرف کنارهٔ نمکسار متوجه شدند و خودرا به‌نقطهٔ کلند و چشمهٔ مناب رسانیده و آب چشمه را به‌ضبط خود درآوردند و اسبها را به‌چرا سردادند. متعاقب آنها به‌فاصلهٔ یك ساعت چهارصد سوار سرحدی خواف و باخرز با بیرق افراشته و میردرویش‌علی‌خان و از طرف هرات نیز فوج رساله و سوارهٔ هرات که در حراست و گردش بیابان مشغول بودند رسیدند در حالتی‌که تمام اسب و آدم آنها تشنه و قریب به‌هلاکت بودند چون در آن نواحی آب خوردن جز در آن چشمه به‌هم نمی‌رسد. سردار و همراهان او هم با اسلحهٔ ممتاز سرچشمه راگرفتند و کوهسار مرتفع نیز در جنب آن چشمه است‌که قدرت

۱ــ اقه مرادف آقا.

وامکان حمله لشکریان طرفین نداشتند. ناچار رسالهٔ افغان به‌علامت بیرون و آواز شیفور سلامی کامل به‌سردار معظم گرفتند و استدعاکردند که تو شهزادهٔ ما مردمی، اسبها و خودمان را از تشنگی‌نجات بده، بعد آنچه بفرمایی اطاعت. سردار را برآنها رحمت آمد. اسبهای خودرا در آنجا گذاشته و خودش با همراهان قریب پنجاه قدم از دامن به‌ارتفاع کوه بالارفتند و صدا زدند که سوارهٔ افغان و ایرانی همه بی‌باك بیائید و خود را سیراب کنید. سواران به‌محض استماع این سخن مثل مور و ملخ‌روی آ ب‌ریختند، چون قلیل آبی است و بیست قدم بیشتر آبشار ندارد. قریب دو ساعت مرد و مرکب افغان و ایرانی گرفتار آب‌خوردن بودند و اسبها اینقدر آشامیده بودندکه از رفتار وحرکت باز ماندند. در آن اثنا سردار معظم‌الیه یکی از پیشخدمتهای خودرا با قرآنی از بالا نزد رؤسای سپاه افاغنه فرستادکه هرگاه از صدق دل با من هم‌عهد شده‌اید این قرآن را بوسیده مهر نمائید تا موجب اطمینان من بشود. پیشخدمت وقتی به‌پائین رسید قرآن را رؤسا گرفته بوسیدند و خود آورنده را هم دستگیر نمودند. سردار از بالا آواز دادکه قاصد را بند و زندانی نیست، به‌مفاد [آیهٔ] کریمه که حق‌تعالی می‌فرماید ماعلی‌الرسول الاالبلاغ هرگاه قبول‌پیمان نمی‌کنید آدم مرا نگیرید. صاحب‌منصبان سوار هرات‌که هرکدام نطق مخصوصی ایرادکردندکه دا ل‌عداوت بود. عظیم نام رساله که به‌نشأهٔ چرس[1] مبهوت بود سخنان لغو نسبت به‌سردار و همراهانش گفت. مشارالیهم‌که هریك در غیرت و شجاعت یگانهٔ دهر بودند طاقت به‌استماع نیاورده صدا زدندکه ای سواران ایرانی! چون ما نمك دولت ایران را خورده‌ایم و به‌قتل و صدمهٔ شمایان‌راضی نیستیم شما از میان سپاه افغانستان به‌یك کنار بروید که اینك شروع به‌جنگ خواهد شد.

سواران باخرزی و خوافی بـه‌زودی خودرا کنار کشیدند و سردار

۱ــ چرس : حشیش.

معظم‌الیه اولین تفنگی که زد گلوله‌اش به‌دهان آن چرسی[1] خورد و گلولهٔ تفنگ دوم به‌پیشانی سعید محمدخان ممیز کی مروی وارد آمد و جنگ درپیوست. نعش سیدمحمدخان درمیان چشمه افتاد و سواران افاغنه اسپهای خود را گذاشته متفرق شدند و ده اسب و بیست و دو آدم به‌قتل دادند و از طرف سردار با اینهمه شلیك پیاپی افاغنه فقط سردار محمد-نعیم‌خان زخم گلوله برداشت و به‌دونفر از صاحب‌منصبان هم جزئی جراحتی رسید.

القصه سپاه افاغنه که از این‌طرف حریف نشدند به‌میدان دورجمع‌آوری کرده یك دسته پیاده از طرف مشرق و پشت‌کوه بالارفتند و به‌بالای سر سردار و همراهانش نقطه‌ای را متصرف شدند وگلوله‌ریزی از طرفین درکار بود الی دو ساعت از شب رفته. آن‌وقت سردار به‌همراهان خود گفت: دو نفر جانفدا می‌خواهم که با خصم طرف مجادله باشند تا ما خود را به‌خاك ایران برسانیم.

همراهان سردار در این نقطه از این قبیل بودند:

نائب سالار، حفیظ الله‌خان، ژنرال تاج‌محمدخان ولد ارسلان‌خان غلجائی، برکت[2] محمدنورخان، دو نفر از سرداران درانی، دونفر پیشخدمت و دو نفر از کبیتانهای[3] سابقش و سایرین مستخدمین اجزاء مذکور بودند. امیر محمدخان پیشخدمت و محمدنورخان با یك نفر دیگر قبول جانفدایی کرده در آن محل ماندند و سردار با سایر همراهان میان اسبهای افاغنه درآمده چند اسب خوب انتخاب کردند و سوار شده رو به مراجعت‌به‌سمت ایران نهادند، چون به‌اسبهای خودشان تاب سواری نمانده بود.

الحاصل آن سه نفر تا صبح به‌تفنگ زدن مشغول بودند. وقتی صبح

۱ــ چرسی : معتاد به‌حشیش.

۲ــ برکت ظاهراً همان برگد brigadier است.

۳ــ کبیتان : کاپیتان Captain

دمید، محمد نورخان‌هم با نوکر خود به‌اسبی سوار شده به‌داخلهٔ خاك هرات رفت‌و یك نفر دیگر باقی ماند. آن هم یك‌ساعت از آفتاب گذشته دستگیر شد و در محل اقامت سردار که فشنگ زیاد و تقریباً چهارصد عدد مسکوك طلا ریخته بود و مخصوصاً برای اظهار استطاعت گذاشته بودند تماماً به‌ضبط سپاه افاغنه درآمد و به‌تعاقب سردار تا خاك ایران رفتند و رد را بردند تا نقطه‌ای که سردار خرگوشی صید کرده بود. بعد از آن‌رو به‌مراجعت نهادند و تفصیل را به‌هرات راپورت داده آن اسیر را هم فرستادند.

برکت نورمحمدخان که یکی از شجاعان عالم بود و داخلهٔ هرات تا نقطهٔ پاشدان سه فرسنگ آن‌طرف شهر هرات رفته به‌خانهٔ یکی ازآشنایان سابقی خود ورودکرده بود. سپهسالار و حکومت اطلاع یافته انبوهی به‌گرفتاری او فرستادند. مشارالیه در منزل میزبان خود محاصره ماند. اما مردانه‌وار بیرون آمده با تفنگچهٔ ششلوله دو نفر را کشت. در آن وقت چند زخم گلوله بر او وارد آمده دستگیر شد و اورا به‌شهر آورده شکمش را دریده به‌سقف چهارسوق آویختند.

از این طرف سردار محمد ایوب‌خان به‌عشر دوم محرم سال بعد با تغییر لباس وارد ارض اقدس شد. مؤلف نیز جهت انجام کاری و مخصوص زیارت از هرات آمد. سراغ سردار را در منزل سردار محمد هاشم‌خان داشت. روزی که عموم اعیان خراسان و افغانستان به‌دیدن معظم‌الیه رفتند، مؤلف حضور پیداکرده استماع سرگذشت سردار را می‌نمودکه می‌گفت: پس از مراجعت به‌سرحد خواف همراهان من هرکدام به‌سمتی افتادند و جهت تفریق، تشنگی همراهان و بی‌آبی آن صحرا بود. اثر اراضی شوره‌زار و نمکسار هم عطش را زیاد می‌کند. در بیابانی رسیدم که جز دو نفر همراه نداشتم. شدت تابش آفتاب و تشنگی مرا بیحال‌کرد. سایه و سرپناهی هم به‌هم نمی‌رسید. در سایهٔ بته خاری سرم را گذاشتم وبیحال شدم. یکی از نوکران اسبها را نگهداشت و دیگری در بیابان به‌جستجوی

آب رفت. پس از ساعتی شبانی را پیدا کرده قدری دوغ و آب تحصیل نموده آورد. خوردیم و روبه‌راه نهادیم تا به‌آبادی رسیدیم.

[سرکشی سردار محمداسحاق‌خان]

در سنه ۱۳۰۵ مسیحی مطابق ۱۸۸۸ مسیحی سردار محمداسحاق‌خان پسرعموی امیرعبدالرحمان‌خان [و] پسر مرحوم امیر محمد اعظم خان که والی ترکستان ازبك و در سلسلهٔ فقر به‌طریقهٔ قادری قدم نهاده بود، با بزرگان بلاد ترکستان بنای سلوك و آمیزش و محبت را گذاشته اوامر سختی که از امیر عبدالرحمان‌خان می‌شد انجام آن را به‌طفره و اهمال می‌گذرانید و نمی‌خواست که غیر رأی خودش تکلیفی به‌اهالی ترکستان شده باشد. لهذا امیر عبدالرحمان‌خان بنای سختی را گذاشته ومأمورین چندی به‌مرکز حکومت او فرستاد که دخالت در امورات نموده رواج حکم امارت را بدهند. آن‌هم رنجیده خاطر شده سران سپاه و بزرگان ترکستان را با خود متفق و هم‌عهد ساخته برضد امیرعبدالرحمان خان اقدام نموده و علم اقتدار افراشت و ولایت خود را به‌امارت تبدیل کرد و عموم اهالی ترکستان معظم‌الیه را امیر خطاب کردند و راپورت‌این مطلب به‌امیر عبدالرحمان‌خان رسید و در کابل به‌تهیه وتدارك سپاه فراوان و دفع سردار محمداسحاق پرداخت.

[سپردن رکن‌الدوله ایوب‌خان را به‌قونسول انگلیس]

در ماه صفر این سال حکمی از دارالخلافه به‌نواب والا رکن‌الدوله والی‌خراسان صادر شد که سردار ایوب‌خان را با همراهانش دستاخ نظر نموده به‌قونسول انگلیس مقیم مشهد بسپارد. و چون انگلیسها به انواع تدابیر رأی رجال دولت علیه ایران را از نگهداری سردار محمد ایوب‌خان وهمراهانش منصرف نمودند و مقصودشان این بودکه سردار معظم‌الیه را از ایران به‌هندوستان ببرند و تحت‌الحفظ خود نگهدارند، برای اظهار

تهدید همیشه نسبت به‌امیرعبدالرحمان. یعنی شیری به‌زنجیر داشته باشند که اگر ببر موافقت با رأی آنها نکند شیر را به‌مخالفت او وادارند و بدین لحاظ همیشه در قید اطاعت آنها باشد و هم بیشه [را] که به‌ببر سپرده‌اند از حملات شیر ایمن گردانند.

القصه نواب رکن‌الدوله چون دید همراهان سردار جمعی شجاعان مسلح و دلیران نامی افغانستان‌اند تدبیری کرده فوج مسلحی درتوپخانهٔ ارض اقدس مخفی نمود و جمعی از اجزاء و سربازان و سواران حاضر رکاب خودرا به‌اطراف دارالحکومه واداشت و سردار معزی‌الیه را به‌ارگ احضار نمود، بدین امیدواری که حکم حضرت‌همایونی‌شده‌به‌شما وهمراهان شما خلعت داده شود و برای رفتن به‌هرجانبی مختار باشید. سردار تمام صاحب‌منصبان و اجزاء معتنائی‌که داشت همراه خود به‌ارگ برد. وقتی نزدیك عمارت دارالحکومه رسیدند فوج مخفی شیفورزنان از عقب‌سر رسیدند و فوج پیاده و سوارهٔ دیگر از پیش‌رو تمام آنها را محاصره نموده درمیان گرفتند و گفتند: سردار تنها وارد اطاق ایالت شود. سایرین‌هم تماماً یراق و اسلحه‌ای که همراه دارند تسلیم نمایند. سردار بی‌باکانه به‌ملاقات والی رفت و همراهانش‌که متجاوز از دویست و پنجاه نفر بودند لاعلاج اسلحهٔ خودرا دور انداختند. واستدعای بیان مقصود ایالت‌را نمودند جواب به‌آنها داده شدکه تاکنون در حفظ و حمایت دولت ایران بودید، از حالا باید سپردهٔ نمایندگان دولت فخیمهٔ انگلیس شوید و نگهداری و مخارج خودرا از آنها بخواهید، و به‌هرکجا شما را بخواهند ببرند مختارند.

سردار محمدایوب‌خان ناچار قبول نمود، چراکه دیگر رونداشت بعد از فرار مجدداً به‌طهران برود و شرفیاب حضور اعلیحضرت شاهنشاه ایران شود و بعضی ملاحظات دیگر نیز در ضمن بودکه معزی‌الیه به‌جنرال مکلین انگلیس قونسول مقیم مشهد تسلیم شد و ارادهٔ حرکت از راه طهران وبغداد به‌طرف هندوستان نمودند، و از خراسان پس از چند یوم رفتند

و مخارج راه آنها تماماً از قونسولگری انگلیس منظور شد.
سردار محمد هاشمخان و سردار محمد طاهرخان پسران سردار محمد شریف‌خان که مهاجرت به‌خراسان نموده واملاك و مزارع و منازلی در مشهد داشتند به‌تصدیق اهل خبره وجه املاك آنها نیز از قونسولگری داده شد و حکماً به‌اتفاق سردار محمد ایوب‌خان از ایران متوجه‌هندوستان شدند.

[تعیین حدود خواف و باخرز]

محمدآقانام لنگ اولاد حسنخان شاملو که چندی قبل از مشهد به‌هرات رفت و قبالجات قدیمی که صحت و سقم آنها معلوم نبود از قنوات و مزارع بایرهٔ سرحدی خواف و باخرز تقدیم حضور عبدالرحمان خان نمود . من‌جمله از نقطهٔ هشتادان بین کرات و غوریان در آن قباله‌ها بعضی قنوات درج بود، باعث اختلاف حدود معینه سرحدی ایران وافغانستان شد وافاغنه به‌ضبط تمام هشتادان اقدام کردند و ایران‌هم به‌ملاحظهٔ حدود و ثغور سایر نقاط به‌آبادی موسی‌آباد و خوش‌آبه سرحد خواف و ایوبی و قنوات هشتادان سرحد باخرز که ضمیمهٔ ملك‌خود می‌دانستند پرداختند ومذاکرهٔ تخطی افاغنه را بادولت انگلیس نمودند. لهذا ازطرف دولت فخیمهٔ انگلیس ژنرال مکلین قونسول مشهد مأمور تعیین سرحدات مزبور شد و از دولت علیه ایران جناب میرزا محبعلیخان ناظم‌الملك کارگزار خراسان که سید جلیل و امین دولت بود با جناب میرزا جهانگیرخان خلف ارجمند خود ومیرزا محمدعلی‌خان سرتیپ مهندس بامیرزا عبدالرحیم‌خان کاشف‌الملك حالیه خلف ارشدش و نواب حاجی مهدیقلی میرزای سهام‌الملك برای فیصلهٔ این مطلب مهم روانهٔ باخرز شدند.

واز امارت افغانستان جنرال غوث‌الدین‌خان با دو سه نفر از قضات وخوانین محترم هرات بدان نقطه مأموریت یافتند. و با هرکدام مختصر اجزایی از ملکی و نظامی همراه بودند که اگر کار به‌مجادله بکشد خالی از

استعداد نباشند.

اجتماع مأمورین مذکور به‌سرحد مزبور شده متجاوز از پنج‌ماه طول کشید. تا اواخر سنه ۱۳۰۵ تعیین حد وسنون سرحدی خواف و باخرز از طرفین شد. بدین قرارکه :

قنوات عمدهٔ هشتادان در تصرف ایران باقی مانده و یازده رشته قنات بایره و غیره به‌ضبط افاغنه درآمد و نقطهٔایوبی‌نیز در ید ایرانیان ماند و بروج علامت را همه‌جا ساخته رو به‌نمکسار بین خواف و غوریان پیش می‌رفتند، تا نقطه‌ای‌که او را تیغهٔ یال‌خر می‌گویند و چشمهٔ زنگل آب در نزدیکی آن است به‌کنار نمکسار علامت را روی آن تیغه گذاشتندکه سمت غربی آن ملك ایران باشد و جانب شرقی جزو افغانستان شود. قراردادنامه به‌همین تعیین با فصول چندی نوشته رد و بدل نمودند و از طرف ایران علیمردان‌خان نصرت‌الملك حکمران ایل‌تیموری مأمور آبادی هشتادان‌شد، وقلعه‌ای در آن نقطه ساخت موسوم به‌کلاغ پرده. و نیز میرمحمدصدیق‌ـخان پسر میر منصورخان خوافی اقدام به‌آبادی مزارع موسی‌آباد وخوش‌آبهٔ سرحد خواف‌که ملك موروثی اوست نمود. و مأمورین دولتی در اواخر این سال عزم حرکت از سرحدات مزبور نموده هرکدام به‌جانب مقصد خود شتافتند.

توضیح آنکه عموماً شهادت ملکیت را از قبور اموات خواستندکه در لوح قبرستان اگر اسامی اموات ایرانی باشد ملك ایران و اگر افغان باشد جزو افغان محسوب شود. اجزاء انگلیس شبانه لوحی درآوردند ازقبرستان کهنه‌که نوشته بود فلان زید باخرزی، اما به‌تدابیر مخصوص او را تغییر داده فلانی نام غوریانی نوشتند.

محاربهٔ دهم

[جنگ سردار محمداسحاق‌خان با سپاهیان امیرعبدالرحمان‌خان]

در سنه ۱۳۰٦ هجری مطابق ۱۸۸۹ مسیحی مطلب مهمهٔ افغانستان حرکت سردار محمداسحاق‌خان از ترکستان ازبك به‌قصدجنگ با امیر ـ عبدالرحمان‌خان و تسخیر کابل بود که به‌همراه خود چهار فوج پیاده‌نظام وبیست و چهار عراده توپ و صد و پنجاه نفر توپچی و دو فوج رساله و پنج بیرق خاصه‌دار و دوهزار سوار داشت و نیز دو فوج پیاده نظام تحت حکم جنرال نجم‌الدین‌خان و سردار دلاورخان مقدمةالجیش فرستاد.

و صاحب منصبان و خوانین نظامی کـه همراه سردار معظم‌الیه بودند :

سردار محمداسماعیل‌خان پسرش رئیس قشون بودکه به‌فتح شبرغان مأمور شدو بعد از تسخیر آن نقطه متوجه میمنه گردید، به‌جلوگیری و دفع جنرال رستم‌خان که از آن‌طرف می‌آمد. و نبودن او در اردوی پدر باعث صدمات زیاد شد و جنرال محمد حسین‌خان بربری الاصل و طیقون‌شاه‌خان ژنرال وافراسیاب‌خان کرنیل و فضل‌الدین‌خان کرنیل و میرزا یعقوبعلی‌ـ خان و میرزا علی‌گوهرخان و بعضی خوانین دیگر در رکابش حضور داشتند. و در بلاد ترکستا ن‌آنچه قشون متفق‌الرأی دارا بود متجاوز از پنج فوج سپاه پیاده نظام و یك فوج رساله و هزار سوار و شش بیرق خاصه‌دار نبودند، اما اهالی ترکستان ازبك مایل همراهی و طالب فتح سردار بودند.

و نیز در آن روزها جنرال شربتعلی‌خان‌که فرستادهٔ سردار محمدـ اسحاق‌خان بود در میمنه سپاهیان را به‌خود متفق ساخت. اما رستم‌خـان ژنرال امیرعبدالرحمان‌خان مأمور میمنه شد و با عجلهٔ تمام در آن شهر ورود نمود و سپاهیان را به‌مواعید امیر عبدالرحمان‌خان امیدوار نمود و شربتعلی‌خان‌را دستگیر کرده به‌طرف هرات فرستاد و دربین راه سیدحسن

نام رسالۀ کابلی او را کشت. و این خبر گرفتاری شربتعلی‌خان برقدرت امیر افزود.

از آن طرف امیرعبدالرحمان‌خان لشکری مرکب از چهار فوج رساله ونه فوج پیاده‌نظام و شش بیرق‌خاصه‌دار و بیست و چهار عراده توپ از راه بامیان مأمور دفع و جلوگیری سردار محمداسحاق‌خان نمود، در تحت ریاست جنرال کتال‌خان و کوماندان عبدالحکیم‌خان و جنرال فیض‌محمد-خان و کرنیل عبدالحیات‌خان که صاحب‌منصبان عساکر مذکور بودند و هزار سوار از نظامی و ملکی مقدمةالجیش فرستادند. و پس از چند روز متعاقب آن چهار فوج پیاده نظام از سپاه خاصۀ حضور مع دوازده عراده توپ تحت فرمان غلام‌حیدرخان نائب‌سالار و میرسید شاه‌خان جنرال از تشیع کابل که مایۀفتح شد و دو رجمنت رساله‌که عبارت از هفتصد سوار باشد مأمور محاربۀ سردار محمداسحاق‌خان نموده از کابل روانه داشت، اما مقدمةالجیش اردوی بزرگ سپاه امیرعبدالرحمان‌خان در نقطۀ دشت سفید به‌سی‌فرسنگی کابل‌با طلایۀ سپاه سردار محمداسحاق‌خان تلاقی کرده محاربۀ سختی نمودند. پس از کشتار زیاد طرفین‌که‌اردوی بزرگ‌رسید عساکر سردار محمداسحاق‌خان باکمال رشادت یکی از قلعه‌جات را سنگر قرارداده خود را محافظت نمودند. اما نجم‌الدین‌خان جنرال با سردار دلاورخان فرستادگان سردار محمداسحاق‌خان دراین نقطه دستگیر شدند. واز آن دشت سپاه امیرعبدالرحمان‌خان بلاممانعت به‌سمت ترکستان عبور نمودند. هم در آن روزها امیرعبدالرحمان‌خان سردار عبدالله خان توخی را از بدخشان و قطغن که حاکم آن نقاط بود با چهار هزار سپاه پیاده و سواره مأمور امداد و پیوستن به‌لشکریان کابل نمود. سردار مزبور با سپاه مذکور با عجلۀ زیاد حرکت کرده عازم محل مأموریت خود شد و اردوهای عساکر امیرعبدالرحمان‌خان یوم ۱۶ محرم ۱۳۰۶ در نقطۀ ایبک★ به یکدیگر پیوستند وبه‌تاریخ ۲۲ محرم به‌درۀ غزنی گک سه فرسنگی تاشقرقان باسپاه سردار محمد اسحاق‌خان روبه‌رو شده، جنگ شروع کردند

★ــ اصل: هیبک.

و توپخانهٔ طرفین به‌جانب یکدیگر بنای آتشفشانی را گذاشتند. لمؤلفه :

در آن دره لشکـر بیاراستند زجا از پی رزم هم خاستند[1]
بـه آرایش لشکـر بی‌شمار سپهـدار کابل زسمت یسار
برآراست‌توپ‌وبرافراخت‌چنگ که با جیش‌بلخ اندرآید به‌جنگ
زتیغ و تفنگ اندرآن رزمگاه زمین گشت‌رخشان‌ترازمهروماه
سران سپه را زفریاد کوس، رخ‌لاله‌گون گشت‌چون‌سندروس
دلیران کابل زمین هریکـی نمایندهٔ بیش از اندکـی
شجاعان فوج هری زان میان همـه در پی نیکنامی روان
مهیا سراسر به‌جنگ و جدال چو لب تشنه جویای آب زلال
وزآن سوی صاحبدل کامـران سپهـدار افواج اسحاق‌خـان
صفی بست با لشکر کینه خـواه به‌دشمن شد از هرطرف سدراه
صف آرایی آن سپاه گـران درافگند شوری بـه نام‌آوران
سوار وپیـاده چو شیر وپلنگ مسلح روان رو به‌میدان جنگ
علمها ز هرسو بـرافراختند، به‌پیکار هم اسب‌کین تاختند
نخستین زانبوه جیش یمین ، در آمد سواری چو شیر عرین
به‌هیکل قویتر ز دیوان قاف طلبکار همرزم انـدر مصاف
به‌دستش یکی تیغ چون آفتاب مسمی بـه‌کرنیل افراسیاب
میان دو لشکـر به‌میدان ستاد زبان را به‌هل‌من مبارز گشاد
بگفتا کـه ای افسـران امیر بیایید میدان پی‌دار و گیر
منم نـوکر شخص اسحاق‌خان به‌اقبال او گشتـه‌ام هم‌عنان
به بدخواه او حاضرم بهرجنگ که کوبم سر دشمنش‌را به‌سنگ
ز لطف خدای جهان آفـرین کمربستم اکنون به‌پیکار وکین
نتابم رخ از جنگ نام آوران نترسم زخیل سپاه گـران
شما را بود عبدرحمن امیـر زسردار و افسر صغیر وکبیر
هرآنکس بود مایل جنگ من درآیدبـه میدان بهآ هنگ من
گذارد قدم در صف کارزار هنر یاد گیرد زمردان کار

۱ـ منظومه علاوه برفوائد تاریخی، قوت طبع مؤلف را نشا ن‌می‌دهد.

ز صاحبدلان سپاه امیر — نشد کس به‌میدان پی‌دار و گیر
مگر نامداری به‌رخ چون قمر — که والا گهر بود و نیکو سیر
ز سادات کابل به‌منصب جتن — دلارام‌وخوش‌وضع‌ونیکوسخن
درآمد شتابان زخیل سپاه — غضبناك رو جانب رزمگاه
ز آل نبی(ص) میرآقا به‌نام — یکی تیغ رخشنده‌اش در نیام
دلیر و هنرور چو سام سوار — به‌سرپنجهٔ خویش امیدوار
که در غزوهٔ پنجده بیدرنگ — دلیرانه با روسیان کرد جنگ
زنام‌آوران بود رزم آزمای — یکی توسن ابرشش زیر پای
چو شیر اندر آمد به‌آوردگاه — نظاره کنان از دو جانب سپاه
چو دیدش برخویش افراسیاب — بگفت ای نکو چهرهٔ بدرکاب
نه مقصود من بود پیکار تو — نه همرزمی من بود کار تو
به‌میدان از آن آمدم بی‌درنگ — که آید سپهدارم از بهر جنگ
به‌یك حمله جانش نمایم تباه — به‌چشمش کنم روز روشن سیاه
کز آن قصه در صفحهٔ روزگار — بماند به‌هرکشوری یادگار
تو آل رسولی و من چاکرم — زجان بندهٔ درگه داورم
به‌جان توأم تیغ باشد حرام — کنون جانب لشکر خود خرام
گران حرفش آمد به‌آن نامور — بگفتا که ای ملحد خیره سر
سپهدار ما را از آن است ننگ — که تنها شود هم‌نبردت به‌جنگ
منش پیش‌جنگم دراین کارزار — بیا تا بگردیم مردانه‌وار
از این گفته افراسیاب دلیر — برآشفت چون پهلو شیر گیر
بیاراست‌تیغ وبر افراخت دست — بگفتا که ای سید خود پرست
کنون حاضرم از برای ستیز — بزن ضربتت را به‌شمشیر تیز
که گر پیشدستی شود زان من — تو را سر نماند به‌اقلیم تن
زتقریر او سید حق پرست — زغیرت‌خروشید چون‌پیل‌مست
برآورد شمشیر کین از غلاف — چو خیل دلیران به‌روز مصاف
بیفشرد پاهای خود در کاب — سپر بر سر آورد افراسیاب

بزد تیغ را آن قریشی نسب
به‌بدخواه سلطان خود از غضب
سپر مانع تیغش آمد چنان
که اندر دم آب سنگ گران
سر تیغ آن اندکی رفت پیش
وزآن جبههٔ دشمنش گشت ریش
پس آنگاه مردانه گردن گشاد
به‌جای سپر سر دم تیغ داد
چو شمشیر خصم اندرآمد فرود
تو گویی سر او به‌پیکر نبود
بیفتاد از اسب تن واژگون
شداز جوهر جان خود غرق خون...
ریاضی به تاریخ سحر آفرین
چنین داده تفصیل آن رزم کین
که چون میر آقای فرخنده نام
نگون گشت از توسن خوش خرام...
در آندم سواران کابل زمین
به‌خونخواهی آن سعادت قرین
سوی رزمگه اسب کین تاختند
لوای دلیری برافراختند
که برقاتلش حمله‌آور شوند
به‌نیروی یزدان مظفر شوند ...
ولی فوج قزاق اسحاق‌خان
به تیغ و تفنگ و عمود گران
رسیدند از هرطرف چون عقاب
نمودند یاری به‌افراسیاب ...

چون لشکریان سواره و پیاده سردار محمداسحاق‌خان هم عهد و هم قسم به‌ثبات قدم در رشادت بودند دلیرانه جنگیدند به‌طوریکه آن دو فوج رسالهٔ سردار محمداسحاق‌خان برتمام سواران نظامی طرف مقابل غلبه نموده آنها را عقب نشانیدند و افواج پیادهٔ او نیز برتمام آن سپاه حاضر میدان که از طرف امیرعبدالرحمان‌خان بودند فایق آمدند و شکست خوردگان سپاه امیر عبدالرحمان‌خان روبه‌فرار نهاده بنه وتوپخانهٔ خودرا از دست دادند و سپاه سردار محمد اسحاق‌خان مظفر و منصور به تاراج خیمه‌ها و دواب اردوی شکست‌یافته پرداختند. نظم:

...سپهدار اردوی اسحاق‌خان
از این فتح گردید بس شادمان
چو دیدند بردشمن آمد شکست
سپاهش به‌غارت گشادند دست
یکی بود از ذوق اندر خروش
یکی را پلاس و نمد روی دوش
یکی داشت صندوق زیر بغل
یکی با رفیقان به‌فکر دغل

یکی خیمه می‌برد با صد شتاب ‌ ‌ یکی قطع می‌کرد از پی طناب
یکـی را قطار شتر زیر بار ‌ ‌ یکی استری برد دیگر حمار
یکی را بسی پول آمد به‌چنگ ‌ ‌ یکی برد اسباب توپ و تفنگ
یکی مشك پر شیره دربر کشید ‌ ‌ یکی کشك سائیده برسر کشید
یکی گوسفندی به‌تاراج بـرد ‌ ‌ یکی از سران سپه تاج بـرد
زدشمن یکی اسب و جوشن گرفت ‌ ‌ یکی دبه پر ز روغن گرفت...
همه بی‌خبر از جفـای سپهـر ‌ ‌ که برروی‌شان بسته‌شدباب مهر
ریاضی به‌تاریخ گوهـر نثار ‌ ‌ چنین گفت تفصیل آن کارزار
که در دم سپاهی زسمت یمین ‌ ‌ فـرستادهٔ شاه کابل زمیـن
چو از پی به‌امداد می‌آمدند ‌ ‌ همه غرق فولاد مـی‌آمدند...
چهل صد نفر بـود تعدادشان ‌ ‌ به‌همره بسی توپ آتش‌فشان
رسیدند و دیدند آن حـال را ‌ ‌ بدانگونـه بـرگشته اقبال را
بگفتند ما را چه جنگ و جدال ‌ ‌ به‌خصمی که‌باشدشکستنش محال
بهست‌آنکه‌یکباره ازخاص وعام ‌ ‌ نماییم بـر بیرق او سلام
بدینگونه بستند عهدی متین ‌ ‌ سلامی گرفتند در دشت کین...
شتابـان فرستادهٔ نامـور ‌ ‌ که بد مولوی نام و نیکو سیر
بـه‌نزد سپهدار کابل رسید ‌ ‌ تو گویی بـه‌گلزار بلبل رسید
همه گفته‌هـای سپهدار خویش ‌ ‌ بیان کرد و آن‌گاه افتادپیش
ببرد آن سپه‌را زمیدان جنگ ‌ ‌ به‌نزدیك سردار خود بی‌درنگ
سپهدار کابل ز راه غـرور ‌ ‌ چو نزدیك سردار آمد زدور
بدیدش ستاده سواره به‌دشت ‌ ‌ همان ساعت ازمهربرکینه گشت
سوی لشکر خویشتن کرد روی ‌ ‌ بگفتا که ای لشکر جنگجوی
شما جمله مردان نام آوریـد ‌ ‌ برازندهٔ لشکر و کشوریـد
ببینید کز دشمنان یك نفـر ‌ ‌ شده رهنمای شما سر بـه‌سر...
شمامردمان‌را مگرنیست ننگ؟ ‌ ‌ که در روز پیکار ناکرده جنگ
سلامـی گرفتید و تابع شدید ‌ ‌ سوی خصم‌چون‌برق‌لامع‌شدید...

کنون گر شما را بـود اتفاق
به‌پیکار دشمن نـه‌اندر نفاق
دراین دشت سردار لشکرشکن
جدا مانده از لشکر خویشتن
قلیلـی سوارنـد همراه او
بگیریـد اطرافش از چارسو
از این وقت بهتر به‌ما فـرصتی
نشاید به‌پاس نمك خـدمتی
سپهدار را چون سخن شد تمام
کشیدند شمشیر کین از نیام
دویدند یکسر سوی مولوی
دلیران کابل بـه‌عزم قـوی
نمودند آغشته در خون تنش
که شد واژگون حالت توسنش
پس آنگاه با تیغ و توپ وتفنگ
نمودنـد یکباره آغاز جنگ
ز شلیك پی درپـی آن گـروه
چوسیماب‌لرزنده‌شددشت‌وکوه
زیاران سردار جمعی به‌خـاك
فتادند و گشتند در دم هـلاك
بـه‌سردار نام آور نیکخـواه
چوشداین‌جسارت زخیل‌سپاه...
زجیحون گذر کرد با صد شتاب
پنه برد در ملك افـراسیاب...
بیاسود از دشمن و ترس و بیم
کنون در سمرقند باشد مقیم...

القصه پیشامد کار سردار محمداسحاق‌خان این شد و کلیهٔ عیال واطفال ونقود ذخیره که داشت قبل از وقت به‌خاك سمرقند فرستاده بود، اما عمدهٔ سبب فرارش از آن میدان به‌اشتباه این بود که گمان کرد سپاهش به‌کلـی شکست خورده متفرق شده‌اند و مانعی در جلوگیری خصم نبوده، غافل از این‌که لشکریان امیرعبدالرحمان‌خان واقعاً به‌عزم سلام آمده بودند و چون او را بی‌استعداد جنگی و از سپاهش دور دیدند موقع به‌دست‌آورده فرصت را غنیمت شمردند کـه برضد او اقدام نمایند والا هرگاه سردار معزی‌الیه می‌دانست که در میدان فتح و نصرت نصیب لشکریان او شده، فرار اختیار نمی‌کرد. هرآینه از طرف دیگر [اگر] خودرا به‌سپاه فاتح خود می‌رسانید، یا به‌داخلهٔ بلاد متصرفه‌ای‌که داشت می‌رفت به‌زودی خصم‌را براو دستی نبود. ودراین مورد بی‌احتیاطی محمدحسین‌خان جنرال سپهدارش هم دخیل بود. چراکه اولا باید اینقدر بی‌باك به‌جانب دشمن

نمی‌رفت که یك‌فرسنگ و نیم متجاوز سپاه از سردار خود دور بیفتد. ثانیاً وقتی سپهدار مدعی اظهار اطاعت و سلام‌کرد می‌باید یا خود آن سپهدار را نزد خود نگه می‌داشت، یا سپاهش را توقیف می‌کرد. معلوم است سپاه و صاحب‌منصب دشمن‌که مکمل با اسلحه و توپخانهٔ ممتاز به‌جنگ بیایند تا مجبور نشوند سلام نمی‌کنند. و بعد از سلام‌هم سپاهی‌که با صاحب‌منصب جنگدیدهٔ کامل خود مستعد باشند و توپ و اسلحهٔ خودرا از دست نداده باشند و فرصت‌هم ببینند چرا برضد دشمن نکوشند ؟

الحاصل عدد مقتولین دراین جنگ از طرفین [از] هزار و نهصدنفر متجاوزبود وبه‌این تفصیل فتح کلی‌وسلطنت‌جدید قسمت امیرعبدالرحمان‌خان شد و کلك تقدیر چنین نگاشته بودکه روی داد. اما بسیاری لشکریان شکست‌خورده از سوار ورساله و غیره‌که قبل از ظهر شکست یافته بودند، به‌عجلهٔ زیاد بعضی به‌اوطان خود وبعضی به‌کابل رفتند.

از انتشار این خبر اهالی و سپاه کابل درخیال شورش شدند، لیکن فردا خبر آن فتح نمایان رسید وشلیك فراوان‌کردندکه سبب اسکات مردم بشود، و به‌تمام بلاد افغانستان مژدهٔ فتح را رساندند و دستورالعمل به‌جنگ وچراغان دادند.

اقتدار امیرعبدالرحمان‌خان در تمام نقاط افغانستان وترکستان ازبك زیاد و در تدارك حرکت ازکابل به‌سمت ترکستان ازبك شد، و درماه صفر با بسیاری از سرداران و رؤسا روانهٔ مقصدگردیدند و سردار حبیب‌الله‌خان پسر ارشد خودرا درکابل جانشین قرارداد.

[کشتار مخالفین وسوءقصد به‌جان‌امیر در مزارشریف]

وقتی امیرعبدالرحمان‌خان به‌بلخ و شهر مزار ورودکرد بـزرگان قبایل و تجار محترمی‌که با سردار محمداسحاق‌خان در آن صفحات معیت داشته و امداد اورا کرده بودند تماماً را دستگیر و مقتول نمود، و اموال

آنها را به‌ضبط خود درآورد. اما میرسلطان مراد قهندزی گریخته بــه‌خاك روس رفت. وازاین ممر مبلغهای کلی امیرمعظم‌الیه عاید داشت. و بــه غلام‌حیدرخان رتبهٔ سپهسالاری داد و قلعهٔ محکمی در نقطهٔ دهدادی[1] یك‌فرسنگی شهر مزار بنیاد و بنا نهادکه همه‌وقت سپاه‌نظامی و توپخانه و ذخیرهٔ لشکری درآن‌جا باشد.

و نیز فرمانی به‌هرات فرستادکه سه فوج جدید از جوانان لایــق نظام‌گرفته به‌زودی روانهٔ ترکستان نمایند. سپهسالار هرات سه فوج‌مذکور راگرفته مشق‌آموز نمود وبه‌ترکستان فرستاد.

روز ۱۲ ربیع‌الثانی امیر در کنارهٔ راه شوسه‌که قرب باغ جدیدی واقع است حاضر وبه‌سان دیدن افواج مشغول شد. فوج اول دفیله‌کنان دوتا دوتا از حضور گذشتند. از فوج دوم دستهٔ اول گذشت. دستهٔ دوم در عبوربودندکه بغتتاً ابراهیم‌شاه‌نام سربازچرسی[2] ازاهالی قریهٔ شیوان‌هرات، که او ورفیقش را عنفاً داخل نظام‌کرده بودند، ازصف سپاه خود را خارج ساخته به‌کنارهٔ جوییاری‌که تازه غرس اشجار شده بود به‌زمین نشست و تفنگ به‌جانب امیر دراز نموده سینهٔ او را هدف‌گلوله قرار و آتش داد. امیرکه بالای صندلی نشسته بود گلوله از زیر بغلش رد شده به‌غلام‌بچه‌ای که عقب‌سرش ایستاده بود خورد و ضارب مجدداً فشنگ به‌تفنگ گذاشت که بزند. صاحب‌منصبان نظامی حضور فرصتش نداده پیش دویدند و با تلوارها[3] وکــریجهای[4] نظامــی او را قطعه قطعه‌کردند. امیر معظم‌الیه که خاموش مانده بود به‌اشارهٔ دست خیلی سعی‌کردکه ضارب را نکشند بلکه محرك او شناخته شود، اما مفید نیفتاد. بعد به‌ایلخانی بربری‌که پشت سرش ایستاده بود امرکرد آن غلام بچهٔ بی‌گناه غرق خون‌را بردارد.

افواج اردل سواره و پیادهٔ امیرکه دراطراف دور و نزدیك حضور

۱ــ دهدادی اکنون هم قلعهٔ نظامی است.

۲ــ چرسی : حشیشی .

۳ــ تلوار : نوعی شمشیر.

٤ــ کریج: کار سرتفنگ.

داشتند به‌عجلهٔ هرچه تمامتر خودرا به‌امیر رسانیده، اطراف او را احاطه کرده روی تخت‌فیل نشانیده به‌سمت دهدادی بردند.

فوج دوم‌جدیدی هراتی‌هم تماماً خودرا تقصیری[1] دانسته، ترک‌اسلحه کرده، میان آفتاب سرها را برهنه نموده ایستاده تا دوساعت به‌غروب‌مانده که امیر معظم‌الیه دستورالعمل فرستاد که ده نفر پس فیل[2] و ده نفر پیش فیل آن سرباز نادان را دستگیر نمایند برای استنطاق، و سایر سپاهیان افواج ثلاثه معفو باشند.

القصه در تمام افغانستان به‌شکرانهٔ این مطلب که امیر سلامت ماند و دشمنش مقتول شد جشنها گرفتند.

و دراین ایام شورشی در کابل بین سربازهای فوج قندهاری و هزاره روی داد [که] به تدبیر امیرزاده حبیب‌الله‌خان دفع شد.

[شورش طایفهٔ فیروزکوهی]

و نیز دراین روزها طایفهٔ فیروزکوهی ساکن چهارصدهٔ قلمرو هرات به‌خودسری و طغیان اقدام نموده جواب مأمورین حکومت خودرا ندادند و در نقاط محکمه و کوهسار مرتفع که در محل آنها بود پناه جستند.

راپورت این مطلب به‌امیرعبدالرحمان‌خان رسید. سواران هراتی [را] که در رکابش بودند مأمور تسخیر آن نقطه نمود وبه‌هرات نوشت که از سپاه پیاده و سواره مع چند عراده توپ به‌زودی روانهٔ آن‌جانب دارند.

حکومت وسپهسالار هرات عبدالله‌خان برکت[3] را با فوج دوم هراتی و شش عراده توپ و دو بیرق خاصه‌دار مأمور حرکت بدان محل نمودند و محمدامیرخان و محمداکبرخان افشارکابلی را که به‌هرات بودند

۱ــ تقصیری: مقصر .

۲ــ پس فیل : شخصی که در صف پشت، و پیش فیل: شخصی که در صف جلو و پهلوفیل: شخصی که سمت چپ یا راست قراردارد.

۳ــ برگد، برگدیر Brigadier

مع سوارهٔ دیگر مقدمةالجیش فرستادند. در نزدیکی چهارصده صد نفر خاصه‌دار ساخلو نقطهٔ پوزه لیج نیز به‌محمدامیرخان و همراهانش‌پیوستند، و به‌درهٔ اول محال چهارصده ورود کردند. داوطلبان یاغیان به‌عزم دستبرد شبانه به‌سنگر آنها حمله آوردند و جنگ سختی شد. پس از مقاومت‌زیاد ـ که جمعیت یاغیان ده مقابل اضافه بودند ـ محمد امیرخان با سپاه افغان به‌طور خودداری عقب نشستند و نقطه‌ای را انتخاب نموده در خارج نقاط متصرفی یاغیان برای خود سنگری بستند، و بودند تا وقتی‌که اردوی بزرگ و توپخانه رسیدند، همه متفقاً به‌داخل دره‌های چهارصده عبور کرده راه آمد و شد [را بستند] و عرصه را به‌یاغیان تنگ ساختند، به طوریکه آنها متحصن درغار ی‌شدند که آب در او موجود بود و خوراکه هم داشتند، اما دواب و محل سکنای آنها تماماً به‌ضبط سپاه افاغنه درآمد. چون رفتن به‌نزدیکی آن غار صعوبت داشت، بسیاری سپاهیان را با ریسمان از قلل جبال پائین کردند تا از میان دره دهن غار را هدف گلوله قراردهند. وهر گاه کسی از یاغیها سر بیرون می‌آورد چندین گلوله به‌جانب او می‌آمد. و عاقبت پس ازچندی یاغیان در میان مغاره به‌سوخت محتاج شدند و عدم هیمه‌آنها را راضی به‌اطاعت نمود. مردان و زنان پیر خودرا با قرآن بیرون فرستادند و تابع شدند. پس از ورود سپاه به‌مغاره رؤسای آنها را که گدائی‌بیك و شریف‌بیگ می‌گفتند با چند کدخدا و ریش‌سفیدان آن طایفه تماماً را دستگیر نمودند و اموال و اثقال و دواب آنچه در الگای آنها ممکن بود تاراج سپاهیان شد.

[اخبار کابل]

در سنه ۱۳۰۷ هجر ی مطابق ۱۸۹۰ مسیحی امیرعبدالرحمان‌خان با کامیابی و فیروزی از ترکستان ازبك و مزار شریف مراجعت نموده با بسیاری سپاهي‌که همراه او بود در ششم ذیحجةالحرام به‌کابل ورودکرد.

و خوانین وبزرگان کابلی وغیره که موافقت بارأی سردار محمداسحاق‌خان نموده بودند همه‌را تحت‌الحفظ آورده و در کابل به‌سرای سردار زکریاخان و سردار شیرعلی‌خان محبوس داشت تا چندی بعد که همه را در ظرف یك هفته کشتند. و سردار عبدالقدوس‌خان را دربین راه به‌حکومت بامیان و فرمانفرمایی و استمالت تمام اهالی بربرستان منصوب داشت.

در تاریخ ۱۹ محرم‌الحرام طفلی از عیال امیرعبدالرحمان‌خان که ملقب به‌مهد علیا و دختر ملاعتیق‌الله صاحب‌زاده بود، متولد شد. نامش‌را محمد عمر نهادند. توضیح آنکه این عیال را امیرعبدالرحمان‌خان در ماه ذیحجهٔ ۱۲۹۷ به‌خانهٔ سردار محمدیوسف‌خان عمش به‌حبالهٔ نکاح خود در آورد و پس از ده‌سال به‌التجایی که دخیل به‌آستان سخی شاه مردان شدند، این اولاد مرحمت شد.

و نیز از عیال ترکستانی امیر طفلی در یازدهم صفر این سال متولد شد. او را غلام‌علی‌خان نام نهادند.

[اقدامات امیر علیه مردمان هزاره[1]]

هم در آن ایام بقیهٔ لشکریان کابلی که علاوه‌برساخلویان ترکستان از رکاب امیر بازمانده بودند به‌کابل احضار شدند. وقتی می‌آمدند، به‌یکی از دسته‌جات آنها هزاره‌های معروف به‌شیخ‌علی که بین بربرستان و ترکستان ساکن‌اند، حمله آورده جمعی را مقتول و مجروح نمودند و قورخانه و اسلحه و دواب مختصری به‌تاراج بردند.

خبر به‌امیرعبدالرحمان‌خان رسید. لشکری مأمور دفع آنها نمود. پس از مختصر جنگی هزاره‌ها شکست یافتند و بزرگان آنها را اسیر نموده به‌کابل آوردند. اما عمدهٔ طایفهٔ هزارهٔ شیخ‌علی دراین مقدمه دخالت و شرکت نداشتند. این مطلب باعث کینه بین افاغنه و بربریها شد. مأمورین

۱ــ نام بربری و بربرستان در افغانستان معمول و آشنا نیست، هزاره وهزاره‌جات گویند.

افاغنه به‌هرنقطهٔ بربرستان آمد و شد داشتند کمال تعدی را نسبت به‌آن طائفه می‌نمودند. و هم از گوشه و کنار خیال امیر معظم‌الیه را دربارهٔ بربریهای صفحات ارازگان[1] وهزارهٔ سه‌پای قلمرو غورات مشتبه نمودند، تا امر نمود مأمور چندی به‌اوطان آنها برود و اسلحه‌ای راکه بربریها دارا باشند با مالیات جدید عنفاً وصول و جمع‌آوری نموده عاید امارت دارند.

این مطلب به‌طیوف بربری سکنهٔ شکرآباد و ارازگان و زولی و بوباش بنای عهد و پیمان را به‌مخالفت امیر عبدالرحمان‌خان نهادند. امیر معظم وسلطان‌آباد که هیچ‌وقت مالیاتی نداده بودند ناگوار شد و ضمناً بایکدیگر بنای عهد و پیمان‌را به‌مخالفت امیراعبدالرحمان‌خان نهادند. امیر معظم نیز جهت تدمیر اهالی و تسخیر آن نقاط تدارك لشکر زیادی در تمام بلاد معظم قلمرو مملکت خود دید و مهیا به‌فرستادن قشون شد.

[تعمیر مزارات هرات]

قاضی سعدالدین‌خان که در سنهٔ ماضیه شروع به‌تعمیر اماکن وبقعات مزار بعضی از اهل‌الله نموده بود، دراین سال [آن تعمیرات] صورت اتمام یافت.

[قسم ناحق]

عبدالله نام ماهپارهٔ معروف در هرات سوگند ناحق به‌حضرت اباالفضل علیه‌السلام خورد و به‌فاصلهٔ یك ساعت از انقلابی‌که به‌وجودش رسید درگذشت. هنگام قسم هفت‌قدم روبه‌قبله برداشت. در قدم هفتم به‌زمین افتاد و صورتش سیاه شده جان داد.

۱ــ اکنون ارزگان.

[عزم تسخیر ارزگان]

در سنه ۱۳۰۸ هجری مطابق ۱۸۹۱ مسیحی امیرعبدالرحمان خان در کابل عزم تسخیر ارازگان وطیوف یاغی الگای جنوبی بربرستان را نمود. سردار عبدالقدوس‌خان را از بامیان با جمعی سواره واستعداد حربی و کلنل فرهادخان را از کابل با یك‌فوج هزاره کوهستانی پیاده نظام و یك رجمنت رساله که تحت فرمان محمدالله‌خان کرنیل[1] بودند مع‌دوازده عراده توپ مأمور فتح ارازگان نمود. و از طرف غزنین کوماندان[2] صمدخان را با پنجهزار ایلجاری[3] و یك فوج پیاده نظام از طایفهٔ بهلولی غزنوی با یك رجمنت رساله و چهار عراده توپ مقرر حمله به‌یاغیان‌داشت. ونیز فرمانی به‌هرات‌فرستاد که برکت زبردست‌خان بافوج کابلی ابوابجمعی خود و فوج دوم هراتی و شش عراده توپ از راه غورات معجلا عازم ارازگان شود.

[مختصری در تعریف هزاره‌جات]

بربرستان مملکتی است در وسط افغانستان اتفاق افتاده. از طرف شرقی به‌کابل و غزنین، و از سمت شمالی به‌ترکستان ازبك، و از جانب جنوبی به‌قندهار و وزیرستان و از حد غربی به‌فراه و هرات محدود است و چندین ناحیه دارد. هرکدام از آن نواحی و طیوف به‌اسمی موسوم‌اند. عمدهٔ آنها طایفهٔ دایزنگی و طایفهٔ دایکندی می‌باشند که همه‌وقت سوار و

۱ــ همان کلنل است.
۲ــ کوماندان : فرمانده Commandant اکنون قوماندان گویند.
۳ــ ایلجاری : داوطلب

ابوابجمعی از امراء افغانستان داشتند واستعداد آنها بیشتر از سایر اهالی افغانستان ست.

بدان جهت امراء افغانستان هم سختگیری در تبعیت آنها نداشتند و رعایای آن طایفه هم فقط میر[1] خودرا می‌شناختند و آنچه رسوم وطن بود به‌میرهای خود می‌پرداختند. میرهای آنها هرچه رأی خودشان بود به امراء افغانستان می‌دادند. امارت کابل به‌همین مطلب قناعت داشت که آنها اظهار اطاعت و همخیالی نمایند، و شرارت نداشته باشند و راه آمد وشد را به‌اجزاء امارت و قوافل نبندند.

الگای عمدهٔ دیگر آنها بهسود و جاقوری[2] است که یکی به‌نزدیکی کابل و یکی به‌نزدیکی قندهار واقع است. اوامر حکومت کابل به‌بهسود تا اندازه‌ای جاری بود و حکومت قندهار نیز فرمانفرمایی به‌طایفهٔ جاقوری داشت.

سایر طوایف بربر اطاعت و تبعیت صحیحی در عهد هیچیك از امراء افغانستان نداشتند. و آنها چند طایفه وبه‌چند نقطه ساکن‌اند:

یکی از آنها طایفهٔ شیخعلی است که در نواحی درهٔ یوسف[3] و نزدیکی بلخ آ ب‌سرراه ترکستان ازبك ساکن‌اند. به‌شرح مفصلی که در سنوات ماضیه ذکر شد به‌اطاعت و تبعیت افغانستان درآمدند.

طایفهٔ دیگر اهالی ده‌چوپان[4] نزیکی مقور[5]اند، که آنها به‌رعایای همجوار خود نگران بودند. هروقت اردوی بزرگ و جمعیت زیادی از امارت مسلط به‌خود می‌دیدند اظهار خصوصیت می‌کردند، و هروقت آمد و شد نظامی کابلی در آن صفحات نبود، خودمختار بودند.

وهکذا چند طایفه و ناحیهٔ دیگر از این قبیل خودسر و به‌چند نقطهٔ

۱ــ میر به‌اصطلاح بربر رؤسای قبایل و حکام را گویند (حاشیهٔ مؤلف).

۲ــ جاغوری.

۳ــ ظاهراً منظور درهٔ صوف است.

٤ــ یا دایه چوپان.

٥ــ مقور با واو مجهول، اما اکنون مقر نویسند.

مهمه در کوهسار ودره‌های سخت ساکن بودند که ابداً اعتنایی بـه‌سلطنت افغانستان نداشتند؛ به‌قرار ذیل.

اجرستان، دارای ٦ هزار خانوار که دایه می‌نامند.

مالستان، ٦ هزار خانوارند که آنها را فولاد می‌گویند.

ارازگان دارای ٥ هزار خانوار.

منشین هزار خانوار.

سلطان‌آباد که بربریها سلطان احمد می‌نامیدند با طایفهٔ پالان هـزار خانوار.

زولی هزار و پانصد خانوار.

اهالی شیوه و بانیتان که دومحل و در حوالی این نقاط واقع [است] سه چهار هزار خانوارند.

[کرامت شاه طوس]

واین طیوف به‌اطمینان امامزاده‌ای که نامش شاهزاده ابوالقاسم و در کوهسار اجرستان به‌یك منزلی کنده آب و الگای فولادان در کوه شاه مدفون و از اولاد امام‌مـوسی‌کاظـم علیه‌السلام به‌شاه طوس علم‌است، هیچوقت اطاعت و رعیتی به‌سلاطین سابق ولاحق افغانستان نداشتند، و معتقد بودند که هر گاه لشکری عزم تسخیر محل آنها نماید، از بقعهٔ مطهر آن بزرگوار توب غیبی آواز خواهد کرد و دفع خصم را خواهد نمود. و بدین عقیدهٔ خود چند دفعه کامروا شدند.

ازروی‌تاریخ اهالی آن نقاط یك دفعه با برشاه و دفعه‌ای نیز شاهجهان به‌تسخیر آن نقاط عساکر زیادی فرستاده بودند، اما فتح میسر نشده بود. ناپلیون ایران نادرشاه نیز لشکری به‌تسخیر آن‌نقاط فرستاد. قبل از آنکه فتح میسر شود قتل آن سلطان اعظم اتفاق افتاد. بعداً سلاطین سدوزائی وغیره قشون فرستادند، لیکن عاجز از تصرف شده میدان را واگذاشتند.

در عهد امیردوست‌محمدخان نیز کراراً سپاهی به‌تدمیر آنها رفته، من‌جمله سردار محمد رفیق‌خان با اردوی فراوانی برآنها حمله برد و از عهدهٔ فتح برنیامد. و آنچه ریش‌سفیدان محل قبل از اقدام امیرعبدالرحمان‌خان بیان می‌کردند، هروقت سپاهی از خارج برآنها حمله آور می‌شده، اینها به‌خیرات ومبرات اقدام می‌کردند و ملتجی به‌آن بزرگوار می‌شدند. ازسر طوق‌گنبد آن بزرگوار نوری طالع و متوجه اردوی مخالف می‌شده در روی هوا بالای سر لشکریان متلاشی گشته، بسیاری سپاه به‌اشکال مختلف تلف می‌شدند، و آن مسأله باعث قوهٔ قلب و رشادت طایفهٔ مزبور شده بود که دراین عهد به‌موالید امیرعبدالرحمان‌خان امیدوار و تابع نشدند . واز آن جهت امیر معزی‌الیه در خیال تدمیر و تسخیر اهالی و آن نقاط شد.

اگرچه می‌دانست ضرر فتح بیش از نفع است، ولی به‌ملاحظهٔ پیشرفت اقتدار و نمودن قوهٔ استعداد خود اول اقدام به‌استمالت آنها نمود و بعدکه قبول تبعیت نکردند، به‌قوهٔ حربیه به‌انجام مقصد کوشید.

اول کاری‌که کرد هزاره[ها] وبربریهای تابع خودرا با آنها طرف نزاع و جدال قراردادند.

[حرکت سردار عبدالقدوس‌خان جانب هزاره‌جات و وقایع آن‌سامان]

القصه سردار عبدالقدوس‌خان که روانهٔ بربرستان شد، قبل از اینکه به‌محل معهود برسد تقریباً ده‌هزار از مردم بهسود و سایر نقاط بربرستان تشویق‌کرده بعضی را مقدمةالجیش فرستادکه به‌کرنیل فرهادخان ملحق شوند و خودش بسیاری میرهای بربرستان را مثل محمد امیر بیك پسر میر محبعلی‌بیك و سردار محمد عظیم‌خان پسر میرعلیرضائی خان با خود متفق‌کرده متوجه ارازگان شد.

کرنیل فرهاد خان با توپخانه و سپاه نظامی‌که همراه داشت به‌سرحد اجرستان ــ نقطهٔ میرآدینه ــ ورودکرد واهالی مالستان به او همراهی‌کرده

چهار پنج‌هزار ایلجاری به‌کمك او آمدند ومختصر جنگی بامردم اجرستان نمودند. پس از قتل شش نفر اجرستانی که به‌طایفهٔ دایه معروف‌اند وکشته شدن سه نفر، اهالی اجرستان به‌دلالت مردم مالستان سلامی گرفتند.

هم درآن ایام کوماندان صمدخان مع پنج‌هزار سوارهٔ ایلجاری بربری و افغان وفوج بهلولی غزنوی و چهارصد سوار رساله و چهار عراده توپ به‌نقطهٔ کنج‌طاله ورودکرد. اهالی ارازگان و زولی برآنها سد راه شدند و جنگ درپیوست. باوجود استعداد نظامی کابل، کوماندان مذکور کاری از پیش نبرد، وبربریان یاغی کفایت به‌خرج دادند.

بعد کرنیل فرهاد خان با سپاه خود به‌مالستان ورودکرد. به‌راهنمایی او و اتفاق اهالی و همراهی بربریهای بهسودی ودستیاری چند هزار ایلجاری ملاخیل افغان وغیره که همراه او بودند در نقطهٔ زردك با چهار هزار جمعیت یاغیان ارازگانی جنگیدند و آنها را شکست دادند و به‌نقطهٔ سبزچوب زولی که سه‌منزلی مسافت دارد ورودکرده خیمه و خرگاه سرپا نمودند. کوماندان صمدخان با عساکری که همراه داشت دراین نقطه بـه اردوی فرهادخان ملحق شد، و همه به‌اتفاق پس از هشت روز اطراق عزم ورود به‌ناحیهٔ سلطان احمد نمودند، که دو منزل مسافت بود. وقتی بدان ناحیه رسیدند به‌نقطهٔ آهوپران فرود آمدند. اهالی پیروی به‌بربریان تابع نموده سلامی گرفتند و اردوی مذکور از آنجا روانهٔ ارازگان شدند و در نقطهٔ آرال چادر زدند. به‌سه‌ساعت فاصله، سردار عبدالقدوس‌خان نیز با توپخانه و سواره و همراهان و بزرگان بربری و سواران قندهاری از راه رسیده، بدان نقطه فرود آمده به‌اردوی بزرگ ملحق شدند. و پس از ده روز برکت زبردست‌خان باکرنیل فیض‌الدین‌خان و قشون نظامی و توپخانه‌ای که از هرات همراه داشت دراین نقطه به‌اردو پیوست. و اردوی مزبور مرکب از بیست و دوهزار جمعیت سواره و پیاده و سی و چهار عراده توپ شد و همه در تحت حکم سردار عبدالقدوس‌خان بودند. اهالی نقاط مزبور از در اطاعت درآمده به‌سردار عبدالقدوس‌خان قول تبعیت

دادندکه همه‌ساله خانواری یك روپیهٔ کابلی مالیات بدهند و اوامر امارت‌را تابع باشند.

راپورت[۱] حال را سردار معزی‌الیه که مرد خوش نیتی است[۲] با رؤسای طوائف مزبور و میرهای نقاط مذکورکه همه را به‌مواعید‌گوناگون امارت امیدوار ساخته به‌کابل فرستاد. وقتی نزد امیر رسیدند، دستاخ نظر شدند[۳] و طولی نکشید که زمستان رسید و اردو را به‌نقاط معینه منقسم نمودندکه هرکدام در محلی مقیم باشند، به‌قرار تفصیل :

کوماندان صمدخان با فوج غزنوی و توپخانه و رساله که همراه داشت مأمور اقامت مالستان شد.

کرنیل فرهادخان با سپاه وتوپخانهٔ خود به‌ساخلوی نقطهٔ سنگ ماشهٔ خاك جاغوری که محل سردار شیرعلی‌خان بربری بود معین گردید.

سردار عبدالقدوس‌خان با خوانین بربری و افغان‌که همراه او بودند مع چهار عراده توپ به‌کیزاب[٤] رفت.

برکت زبردست‌خان با کرنیل فیض‌الدین‌خان و لشکریان وتوپخانهٔ ابوابجمعی خود مأمور اقامت ارازگان شد.

محمدالله‌خان‌کرنیل با فوج رساله به‌اجرستان اقامت ورزید.

وبه‌تمام این اردوها آذوقه و قورخانه به‌حد افراط حاضر بود. تا در بین زمستان‌که حکم امیر به‌چیدن[۵] اسلحهٔ اهالی شد.

۱ــ راپورت : گزارش

۲ــ سردار هنگام تألیف‌کتاب زنده بود

۳ــ تحت‌نظر قرارگرفتند.

٤ــ این کلمه درست به‌همین‌شکل کیزاب آمده، صحت و سقم‌آن‌را نمی‌دانم

۵ــ برچیدن.

[درازدستی عمال امیر به‌مردم هزاره]

تمام اسلحهٔ آن مردم را ــ که قرار بود از هرخانواری یك تفنگ و یك‌کمر کیسه و یك قبضه کارد گرفته شود گرفتند. بعد از آن دست تعدی افاغنه دراز شد. ظلم زیادی‌کردند؛ من‌جمله:

کرنیل فرهادخان بعضی از اهالی را به‌بهانهٔ اینکه چرا یاغی‌بوده‌اند، دست و گردن بسته، نزد سگان درنده‌که همراه داشت می‌انداخت‌که زنده زنده پاره پاره کنند.

ونیز سپاهیان فوج کابلی برگت زبردست‌خان به‌خیال هرزگی خود شخصی از طایفهٔ پالان‌که خانواری آنها پانصد نفر بیشتر نیست گرفتند وریگها را میان آتش انداختند تا مثل آهن گداخته شد. آنوقت به‌یاخن پیرهن آن مرد انداختند درصورتی‌که دستهایش عقب سر و کمرش روی لباسها بسته بود. برادر آن شخص آمد و حال برادر خود را آن‌طور دید. رفت به‌اهالی خبرداد. چند نفر آمدند. سه‌نفر سربازی‌که فاعل آن ستم بودند به‌قتل رسانیدند و جمعیتی متفقاً رفته انبار آذوقهٔ سپاه را متصرف شدند.

این خبرکه منتشر شد تمام اهالی آن نقاط سر به‌شورش نهاده به‌اردو-های افاغنه حمله بردند. من‌جمله افواج برگت زبردست‌خان را در ارازگان محاصره نمودند، به‌طوری‌که سیصد نفر آنها به‌قتل رسید. و زخم شدیدی به‌دست راست صاحب‌منصب مزبور خورد که ازکا رافتاد. لهذا اسلحه و بنه را با دو عراده توپ از دست داده، شکست خورده بی‌آذوقه از ارازگان خارج و محاصره شدند. نظم :

میان مردم از یك کار ناجا فتنه‌ها خیزد
بلی سرمایهٔ صد خرمن آتش یك شرر گردد

معلوم است سنگ گداخته با گوشت آدمیزاد آشنایی و نتیجه‌ای جز

سوختن بدن و ریشهٔ حیات جاودانی ندارد.

القصه آتش فتنه در تمام نقاط مذکور مشتعل شد و سپاه افاغنه را از اوطان خود دور ساختند و دراین مورد از بس‌که لشکریان افغان به‌رعایای تابع بربری دشنام پیرو مذهب می‌دادند و تعدی و دست‌اندازی به‌مال و ناموس آنها می‌کردند، رؤسای بربرستان‌هم که به‌امداد و آذوقه همراهی به‌اردو داشتند سخت رنجیده هرکدام به‌محل خود شتافته برضد امارت افغانستان و شرکت یاغیان اقدام‌کردند. بدین‌قرار‌که :

محمد امیرخان ایلخانی به‌یکه النگ محل حکومت خود رفت‌که سد راه ترکستان و حمله‌ور به‌بامیان شود.

سردار محمد عظیم‌خان را نیز اهالی اجرستان به‌ریاست خود قبول کرده مستعد دفاع شدند.

آنگاه سردار عبدالقدوس‌خان‌هم لاعلاج به‌کلات غلیجایی رفت.

این خبرها‌که به‌امیرعبدالرحمان خان رسید، نادم از خیال فتح ارازگان شد؛ اما ناچار ـ که مردم نگویند عاجز از تسخیر و طرف شدن با آن طایفه است ـ به‌تهیهٔ سپاه زیادی پرداخت.

نخست به‌جنرال شیرمحمدخان‌که قبل از این وقایع به‌مأموریت بربرستان با پنج‌هزار سپاه نظام و دوازده عراده توپ معین شده بود فرمان در پیشقدمی و حمله داد و مشارالیه بی‌باکانه متوجه آن نواحی شد.

دراین اوقات میراکبربیك حکمران هشترلی دایکندی‌که تعویق در پرداختن سیورسات واردوهای افاغنه نموده بود میدان را واگذاشته فراراً به‌طرف هندوستان رفت و از [طریق] بندرعباس به‌ایران آمد.

[از دیگر رخدادهای این سال:]

مهاجرت میرزا ابراهیم متخلص به‌گوهری ملك‌الشعرای افغانستان از هرات به‌مشهد.

طغیان اهالی میمنه و مأمور شدن سپاهی از هرات به‌دفع آنها.

[جنگ سرداران امیر با سرداران هزاره‌جات]

امیرعبدالرحمان‌خان جنرال میرعطاخان را با ۸۰۰۰ سپاه نظام از سواره و پیاده و ۱۲ عراده توپ و چند خمپاره که در کابل تهیه شده بود مأمور داشت که از طرف غزنین به‌یاغیان حمله ببرند.

به‌سپهسالار غلام‌حیدرخان لندی[۱] نیز امر نمود که از ترکستان ازبک با استعداد وافری از سپاه و توپخانه متوجه بربرستان شود. اول به‌تسخیر یکه النگ[۲] وتدمیر ایلخانی پردازد و بعد از نظم آن صفحات به‌ارزاگان برود. سپهسالار مذکور با هشت هزار سپاه نظامی متوجه بربرستان شد.

مقارن این احوال سردار عبدالقدوس‌خان میرمحمدحسن‌بیگ پسر یوسف‌بیگ بربری حکمران لعل را که همراه خود داشت از کلات‌غلیجایی[۳] به‌کابل فرستاده بود و امیر اورا به‌لقب خانی و خلعت و نشان الماسی بنواخت و مأمور امداد و راهنمایی سپهسالار به‌تدمیر یاغیان نمود و او به سپهسالار پیوست.

ایلخانی در یکه النگ همه جهت هشت هزار پیاده و سوارهٔ ایلجاری[٤] به‌خود جمع کرده عزم تسخیر بامیان را نمود. وقتی به‌هفت فرسنگی‌بامیان رسید، سردار محمد عمرخان با دو فوج پیاده‌نظام که در آن نقطه ساخلو بودند مع شش عراده توپ به‌جلوگیری ایلخانی رفته مصمم جدال شدند.

و در آن ایام که این اخبار به‌کابل نشرکرد[٥] بسیاری اهالی که باطناً به‌مخالفت امیرعبدالرحمان‌خان اقدام داشتند به‌آتش فتنه دامن زدند.

۱ـ لندی به‌اصطلاح افغان یعنی‌کوتاه (حاشیهٔ مؤلف).
۲ـ اکنون یکاولنگ تلفظ می‌کنند.
۳ـ تلفظ و تحریر صحیح غلجایی = غلزایی است.
٤ـ ایلجاری یعنی غیرنظامی و مردمی. مثل داوطلب.
٥ـ منتشر شد (نشرکرد، اصطلاح است: نشت‌کرد).

حتی اهالی نواحی و کوهستان کابل به‌ایلخانی و سایر رؤسای یاغیان نامه‌ها نوشتند و دلالت و دستورالعمل به‌پیشقدمی نمودند.

مقارن آن حال محمدحسین از راه درهٔ یوسف سپهسالار و لشکر و توپخانه را به‌یکه النگ ـ نقطه ده سرخ ـ محل سکنا ی ایلخانی آورد و قلعه را محاصره کردند و برادرزادهٔ اومحمداکبربیگ ساکن سیاه‌دره را به‌مخالفتش واداشتند. ایلخانی هم در کوهسار پنج فرسنگی بامیان باسردار محمد عمرخان افغان تلاقی نموده به‌نقطه‌ای که از تنگی دره برای عبور لشکریان افاغنه بیشتر از دو نفر گنجایش نداشت. و نیز مقدمةالجیش سپاه ایلخانی بیش ازیازده‌نفر نبودندکه خود ایلخانی‌هم جزو آنها بود.

القصه طرفین به‌یکدیگر رسیدند و جنگ شروع شد. آنچه از سپاه افغان دونفر، دونفر ازآن تنگی قدم پیش می‌گذاشتند هدف گلولهٔ ایلخانی و همراهان او می‌شدند تا هجده نفر به‌قتل رسیدند. بعد از آنکه سپاهیان افغان جمعیت سواره و پیادهٔ متعاقب ایلخانی را به‌نظر درآوردند قوهٔ واهمه برآنها غالب شده توپها را گذاشته قرار برفرار دادند. چنان به‌سرعت و اضطراب گریخته بودند تا بامیان، که چند نفر در راه نفس سوخته به هلاکت رسیده‌بودند. توپخانه و بعضی اسلحه و قورخانهٔ آنها به‌تصرف ایلخانی درآمد.

و در همین روز بسیاری بزرگان طوایف افاغنهٔ آن نواحی حتی مردم سرچشمه مع چند نوشته ازبزرگان داخلهٔ کابل به‌ایلخانی واصل شدکه همه را مقصود در اظهار همخیالی و همراهی با او بوده است.

فردا صبح‌که ایلخانی عزم حرکت به‌محاصره وتاراج بامیان داشت خبر ورود سپهسالار غلام حیدرخان را شنیدکه محل‌سکنای اوراگرفته‌اند. بسیار مشوش شد. هم درآن اثنا برادرزادهٔ او به‌اردو رسیده شورش درانداخت‌که اهالی متفرق شوند؛ اما ایلخانی به‌قصد جنگ حاضر بود تا محمد اکبربیك برادرزاده‌اش مردم را از همراهی او بازداشت. دراین مورد دسته‌ای از سپاه افاغنه که بسیاری آنها بربری بودند به‌همراهان

ایلخانی دچار شده جنگ شروع کردند. برادرزادهٔ نمك‌به‌حرام او از راه خیانت تفنگی به‌طرف ایلخانی خالی‌کرد اما گلوله خطا شد. بربریهای اردو که این حال را دیدند و شنیدند[که] سپهسالار غلام حیدرخان به‌محل سکنای آنها حمله برده متوحش و نادم شده هرکدام به‌خیالی جوقه جوقه گشته به‌سمتی رفتند. ایلخانی چهارده سوارکه همراه او ماندند به‌داخلهٔ بربرستان راه فرار پیش‌گرفت. خدابخش‌نام‌که نوکر سابق و خادم قدیمی ما خانواده بود و در آن ایام به‌داد وستد در آن صفحات زندگانی می‌کرد دلیل راه ایلخانی شده از بی‌راهه و کوهسار صد و شصت فرسنگ راه را پیمود. پس از چندی او را به‌سرحد خواف ایران رسانید و همین مطلب باعث اتهام اقوام و اقارب مؤلف شد، تابه‌شرح آن برسیم.

القصه غلام‌حیدرخان سپهسالار به‌راهنمایی محمدحسین‌خان بربری قلعهٔ ایلخانی را به‌ضرب توپ ویران‌کرد و تکیهٔ بسیار عالی‌که ایلخانی در آن محل به‌مدت چند سال توسط استادان ایرانی و غیره ساخته بود به‌کلی منهدم کردند و عیال و اطفالش را اسیر نموده به‌کابل فرستادند. اموال و دارایی او نیز تاراج لشکریان شد. دو پسرش موسوم به‌کرم‌علی وعلی‌جان همراهش رفتند و یك پسرش که مهرعلی نام داشت و پیشخدمت امیر بود در کابل ماند.

هم در آن حیص وبیص[۱] سردار محمد عظیم‌خان در نقطهٔ گل بادام با دستهٔ عمدهٔ سپاه نظامی افغان‌که از طرف‌کابل و غزنین می‌رفتند جنگ سختی‌کرد و انبوهی از طرفین به‌قتل رسیدند. به‌چند یوم فاصله جنگ دیگری در تنگی چخماق نزدیك طالهٔ شادیخان اتفاق‌افتاد. سردار محمد‌عظیم‌خان رستمانه جنگید و بعضی غنایم به‌دست‌آورد. دراین وقت خبر شکست و فرار ایلخانی گوشزد بربریها شد. پریشان‌گشته خودرا عقب کشیدند. وقتی اردوهای جدیدالورود افغان به‌سپاه محصور ملحق شدند و اردوی سپهسالار ترکستان‌هم رسید ومحمد حسین‌خان بربری به‌راهزنی

۱ــ درآن گیر و دار.

مردم بربری مشغول شد[1]، در نقطهٔ قشونك تلاقی سردار بربری با عساکر مزبور روی داد. پس از هفت ساعت جنگ و قتل جمعی از طرفین ژنرال‌های افغان تدبیر به‌کار برده از چند نقطه شروع به‌پیشقدمی کردند، و تفرقه بین جنگجویان بربری افتادکه اطلاع از حال یکدیگر نداشتند. به‌آن دستهٔ قلیلی که سردار محمدعظیم‌خان میان آنها بود و شجاعانه می‌جنگید عمدهٔ سپاه افغان حمله‌ور شده اورا شکست‌دادند. مشارالیه شب فرستاد عیال و اطفالش که در جایی سپرده بود به‌او رسانیدند و با یازده سوار اناث و ذکور متوجه هرات به‌عزم رفتن ایران شد. فوج قزاق افغان با جمعی سوار از او تعاقب‌کردند[2] وقتی به‌او رسیدند مشارالیه برگشته جنگ شدیدی با افاغنه‌کرد و سی و دونفر دراین میدان از آنها کشت و رساله‌ها به‌او دست نیافتند، اما دونفر از همراهان او به‌قتل رسیدند. هم در آن گیرودار اسبی که پسر هشت‌سالهٔ او سوار بود تیرخورد و آن حیوان رم برداشته خواسته فرارنماید، بچه از زین پرت شده پایش به‌رکاب مانده و از صدمه در دم جان داده بود. محمدعظیم‌خان وقتی رسالهٔ افغان را عقب نشانید. بچهٔ خودرا در اندکی فاصله مرده دید. خواست او را دفن نماید، چیزی میسر نبود. شال کمرش را کفن قرارداد و با پایهٔ تفنگها قدری زمین آبشاری[3] را گودکرده بچه را دفن نمود و روانهٔ راه شد، تا به‌نقطهٔ دولت‌یار رسید. در جای مخصوصی اطراق کرد. اما سردار محمدخان تایمنی دولتیاری به‌حیله نزد او آمده گفت: شما قوم واقربای من هستید، و مهمانداری و پذیرایی شما برمن واجب است. داخل آبادی شوید که عیالها در صحرا نباشند و کسی شما را نبیند. سردار محمدعظیم خان ندانست که قومی تایمنی با بربری مثل وصلت گرگ با میش است. به‌سخنهای آن مرد مطمئن شده عهد و سوگند قرآن از او خواست که به‌خیانت او

۱ـ یعنی به‌اغوای مردم مشغول شد.

۲ـ یعنی او را تعقیب‌کردند.

۳ـ زمین آبشار دراینجا یعنی زمین نمناك.

اقدامی ننماید. آن‌هم به‌جا آورد و سردار را به‌خانه برد. مشارالیه با همراهانش که چند شبانه‌روز خسته و ذله[۱] در جد و جهد جنگ و فرار بودند[۲]، پس از صرف غذا خوابیدند. سردار محمدخان نامرد سواران و همراهان خودرا اخبار داده اطراف محل اقامت را محاصره کردند. آن وقت یراقهای آنها را برداشتند و خود ایشان را مقید ساختند و راپورت این مطلب را به‌هرات فرستادند. یك دسته سوار مأمور آوردن آنها به‌هرات شدند. تا رسیدن اینها به‌دولتیار دو نفر دیگر از همراهان سردار محمدعظیم‌خان به‌هروسیله بود از نزد سردار تایمنی فرارکردند و خود او را با هفت‌نفر همراهان به‌هرات آوردند. از زنان همراه یك نفر عیال‌خاطر تعلق[۳] سردار مشارالیه بودکه به‌لباس مردانه درآمده بود و مغلولا آنهارا به‌دربار عام ورود دادند.

سعدالدین‌خان نائب‌الحکومهٔ هرات با آنهمه علم و فضل خودداری آبروی آنها را ننمود، وبنای دشنام را به‌سردار گذاشت وسرآن عیال را که لباس مردانه داشت در ملاء عام برهنه کردند.

محمدعظیم‌خان به‌جواب نائب‌الحکومه جزاین چیزی نگفت‌که: مرا به‌نامردی گرفته‌اند، نه درمیدان جنگ. حال‌هم دست و بازوی من بسته است و در قید شمایم‌که دشنام می‌دهید. مادامی‌که دستم رها بود ازاینگونه حرفها نشنیدم. اما مردان مقصر را بکشند گواراتر از دشنام و دست‌اندازی به‌ناموس است.

پس از این نطق ریش او وهمراهانش را کندند و بعد استخوانهای زیادبا جگربند گوسفند درگردن آنها انداخته میان بازارها گردش دادند[۴] وجارچی هرچه دستورالعمل داشت نداکرد. و پس از حبس چند روز که راپورت به‌امیر دادند قرارشد آنها را مغلولا به‌کابل بفرستند. از راه

۱ــ ذله : خسته، مانده.

۲ــ اصل : بوده‌اند.

۳ــ خاطر تعلق سردار : محبوب و دوست‌داشتنی سردار.

٤ــ این نوعی مجازات برای تحقیر و تشهیر بوده است.

قندهار تحت‌الحفظ فرستادند و در کابل سردار مذکور را به‌قتل رسانیدند. و بسیاری نقاط معمورهٔ داخلهٔ بربرستان به‌ضبط لشکریان امیرعبدالرحمان‌خان درآمد، و کدخدایان و میرهای آن طوایف را یکیک گرفته به‌کابل می‌فرستادند، و سپهسالار غلام حیدرخان با سپاه خود به‌نظم داخلهٔ بربرستان کوشیده متوجه سمت ارازگان شد.

القصه ازدیاد سپاه و کمی‌آذوقه وسردی هوا سپاهیان افغان را صدمهٔ زیاد رسانید و مدت جنگ و محاصره به‌طول انجامید، و نیز لشکریان، منزجر از جنگ با رعایای داخلهٔ افغانستان[1] شده و از هرنقطهٔ افغانستان صدایی[2] بلند بود.

[توطئه تکفیر مردم هزاره و دیگر وقایع]

امیر عبدالرحمان‌خان مجبور به‌تدبیرات چندی شد. من‌جمله ملا صید محمدنام‌کوسج معروف‌را که در لقب صید محمد[3] ممتحن می‌گفتند واز علماء اعلم اهل سنت و بسیار محیل بود باصید محمود قندهاری تشویق کرد براینکه کتابچه و اعلانی به‌عوام انشاء نمایند در ثبوت تکفیر طایفهٔ بربری و رد عموم روافض، مشروط براینکه در عنوانات مندرجهٔ آن برای دلایل بعضی آیات قرآنی واحادیث نبوی راضی‌کنند و ملت سنی را عموماً ترغیب و تحریص به‌جنگ و دفاع بربریان نمایند.

در ماه جمادی‌الثانیه وبایی به‌کابل بروز کرد و تقریباً ۲۲ هزار جمعیت تلف نمود. خصوص در کوهستان شدتش زیاد بود.

هم دراین روزها خوانین افشار متهم به‌دوستی بربریان و رابطهٔ

۱ــ یعنی سپاهیانی‌که از جنگ بامردم بیزار بودند.

۲ــ یعنی صدای مخالفت.

۳ــ شاید در اصل سید محمد و سید محمود بوده باشد.

با انگلیس شدند و مرحوم محمدحسین‌خان با اخلاف و اقارب خود اخراج بلد گردیده به‌سمت ایران آمد.

در اواخر رجب بروز وبایی در هرات شد. متجاوز از چهارده‌هزار نفر به‌شهر و دهات آدم تلف‌کرد. چون بلای آسمانی نازل شده بود دشمنان زمینی با یکدیگر دوستی را پیشه‌کرده سنی و شیعه به‌رسم آزادی[1] به‌مراسم عبادت‌کوشیدند و یك روز مخصوصاً حکم شدکه اهل سنت خرقهٔ شریف راکه نسبت به‌رسول خدا می‌دهند با پنجاه شصت هزار جمعیت از شهر هرات خارج نمایند، و تکبیر بگویند و تضرع در عفو گناهان خود نمایند. به‌همان روز ۲۲ نفر از آن جمعیت در خارج شهر گرفتار وبا وتلف شدند. روز دیگر شیعیان بیارق حسینی را برداشته زنجیرزنان و سینه‌زنان به‌خارج شهر رفتند. چون جمعیت‌شان بیش از چهارپنج هزار و تماشائیان آنها هم متجاوز از ده هزار کس نبودند کسی تلف نشد. و بعد از آن مقدمه مرض تخفیف یافت و هفته بعد به‌کلی دفع و رفع شد. اما نفوذ این مرض به‌حدود خراسان و سایر ممالك ایران‌هم شده سرایت به‌مملکت عثمانی و اروپا نیز نمود.

از آن طرف اهالی میمنه‌که برضد امیرعبدالرحمان‌خان علم شرارت افراشته بودند و مأمور امارت را به‌حکومت خود نپذیرفتند اعلام حکومت وتبعیت یکی از خانوادهٔ ولایت سابق خودرا نمودند و مستعد دفاع شدند.

و مقارن آن حال اهالی قلعه‌نو بادغیس‌که از طایفهٔ هزاره[اند] و مذهب اسلام سنی دارند به‌حاکم خود شوریده راضی به‌تبعیت دولت روس شده یك صاحب‌منصب روس را به‌محل خود آورده‌بودند[2]. چون آن صاحب‌منصب اجازه از مرکز کل خود دراین باب نداشت بعد [از] اقامت و سیاحت چند روزه به‌محل مأموریت خود شتافت. این گفتگوها باعث بود فوج پیاده نظام ابواب‌جمعی خود و هزار سوار نظامی و غیره مع یك‌باطری

۱ــ آزادانه.

۲ــ معلوم نیست نگارنده این مطلب‌را برچه مبنایی نگاشته است.

که امیرعبدالرحمان‌خان دستورالعمل فرستاد و کرنیل نظام‌الدین‌خان با توپخانه از راه بادغیس و مرغاب روانهٔ میمنه شدند و یك دسته سپاه نظام با توپخانه از ترکستان ازبك به‌امداد جنرال غوث‌الدین‌خان که مأمور میمنه بود رفتند و نیز سعدالدین‌خان نائب‌الحکومهٔ هرات به‌نظم بادغیسات مأمور و روانهٔ قلعه‌نو شد.

[فتح میمنه]

شرح رویداد میمنه دراینجا لازم است که بیان شود.

کرنیل نظام‌الدین‌خان با فوج ابوأبجمعی خود به‌نقطهٔ المار چهار فرسنگی میمنه رسید، انبوهی از یاغیان که به‌عزم جلوگیری و دفاع آمده بودند سد راه شدند و جنگ درپیوست. کرنیل نظام‌الدین‌خان با فوج ابوابجمعی خود استقامت و شجاعت به‌خرج داد تا یاغیان شکست خوردند و سپاه هرات تا شهر میمنه آنها را تعاقب‌کردند. هم دراین مورد دستهٔ سپاهی از ترکستان ازبك به‌امداد سپاه هرات رسید و میمنه را به‌فاصلهٔ چند یوم به‌غلبه بگرفتند وبسیاری بروج آن [را] که محکمه بود باخاك یکسان نمودند و پس از نظم آن نواحی مأمورین وسپاه مذکور دراین تاریخ به‌هرات برگشتند و مختصر سپاهی به‌ساخلوی میمنه از عساکر هرات ماند با جنرال غوث‌الدین‌خان و دو فوج نیز از لشکریان کابلی مقیم ترکستان با ۱۲ عراده توپ از آن وقت مأمور اقامت درآن بلده شدند.

وقایع متفرقه :

هم در این سال شصت خیل از طایفهٔ افاغنهٔ صحرا نشین نورزایی ساکن اطراف ادرسکن و سرحد غوریان از تعدی حکام خود رنجیده به‌خواف و باخرز ایران رفتند تبعیت ایران اختیار نمودند.

اقتدار حمراخان نامی در باجور و سوات و بنیر که اهالی‌آن صفحات‌را به‌خود گروانیده با امناء انگلیس هم‌عهد شد و متجاوز از بیست هـزار

جمعیت جنگی به‌خود فراهم کرد و تا کوه اسمار نقاط و حدود مشرقی قلمرو جلال‌آباد را به‌ضبط خود درآورد.

[اشغال موضعی در شغنان توسط روسها]

در بهار این‌سال کلنل یانوف روس هنگام عبور به‌جانب پامیر به‌حوالی شغنان سرحدی بدخشان آمد و در ماه ذیحجه در نقطهٔ سوماتاش سمت شرقی‌کول با دستهٔ لشکر افغان‌که تحت حکم کپیتان[1] شمس‌الدین‌خان بودند ملاقات‌کرد و به‌طور تحکم گفت باید از این نقطه حرکت نمایید. کاپیتان مزبور گفت: من به‌اجازهٔ امیرصاحب بدین نقطه مأمور شدم، به‌حکم او هم باید خارج شوم، وبه‌حرف شما ابداً تکان نمی‌خورم. کلنل یانوف متغیر شده گفت: یموت ویما★. و با تازیانه به‌صورت و شانهٔ کاپیتان زد. شمس‌الدین‌خان نیز خشمگین شده گفت: استاعورت‌وقیم★. و دست به‌تفنگچه ششلوله نموده حوالهٔ سینهٔ کلنل یانوف‌کرد. گلوله خطاشد و به سالداتی خورد و مجروح نمود. اما حین بیرون آوردن تفنگچه کلنل روس شقه‌اش‌را کشیده به‌گردن شمس‌الدین‌خان زد و جنگ درگرفت. سه نفر سپاهی‌که در بالای‌کوه همراه شمس‌الدین‌خان بودند با همراهان کلنل طرف نزاع شدند و دوازده نفر سپاهی دیگر که در پایین داشتند به‌کمك خواستند. اینها از پایین‌کوه صدا به «یا چهار یار» بلند کرده رو به‌بالا رفتند. اما تمام‌شان از گلولهٔ قزاقهای روس مشبك شدند، ویکی از دوستان مؤلف‌که بعد از سه روز به‌آن نقطه رفته بود قسم می‌خوردکه ۱۲ پوستینچه از آنها در میدان افتاده بودکه وقت دفن از تن‌آنها بیرون‌کرده بودند به‌هرپوستین پنجاه گلوله بیشتر خورده بود اما از روسها یك نفر

1- Captain

۲ــ سالدات:سربا زروس.

★ــ اولی دشنام به‌زبان روسی و دومی دشنام ناموس به‌اصطلاح افغان‌است (حاشیهٔ اخیر از مؤلف).

کشته و ۲نفر زخمی شد. آن نقطه به‌ضبط کلنل یانوف درآمد وسپاه‌مخصوصی برای ساخلو آن محل احضار مقرر داشت.

[بیدادگری امیرعبدالرحمان‌خان برشیعیان افغانستان]

در سنه ۱۳۱۰ هجری مطابق ۱۸۹۳ مسیحی ملاصید محمد مرجوعهٔ خودرا انجام داد[1] و اشتهار آن‌را به‌طبع رسانید و به‌تمام اوطان فرستادند و علماء شیعه را به‌هربلدی از بلاد افغانستان‌که بودند به‌مسجد جامع طلبیده قرائت فرامین و اشتهار مزبور را نمودند، و حکم شد اهل تشیع همه به‌مسجد اهل سنت همه روزه حاضر شوند و اقتدا به‌مقتدای سنی نمایند، وتعزیه‌داری سیدالشهداء موقوف باشد. خصوص درهرات، که روز قرائت آن فرامین علماء شیعه را عنفاً به‌مسجد جامع خواستند و شهرت یافت‌که آنها را به‌قتل می‌رسانند.

تقریباً ۸ هزار ازشیعیان هرات برا ی‌همراهی پیاپی رفتند ومتجاوز از چهارصد نفر سپاهی زبده از تشیع‌که جزو نظام بودند هرکدام بااسلحهٔ خود مهیای دفاع شده بودند.

وقتی خطیب به‌منبر رفت حکومت و سپهسالار نیز پای منبر حضور داشتند و جمعیت اهل تسنن بیش از هفتاد هزار نفر رعیت و سپاه بودند. خطیب مغرض در روی منبر بعد از قرائت فرامین‌کیفیت جماعهٔ مصری وقتل خلیفه عثمان (رض)[2] را بیان‌کرد و بنای‌گریه را گذاشت که جهال‌را به‌صرافت‌فساد آورده باشد. سپهسالار خوش‌نیت ونائب‌الحکومه نیك‌فطرت که از جانب امیرعبدالرحمان‌خان ضمناً مأمور حفظ مال و جان اهل تشیع بودند[3]، وضع را مغشوش دیدند وفوراً امر کردند‌که خطیب سکوت اختیار

۱ــ یعنی اعلان تکفیر را نوشت.

۲ــ (رض) در اصل وجود دارد.

۳ــ این مأموریت با آن اشتهار متناسب نیست.

نموده از منبر به‌زیر آید و سپاه حاضر را فرمان داد‌که ملاهای شیعه را سلامت به‌خانهٔ‌آنها برسانند ومانع شرارت جهال‌شوند، باوجود این به‌چندنفر صدمهٔ زیادی رسید. اما حسن تدبیر سپهسالار در آن روز مانع قتل‌چندین هزار جمعیت شد. به‌دلیل اینکه بسیاری خوانین و صاحب‌منصبان واجزاء خود حکومت و سپهسالارهم شیعه بودند، هرگاه پای زد وخورد به‌میان می‌آمد هیچ‌کس خودداری نمی‌کرد و مفسدهٔ بزرگی سرپا می‌شد.

قاضی ملاحسین هراتی و آخوندزاده ملامحمد عمر مدرس مدرسهٔ گودال[1] هرات‌که از فضلای زمان است به‌نصیحت جهال کوشیده اقارب وانساب خودرا روزها مأمور همراهی و محافظت شیعیان معروف هرات می‌نمودند و الحق آن دو نفر جای تحسین دارند‌که تعدی به‌شیعیان روادار نبودند.

مطلب عمدهٔ افغانستان [دراین سال] علاوه برمحاربهٔ بربرستان احضار علماء وسایر اهل تشیع در مساجد اهل سنت بود و گرفتن تکیه‌های شیعیان را و سپردن به‌علمای سنی‌که به‌حضرات محتسب و طلاب واگذار شدند و بی‌احترامی وخرابی آنها در بنا و آلات خشبیه[2] تکایای مزبور، وفرار بسیاری از اهالی افغانستان به‌خاك ایران و اقامت آنها در خراسان با نهایت عسرت.

وهمراهی و نگهداری بعضی از علمای مشهد مهاجرین را مثل جناب آقای شیخ اسماعیل ترشیزی و جناب ثقة‌الاسلام آقای حاجی شیخ محمد‌ـ تقی بجنوردی‌که از علماء اعلم خراسان بود، و جناب مستطاب آقای رئیس الطلاب معروف‌که صاحب رأفت است‌و جناب شریعتمدار آقای حاجی‌ـ میرزا حبیب‌الله دام عمره‌که تقریباً چهارصد نفر فراری و مهاجرین پریشان را آقای حاجی‌میرزا حبیب‌الله از عین‌المال خود جمع‌آوری و رعایت و نگهداری نمود و تاکنون‌هم به‌آن رویه باقی است. هم دربارهٔ

۲ـ منظور منبر و علم است.

۱ـ گودال : گود، عمیق. مدرسه‌ای است در هرات‌که قودال‌گویند.

عموم مهاجرین افغانستان از رجال دولت علیه ایران ۳ هزار تومان انعام نقد و چند هزار تومان شهریه و استمرار برقرار شد.

اما بازماندگان اهالی تشیع که در افغانستان بودند و قوهٔ حرکت به‌جانبی نداشتند، و هم بسیاری آنها پابند آلودگی وامور دیوانی ومشاغل عمده بودند، دراین مورد دچار مخاطرات عدیده شدند. چون بین جهال طوایف تسنن شهرت یافت که فتوای شرعی از علماء ملت و حکم قطعی از پادشاه مملکت به‌قتل و غارت عموم تشیع صادر شده و حالا باید تمام اینهارا به‌هروسیله‌شده به‌قتل‌آوریم. لهذا هر کجا شخص سنی‌باشیعه خورده حساب جوانی یا عداوت سابقه داشت بنای تهمت را می‌گذاشت و دست‌اندازی می‌کرد. بهانه‌اش این بود که رفض‌کرده. بااینکه تهمت آشکار بود، داد عاجزانهٔ اهالی تشیع به‌جایی نمی‌رسید. من‌جمله حاجی حیدرنام خیاط را به‌تهمت رفض در هرات به‌ناحق سنگسارکردند و این مطلب برعموم قزلباشیهٔ[1] افغانستان ناگوار شده هر کدام به‌هروسیله بود وتوانستند به‌ممالك ایران و روس و انگلیس فرار نمودند.

هم دراین ایام چند نفر از اهالی وطن که پی این‌طور بهانه‌هامی‌گشتند متفق شده نام خودرا اعیان وعلماء هراتی و کابلی وقندهاری نهادند و در خراسان و تهران اسباب دردسر زیاد به‌رجال دولت علیه ایران و موجب اتهام و تهمت فوق‌العاده به‌امارت افغانستان شدند.

القصه طوایف صحرانشین افغان به‌همین مطلب خوشنود شده از هر بلده وهر طبقه اجماعی درامدادامیرعبدالرحمان خان و اقدام جنگ بربریها نمودند. من‌جمله از قندهار متجاوز از ۲۰ هزار ایلجاری تحت ریاست سردار عبدالله‌خان تیموری هراتی که حکمران قندهار بود عازم ارازگان شدند. و جنرال امیرمحمدخان تگابی[2] از طرف کابل با یك دسته سپاه‌عمدهٔ

۱ــ اصل غزلباشیه .

۲ــ در متن تقاب آورده و در حاشیه نوشته است که اهالی تگاب‌گویند. تگاب صحیح است.

نظامی و چندین هزار ایلجاری بدان نقطه رهسپار گردیدند و از ترکستان و میمنه و نواحی غزنین‌هم جمعیت زیاد به‌اردوهای سپهسالار غلام‌حیدرخان و ژنرال میرعطاخان هراتی پیوست که همه‌جهت[1] تعداد سپاه امیرعبدالرحمان‌خان در آن محاصره و محاربهٔ آخری به۳۰ هزار سپاه نظام و ٤۰ عراده توپ و ٦۰هزار ایلجاری رسیده بود. و جمعیت بربریها آنچه از اهالی خود آن نقاط با آنچه از بربریهای داخله به‌آنها پیوسته بودند، همه‌جهت ۱۲ هزار مرد جنگی در مقابل حملات شدید افاغنه[2] حاضر داشتند و جنگ همه‌روزه درکار بود وبربریها با نهایت رشادت محاربه می‌کردند. من‌جمله یك نفر بربری پشت سنگی‌را سنگر قرارداده بود بیست و یك نفر سپاهی افغان را به‌گلوله زد درتفنگ بیست ودوم وقتی سمبهٔ روی فشنگ را می‌زد از هرطرف به‌جانب او شلیك کردند تا شش تیر خورد و ازکارماند. افاغنه رفتند سرش را ببرند، وقتی به‌او نزدیك شدند ازجا برخاست و با کارد دو نفر را مجروح سخت نمود، آن وقت مقتول شد و هکذا اکثر آنها کمال شجاعت را به‌خرج دادند. لیکن چون اهالی ارازگان و نقاط محکمهٔ آن نواحی رئیس مخصوصی نداشتند در فصل پاییز ۱۳۱۰ ق. نفاق بین آنها درگرفت وبنای لجاجت‌را با یکدیگر گذاشتند. بعضی از آن قوم‌که گله‌دار بودند و همه‌ساله از چمنها علوفه برای خوراك‌گوسفندان و دواب خود ذخیره می‌کردند دراین وقت بدان خیال افتاده پی‌کارهای شخصی خود رفتند و دره و راهها را واگذاشتند وجمعی رشوه‌گرفته تفرقه میان طایفهٔ خود انداختند تا افاغنه از هرطرف حمله آورده داخل الگای آنها شدند و در نقطهٔ سنگده ارازگان بربریها اجماعی‌کردند و جنگ سختی روی داد. بعد از دوساعت مقابله قلعهٔ آنها از توپ منهدم‌گردید و به‌کوهسار متفرق شدند و لشکریان دست به‌قتل وغارت‌گشودند و آنچه خواستند کردند...»[3].

۱ــ از همه جهت: جمعاً.

۲ــ منظور از افاغنه و افغان دراینجا سپاهیان امیرعبدالرحمان‌خان است.

۳ــ به‌سبب بسیار المناك بودن سطری چند حذف شد.

[سرکوب هزاره‌ها و معاهدهٔ دیورند]

چندین نفر از میرها و بزرگان طوایف بربری را حسب‌الامر امارت از کوه‌آسمایی به‌انواع واقسام سرازیر می‌نمودندکه ابدان ایشان قطعه قطعه می‌شد.

در سنهٔ ۱۳۱۱ هجری با اواخر ۱۸۹۳ واوایل ۱۸۹٤ مسیحی :

انهدام امور تمام طوایف بربری یاغی و غیره و صدور حکم امارت به‌خرابی بسیاری قلاع محکمهٔ الگای آن جماعت و احضار سپاه وتوپخانه را از بربرستان، و مقررداشتن حکام از افاغنه به‌نقاط مهمهٔ بربرستان و مختصر استعدادی با هریك از آنها معین داشتن، و مرخص شدن جماعهٔ ایلجاری و معاودت آنها به‌اوطان خودشان، و مأمور شدن شیرمحمدخان با ۵ هزار سپاه پیاده و سواره و توپخانه با قورخانهٔ زیاد در اقامت به‌نواحی ارازگان و اطراف کوهساری‌که یاغیها آنجارا سکنا قرار می‌دادند.

آمدن ۲ هزار قشون سواره و پیادهٔ روس به‌قصبهٔ مرغابی توابع بدخشان و جلوگیری سیدشاه خان ژنرال‌که روسیان تخطی‌کلی به‌خاك افغانستان ننمایند. اردوی بزرگ روس‌که به‌سرحدات شمالی پامیر آمده بود، باعث اغتشاش خیالات امیر عبدالرحمان‌خان شده به‌قلعهٔ پنج آب سرحد پامیر از طرف بدخشان قشون و استعداد حربی فرستادکه سرحد را محفوظ دارند.

آمدن سرماتیمر دورند[1] اول شخص سیاسی‌دان انگلیس بـه‌سمت ایلچی‌گری و عزم ملاقات با امیر عبدالرحمان‌خان از راه پیشاور و جلال‌آباد و معاهده بستن با امیر که دراین معاهده بسیاری نقاط سرحد جنوب شرقی افغانستان مجدداً ضمیمهٔ افغانستان شد و نفوذ انگلیس در آن نقاط کاهید. واین معاهدهٔ دلخواه امارت افغانستان با انگلیسها برای آن صورت پذیرفت‌که انگلیسها خواستند امیر معظم‌الیه را به‌دوستی خود مطمئن و

1- Sir Mortimer Durand.

برضد روس درمقالهٔ[1] پامیر وادارند★.

ورود یك باطلیان قشون روس عبوراً به‌نقطهٔ مرغابی از متصرفات افغان من‌اعمال بدخشان و حاضر شدن سیدشاه‌خان ژنرال افغان با ٦هزار سپاه و هیجده عراده توپ برای معاونت و معاودت آنهاکه اگر نروند مهیای جنگ باشد.

هم دراین سال امیرعبدالرحمان‌خان به‌ملاحظهٔ اینکه غیری راه‌دخالت به‌کوهستان والگای سرحدات شرقی افغانستان نداشته باشد استعداد حربی فراوانی‌تدارك‌کرده قصد تسخیر قلوم[2] و تدمیر طائفهٔ کافری که آنها را در افغانستان کافر سیاه پوش و بعضی بزپوش می‌نامند نمود.

گرفتاری عمزادگان وعمه‌زاده‌های مؤلف به‌هرات و کابل.

فرستادن ٦ عراده توپ‌کوچك طرح جدید دورزن ازکابل به‌هرات توسط محمدحسن‌خان جامع‌دار[3].

شیوع تب‌لرز به‌قندهار در زمستان و یرقان در تابستان.

گرفتار شدن بسیاری صاحب‌منصبان زمان امیرشیرعلی‌خان و سردار محمد ایوب‌خان به‌حبس امارت افغانستان.

متفرق شدن بسیاری اهالی بربرستان از پریشانی به‌خاك ایران و هندوستان و ترکستان ازبك.

تعمیر اسلحهٔ قدیم سپاهیان افغانستان را به‌مستریخانه[4]‌های آن مملکت.

ارسال داشتن امیر عبدالرحمان‌خان یك جلد کلام‌الله خطی بزرگ توسط آقا میرهاشم پسر مرحوم حاجی سید قاسم هراتی به‌آستان ملایك پاسبان آن حضرت رضوی (ع)[5].

۱ـ مقابله یا مسأله ؟
۲ـ نورستان کنونی .
۳ـ جمعدار.
★ عبدالرحمان خان قسمتی از خاك افغانستان را به‌انگلیسها بخشید.
٤ـ کارخانهٔ مکانیکی .
٥ـ این نسخه اکنون در آستان قدس موجود است.

مأمور داشتن شیریندل‌خان را از کابل برای حدبخشی سرحدات افغانستان و هندوستان که تا سرحد بلوچستان با حضور امناء انگلیس تعیین شود و علامت بسازند.

ونیز سپهسالار غلام‌حیدرخان مأمور تعیین سرحدات باجور و پامیر با رجال دولت انگلیس شد.

آتش گرفتن قورخانهٔ باروت‌سازی خارج شهر هرات جنب مزار خواجه علی‌وفا در ۲۱ ذیعقدهٔ ۱۳۱۱.

تعیین اراضی مزروعی را در هرات ازقبل حکومت.

هرزگی و خیال شرارت فوج غزنوی در هرات که از اقدامات نظام‌الدین‌خان کرنیل دفع و رفع شد.

[وقایع سال ۱۳۱۲ هجری قمری]

مطابق با اواخر ۱۸۹۴ واوایل ۱۸۹۵ مسیحی

تعیین امیر عبدالرحمان‌خان در چهار نقطهٔ اطراف کوهستان وقلمرو کابل چهارادروی نظامی برای حمله‌بردن از چهارطرف به‌کافرستان. و از خیال خود تا سال بعدکه امر به‌یورش و حمله بردن به‌کافرستان نمود کسی را آگاه نساخت و مقصودش این بودکه از داخله یا خارجه حامی و هادی به‌کافریها پیدا نشود و بغتتاً برآنها غلبه نماید.

ابتیاع نمودن امیر عبدالرحمان‌خان چند عراده توپ و تفنگ ته‌پر زیادی از انگلیس به‌قیمت‌گزاف وامداد خواستن از سپاه رعیت، که ماه دوقران از نیمهٔ اول این‌سال‌کسر مواجب سپاهیان شد.

حرکت سردار عبدالمجیدخان از مشهد به طرف هرات با سردار سیف‌الدین‌خان به‌اطمینان یاری طوائف هزاره و جمشیدی ساکن بادغیس برضد امیر افغانستان درماه صفر و مأمور شدن شاه‌دادخان رساله‌دار افغان و محمد امیرخان افشار و بوبکرخان الکوزایی با سوار وسرباز و استعداد

جنگی به‌نقاط سرحدی محض جلوگیری و دستگیری سردار مشارالیه و انتشار اخبار افواهی و ...

محاصره داشتن مؤلف را در هرات به‌اتهام رفاقت سردار عبدالمجید‌خان و رابطه با دولت بهیهٔ روس، که مدت ۲۷ روز در محاصره ومخاطره ماندم تا به‌فضل خداوند و وسایل چند از مهلکه نجات یافتم.

مأمور شدن عبدالله‌خان قندهاری افغان تاجرباشی هرات از طرف امیرعبدالرحمان‌خان به‌اقامت مشهدمقدس‌محض وقایع نگاشتن وپیشکاری افغانستان.

آواز مهیبی در آسمان به‌سمت شمال شرقی هرات یوم ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۱۲.

حرکت امیرزادهٔ معظم نصرالله‌خان از کابل‌به‌عزم ملاقات اعلیحضرت پادشاه انگلستان و قیصر هندوستان در ماه ذیحجهٔ با چند نفر اجزاء مخصوص من‌جمله سردار محمدحسن‌خان سیاه محمدزایی.

[وقایع سال ۱۳۱۳ هجری مطابق ۱۸۹۵ مسیحی]

امیر عبدالرحمان‌خان امر به‌تعمیر شهر فراه نمود.

درسرحدات ایران از طرف افغانستان مأمور تذکره معین شد. چون قرار شد دولت ایران از اتباع افغانستان پول تذکره درآمد و شد زیارت بگیرند. امیر معظم نیز قرارداد که رعایای ایران آنچه به‌خاك افغانستان آمد و شد کنند، نفری ۱۲ قران پول تذکره بدهند. و هم رعایای هرات وغیره آنچه به‌طرف ایران بروند این مبلغ را دادنی باشند.

[جنگ و فتح کافرستان[۱]]

چون خیال امیرعبدالرحمان‌خان از مدتی مشغول واوقاتش مصروف

۱ــ این ناحیه را اکنون نورستان گویند.

تسخیرتسخیر کافرستان بود، در زمستان این سال که برف قلل جبال اطراف قلوم و نواحی محل سکنای طائفه کافری را گرفته بود امر نمود که از چهار جانب سپاه معینه بدون مسامحه و تعطیل حمله‌ور به‌کافرستان شوند، به‌قرار تفصیل :

دستهٔ اول از راه پنجشیر : سه فوج پیاده و یك فوج رساله و چهار بیرق خاصه‌دار با توپخانهٔ کوهی و دشتی تحت ریاست کبیتان محمدعلی‌ـ خان مأمور آن سامان گردیدند.

دستهٔ دوم، دو فوج پیاده نظام و هزار نفر قشون ردیفی از سواره و پیاده مع یك باطری توپخانه از طرف اسمار و چترال تحت حکم سپهسالار غلام حیدرخان‌چرخی متوجه و روانهٔ کافرستان شدند.

دستهٔ سوم از بدخشان زیر فرمان جنرال کتال‌خــان روانهٔ مقصد گردیدندکه سواره و پیادهٔ این نظامی این دسته متجاوز از ٤ هزار نفر بودند و یك باطری توپخانهٔ کوهی‌هم داشتند.

دستهٔ چهارم عبارت از هزارنفر سپاه و سواره بودکه از لمغان[1] رهسپار کافرستان شدند، و رئیس آنها حاکم لمغان یا فیض محمدخان چرخی بود.

توضیح آنکه طایفهٔ کافری مزبور جنس وحشی صفت و طویل‌القامه می‌باشندکه لباس آنها از جلد بز سیاه و سرخ است وبزرگان ملت ایشان پوست بز سفید می‌پوشیدند و گیسوان آویخته و ریش و سبیلهای عجائب دراز دارند و مذهب و طریقهٔ مخصوصی‌که نسبت هم کیشی بــه‌سایر ادیان داشته باشند در آن طائفه نیست. بتهای قوی‌جثهٔ قدیمی را می‌پرستند وبه‌کواکب سبعه و وحوش معتقدند. بعضی از آنها اشیاء دیگر را رب‌النوع خود می‌دانند، و برخی از نفوذ هندوان و کشیشان انگلیس به‌قواعــد بودایی و نصارایان[2] انگلیس خودرا ملبس دارند وبسیاری آنها لامذهب

۱ــ اکنون لغمان گویند.
۲ــ عیسویان.

و خالی از طریقه وبری از ادیان مختلفه می‌باشند. اما همه از یك طایفه و قبیله‌اند و اتفاق دارند، و متجاوز از ۳۵ هزار خانواراندکه هرخانه دارای پنج شش مرد کاری است.

تعداد عموم مردم کافری متجاوز از ۱۰۰ هزار خانوار است‌که تا سرحدکاشغر و نواحی پامیر سکنا دارند، اما آن طوائفی‌که لباس بـز می‌پوشند از ۳۵ هزار الی ٤۰ هزار خانوار متجاوز نیستند[1]

از قرار بیان منظومهٔ هاتفی علیه‌الرحمه مملکت آنها به‌کتور موسوم بود و [هاتفی] شرح حملهٔ امیرتیمور و فتح آن نقطه را مفصل به‌رشتهٔ نظم کشیده...[2]

این چند فرد شعر را نیز مؤلف بداهتاً در شرح‌حال آن طایفه به‌رشتهٔ تحریرکشید، هرچند نزد اشعار هاتفی جلوه ندارد، اما دراین عهد بیش از این اقتضا نمی‌کند. چرا که استادنا فردوسی علیه‌الرحمه رزمیه‌گفت به اسامی اشخاص آن زمان مثلا افراسیاب و اسفندیار و رستم. این اسامی‌کمك استحکام شعر است. اما رزمیهٔ هاتفی به‌نام اسامی عهدش بوده؛ مثل‌مؤلف که باید کربلایی حسین و رضاقلیخان وپردل‌خان وحاجی‌حسن وملاعثمان وعمرخان را جزو رزمیه بیان نماید مسلم رونقی ندارد.

... بده ساقیا زان می لاله‌رنگ — بزن مطربا بربط وتار و چنگ
که یکدم بیاسایم از قیل و قال — شوم مست سودای جام وصال...
به کافرستان حمله آور شوم — به‌سلطان اسلام نـاور شوم ...

چنین کرده تحقیق فکر دقیق — زعصـر مؤلف نـه‌عهد عتیق
که‌چون خسروملك خاورزمین — شدش ملك بربر به‌زیر نگین...
بیاراست لشکر چو دارای روم — پی رزم کفار ملك قلـوم ...

۱ــ این توصیف غالباً مربوط به‌قبل از تشرف آن مردم به‌دین اسلام بوده است.

۲ــ مؤلف نسخه‌ای از تمرنامهٔ‌هاتفی به‌دست‌آورده و آن‌را چون منحصر به‌فرد می‌پنداشته ماجرای جنگ و فتح سرزمین کافرستان (کتور) به‌دست سپاه تیمور را سراپا نقل‌کرده است. اما چون اکنون منظومهٔ هاتفی تمرنامه (تیمورنامه) چاپ شده. از نقل آن صرف‌نظر شد.

به‌امــر خدیو سپهر احتشام امیر عبدرحمــان والا مقام
سپهــدار نــام آورش با سپاه بدان سوبه بتعجیل پیمود راه
پس از چندروزی درآن بوم وبر برافراشت رایات فتح و ظفـر
چو دیدند افواج را آن گروه گرفتند سنگر بـه بالای کــوه
به‌هر دره جیشی قراول شدند جلوگیر افواج کابل شدند ...
دلیران افغان پی گیر و دار کشیدند صف از یمین و یسار
زشلیك پی درپــی آن سپا ه پر از دود شد عرصـهٔ رزمگاه
تگرگ اجل ریخت برکافـران ز توپ و تفنگ سپاه گران ...
به‌فوج هرات اندر آن داروگیر ببارید از بس کــه باران تیر
صد وشصت‌تن گشت مقتول کین نهادنــد سر اندر آن سرزمین
پلنگینه پوشان کتور زمین به‌هرسو دوان از یسار و یمین...
پس از جنگ بسیار در آن دره بشد کار کافرستان یکسره ...
چو گشتند بیچاره از دار و گیر امان خواستند از سپاه امیر ...
پس آنگه سپهدار افغان سپاه ببخشودشان جملگــی را گناه
بگفتنا بــه اسلام مایل شوید به‌یزدان نادیده قایل شویــد
دل از بت‌پرستی نمایید پاك هم از آتش و اختر تابناك ...
نمایید ویران صنم خانــه را بخوانیــد یکتای فرزانــه را
در آیید یکسر هم‌از خاص وعام بدین محمد علیــه‌السلام
به‌ناچاری آن فرقـهٔ مشرکین بــه‌سان جهودان ایران زمین
به‌چوگان طاعت سران سر به‌سر بــه‌خاك اطاعت نهادنــد سر
ببردند این مژده نــزد امیر به‌شرح مفصل از آن دار وگیر
بشدخاطرش‌شادوچون‌گل‌شگفت بسی آفرین بــر سپهدار گفت

القصه پس از جنگهای نمایان و قتل انبوهی از طرفین و یك‌مــاه محاربهٔ متواتر طایفهٔ کافری به‌تحت اطاعت درآمده امان خواستند وبــه رعیتی دائمی افغانستان راضی شدند. غلام‌حیدرخان و سائر سران سپاه

افاغنه اسرایی که از آن طائفه گرفته بودند با شرح حالات و وقایع و مژدهٔ آن فتح نامی را خدمت امیر عبدالرحمان‌خان بردند. معظم‌الیه امر نمود که در آن نقاط مساجد چندی‌بنا کنند، و بزرگان آنها را با بسیاری جوانان وبچه‌های تازه بالغ به‌کابل آورند، و یك‌دسته از سپاهیان بدان نواحی ساخلو باشند، و قلاع محکمهٔ کفار مزبور را ویران نمایند، و آداب‌مسلمانی در تمام آن نقاط جاری شود، عموم مردان آنها را ختنه نمایند، و ملای چندی از مسلمانان برای آموختن درس مسلمانی و عقد و نکاح آن‌طائفه مأمور داشت و تمام احکام مذکور را در آن نواحی جاری داشتند، وعابرین آن صفحات بدین وسیله از شر کفار مزبور ایمن شدند. واین آخرین‌جنگ امیر عبدالرحمان در نواحی افغانستان بود.

رؤسای کافریان را در کابل به‌کاروانسرای محمدقمی تحت‌الحفظ نگهداشت و اطفال تازه بالغ و جوانان آنها را درسلك غلام‌بچه‌ها مسلح و تربیت نمود و همه را ختنه‌کرده به‌تحصیل درس مسلمانی مأمورداشت.

[وقایع دیگر]

امیرزاده نصرالله‌خان ازلندن به‌سلامتی مراجعت نمود. پس از ورود به‌قندهار و پذیرایی شایان اهالی روانهٔ‌کابل شد. اهالی قندهار دراین ایام استدعاکردندکه امیرعبدالرحمان‌خان امیرزادهٔ معزی‌الیه را به‌حکومت آن محل منصوب دارد. به‌ملاحظات چندی اسباب این مطلب فراهم نیامد.

حرکت‌مؤلف دراین‌سال از خراسان به‌عزم گردش سیستان وبلوچستان موجب بعضی خیالات سرحدداران افاغنه شد. هنگام ورود مؤلف به‌قائنات درسرحدات‌کبوده و یزدان ونقاط دیگر چند دسته سوار ورساله و سپاه پیاده و غیره فرستادند و متجاوز از یك‌ماه در آن سرحدات به‌گردش و چادر نشین بودند تا ثبوت‌کذب وقایع نگاران آن امارت در خصوص سفر بی‌غرض مؤلف شد. آن وقت سپاهیان مرخص گردیدند.

امر و اقدام امیر عبدالرحمان‌خان به‌تعمیر شهر فراه و نقاط محکمه ساختن بدانجا.

اخراج امیر معظم‌الیه چند نفر اشرار محلهٔ مرادخانی را از کابل به‌سمت مشهد .

قدغن سخت مجدد در افغانستان که در تکایا تعزیه‌داری نشود.

ساختن راههای اطراف شهر هرات را به‌هر سمت به‌طوری‌که دو عراده عبور نماید.

بنای مسجد جامعی در کابل که وجه مخارج آن‌را از سپاه و رعیت گرفتند.

تکمیل باروت سازی به‌هرات‌که بهتر از باروت انگلیس ساخته شد.

[وقایع سال ۱۳۱٤ هجری مطابق ۱۸۹٦ مسیحی]

صدور احکام امیرعبدالرحمان‌خان به‌تمام قبایل افغانستان در باب اینکه از هشت نفر رعیت یك‌نفر مهیای آموختن مشق و مسلح بـه‌آلات حربی باشد و مخارج او را هفت نفر دیگر بدهند، و نپذیرفتن بسیاری اهالی این مطلب را که در جواب نوشتند: هروقت لازم باشد تمام مردان کاری به‌یاری پادشاه خود حاضریم. از حالا نباید عموم اهالی گرفتار این قانون بشوند.

تأکید امیر عبدالرحمان‌خان به‌ساختن سربازخانه‌ها در نقاط مهمه بربرستان.

افتتاح معدن ذغال سنگ در کوه بامیان.

تعداد زنان اسیر شده به ۸۵۰۰ نفر رسید‌که از مردمان یاغی به‌کابل در محبس بودند.

خوانین هرات با مستوفی و اهل قلم که به‌کابل احضار شده بودند تماماً به‌تهمت مأخوذی در حبس ماندند و نان جیره دربارهٔ آنها مقرر شد.

قتل شاهزاده فغفور در هرات روز ۲ ربیع‌الاول ۱۳۱٤ ق.

در طوایف وردگ اطراف کابل شهرت یافت که به‌حکم امارت چند هزار خانواری آنها باید به‌نقطهٔ بالامرغاب سرحد هرات بروند و ساکن شوند. آنها هم رضایت دراین مطلب نداشتند لهذا به قلعهٔ سیدآباد اجماعی کرده مستعد یاغی‌گری بودند، اما بعد از آن خیال کماکان بـه‌طاعت درآمدند و بعضی مخلع شدند.

تعداد نفوس[1] مجدد درافغانستان.

رفتن مسترفین[2] رئیس کارخانجات به‌عنوان مرخصی سه‌ماهه از کابل و راه هندوستان به‌انگلستان.

محفوظ داشتن حدود افغانستان را از شر طاعونی که به‌هندوستان بـود.

اضطراب امارت افغانستان در ماه رمضان از مأمورین حفظ الصحه که دولت روس به‌سرحدات خراسان ایران در جوار افغانستان بـه‌عنوان قرانتین آورده بودند و تهیه نمودن سپاه فراوان درکابل و نقاط دیگر و پروتست این مطلب را با دولت انگلیس و مذاکرهٔ انگلیس با دولت‌روس.

جای دادن افاغنهٔ کوهستان و غیره رادرشهر کابل به محلهٔ مرادخانی و چنداول.

فرستادن فشنگ زیاد از کابل به‌ترکستان ازبك.

آتش‌گرفتن محلهٔ هندوها درکابل که سی‌باب خانه سوخت.

یافتن سه‌نفر از افاغنهٔ قندهار خمچهٔ پراز طلای مسکوك وحمل‌کردن به‌ایران و هندوستان برای فروش.

ملقب شدن والاحضرت امیرالمسلمین امیرعبدالرحمان‌خان به‌لقب جلیل زیبندهٔ ضیاءالملة والدین.

طغیان افاغنهٔ زمین داور که به‌زودی دفع و رفع شد.

نزاعی مابین فوج ششم هراتی و فوج نورزائی در قندهار و متهم شدن

۱ــ سرشماری.

2- Sir Henry Fane

محمدصادق‌خان برکت[1] واحضار او به‌کابل با چند نفر سپاهی از فوج هرات.

مقرر شدن جشن همه‌ساله و چراغان درموقع اسد[2] ماه شمسی مطابق ۱۷ ربیع‌الاول.

چشم‌کندن ۲۰ نفر سپاهیان هراتی را محض شورشی‌که در قندهار رخ داده بود.

وفات خان علوم معروف به‌خان ملاکه از معاریف و محترمین افغانستان بود در کابل.

گرفتن جقه[3] پولی به‌اسم ولیعهد امارت از اهالی.

مسدود شدن راه پنجده ـ روسیه برای حمل حبوبات و دواب از طرف امارت افغانستان.

سرك نمودن[4] راه کابل را تا به‌هرات از وسط هزاره‌جات والگای تایمنی و شکست کوهسار را.

نزاع سرحدیان روس و افغان در سرحد موریچاق[5] که رؤسای طرفین به‌اصلاح کوشیدند.

شدت اقدام سپهسالار فرامرزخان و سعدالدین‌خان نائب‌الحکومهٔ هرات برضد یکدیگر.

جواب و سؤال کتبی مؤلف با جناب منیف‌پاشا سفیرکبیر دولت علیه عثمانی مقیم تهران.

۱ــ برکت منصبی است مطابق با سرتیپ سوم ایران (حاشیهٔ مؤلف).: برگد = Brigadier

۲ــ ماه اسد : مردادماه .

۳ــ جقه : تاج .

٤ــ سرك نمودن : جاده ساختن.

٥ــ موریچاق : مروجق = مروکوچك.

[رخدادهای سال ۱۳۱۵ هجری مطابق ۱۸۹۷ مسیحی]

امیر عبدالرحمان‌خان در خیال جمع‌آوری بربریهای متفرق‌شدهٔ داخله افتاد که هرنقطه از بربرستان خالی از سکنه و ویران مانده، آنجا سکنا دهد.

یاغی‌شدن طوائف افاغنهٔسرحدی برضد انگلیس که بعضی از صاحب‌منصبان سرحدی امارت افغانستان هم به‌تحریك آنها شرکت داشتند. و آن طایفه متجاوز از ۱۵۰ هزار خانواراند و به‌اطراف تنگهٔ خیبر و نواحی اکراور و سرحدات پیشاور و وزیرستان وعلی‌مسجد سکنا دارند وبه‌چندین طایفه موسوم‌اند. بسیاری آنها افریدی، و قنبرخیل، وآدم‌خیل، وملاخیل، وذکاء خیل، و ممندخیل[1]، وملك‌دین‌خیل، واورك‌زایی[2]، و دولت‌زایی وبعضی به‌جواکی[3] و دیگر انبوهی بـه‌یوسفزایی معروف‌اند. و غرض از عداوت آنها با انگلیس مطلب دیگری جزاین نبود که‌می‌گفتند: انگلیسها مردمان متعدی و محیلی هستند نباید با ما مربوط باشند. به‌همین حرف عزم غزا کرده تقریباً ۵ هزار مرد مسلح و مستعد زد وخورد با انگلیس شدند، و آن مسأله باعث خسارت زیاد به‌انگلیسها شد. چون مکرر لشکر به‌تدمیر آنها فرستاد و آن طائفه دلیرانه دفاع کردند و انگلیس کشتند. وحال آنکه اگر دولت انگلیس آنهارا به‌امارت افغانستان وامی‌گذاشت به یك کاغذ امیرعبدالرحمان‌خان تابع می‌شدند.

قتل چند نفر از بزرگان طوایف که مصدر شرارت به‌خرج رفتـه بودند[4].

فرستادن چهل بار یابو تفنگ به‌پر سه‌بست مع سرنیزه و توشه‌دان و

۱ــ مهمندخیل .

۲ــ ورکزایی.

۳ــ ژواکی .

٤ــ یعنی‌به‌شرارت متهم شده بودند.

۶۰ بار یابو فشنگ و هزار و پانصد قبضه تفنگ ته‌پر کوچك کوتاه افسری که فشنگ متعدد می‌خورد، از کابل به‌هرات درماه صفر.

آمدن رسولی[1] از مأمورین سیاسی دربار هند به‌کابل و ملاقات او با امیر عبدالرحمان‌خان و پس از چند روز مراجعت کردن.

نشان بهادری فرستادن امیر به‌۲هزار نفر از سپاه ساخلو هرات.

شیوع دامنه[2] درکابل و شدت آن در قندهار و سرحدات انگلیس.

مأمور شدن سپهسالار غلام حیدرخان چرخی به‌نظم‌کار سرحدات خیبر و لعل‌پر[3] و مستعد داشتن سپاه و توپخانهٔ فراوان در آن نقطه‌که از لشکرکشی و نزاع انگلیس با افریدی خللی به‌امور سرحدی افغان نرسد.

آتش‌گرفتن میان‌دهی[4] کابل و چوب‌فروشی و کفایت به‌خرج‌دادن مسترفین مستخدم امارت در رفع و دفع حریق توسط ناسوس.

افاغنهٔ سرحدی‌که برضد انگلیس بودند در تحت فتوای آخوندزاده ملانجم‌الدین صاحب به‌نقطهٔ کنده آب و میچینی جمع شده اردوگاهی اختیار کردند و حملات پی‌درپی به‌عساکر انگلیس نمدوه و دستبردها می‌زدند و همه روزه به‌تعداد آنها از امدادیان افزوده می‌شد و حمله به شنکاکده و اکوره بردند و بسیاری نقاط را آتش زدند.

فوت سپهسالار ترکستان ازبك متصرفی افغانستان‌که مسمی و معروف به‌غلام‌حیدرخان لندی[5] بود.

فرار میرزا سلطان محمد منشی مترجم‌زبان انگلیسی از کابل به هندوستان‌که ضمناً مستخدم انگلیس بود[6] و ملتجی به‌امیر عبدالرحمان‌خان شده‌لقب میر منشی یافته بود و کتاب امیر عبدالرحمان‌خان را همان شخص

۱ــ یعنی هیأتی.

۲ــ بیماری تب محرقه .

۳ــ لعل‌پور.

٤ــ منده‌ای : میدان بار.

۵ــ لندی : کوتاه (حاشیهٔ مؤلف).

به‌خط و زبان انگلیسی نوشت که به‌لندن به‌طبع رسانیدند و یك جلد آن را [به] مشهد آوردند. به‌فارسی ترجمه کرده به‌طبع و خط زبان فارسی توسط قونسولگری رسید.

خارج کردن انگلیسها غلام‌رسول‌خان کرنیل مأمور افغان‌را که به‌کلکته هندوستان مقیم بود با همراهان او.

ایجاد توپ هاندی (کذا) مکرر انداز در کابل از روی توپی که مسترفین جهت امیرعبدالرحمان‌خان از کارخانه‌جات امریك خریده بود.

وصلت امیر با سردار محمدابراهیم‌خان برادر سردار محمدایوب‌خان که در پیشاور مقیم است، توسط نصرت جنگ‌خان افغان، که صبیهٔ سردار معزی‌الیه به‌ازدواج پسر ارشد امیر معظم درآمد.

امتحان توپها و شلیك تفنگهای سپاه، درانواع مشقهای چند روزه به‌کابل که مقداری باروت صرف شد.

تکمیل فوج کوتوالی به‌هرات که سابق برآن ۲۰۰ نفر بودند.

آوردن ۲۲۰ باب خیمه برای عساکر هرات از کابل و راه قندهار.

بردن ۲۰۰ هزار تومان پول اضافه از مخارج لشکری هرات را به‌کابل.

عایدی پشم هرات دراین سال سه هزار و پانصد خروار به‌سنگ وطن.

تقاوی[1] دادن امیر عبدالرحمان‌خان به‌تجار وطن محض داد وستد که گمرکات کسر ننماید.

آوردن ٦ عراده توپ ته‌پر به‌هرات، که اکثر فشنگ آنها مسی و در هرات ساخته شد.

قدغن پسته از دادوستد رعیت به‌هرات و موقوفی استعمال تریاك از تمام افغانستان.

۱ــ مساعدت پولی و مالی.

آوردن فشنگ زیادی برای توپ و تفنگ سپاه هرات از کابل.
اتلاف بسیاری گوسفندان از سرما.

[وقایع سال ۱۳۱٦ هجری مطابق ۱۸۹۸ مسیحی]

صلح افاغنهٔ سرحدی افریدی ماماخیل و دولت خیل و ذکا خیل و ملك‌دین خیل و اورك‌زایی [و] ممندخیل و جبارخیل و غیره با جنرال سرلاکهارت که رجال جنگی آنها در مقابل انگلیسها متجاوز از پنج هزار سوار نبود و همه‌جا فتح کردند، تابربریهای فعلهٔ راه‌آهن تحت‌اسلحهٔ انگلیس درآمده با آنها جنگیدند و همه را عقب‌کردند، که آن دستبرد بربریان مایهٔ آسایش تمام مهاجرین بربری به‌خاك انگلیس شده چهار فوج در سرحد قندهار و چند فوج به‌نواحی پیشاور از آن طایفه ترتیب داده‌اند، به‌امید آن که :

شغال بیشهٔ مازنـــدران را نگیرد جز سگ مازندرانی

امیر عبدالرحمان‌خان‌هم‌که آن رشادت از بربریان دید شروع بـــه نوکرگیری از طایفهٔ بربری نموده سه فوج تحت اسلحهٔ جنگی و سفر مینا درآورد و به‌بسیاری آنها اظهار تلطف نمود.

افزودن عمله‌جات به‌کارخانجات اسلحه‌سازی کابل وایجاد انواع توپها و تفنگها و مهیا کردن فشنگ زیاد در این سال و فرستادن تفنگ و قورخانهٔ فراوان به‌هرات و بعضی نقاط ترکستان ازبك وسایر سرحدات افغانستان.

حواله دادن هیمه از اشجار عوض مالیات به‌رعایای قراء اطراف شهر کابل جهت سوخت انجین[1] که رواج این حکم به‌تحریك انگلیسها بود.

تبیین آنکه بعد از گرفتاری امیرمحمدیعقوب‌خان و شورش اهالـــی کابل برضد انگلیس وقتی غازیان ملت اسلام به‌عزم دفاع و محاربه در کابل

1- Engine : موتورکارخانه

حاضر شدند، آذوقهٔ دولتی و ذخیرهٔ قشونی هریك از آنها منحصر به‌یك‌من تلخان[1] توت بود که درمیان انبانی به‌دوش خود داشتند و مدت یك سال جنگ متواتر را به‌همان آذوقه پیش بردند. انگلیسها آن‌کینه را در دل داشتند و دارند که ریشهٔ اشجار توت‌کابل‌را براندازند [تا] برای موقع دیگر مدد آذوقه وتوت افاغنه میوهٔ اشجار نباشد. لهذا وسیلهٔ بهتر از این [به] دست نیاوردند که اشجار مزبور را برای سوخت کارخانجات تمام نمایند، چنانکه اکنون سه‌ربع از آن شجر اُمید مسافران و مسلمانان فقیر که در نواحی‌کابل و مدد معاش اهالی بود قطع و معدوم شده است.

مقرر شدن مأمورین تازه به‌بعضی نقاط افغانستان من‌جمله محمد-طاهرخان مستوفی به‌هرات.

رمه شماری مجدد در افغانستان.

سختگیری حکام در امتعه بردن به‌خاك روس.

گرفتن فوج تازه در هرات.

عوض شدن ساخلویان چهارصده که دو دسته از سپاه نظام هراتی بودند.

فوت قاضی ملاحسین رئیس محکمه هرات.

بردن چند نفر نویسنده‌های هراتی را به‌کابل با چند نفر تجار.

تهمت چند نفر خواجه‌های ساکن ده‌غریب هرات به‌جوان تازه داماد بزازی‌که از [اهل] تشیع و پسر محمدحسن اولاد خالق داد جارچی‌بود به‌شهر هرات، وبه‌بهانهٔ رفض او را سنگسار نمودن‌که درخرابهٔ شکورخان-سوق‌الدواب[2] - اول آن طفل را با شمشیر و تبرزین چهارقسمت کردند وبعد ۲۰ هزار نفر یکدفعه براو سنگ باریدند و جز کدو وموی سر چیزی از بدنش باقی نماند و مادر و نیای آن طفل از این وقایع بیتاب شده

۱ــ تلخان : توت و جوز (گردو) کوبیده‌که غذای مقوی است و مدتها بدون فاسدشدن می‌ماند.

۲ــ در زبان هراتی : گنج .

ترک حیات گفته خودرا به‌آن مقتول بی‌گناه پیوسته و آن مطلب باعث تأسف وموجب هیجان قزلباشیهٔ افغان شد.

[وقایع سال ۱۳۱۷ هجری مطابق با ۱۸۹۹ مسیحی]

قدغن اکیدامیرعبدالرحمان‌خان که نمک هندوستان به‌افغانستان نیاید.

رفتن امیر با تمام خانواده و بسیاری غلام‌بچه‌هایی که در باغ خواجه‌دوست خاوند زیر اسلحه داشت به‌ییلاق پغمان در فصل تابستان.

به‌دار کشیدن چند نفر رؤسای یاغیان فیروزکوهی که در محبس کابل بودند.

محمد عظیم‌خان سدوزایی پسر سردار محمداسلم‌خان و دین‌محمدخان امین نظام و شیراحمدخان وچند نفر خوانین کلمانی که قصد قتل امیر را داشتند درکابل از تدبیر شاهزادهٔ آزاده حبیب‌الله‌خان گرفتار و مقتول شدند.

ایجاد کارخانهٔ بلورسازی درکابل.

شکایت رعایای ترکستان ازبك از سردار عبدالعزیزخان و مأموریت چند نفر ممیز و مصدق از کابل برای رسیدگی.

مختصر شورشی در افواج خان‌آباد.

رسیدن نامه و عرایض بسیاری بزرگان سمرقند وترکستان متصرفی روس به‌دربارکابل در اظهار دوستی امیر.

تهیهٔ غلهٔ ذخیرهٔ قشونی به‌چند نقطهٔ بربرستان.

شورش طایفهٔ علی‌شیرزایی سرحد کرم برضد انگلیس و مأموریت اروس[1] صاحب و حمله‌بردن فوج توری تحت ریاست غلام محمدخان جامع‌دار با فوج کشمیری تحت ریاست راجه نائب‌الحکومهٔ کشمیر و صاحب‌منصبان انگلیس به‌قلعهٔ یاغیان که ۱۵ هزار نفر برای مدافعه حاضر

۱ــ ظاهراً ادوردس.

شدند و دو فوج مذکور بعد از ۲٤ ساعت جنگ شکست خوردند و ۲۰۰ نفر از فوج راجه به‌قتل رسید و بعد از آن صاحب‌منصبان انگلیس به‌مواعید زیاد مردم توری را واداشتندکه با فوج طایفهٔ خود به‌یاغیان حملـه بردند وآنها را عقب نشانیدند. متعاقب آن‌هم عساکر انگلیس به‌امداد رسید و کار طایفهٔ علیشیرزایی به‌سختی‌کشید و تبعیت انگلیس‌را اختیار نمودند.

اخراج جمعی محبوسین را به‌طرف هندوستان.

اجرا داشتن حکم هشت نفر یك نفر را در بسیاری محال‌کابل برای خدمات نظام ی‌از رعایا.

رفتن‌کرنیل محمداسماعیل‌خان مأمور سیاسی افغانستان‌به‌کلکته جهت افتتاح دارالترجمهٔ خاص امارت‌کابل.

مشرف شدن میرسلیمان‌خان‌گازر گاهی به‌مکه و مراجعت به‌اسلامبول و آوردن چند تار مو که در مشهد مدعی بود براین‌که آنها از موی خاص حضرت ختمی‌مرتبت (ع) و [اعلیحضرت] سلطان عثمانی از مخزن خاص داده‌اند. مشایعت و عزیمت جمعی از افاغنه و سایر مسلمانان سنی باکمال و جد همراه مشارالیه تا قریهٔ کنه‌گوشه حوالی ارض اقدس و آشکار نمودن آن موهای متبرك‌را و روانهٔ هرات شدن‌که در آنجا نیز احترامات زیاد در این باب به‌جا آوردند.

فرار اسکندرجان تاجر با تمام دارایی و عیال خود به‌خراسان کـه به‌خواهش انگلیس بعد از چند ماه معاودت داده شد به‌شرط امان و آسایش حال او که در هرات تعدی به‌حال مشارالیه نشود.

ظهور چند ظرف مسکوك طلا به‌خرابهٔ محله خواجه‌عبدالله مصری که شیرعلی‌خان نامی به‌آبادی آن اقدام‌کرده بود.

گرفتاری غلام حسن بیك از میرهای بربری‌که بعد از فتح بربر در کوهستان متواری بود.

در هرات شخصی از اهالی زنده‌جان[1] مصمم آتش‌زدن قورخانه بود اما گرفتار شد.

محبوسی وعسرت سخت سردار سمندرخان پسر سردار نظر محمدخان نوهٔ سردار امیرمحمدخان برادر سردار صیدمحمدخان[2] درزندان اسکندری هرات که دو سال قبل آنها را از کابل تحت‌الحفظ به‌هرات آورده بودند.

[وقایع سنهٔ ۱۳۱۸ هجری مطابق ۱۹۰۰ مسیحی]

ناخوشی سخت سردارحبیب‌الله‌خان پادشاه‌حالیهٔ افغانستان که بهبودی حاصل نمود.

بروز وبایی در کابل از عفونت محبسهای پر ازدحام واتلاف نفوس زیادی و رفتن امیر به‌کوهستان پغمان و استالف و قدغن داشتن آمد و شد را و قتل ملا نورکی ندیم خاص که از روی اطمینان قدغن را شکسته داخل اردوی امیر شد. سرباز قراول او را کشتند و همان سربازان مورد مرحمت شدند.

برطرف شدن ناخوشی و ورود امیر به‌کابل دراواخر جمادی‌الثانی.

اهتمام در معدن یاقوت جیگدلیک.

احضار امیر، ملانجم‌الدین معروف‌راکه طوائف کوهستان عموماً مرید وپیرو او بودند و اورا قطب زمان می‌دانستند.

به‌موقوفی دادوستد پسته وبزقنج و شیرخشت ازرعایا مجدداً اقدام‌شد.

ناخوشیهای مختلف در قندهار.

حکم ممانعت دکترهای ایرانی صادر شد که برای تفتیش ناخوشی به‌خاك هرات داخل نشوند.

شرارت افواج پیادهٔ ساخلوی میمنه برضد ژنرال غوث‌الدین‌خان که بعد تخفیف یافت.

۱ــ فوشنج قدیم.

۲ــ سعید محمدخان.

فرار چند خیل جمشیدی طائفه شقی محال کوشك به‌خاك‌روس.

ابتیاع دو کالسکهٔ طرح جدید به‌سپهسالار و حاکم هرات و هموار ساختن راههای اطراف شهر را.

رواج پول روسی در هرات که سابق به‌قرار جنس دادوستد می‌شد.

رفتن ۱٦ لك قران موجودی اضافه مخارج هرات به‌کابل.

فروش بسیاری املاك متاجرین دیوانی راکه باقی‌دار بودند، محض وصول طلب امارت.

قدغن استعمال تریاك به‌افغانستان‌که بغتتاً به‌دکاکین عطاران ریخته، دستك و سیاههٔ آنها را برداشته و به‌آن وسیله هرکس دو مثقال تریاك خریده بود [به] دست آوردند و تریاکیان را از اعیان و غیره‌که ٦۸ نفر بودند به‌کاروانسرای حلوایی محبوس داشتند تا بعضی وفات وبعضی‌توبه نمودند و در واقع این حق بزرگ‌را امیرعبدالرحمان‌خان به‌گردن عموم اهالی افغانستان دارد و خدا بیامرزی می‌خواهد.

فتنه‌جویی بسیاری یهودیان‌که اهالی و سپاه‌را را به‌روی یکدیگر وادار می‌کردند. عاقبت به‌خود آنها نتیجه بخشیده مجرم و مقصر شدند. چون امیر افغانستان بیدار کار بود وبه‌امنای خود ابلاغ داشت‌که یهودیها به‌هربلدی از بلاد عالم [که باشند] خالی از فتنه و شرارت نبوده و نیستند.

تعیین تکالیف و کردار ملت هنود به‌افغانستان دراین سال شد.

پسر جنرال رستم‌خان [را] که در هرات به‌حد بلوغ رسیده بود به‌کابل خواستند.

شروع به‌ساختن راه بین هرات و کابل محض عبور عرادهٔ توپ ازطرف هزاره‌جات.

مأمور شدن سردار محمدحسن‌خان به‌قندهار که بعد از چندی به‌کلات مراجعت‌کرده روانهٔ کابل بود.

عایدی باغ سرکاری در قندهار به‌هنگام میلهٔ[1] اهالی ۲هزار و ۶۰۰ تومان شد.

[وقایع سال ۱۳۱۹ هجری مطابق ۱۹۰۱ مسیحی]

[مرگ امیر عبدالرحمان‌خان و جلوس امیرحبیب‌الله خان]

تفتیش امیر عبدالرحمان‌خان در احوالات محبوسین موجودهٔ کابل، که بالغ‌بر ۱۲هزار مرد و ۸هزار زن بودند، می‌خواست رسیدگی شود، و هرکدام مستوجب عقوبتی هستند قصاص و سزا داده شوند والاّ مرخص باشند.

بروز کسالت امیر.

اجماع جمعیت زیاد به‌اطراف آخوند ملانجم‌الدین در حوالی اسمار واطراف جلال‌آباد، چون اغلب اهالی اورا قطب زمان می‌دانستند.

مجدداً شروع به‌گرفتن سپاه بربری شد.

عزل محمدنبی‌خان بربری از کیزاب و به‌کابل خواستن با جمعی مقصر دیگر و اورا به‌نمکسار ترکستان فرستادن و توقیف‌داشتن.

روابط محرمانه و تحریك صاحب‌منصبان انگلیس به‌رعایای سرحدی تنگهٔ خیبر و درهٔ اسمار افغانستان برضد أمارت و آگاهی امیر و مقرر داشتن محمدعلی‌خان وکیل‌الدوله پسر محمدحسن‌خان حکمران سیقان و کامرد[2] را با یك فوج سپاه زبده و تفنگ بسیاری مع جبه‌خانه و دو عراده توپ از کابل بدان نقاط برای تهدید اهالی در قطع روابط انگلیسها.

مأموریت کاکه رضای رساله از معاریف با سه‌نفر دزد نامی هرات به‌تحریك محمدکاظم‌خان منسوب و مدعی مؤلف از طرف حکومت و سپهسالار هرات جهت دفع نگارنده به‌ارض أقدس‌که دستگیر اجزاء ایالت

۱ــ میله : تفریح وتفرج.

۲ــ کهمرد نیزگویند.

شده خائف و منفعل نجات یافته به‌هرات مراجعت‌کردند و مجدداً موسی نام کرخی★ و مرتضی‌نام بیت‌الامانی★ و مؤمن نام اسحاق‌زایی به‌این مأموریت مقرر شده [به] مشهد آمدند و به‌دلالت و راهنمایی دو نفر دیگر از ساکنین مشهد به‌لیلهٔ سوم ربیع‌الثانی از راه بام خانهٔ همسایه به‌بالین مؤلف آمده اول بسیاری اموال را بردند و بعدکه بیدار شدم به‌شرحی که در بیان‌الواقعه[1] ذکر شده چندین جراحت به‌خودم وارد آوردند، اما خداوند د رسایهٔ حضرت رضا علیه‌السلام مرا نجات داده به‌قتل نرسیدم.

حکومت صید محمدخان ریکا در بعضی نقاط بربری.

وفات امیر با تدبیر عبدالرحمان خان در کابل و دفن آمدن [کذا] به‌عمارت سرابستان[2] آن بلد که دو فرد به‌مادهٔ تاریخ آن مرحوم گفته شد، قطعه:

در نوزدهٔ جمادی‌الثانی رفت / اندرشب پنجشنبه شه پاك ضمیر
بردارسرازدولت وگوسال‌غمش / افسوس اجل نداد مهلت به‌امیر
ایام خلافتش زداد ایزد / خواهی‌که بدانی عدد از ایزد[3] گیر

۲۲

ونیز این چند فرد شعردرتاریخ جلوس امیر بی‌نظیر سراج‌الملة‌والدین امیرحبیب‌الله‌خان به‌تخت سلطنت افغانستان گفته شده است:

بنشست به‌جای اوحبیب‌الله وشد / اورنگ چو آسمان و او بدر منیر
یارب به‌حق چهار یار احمد / با عدل به‌ملك سالها پاید دیر
تاریخ جلوس او به دیهیم نویس / بنشست ولیعهد به‌ماوای[3] امیر

۱۳۱۹

افسردگی و سوگواری حال سرداران وافسران مملکت افغانستان در

۱ــ رساله در احوال مؤلف.
۲ــ بستان‌سرا گویند.
★ــ کرخ: قصبه‌ای در هفت فرسنگی هرات، بیت‌الامان: قریه‌ای در خارج هرات.
۳ــ اصل: ۱۳۱۹.

عزای امیر مرحوم که با نهایت احترام به‌عمل آمد، به‌جلوس میمنت‌مأنوس امیر جهانگیر بی‌نظیر حبیب‌الله‌خان به‌خوشحالی و سرور تبدیل یافت و آن سلطان نیك فطرت به‌میمنت و مبارکی در اصلاح‌حال امور مملکت و رعیت به‌رویهٔ عدالت پرداخت و عالی ودانی را به[1] خود امیدوار ساخت. خداوند افزایدش عمر و بخت.

خلق[2] امیر حبیب‌الله‌خان در مواعید احسان و عدالت به‌رعایا و افزودن ماه چهارقران به‌مواجب هریك از سپاهیان و بخشیدن نشان صداقت به‌تمام افراد قشون که در یك طرف «سراج‌الملة والدین امیر حبیب‌الله» نقش است و در طرف دیگر «صداقت».

توقیف بعضی از دفاتر تا تحویل حمل.

احضار نمودن امیر از هربلاد و بلوك افغانستان بعضی سادات وقضات وبزرگان و رؤسای طوائف را برای ملاقات و پیمان درکابل.

اقدامات مهدعلیا در ضمن[3] با چند نفر خواص خود اقتدار سردار محمد عمرجان را که امیر آگاه شد و به‌استمالت آنها کوشید.

وآتش گرفتن کارخانهٔ چاشنی‌سازی درکابل.

رفتن بعضی از سپاهیان شورشی بدون اجازه از کابل به‌طرف وطن ونادم شدن و مراجعت نمودن تمام آنها.

مختصر اغتشاشی در وردك که به‌زودی دفع و رفع شد.

انتخاب مستخدمین از طوایف درانی.

ورود محمداسماعیل‌خان شجاع‌الملك ایرانی به‌کابل در ماه ذیحجه وشرفیابی به‌حضور امیر و مهربانی وانعام دیدن[4] معزی‌الیه.

۱ــ اصل :از خود.

۲ــ یعنی خوش‌خلقی.

۳ــ در ضمن یعنی در نهان.

٤ــ یعنی گرفتن انعام‌ازامیر.

همهمه در ترکستان ازبك به‌امید ورود سردار محمد اسحاق‌خان و نامه نوشتن بعضی از اعیان محل به‌معظم‌الیه .

فرار شاه‌گل شاه‌بخش و کریم از رؤسای ایلات[1] با خانواری خود به‌طرف قائنات.

فرار چند خانواری از قلعهٔ ولی به‌خا کروس.

قدغن امیر دشنام پیروان مذاهب‌را به‌تمام افغانستان.

و صدور فرمان تازه براینکه اهالی تشیع در مساجد اهل سنت حاضر شده نماز بخوانند.

حریق سخت در شهر مزار شریف به‌ماه رجب که دکاکین زیادی سوخت.

شکایت اهالی از تعدی پسرهای سعدالدین‌خان حکمران هرات و احضار امیر آنها را.

فرار جهاندادخان ترکی و جمعی دیگر به‌طرف وزیرستان، به‌رنجش اینکه چرا امیرصاحب اسبهای افغانستان را از بردن به‌هندوستان مانع‌است.

رفتن جمعی سپاه و توپخانه به‌تدمیر و استمالت[2] اهالی و محل آن طائفه و زد و خورد و قتل جمعی از طرفین.

خارج شدن بعضی طوائف توری[3] از تبعیت افغانستان واتصال به انگلیس .

احضار نمودن امیر معظم صاحبزاده ملافضل حق پسر صاحبزاده عمرجان را که پس از قتل پدر درباخرز خاك ایران به‌نقطهٔ کمرسبز مقیم بود، تا این وقت محترماً به‌هرات ورودکرد.

۱ـ اصل : ایلیات .

۲ـ ظاهراً به‌جای سرکوبی آورده است.

۳ـ اصل : طوری.

[وقایع سال ۱۳۲۰ هجری مطابق ۱۹۰۲ مسیحی]

فرمانفرمای هند امیرکبیر حبیب‌الله‌خان را به‌جشن تاجگذاری پادشاه انگلستان دعوت نمود، اما اجابت نشد.

مقرر شدن[1] سردار محمدیوسف‌خان عم امیرعبدالرحمان‌خان با غلام حیدرخان کرنیل چنداولی و سردار عبدالله‌خان و دوسه‌نفر امنای دیگر جهت رسیدگی امور محبوسین کابل.

مرخصی چند نفر از اجزاء دفتری هرات که در کابل محبوس بودند و مقررشدن تنخواه به‌هریك از آنان.

عذر خواستن شجاع‌الملك خراسانی را در کابل به‌خیال اینکه مبادا مقصود دیگری در ضمن باشد.

عازم شدن معزی‌الیه از کابل به‌طرف ایران.

تزویج امیر صاحب دختر نیك‌اختر میرسهراب‌بیك قهندزی را و آوردن به‌کابل با طمطراق و جشن مخصوصی، چون سابقاً اجابت قبول شده بود، و همچنان صبیه تاج‌محمدخان سدوزایی را.

ابتیاع و آوردن میلچه‌های نقرهٔ فراوان از هندوستان به‌کابل وسکه شدن مسکوکات طلا و نقره به‌نام «سراج‌الملة والدین امیرحبیب‌الله».

تنظیمات امور قشونی ترکستان ازبك.

سفارت غلام قادرخان ترکی و نیاز محمدخان بارکزایی از کابل به دربار هندوستان.

قحط و قلا در بربرستان و فرار چندین هزار از اهالی که عوض آنها افاغنهٔ وردگ و غیره ساکن بربرستان شدند.

ترقی قیمت ارزاق در هرات به‌واسطهٔ غله‌ای که حکام و مأمورین دیوانی به‌انبار ذخیره می‌کردند و نمی‌فروختند، تا رفته رفته آثار قحط و قلا به‌اهالی ظاهر شد و نان یك من پنج قران خرید و فروش می‌گردید.

۱ـ انتصاب.

به‌این ملاحظه از دولت روس به‌رسم اعانت سه‌هزار خروار آرد نرم بسیار خوب و سه‌هزار خروار گندم به‌سرحد کشك و شیخ جنید آورده اعلان تقسیم و تسلیم به‌اهالی سرحدی هرات دادند. لهذا مردم جوقه جوقه[۱] از گرسنگی می‌رفتند و غله را بی‌بها می‌گرفتند، به‌شهر آورده یك من، دو قران و یك‌قران و نیم می‌فروختند، و همان غله‌باعث آسایش و نگهداری اهالی تا فصل خرمن شد. و به‌قدر زحمت صد ساله انگلیس درآمیزش و رابطهٔ اهالی افغانستان این یك پلتیك روس مؤثر بود، که قدر همسایگی خودرا در انظار جلوه داد، و تا یك درجه ثبوت خیرخواهی نمود.

ساختن بعضی توپهای جدیدالاختراع درشهر کابل.

در ارغنداب قندهار، زنی به‌یك شکم سه‌طفل آورد.

[وقایع سنه ۱۳۲۱ هجری مطابق ۱۹۰۳ مسیحی]

فرستادن دویست بار قورخانه به‌هرات از کابل.

شدت قحط و قلای دو ساله در بربرستان که چندین‌هزار خانوار از اهالی به‌بلاد داخله و خارجه فرار کردند و محض خالی نبودن اوطان آنها بعضی طوایف افاغنه مأمور اقامت و توطن نقاط بربرستان شدند.

مأموریت دین‌محمدخان خسرپور[۲] امیرزاده نصراللهخان با ۵۰ سوار به‌نظم ترکستان ازبك فرارشدن چند خیل ترکمان که‌تبعهٔ افغانستان و ساکن اطراف شبرغان بودند به‌خاك روس.

مدح و منقبت خوانی جمعی ازقزلباشیه در خارج دروازهٔ شاه شهید کابل که همه را دستگیر [کردند] و چهل نفر از آنها جریمه و ده نفر مقتول‌و مابقی اخراج بلد شدند.

احضار امیر گردون سریر سردار والاتبار عبدالوهاب‌خان پسر سردار امیر افضل‌خان را که چندین سال به‌تهران در پناه دولت علیه ایران بود.

۱ـ جوخه جوخه : گروه گروه .

۲ـ در لهجه هرات، خسربره: برادرزان.

ورود معزی‌الیه به‌کابل دراواخر جمادی‌الثانیه، و در ماه رجب به‌حضور امیر مشرف شدن واستفسار از وضع دربار دولت علیهٔ ایران وبیان واقع حال نمودن او.

صدور چند طغرا فرمان امارت: یکی در موقوفی مجالس تعزیهٔ اموات‌که اهالی از سر قبرستان باید متفرق شوند.

۲ـ مدح و منقبت خوانی و تعزیهٔ ائمه در کوچه وبازار موقوف باشد، وعلماء و ملت تشیع به‌نماز جماعت اهل تسنن حاضر شوند. و این مطلب نظر به‌اقتضای وقت بود.

۳ـ هرکس مال‌التجاره در حمل و نقل از سرحدات بگریزاند یا بدون گمرك عبور دهد حکومت حق ضبط و جریمه داشته باشد. و همچنان‌کسانی که بدون تذکره آمد و شد نمایند.

٤ـ باید رؤسای امور نظامی و دفاتر دیوان، رشوت از اهالی نگیرند، ورعایاهم ابداً رشوت ندهندکه طرفین مورد مؤاخذه خواهند بود.

طبع قرآنی در کابل‌که وقف طلاب قراردادند، برای مغفرت‌امیر متوفی.

طغیان بعضی از طوائف سرحدات خیبر و نواحی پیوارکه توپ و افواج پیاده به‌دفع و نظم آنها مأمور شد.

ریاست جنرال امیر محمدخان تگابی به‌عساکر مقیم ترکستان ازبك.

خرید دواب تخمی خاص به‌حکم امیر.

نظم امور اوقاف و دخالت امیر در تعیین وتعمیرهای هریك.

گرفتاری سردار والاتبار عبدالمجیدخان پسر مرحوم سردار عبدالله‌خان در سرحد سیستان و فرستادن او را به‌کابل که معزی الیه از طرف مسقط به‌دلالت ناظرنمك به‌حرام خود آمده بود.

اظهار مرحمت‌آمیز امیر مهر سریر به‌سردار مزبور و عفو تقصیرات‌او.

تکمیل دارالشورا درکابل.

ورود مسیو وینلام و مسترداب صاحب‌منصبان انگلیس با جمعی

همراهان از طرف خراسان و سیستان به‌هرات و رفتن به‌طرف بالا مرغاب وقلعه‌نو و مأمور شدن ژنرال غوث‌الدین خان افغان از میمنه و مختصر سپاهی از هرات به‌معیت آنها و معطلی زیاد و تلف شدن یار محمدخان جغرتانی[۱] و ساختن بعضی علامات و مراجعت به‌هرات و عازم شدن آنها به طرف کابل از راه هزاره‌جات و سخت‌گیری نمودن دراین سفر به‌عابرین و اشخاصی که برطرف ترکستان روس آمد و شد داشتند.

شیوع دامنه در هرات و میمنه.

حمل گدام[۲] و لشکریان سرپل به‌اندخود.

منصوب شدن سردار عبدالله‌خان توخی به‌حکومت ترکستان.

فرستادن ۱۲ عراده توپ مکسیم آتش‌فشان از کابل به‌هرات با توپچیان مخصوص.

قدغن سخت در نرفتن عیال اهالی به‌خارجه.

[وقایع سنه ۱۳۲۲ هجری مطابق ۱۹۰٤ مسیحی]

امیر گردون‌سریر حبیب‌الله‌خان پادشاه افغانستان در اوایل عشر دوم محرم که هنگام تعزیهٔ مخصوص حضرت خامس آل‌عبا علیه‌السلام است به ملاحظهٔ تعطیل داشتن امور سلطنتی را عزم شکار نموده و در چمن‌بکرامی قرب شهر کابل میان نیزار با تفنگ مخصوص قصد صید مرغی فرمود. فوراً تفنگ ترکید و سه انگشت نازنین آن پادشاه را مجروح سخت نمود که پوست و گوشت هریك پارچه پارچه [شد] و خون زیادی رفت و رگ واستخوان باقی ماند. اما قبل از اینکه ضعفی عارض شود به‌معالجه مشغول شدند، و به‌خیر گذشت[۳].

۱ــ اصل : جاقرتانی، جغرتان روستایی در هرات است.

۲ــ گدام : انبار.

۳ــ دراین موضع مثنویی در مدح سلاطین ایران، عثمانی وافغانستان وبیان واقعهٔ عاشورا در ٤۹ بیت آورده است.

تعیین داشتن پنج محل برای عریضه دادن رعایاکه امیر را در کوچه و وبازار معطل ندارند.

آمدن ولی‌محمدخان رئیس طوایف ماماخیل به‌کابل و تعهد اطاعت‌از امارت افغانستان.

عزل سردار غلام حسین‌خان پسر سردار شکرالله‌خان از حکومت غـــزنین.

ورود یك نفر افسر با چند قزاق روس به‌خاك افغانستان بـــه‌عنوان راه‌گم‌کردن.

مسافرت امیرزاده عنایت‌الله‌خان ولیعهد افغانستان به‌اتفاق سردار محمد خان به‌هندوستان از بسیاری اصرار و تمنای فرمانفرمای هند.

مأموریت سردار تاج‌محمدخان درانی به‌هرات وبردن نوراحمدخان پسر سعدالدین‌خان نائب الحکومهٔ هرات‌را تحت‌الحفظ به‌کابل.

ورود مستردن و چند نفر صاحب منصب نظامی و پلتیکی انگلیس با چند نفر همراهان خود به‌کابل برای ختم قرارداد بین دولتین افغان وانگلیس در ماه شوال‌که مترجم آنها غلام مرتضی‌خان پسر داودخان قندهاری و بابو مولابخش‌خان هندی بودند.

افزودن امارت‌کابل به‌تعداد عمله‌جات کارخانهٔ اسلحه‌سازی‌خود.

معطلی سفراء انگلیس در‌کابل و نپذیرفتن تکالیف شاقه‌که انگلیسها فهرست آن را داده بودند و شرح مفصلی دارد.

آمدن خوشدل‌خان لوی نایب از هندوستان به‌کابل[1].

شدت برودت در کابل.

شهرت جنگ دولتین روس و ژاپون توسط مأمورین انگلیس درتمام افغانستان‌که با کمال ذلت حالت روس را بیان می‌کردند.

۱ــ لوی نایب یکی از محترمین فراریان افغانستان و به‌معیت سردار والاتبار محمد ایوب‌خان در لاهور هندوستان بودکه دراین اوقات به‌کابل آمده مورد مرحمت شهریار افغان گردید (حاشیهٔ مؤلف).

مراجعت سردار عنایت‌الله‌خان از هندوستان و توقف چند روزه در جلال‌آباد.

رفتن چند نفر وکلاء ملت از هرطبقه به‌کابل حسب‌الامر پادشاهی که دستورالعمل بگیرند.

آمدن ۱۰ عراده توپ مکررانداز از کابل به‌هرات مع انواع فشنگ.

شدت برودت در هرات که از ٤۰ سال قبل ندیده بودند.

فوت محمد کاظم‌خان عمزاده و مدعی مؤلف، که حاکم چخچران[1] و شهرک شده بود، در ماه صفر.

قتل مستر منشیر[2] آلمانی انگلیس‌خو که از اجزاء دولت انگلیس و مستخدم شهریار افغانستان بود. بدین تفصیل که مشارالیه از کابل بامرخصی سه‌ماهه روانهٔ انگلستان شد. دربین راه نزدیك دهکهٔ افغان به‌یکی از دفاع‌داران رسالهٔ عباسی که مستحفظ او بودند درشتی کرده سخن لغوی گفت. آن دفاع‌دارهم از غیرتی که داشت تفنگ را به‌سینهٔ مستر فرنگی گذاشت و او را کشت. خبرکه به‌امیر صاحب رسید، برای خوشنودی کمسیون وارد شده حکم به‌قتل دفاع‌دار به‌بالای دار داد.

عزل سردار سید احمدخان از عهدهٔ حکومت قندهار و احضار او و پسرانش و تحت‌الحفظ نگهداشتن درکابل.

[وقایع سنه ۱۳۲۳ هجری مطابق ۱۹۰۵ مسیحی]

اعلان رسمی دربار کابل براینکه اعلیحضرت حبیب‌الله‌خان پادشاه خودمختار افغانستان و مخاطب سلطنت و دولت است.

رنجش مستردین وزیرخارجهٔ هند و ایلچی انگلیس با هیأت اردویی که به‌کابل آمده بود از والاحضرت پادشاه افغانستان و مراجعت به‌طرف

۱ــ چقچران نوپسند، مرکز ولایت غور است.
۲ــ کذا، ظاهراً فیشر؟

پیشاور که در عرض[۱] راه بعضی وقایع نیز برآنها رخ داد.

مراجعت شاهزاده عنایت‌الله‌خان از هندوستان.

عزل جناب سعدالدین نائب‌الحکومهٔ هرات و نصب جناب محمد سرورخان ایشیك آقاسی به‌حکمرانی چون ابا عن جده باهالی هرات آمیزش و رابطه دارد و بسیار شخص خلیق و درستکاری است، و درحقیقت تمام اهالی از ورود وی خوشنود و مسروراند، و رفتار با عدالت او در خارج و داخل منظور است.

رهاشدن جمعی از محبوسین هفده ساله و شانزده‌ساله، خصوص چند نفر عموزادگان بی‌گناه مؤلف و یکی از اعیان هرات‌که خیلی محترم و ارباب قلم است. به‌ازای این مرحمت پادشاه فلك‌جاه انجم‌سپاه افغانستان خود و همراهان مؤلف بقای عمر و ازدیاد اقبال و شوکت و سلطنت آن شهریار را صمیماً از حضرت حق جل‌شانه تمنا و درخواست داشته و داریم.

ژنرالی عبدالغفارخان به‌سپاه سرحدی بلخ وبدخشان.

چراغان معمولی اسدماه[۲] شمسی همه‌ساله در ماه ربیع‌الثانی.

ملقب شدن چند نفر از ارکان دولت خداداد افغانستان به‌القاب نبیله:

اولا ، شاهزاده عنایت‌الله‌خان : معین‌السلطنه.

و شاهاده نصرالله‌خان برادر اعلیحضرت پادشاه : نصیرالسلطنه.

وسردار عبدالقدوس‌خان[۳]: معین‌الدوله وزیراعظم.

وسردار فتح‌خان: وزیر پلیس ملقب شده و جمعی‌دیگر نیز به‌القاب مفصله مفتخر گردیدند.

ایجاد نشان و حمایل دولتی به‌طرح اروپا.

مختصر نزاعی در کلات‌غلیزایی[٤] بین سپاهیان ساخلو که چند نفری مجروح شدند.

۱ــ اصل : ارض راه.

۲ــ ماه اسد: مردادماه .

۳ــ عبدالقدوس‌خان اعتمادالدوله لقب داشته است.

٤ــ کلات غلزایی و کلات غلجایی گویند.

حرکت موکب پادشاهی از کابل به‌گردش کوهستان وصفحات‌غزنین.
رنجش شاهزاده نصرالله‌خان واستعفاء از بعضی امور دولتی.
افزودن به‌مناصب بسیاری [از] افسران نظامی.
قصاص نمودن محمد سرورخان حاکم عادل هرات چند نفر شروری راکه تعدی به‌اهالی داشتند.
شروع به‌ترقی[۱] ارزاق در هرات.
عزل حسین‌علی‌خان‌کوتوال‌که مردکاری و سالمی است.
فوت غلام محیی‌الدین‌خان میربلوك، از اجلهٔ اعیان.
گوسفندشماری در محال بادغیس[۲].
اقدام سخت در ساختن چندین رباط دربین راه‌کابل تا قندهار و نیز تا به‌هرات و هزاره‌جات وترکستان ازبك، که‌این بنای خیریه یادگار عصر این سلطان عادل است. چون در تما مِمنازل آن راهها رباط برای عابرین لازم بود، وبه‌هرکجا رباطی از شاه‌عباس جنت‌مکان یا سلاطین کرتیه و ازبکیه باقی مانده بود مردم بی‌انصاف خراب‌کردند و خشت و مصالح آن‌را بردند. خوب‌است این پادشاه نیك‌فطرت به‌تعمیربسیاری آنها پردازد، که در عوض صاحب عمارات عالی به‌بهشت جاودانی گردد.
مختصر شورشی در هرات ازسپاهیان که راضی به‌عدالت نبوده و نیستند، برضد حکومت، وکوشیدن سپهسالار به‌استمالت آنها.
مختصر نزاعی بین سرحدداران افاغنهٔ ساخلو قریهٔ دهاکه[۳] و مأمورین انگلیس‌که به‌سماتزایی[٤] واقعه در سواحل رودخانهٔ جلال‌آباد و پیشاور اقامت دارند، به‌واسطهٔ هیمه‌هایی‌که مأمورین انگلیس ازکوه داخلهٔ افغانستان بی‌خبر برده بودند و رئیس خاصه‌داران افغان خبر یافت باجمعی

۱ــ یعنی گرانی .
۲ــ اصل : بادقیس.
۳ــدکه وداکه: ناحیه‌ای بین جلال‌آباد و تورخم.
٤ــ ظاهراً دراصل صمدزایی بوده است.

خاصه‌داران که قسمی از سپاه نظام‌اند، قریهٔ سمانزایی انگلیس را احاطه کرده هدف گلوله قرار تا هیزم را از انگلیسان پس گرفت.

مختصری از وقایع سنه ۱۳۲٤ هجری

وفات فرامرزخان سپهسالار نامی افغانستان دراوایل ماه صفر به هرات.

وگرانی در آن نواحی که نان یك من ٥ قران[1] شد.

[پایان عین‌الوقایع]

۱ــ در عرف هرات ٤ قران معروف است.

نام کسان

نام جایها

فهرست اقوام وقبایل

فهرست نامها و اصطلاحات نظامی

★ از صفحات مکرر تنها به‌یکی دو صفحه‌اشاره شده است.

تصحیح

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۹	٦	جنونی	جنوبی
۲۱۰	۲۳	مخفوف	مخوف
۱۸۵	۲۳	ذیعقده	ذیقعده
۲٤۱	حاشیه شمارهٔ ۱	هیأتی	فرستاده‌ای
۲۵۹	۱۸	شاهاده	شاهزاده

288

فهرست مطالب

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه
لشکرکشی محمدشاه قاجار به‌هرات	۲۷
هرات پس از محاصره	۳۵
ورود سپاه انگلیس به‌افغانستان	۳٦
پایان‌کار کامران واستقلال یارمحمدخان	۳۷
مختصری در حکومت ابدالیان	۳۸
حملهٔ انگلیسها به‌کابل	٤۰
کشته شدن شاه‌شجاع	٤۲
کشته شدن مکناتن	٤۳
وضع فرزندان پاینده محمدخان در عهد شاه‌شجاع	٤٤
منع آمد شد انگلیسها به‌هرات	٤٥
مخالفت امیر محمدخان با دوست‌محمدخان	٤٥
استمداد حشمةالدوله‌از یارمحمدخان	٤٦
رفتن حشمةالدوله به‌هرات	٤۷
تشکیل سپاه پیاده نظام در هرات	٤۸
افزایش نیروی امیر دوست‌محمدخان	٤۹
خویشاوندی میان دوست محمدخان و یارمحمدخان	٤۹
تسخیر لاش و جوین	٥۰
درگذشت یارمحمدخان	٥۱
حکومت سعیدمحمدخان	٥۱
ارسال عرایض و هدایا به‌تهران	٥۲
لشکرکشی سرداران قندهار برفراه و هرات	٥۳
تغییر رفتار سعید محمدخان	٥٤
فرجام کار سعید محمدخان و حکومت محمدرضا	٥٦
فرزندان یارمحمدخان	٥۸
لشکرکشی حسام‌السلطنه برهرات	٥۹
کشته شدن عیسی‌خان	٦۱



عنوان	صفحه
تصرف هرات ورسیدن کشتیهای جنگی انگلیسی به‌خلیج‌فارس	۶۲
معاهدهٔ ایران‌و انگلیس	۶۴
حکومت سلطان احمدخان	۶۵
وقایع متفرقه	۶۶–۶۸
پایان‌کار سلطان احمدخان	۶۸
محاصرهٔ هرات توسط سپاه دوست‌محمدخان	۷۱
وفات سلطان احمدخان و همسرش	۷۲
فتح هرات و مرگ امیردوست‌محمدخان	۷۳
نفاق فرزندان امیر	۷۴
امارت امیر شیرعلی‌خان	۷۵
مصالحه و گرفتاری محمد افضل‌خان و فرار عبدالرحمان‌خان	۷۸
آمدن امیر شیرعلی‌خان به‌کابل و عزم تسخیر قندهار	۸۰
ورود جاسوس انگلیس به‌قندهار	۸۱
نبرد فرزند وبرادرزادهٔ امیر و قتل هردو	۸۱
آمدن عبدالرحمان‌خان از بخارا	۸۴
جلوس‌محمداعظم‌خان وجنگهای عبدالرحمان‌خان باامیرشیرعلی‌خان	۸۸
امارت محمدافضل‌خان	۹۰
آمدن یعقوب‌خان به‌استقبال ناصرالدین‌شاه	۹۳
وفات امیرمحمدافضل‌خان وجلوس امیرمحمداعظم‌خان	۹۴
تسخیر قندهار به‌دست محمدیعقوب‌خان	۹۶
عبدالرحمان‌خان در ترکستان و میمنه	۹۶
فرار امیر محمداعظم‌خان و عبدالرحمان‌خان	۱۰۰
طغیان محمد یعقوب‌خان	۱۰۲
رابطهٔ هند بریتانیایی با امیر	۱۰۵
ورود سپاه امیر به‌هرات	۱۰۶
القاب رجال دربار	۱۰۷

عنوان	صفحه

عنوان | صفحه

۲۶- اسناد محرمانهٔ قرارداد ۱۹۱۹ (جلد دوم) — ترجمهٔ دکتر جواد شیخ‌الاسلامی
۲۷- گنجینهٔ مقالات (جلد اول: مقالات سیاسی یا سیاستنامهٔ جدید) — تألیف دکتر محمود افشار
۲۸- گزارش سفارت کابل (سفرنامهٔ ابوالحسن قندهاری) — تصحیح محمدآصف فکرت
۲۹- تاریخ روابط بازرگانی روس و ایران (ترجمهٔ احمد توکلی) — نوشتهٔ ماروین انتنر
۳۰- فلسفهٔ اشراق به زبان فارسی (از اسمعیل ریزی، قرن هفتم) — به‌کوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۳۱- ایران در روزگار شاه اسمعیل و شاه طهماسب (از امیر محمود بن خواند میر) — به‌کوشش غلامرضا طباطبائی
۳۲- کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او — تألیف غلامرضا رشید یاسمی
۳۳- عین‌الوقایع، تاریخ افغانستان (از محمدیوسف ریاضی هروی) — تصحیح محمد آصف فکرت
۳۴- گفتارهای فرهنگی و اجتماعی (نزدیك به‌انتشار) — تألیف دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی
۳۵- گنجینهٔ مقالات (جلد دوم: ادبی و اجتماعی) (نزدیك به انتشار) — تألیف دکتر محمود افشار
۳۶- شاعران همعصر رودکی (نزدیك به انتشار) — تألیف احمد اداره‌چی گیلانی
۳۷- ناموارهٔ دکتر محمود افشار، جلد ششم — گردآوری ایرج افشار
۳۸- سرایندگان شعر فارسی در قفقاز — تألیف عزیز دولت‌آبادی

زیر چاپ

۱- ممالك و مسالك (ترجمهٔ کهن دیگر از متن مسالك و ممالك اصطخری: تصحیح ایرج افشار)
۲- ناموارهٔ دکتر محمود افشار (جلدهای هفتم و هشتم)
۳- نامه‌های دوستانه (از دکتر مصدق، تقی‌زاده، محمد قزوینی، اللهیار صالح و دیگران به دکتر محمود افشار)
۴- ادبیات فارسی در نوشته‌های هندویان (تألیف دکتر سید عبدالله استاد پاکستانی و ترجمهٔ دکتر محمد اسلم‌خان استاد هندی)
۵- زبان فارسی در آذربایجان (جلد دوم)

در دست تهیه

۶- قلمرو زبان فارسی (مجموعهٔ مقالات)
۷- آذربایجان واران: دکتر عنایت‌الله رضا
۸- کاشان: اللهیار صالح
۹- زبان فارسی در شعر فارسی
۱۰- فرمانروایان گمنام: از پرویز اذکائی (جلد دوم)
۱۱- قند پارسی علیگره (مقالات نذیر احمد)
۱۲- نامه‌های خان احمدخان گیلانی: تصحیح فریدون نوزاد
۱۳- التدوین در تاریخ جبال شروین از اعتمادالسلطنه: تصحیح ناصر احمدزاده
۱۴- تاریخ روابط ایران و روس: محمدعلی جمالزاده

فهرست انتشارات

بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

۱- سیاست اروپا در ایران (به زبان فرانسه) تجدید چاپ از روی چاپ ۱۹۲۱ برلین — تألیف دکتر محمود افشار
۲- مجلهٔ آینده، جلد اول (چاپ سوم) — به مدیریت دکتر محمود افشار
۳- مجلهٔ آینده، جلد دوم (چاپ سوم) — به مدیریت دکتر محمود افشار
۴- مجلهٔ آینده، جلد سوم (چاپ دوم) — به مدیریت دکتر محمود افشار
۵- مجلهٔ آینده، جلد چهارم (چاپ دوم) — به مدیریت دکتر محمود افشار
۶- گفتار ادبی (کتاب اول: مباحث ادبی) — اشعار دکتر محمود افشار
۷- گفتار ادبی (کتاب دوم: اشعار دیگران)
۸- سیاست اروپا در ایران (تألیف دکتر محمود افشار)، با مقدمه و پیوستهای تازه از مؤلف دربارهٔ قرارداد ۱۹۱۹ و سید حسن تقی‌زاده و علی‌اکبر داور — ترجمهٔ ضیاءالدین دهشیری
۹- افغان‌نامه (جلد اول) — تألیف دکتر محمود افشار
۱۰- افغان‌نامه (جلد دوم) — تألیف دکتر محمود افشار
۱۱- زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران — تألیف مهندس ناصح ناطق
۱۲- زبان دیرین آذربایجان — تألیف دکتر منوچهر مرتضوی
۱۳- افغان‌نامه (جلد سوم) — تألیف دکتر محمود افشار
۱۴- تاریخ و زبان در افغانستان — تألیف نجیب مایل هروی
۱۵- سفرنامه و دفتر اشعار (چاپ دوم) — اشعار دکتر محمود افشار
۱۶- پنج وقفنامه (این کتاب رایگان است) — تألیف دکتر محمود افشار
۱۷- ایران از نگاه گوبینو — نوشتهٔ مهندس ناصح ناطق
۱۸- ناموارهٔ دکتر محمود افشار، جلد اول (۳۸ مقاله) — گردآوری ایرج افشار
۱۹- ناموارهٔ دکتر محمود افشار، جلد دوم (۳۰ مقاله) — گردآوری ایرج افشار
۲۰- ناموارهٔ دکتر محمود افشار، جلد سوم (۲۴ مقاله) — گردآوری ایرج افشار
۲۱- ناموارهٔ دکتر محمود افشار، جلد چهارم (۴۴ مقاله) — گردآوری ایرج افشار
۲۲- فرمانروایان گمنام (جلد اول) — تألیف پرویز اذکائی
۲۳- ناموارهٔ دکتر محمود افشار، جلد پنجم (۳۷ مقاله) — گردآوری ایرج افشار
۲۴- وهرود و ارنگ (جستارهایی در جغرافیای اساطیری و تاریخی ایران شرقی) از ژزف مارکوارت — ترجمهٔ دکتر داود منشی‌زاده
۲۵- زبان فارسی در آذربایجان (مجموعهٔ مقالات) — گردآوری ایرج افشار



بهاء [redacted] ریال